

ای به تو دوخته نگاه همه
ای سفته به سوز و آه همه
ای گدای در توشاه همه
ای به در ماندگی پناه همه
رحمت توست عذر خواه همه

بی کسان را به غیر تونه کست
تو کس جمله بی دگر هوست
لطف تو بحر و عذر ما چو خست
قطره، سیل رحمت تو بست
شستن نامه، سیاه همه

ای سر خود سران فدای سرت
تاجداران، چو زره خالک درت
زره، چون آفتاب از نظرت
گرد نعلین رهروان برت
شرع تکه، کلاه همه

جز تو کس نیست ای تو جمله کم
نفس از کار مانده، بی نفسم
ترسم آخر بکام دل نرسم
زان رهی بر مرا که بر تو رسم
ای پناه من و پناه همه

سخت آلوده ایم و تیره لباس
عذر ما را نه پایه و نه اساس
شخص ناچیزم از عوام الناس
گنه، من فزون بود ز قیاس
عفوت افزون تر از گناه همه

دل بکوی تو راه می جوید
سر هم این سجده گاه می جوید
چون (اسیر) عذر خواه می جوید
(خسرو) از تو پناه می جوید
ای بسوی در تو راه همه

آئینه بی غبار

محترم ارسلان از نیویارک

آئینه روی من که چو آئینه یار بود
او راستگو! چو آئینه بی غبار بود
پای خزان بگرد روی او نمیرسد
گل در کفش شگفته چو دست بهار بود
روزی که یک بیک دل و دین از کفم ره بود
مشمارمش هر روز که: روز شمار بود

جناب محترم موسی در جای معراج که جای العیاذ بالله
بود آن را بر زبان نیاوردند و این جاکه جای آن نیست العیاذ بالله
میگویند و من اینک بدون العیاذ بالله برای شان میگویم که سخن
شیخ بهایی کاملاً درست و مشنوی مولانا در قرآن در زبان ملوک
آخر قرآن در زبان دیگران ترجمه تفسیر قرآن است و مشنوی
چیزی جز این نیست. استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر
فهرست آیات کلام الله و احادیث حضرت پیامبر ص را در مشنوی
آمده و تفسیر شده با رحمت فراوان گرد آورده و هر دو کتاب
های قطور است. شما خود مشنوی را فقط ورق گردانی نایید و ببینید
که چه تعداد آیات کلام الله مجید را تفسیر نموده است و آنگاه
زبان تعنت برمودی دراز کنید که اقبال با دو کتوای حقوق و
فلسفه و استاد نیکلسن این ارژهای خرفان و فلسفه هردو
به دُنایش می افتند و زبان حال هردو می گوید:

بوعلی اندر غبار ناقه گم
دست رومی دامن محمل گرفت

و اما برگردیم به حکایتی که جناب موسی آن را اساس قضاوت خود در بار
مولانا ساخته اند و همانطور که در مورد خوشحال خان گفتم این جا
هم جناب موسی همان چیز را گرفته اند که خود کار داشته اند.
نخست باید به عوض برسانم که مثال بهتر و سلیه
تجسس حقایق فلسفی و عرفانی است و این مثال هر چه به ذهن
شوننده نزدیک تر باشد حقیقت آن را خوب تر درک می کند؛ به

مخبر دیگر انسان ناگزیر است حقایق مجرد را از طریق حقایق
مشخص دریابد و اگر تجسم و امثال نباشد ما راهی دیگر برای
دریافتن حقایق مجرد نداریم. اگر جناب موسی مجله نمی فرمودند
و سر وزیر حکایت را به دقت می خواندند منظور واقعی مولانا
را در می یافتند و آن داستان را اهانت به زن نیز تلقی نمی کردند
زیرا اولاً همان خرفان اسلامی که جناب موسی قصد تحقیر مال
کردن آنرا نموده اند زن را به خداوندی نزدیک تر از مرد می دانند
و استدلال می کنند که خداوند، انسان را مطابق تصویر خود
ساخت و زن هم از دیدگاه زیبایی خود به آن تصویر نزدیک تر
است و هم از جهت این که صفت فاعلیت و منفعلیت
خداوندی هردو را دارد؛ یعنی زن می تواند از وجود خود وجودی
دیگر بیاورند ولی مرد این استعداد را ندارد به همین دلیل

اوتازه تر ز روح شکوهمند نو بهار
رخساره اش لطیف چو روح بهار بود
شامی که من چو ماه نشستم در انتظار
مه رفت و دیده بر در اوانستار بود
آخر مرا بسین که بدشت خون فگند
آواز تبار لیلی و شان یادگار بود
در پای گل چو بلبل شیدا همی گریست
او مثل لاله های جمی داعدار بود

آهه ماهی

محترم استاد محمد یوسف ائینه

ای باره * شهر بند کابل
وی خاره * سر بلند کابل
دیوار تو سر پناه * رتیل *
دامان تو سبز بند کابل
در پای تو * جوی شهر * جاری
ای مادر دردمند کابل
زی * قول چکان * به * باره شهر *
وان * گرنه * نژند کابل
یک لاله دگر نمی زند جوش
زین دره دلچسند کابل
آموخته از تو پایداری
مرد و زن شهروند کابل
در محرم آتشی بفریاد
گوئی که توئی سهند کابل

تا چند نجیبی و بسینی
خود گوی که لنگر زمینی

.....

بس نیره و تیغ و تیر و خنجر
بر حنجره * تو زله * سکندر *
بس قصه * فیضت به تاریخ
بنوشته به آب گوهر و زر
* تورامن * و * مهرکول * بیفتل
زین داشیه جست سوی * خبیر *
گردونه غاصبان صحرا
بگذشتن * باختر * به خاور
* کوشانی * و * آریاء * و * سگری *
* محمود * و * سیاه * پیل پیکر
* چنگیزی * و * بابری * به غوغا
در رفت ازین رواق و معبر
از شیشه و شیب * آه مائی *
برند به * سند و هند * لشکر
جنگنده درین عقابخانه
با هر مستجاوز ستمگر
کهناره پیلان کابلی زاد
دشمن شکن همیشه آزاد
.....

اینجاست رباط کهنواران
یرقله و تیغه تا * نه افغانان *
آهو به خرام شیر خیزد
زین گوشت و بیشه و بلندان
شاهان دلیر با * دوشمشیر *
بر صف زله روز مرد و میدان
* غوک * و * دهمزنگ * و * قلعه *
وز * سنگ دوشق * به * شاه مردان *
می برد بشانه آب پیکتاخت
غازی زن کابلی بسر نان

حضرت پیامبر ص سه بار از حق مادر صحبت کرده اند و تنها
بار چهارم از حق پدر در دین مورد به فصوص الحکم ابن العربی
و تفسیر مشفوی از نیکلسن مراجعه کنی ثانیاً زن در آن
داستان به مفهوم وضعی نی بلکه به مفهوم استعاری آمده
و به معنای مردی به کار رفته که اسیر هوای و هوس دنیاوی است
به قول بیدل: به خسیان عجز دنیا را
زن بخواند شوهر دگر است

و اینک دوبیت بالاتر از این حکایت و بخش اخیر همین حکایت را
با هم از نظر می گذاریم تا معلوم شود که منظور مولانا از این
حکایت که بالمبع در روزگار خودش و در حلقه صوفیاً مردانه
او قباحه روزگار مارانداشت چه بوده است:

چونک ظاهرها گرفتند احقان و آن دقایق شد از ایشان پنهان
لاجرم محبوب گشتند از غرض که دقیقه فوت شد در معترض
و مولانا بعد از این دوبیت داستان کنیز و خوراکه در عرفی علمه
وجود داشت می گیرد و محمل یک حقیقت مجرد فلسفی ساخته می گوید:

دانک این نفس بی می نخرست زیرا بودن از آن ننگین ترست
در رمی نفس از بیری در منی تو حقیقت دان که مثل آن زنی
نفس ما را صورت خورده و این بود اظهار سودر ستخیز
نفس ما را صورت هاند بروی خود

لعه اندازه خورای مرد درین کچه باشد لقمه حلوا و خبیب
حق تعالی داد میزان را زبان همین ز قرآن سوره رحمان
همین ز حرص خویش میزان را مصل آرزو حرص آمد ترا خصم مصل

جناب موسی توجه می فرمایند که مولانا حقیقت مورد نظر خود را
با استمداد از همین حکایت که در یک بزم مردانه دهان را صوف برای
خنده باز می کند و نه برای اعتراض باجه زیبایی بیان می کند کنیز

در حکایت مولانا استعاره برای مردی ز حمتکش است که به
حکم تقاضای لمبج در جنگال نخر نفس بی می اسیر است ولی
می داند که چه گونه در میان خواسته های خود اعتدال را رعایت
نماید ولی بی بی استعاره برای مردی حریص است که میزان
یعنی اعتدال را کنار می گذارد و برای آرزوهای نفسانی خود را
دریست در اختیار نخر نفس بی می می سارد و به حکم سوره
تین تا اسفل السافلین سقوط می کند و دچار رسوایی ابدی

می گردد * خبیب هم نوعی حلوا است که عربها از خرمای و زعفران می پزند

هر سنگ تو نقشند راریس
از «عامر» و «لیث» و «ماکان»
سردار «تگاو» محمد عثمان
بر ذروه و قول و سذگلات
اویخته دست در گریبان
افغانی و انگلیس یکتی
زین عرصه نبرد زنده سر دال
آن مسلح مرد آزمائی
شد شهر به جنگ «آسه مائی»
.....

هرفتنه که سنگار ایام
افگند دری دیار دارام
گه پادشه گردشی و کشار
گه پای فرنگیان بندانم
در آتش و خون نشسته پیکرو
ویران رتبه فتانه یکدام
مانند ستون به زیر گردن
این کوه و قار آهن اندام
دید آنکه چگونه زیر و رو شد
هر برن و کوی و خاصه و عام
دید آنکه چگونه «روس» ریم
با لشکر تانک نا بهنگام
غولان گسته بند و افکار
دیوان درنده «دد» و دام
همدست به خاندان خیره
همدوش به دشمنان اسلام
بر گرین «آسه مائی» پیر
با داس و چکش فگند زنجیر
.....

پستان تو کنده شیر مستند
پهلوی ترا به بم شکستند
با راکت و توپ و مین و ناپالم
اندام ترا به دشنه خستند
گردنده که یافتند کشتند
جنبه که یافتند بستند
بر چادر و پتیه سفیدت
با «چرخ پرسیه» نشستند (هلیکوپتر)
بر تیر «تلویزیون» و «رادیو»
صدبار بلند و پست جستند
دامان تو مدفن شهیدان
گمنا که از کجا کی هستند؟
بسیار که غسل خون نمودی
زانرو ز نغیر تونه رستند
نی روس و نه روس ماره پیداست
وین کابل و کوهپاره برجاست
.....

شور آمد وجدی و حوت هرنگ
ترکید و شگافت کوه دلتنگ
بنوشته به یاد آن مورخ
غم نامه خون و آتش و جنگ
از هیبت «پولیگون» و زندان
شد جای نفس بمردمان تنگ
وای از «سه حوت» وقتل عامش
«ناهیده» و ستارگان فرهنگ
زان مشهد به هزار معصوم
ای کوه! به چرخ آتش آهنگ
بر گوی چه مایه نو جوانت
گردید فدای غیرت و ننگ
افسرد به زیر تانک در خون
هم پهنل وهم کتاب در جنگ

ی) یک دلیل دیگر ناشی بودن جناب موسی در کار شعر و ادبیات
اینست که او دو پارا در یک موزه نموده می گوید که در شعر کلمات
صرف به معانی وضعی خود به کار می روند و حالانکه اساس کار
شاعر بکاربرد استعاری کلمات است و همین شیوه بکاربرد است
که ذهن های وقاد را بر می انگیزد تا منظور واقعی شاعر را
دریابند و باز به مصاب همین بکاربرد است که مقوله معروف
المعنی فی بطن الشاعر به وجود آمده است ولی جناب موسی
به ما می گوید که معنای استعاری در کار نیست و شاعران هر جا
که (خط) گفته اند منظورشان بروت های تازه رسته
امردان است و نتیجه شاعران همچون باریا به اصطلاح امروزی
ها رمی بوده اند و هر جا که شراب گفته اند منظورشان
الکول است. در این جایا جناب داود موسی از آن آثاری که در
توجیه اصطلاحات عرطانی نوشته شده از قبیل رساله الطیر
شیخ شهاب الدین سهرودی و شرح گلشن راز شیخ محمد لاهیجی
و دیگران خبر ندارد و یا با سؤنیت از آن اغماض می کند.
من ضرورت این را نمی بینم که یکایک آن اصطلاحات را دوباره
تشریح کنم. تنها اصطلاح زلف و خط و شراب را
بر می دارم و می بینیم که این کلمات تعبیرهای استعاری دارند
یا خیر. از همان شعر حافظ که خود جناب موسی برگزیده اند
آغاز می کنم یعنی:

غبار خط بپوشانید خورشید و خورشید یارب
بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد.
شیخ محمد لاهیجی در مفاتیح العجازه فی شرح گلشن راز درباره
خط آمد سبزه زار عالم جان
از آن کردند نامش در حیوان
می گوید: «بدانکه چنانچه خط بر رخ دیده می شود تعینات
عالم ارواح گردد ذات الی برآمده به آن معنی که اقرب مراتب
وجود است به مرتبه غیب صویت یعنی خط که تعینات
ارواح مراد است سبزه زار عالم جانست چه سبزه چنانچه
اول نشو و نما و ظهور حیات است. مرتبه ارواح اول مراتب
ظهور در مظاهر است و بر رخ میان غیب مطلق و شهادت
مطلق مرتبه ارواح است و از آنکه سبزه زار است در
حیوان نامش کرده اند اشارت به آیه کریمه «وان الار

الارضه لى الحيوان، عالم ارواح را در آخرت به جنت آن
گفته اند که باز گشت ارواح مطهره بعد از مفارقت بدن به آن
عالم است و حیوان از حیاست» کما قيل الحيوان خلاف لوان
ص) مفاتيح الانجمن
حالا اگر جناب موسی درست می فرمایند که صرعا
خط است به معنای بروت های تازه امردان و کوشیده آن
شاهد باز است حافظ در همان شعری که ایشان نقل فرموده اند
اندر محسن جاودان صحبت می کند و معشوق خود را صاحب
حسن یعنی خوبی جاودان می داند. حسن امردی بر آن که جاودان است
و طلب بقای جاودان برای آن غیر لیبیعی است پس منظور حافظ چه
می شود؟

جناب موسی تنها ارواح مطهره بعد از مفارقت بدن بقای
جاویدان می یابد و این میسر نمی شود مگر از طریق سیر به سوی
خدا (ج)، بنا بر این خط این جا اثر سجده است که در سیاهی عارف
پدید آری شود و انسان استعداد سفر به سوی معشوق حقیقی
را کسب می کند و این خود یک تمین عالم ارواح است و هنگامی که
عارف از خود غافل شود در خدا (ج) باقی می شود و بقای جاودان
می یابد. حافظ عارف را که در سیاحتش اثر سجده نمایان و حسن
یعنی خوبی یا فضایل معنوی به دلیل این مقتبس از روح از نیست
جاویدان است در نظر دارد و طلب مقام بقا بالله می گذد تا بقای
جاویدان آن نیز محقق شود. به عبارتی دیگر مرغ روح آدمی
یا انقفس بدن رو به خروج می رود و به روح ابدی می پیوندد
یا در گیر اخطا ابدی گردیده در قفس بدن می بوسد و می میرد یعنی
اگر آدمی را گشت خدا (ج) تصور کنیم از این دانه ها برخی شر
می دهد و هدف خدا (ج) تأمین می شود و برخی نمی دهد. این که
گفته اند: کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانه انسانیت این گمان نرود
مبین همین مقصود است. اگر خط را به معنای وضعی شن بگیریم
طلب بقای جاودان و مفهوم حسن جاودان هر دو بی معنی می شوند. بدن
مثال ها نیز توجه بفرمایید و آن را با معنای وضعی خط برای من
توجیه کنید:

جهان خلطیت که گود عذار او بدید
چو خط خوش که به گود عذار پیدا شد
پدید گشت ز کثرت جمال و حدت دوست
یکی به کوبت چن دین هزار پیدا شد

یا: ز زلفش باز دانی کار عالم ز خلطش باز خوانی سیر مبهم
یا: بر آن رخ نقطه خالش سیط است که اصل و مرکز در محیط

و اینها هم در مورد شراب:
شرابی خور که جامش روی یار است پیا له چشم مست باده خوار
شرابی می طلب بی ساغر و جام شراب باده خوار ساقی آشام
خود مست و ملایک مست و جان حواست و زمین مست و زمان

زین واقعه پشت کوه خم شد
اشینه آب غرقه در زنگ
خون می رود از منافذ خاک
آتش جعد از زمین غمناک
.....
از جاده آه مائی و پیر
روسی بفرار کسرد شبگیر
برخاست ز کابل پر آشوب
جنرال و کرملینی به تدبیر
آمد به سیاست ملایم
در لایه زر نهفته زنجیر
با کوس و دهل و نجیب در پیش
پشتاره نهاد و بار تزویر
سنگش نه گران به کار و کردار
کارش نه چو سنگ زیر تعمیر
و میزایل و راکت و سکر بیست
می ریخت به شهر چون عصفیر
گلغند کجا و زهر قاتل
فرقت میان شیر تا شهر
لرز سرمه که نه خیزد آواز
آوازه رسد به صاحب باز
.....

کج راه و بار کج به منزل
هرگز نرسد به سعی راحل
شهری به فرود کوه مدهوش
کوهی بفرار شهر غافل
جمهوری و حزب با سرانش
زین حادثه ماند پای در گل
وانگاه بدست قوم بیدار
بشکست ز بند ها سلاسل
در رفت به چاک و درز و سوراخ
از ترس مجاهدان ارازل
بوئی ز بهشت رستگاری
افتاد بجان نشست در دل
بر کابل و کوه بار دیگر
این چرخه چرخ زد به چنبر
.....

ای کوه بسمهر و ماه انبان
بامادر دهر یار و همراز
هر تیغ تو خاستگاه کرگی
هر سنگ تو آشیان شهباز
همسایه شاخه و برنتی
همسایه کوه قاف و قفقاز
آغاز تو چیست مثل انجام
انجام تو چیست مثل آغاز
آید به نشان سینه تو
چون راکت و بم شود به پرواز
فردای نجات و پرتو نو
در بند ترا نکرد درواز
تشریف تو خیر و خوب و زیبا
بنیاد مبارک تو ممتاز

اینسوی تو برج نیلی و پین (۱)
آنسوی تو کاخ دانش و فن
(۱) درین مصراع کلمه (نیلی) شاید
اسم یا مسمی از کدام برج باشد که
واضح خوانده نمیشود (اداره)

صفات حق تعالی لطف و قناعت
تجلی که جمال و که جلال است
رخ وزلف بتان رازان دو بهر است
رخ وزلف آن معانی را مثال است

طرب را ساز و سامانی تو امشب
هنر را شوکت و شانی تو امشب
همیشه غنچه لب بسته بودی
چو گل چون شد که حدانی تو امشب
مگر آئینه حسنت بر تو بنمود
ازینگونه که حیرانی تو امشب
گاهی جسم مرا جانی نمیبود
بشریفت مرا جانی تو امشب
علاج درد حرمانم نمودی
عجب شایسته درمانی تو امشب
ندانم حال دینداران چه باشد
که خم دین و ایمانی تو امشب
(شرر) نائید دست افشان شد از شوق
که دلبر را غزلخوانی تو امشب

محفل عشرت

محتجب تنهانه خم را در خمستان میشکند
میکشاند امحفل عشرت زینمان میشکند
آشیان بلبلك بر باد تو میدی رود
از صبا تا شاخه گل در گلستان میشکند
شیشه دل چون جباب از هم جدا میشکند
آن مه بیمهر هر گدا که پیمان می شکند
تا وفا گوئیم وصف بی وفا می شکند
آن جفا جو قلب مردم را بدینسان میشکند
میسروم تا کوی جانان گرچه دریای طلب
هر قدم برداشتی خار میفیلن میشکند
از سخی گرد دعوت دان و پیمان آید خوشست
شهد کز خوان بخیل آرند دندان میشکند
توبه از می لحظه بهر جا نمیداند شرر
توبه و ما چون وضوی زاهد آسان میشکند

حب دنیا

رفته رفته اشک من ره سوی دریا میکشد
اندک اندک آه من قد تا شریا میکشد
در دهجران را دواشی غیر وصل یار نیست
این طبیب دانه چندان رنج پیدا میکشد
تنگ باشد شهر و منزل گشته زندان بهر من
خواهش دل بی محابا سوی صحرا میکشد
حب دنیا گریخواهی میرو آسان زدل
خار را رهرو بنوک سوزن از پا میکشد
تندی خوی کسی امشب ز بسی معجز نماست
پیش چشم پرده هنگام تماشا میکشد
هان مینداری مرا کم مایه در عرض من
کلك من در و گهر از فقر دریا میکشد
لطف دایمی بهر من تجویز میدارد صبح
این خمار من شرر کی تا ز صبا میکشد

دامان فقر

چند روزی شمع بزم درستان بودم
از نفا راضی بدم لذت کفر حرام بودم
در گمان معانی شمع مان می سوختم
در آنگاه محبت درستان بودم
باید از سرم نماند لذت کفر حرام بودم
دور تا قاف قیامت جان بودم
برف بر یک برسم بار بهر است ایستان
کاش باستان در کفر اخوان بودم
دایم از عمر زده میروم از جبرم
دور با سعدین دین و دهران بودم
دایم از اندوهم که در غربت گذشت
دور در بهمن چرخ شایگان بودم

جناب موسی خود می توانند درین مورد به شرح گلشن راز، ملحقات دیوان
عراقی و شرح رساله طبریة سرور دی مراجعه و حل مطلب نمایند و
درست آن گاه خود می دانند که بخش بزرگ ادبیات وقف اعمال
اسافل اعضا یعنی شهرت نگردیده است.

ک) جناب داود موسی در انتقاد از کسی که خود شب نامه نویسنده

«Feminism» اصل تساوی زن با مردی که قله بلندیان تا

بلندای همجنس بازی زنان (Lesbians) پیش می رود و حتی در

غرب نیز خرد ار ندارد، در بین زنان افغان به هیچ صورت جای
نخواهد داشت.» می فرماید:

«این ادعا به همان اندازه خنده آور است که دکتاتور

آزاد بخوان را انارشیت می گویند و گرنه فمینیسم کجا

و لزبینیسم کجا؟ درین که شعر بار دینا در یک ردیف سخت زیر

تاثیر فمینیسم رفته من نه شکی دارم و نه اعتراضی، اما در کلام

بها کو چکترین ایمانی به همجنس بازی دیده نمی شود.»

من با آنها رنظر مطلق شب نامه نویسن دایر بر اینکه همجنس بازی

در بین زنان افغان به هیچ صورت جای نخواهد داشت.» موافق

نیستم زیرا اگر چنین می بود دیگر خون دل خوردن ما مورد نداشت

و گفتنی های خود را درباره خانم بهار سعید برای خودشان گفته ام

و آن را درین جا تکرار نمی کنم اما می خواهم بگویم بچاره شب نامه

نویسن هم گفته است که در شعر خانم بهار اثری از همجنس گرایی وجود

دارد او می گوید که «فمینیسم که قله بلند آن تا بلندای همجنس بازی

زنان پیش می رود...» و این را راست می گوید. فمینیسم در آغاز

جنبش تساوی حقوق زن و مرد و امری مطلوب بود و درین مفهوم

خود هنوز هم مطلوب است ولی هر دایزیم) ناگزیر افراط گرایان

خویش را نیز دارد و افراط گرایان فمینیسم نیز گفتند هر چه را

مرد می کند زن هم باید بکند و این کار به گفته آن ضروب امثل

قدیمی دری دختران گدی باز را به شاه قاسم های تیر انداز

تبدیل کرد و زنان به یک رشته نتایج کاملاً غیر منطقی رسیدند،

از جمله مردان سگرت می کشند زنان هم باید بکشند، مردان

مشرب می نوشند زنان هم باید بنوشند، مردان به حرم ازدواج

خود وفادار نیستند و موازی به زن قانونی خود معشوقه نیز

می گیرند زنان هم باید این کار را بکنند. رفته رفته این کارها

اساس خانواده را و از گون نمود، احساس مادرانه زنان را

صدمه زد، فرزندان را بی سرپرست گذاشت، مردوزن
 هردو از مسؤولیت پدری و مادری شانه خالی کردند و اولاد
 را سدره بی بند و باری خود یافتند و بالاخره نسبت به همدیگر
 اعتمادشان را اندست دادند و بنا براین همین بازی و

نعت

بردم به نیت تو زخمه دشور دوا کنم
 از آتزان که نوز حال تو دیده ام بخواب
 هرگز گم که بدیدم فداجت دوا کنم
 عربت که مرغ دل من تپد نفس بیا تو
 باشد که به طرف کبریا تو جان دوا کنم
 آیم به بارگشت، دلم برده خاک درگشت
 بدم می به بوضعت تا عرض دوا کنم
 یکسر غیب، در مانده ام در احبب افتادم
 در شش جفت دلم لا، باین بلا چاکم
 از کرم سویم بین، در غایت انجا کنم
 صحت شمع الزمین، هم جفت لعابین
 آیم سهر سوی تو، دلم بر لب دوا کنم
 تا بهر می باری مرا با آن در دوا صفا
 تا رخ آیم در سحر دست دعا بلا کنم
 بلم از ذوق بخور کرم بطرف کوی تو
 گاه بسوزم بر بحر حله، جهه سیم غرقم
 در کشم «دین خاک دین تو» تا کنم
 باز آیم سوی تو، ای قهرمید، آرام جان
 حضور حضرت والا، سلطان انجا کنم
 بحال تبه ما، چنان شرح باور کنم
 بکن شامق، بکن این ذلت کشد جان
 عین دلتما به بارگاه رسول خدا کنم
 بخواند در اندر به کسرت دلی

همین استلال نیستند که صرح را مرد انجام داده است ز به
 هم به حکم مساوات باید انجام بدهد، حال آنکه عمل چه چیز
 باشد حقوق نمی کند صرف برداختن مرد به آن عمل گرایش
 زن را نیز توجیه می کند و من به تکراری برسم که:
 نود بنگیا نوکنی ولی به ثوی ما توبیه؟ بخوا خوبی بجهه ما تو لصر
 اوس خواهی پیفله مساوات به نامه لایله او بنگی بشوه
 در پایان امید دارم سخن صریح و نسبتاً گستاخ من جناب دادوستد
 را نیز همانند جناب دوکتور سلطان نیازارد، به خاطر سخن
 خویش از این برادر گرانقدر یوناش می خواهم.

با عرض حرمت و احترام
 محمد تقی

۱۴۰۳/۰۹/۲۵

تنظیمها یا هاینها

محترم دكتور عبدالاحد باركزوي

" ماین " از خاک ما بدور کشید
 کرد تصویب تا ضرور کشید
 نزد «شاهین» مهجور کشید
 پرده از چهره ها بدور کشید
 شاخک از جانهای جور کشید
 کار افغانیان به گور کشید
 فرق هریک چه با شعور کشید
 از ره عدل با سرور کشید
 کفه چپ به ماین، جور کشید
 دیگر هر کفه از تنور کشید
 بس سبک بود سر زغور کشید
 سخت سنگین و شروشور کشید
 ملت ما چسان به زور کشید؟
 عدل توزین، غلط چطور کشید
 از حرم وطن چو مور کشید!

گفت افغان به " سازمان ملل"
 مجمع، این پیشنهاد چون دیدی
 سر این فیصله ز راه فضا
 ژورنالیست مدبر و مهجور
 گفت: تنظیم و ماین در تخریب
 چونکه هریک ز صنف تخریب
 هر دو در کفه ترازو نهاد
 فرق تنظیم و ماین روسی را
 کفه راست بهر " نه " تنظیم
 چون ترازو به عدل کرد عمل
 پله ماین روس چپ کردار
 کفه زنده جان «نه تنظیم»
 دیدی هر روس را ز خاک ملل
 گفت شاهین به سازمان ملل
 ظالم و دزد و رهن و بدکار -

" بارکا " قاتلان میهن را،
 از طریق ملل به دور کشید!

دو نوع همبستگی

محترم محقق نور محمد تابش از سوئیس

روس آمد بهر چور و غارت و یغمای ما
 دست ما افتاد در گردن رسن دریای ما
 نوکران گوش بر فرمان رنگارنگ او
 زشت بنمودند چهره کشور زیبای ما
 هستی ملت ز توفان ستم بر باد رفت
 گوش دنیا کرسد از فریاد رعد آدای ما
 پیکر آزادی ما رفت زیر بار خصم
 خار و باری نیست جز پیکار در نیای ما
 اختراقبال در خاک سیه غلطید و خفت
 از زمین گردید بالا تا فلک غوغای ما
 دشمنان گردید مست از نشه و وحشیگری
 زان سبب با خون دل تعویض شد صهای ما
 با اشعار کاذب وحدت نمودند بی نمک
 قلقل همبستگی ساغر و میثای ما
 سرخوشان حال از ماضی سیه تر کرده اند
 جز سبیدی نیست پیاران تحفه فردای ما
 لیک شرط آنست تا دور از هراس و خستگی
 راه مقصد بسیریم در پرتو همبستگی
-

از جهاد برحق مایه خبر نبود جهان
 کرد باطل یک قلم افسون دجال زمان
 نازم آن ملت که بهر کسب آزادی خویش
 برهنه پا و گرسنه سیرگردیده ز جان

(قسمت سوم) محترم استاد محمد اسحق نگارگر

بی زعم و پیشوا ره سوی منزل میبرد
آتش و خون در کنار و او بود خود در میان
دشمنانش جنگ افروزان خون آشام دهر
در دل آهنگ جدا نیرنگ الفت بر زبان
تا جهاد خلق را یکسر به گمراهی کشند
رهزنانی را عطا کردند نام رهبران
رهزنانی لیک با فرهنگ و تحصیل و سواد
جمله دزدان خیبر و نوکر بیگانگان
سالها شد یکدگر را مثل گرگان میدردند
بر سر تقسیم دارائی و مال دیگران
نیست در قاموس این پست فطرتان همبستگی
شکر ایزد را بجای اید نمود ای دوستان
این سیه اندیشه گان میداشتند گرافتاق
می شد این مادر وطن از نقشه بنیاطلاق
- - - - -

ای آنکه بسودای وطن نیستی گم شو
همدرد من و همدم من نیستی گم شو
بی عشق وطن در وطن نیز غریبی
جز دامه چرکینی به تن نیستی گم شو
پیدا است که پرورده نازی و تنعم
بر خیز که از اهل محن نیستی گم شو
زیبا است که در آتش تجرید بسوزی
جز خار بگل در انجم نیستی گم شو
خداش صفت نفرت تو جمله ز نور است
تو بلبل خوشخوان چمن نیستی گم شو
منصور شلن پیشه نامرد نباشد
تو لایق آن دار و رسن نیستی گم شو
هر چند که مانند صدف جمله دهانی
اندر دل یک اهل سخن نیستی گم شو
عمری است که من ناله کنان می طیم از هجر
شایسته این ساز و اتن نیستی گم شو
در دیده مادر و ملت خار نمائی
گوید که گل دامنی من نیستی گم شو
گلپوش تن ما بود از داغ شهادت
مستغنی گر از ناز کفن نیستی گم شو
ریش و صله ات جنگل و کوهی است پر از ننگ
غیر از شوش لای چمن نیستی گم شو
ای اشک به طوفانگری هایت مغربم
در کوه غمی چو کوهکن نیستی گم شو
با سنگ ستم فرق خلیق بشکستند
ای ناله اگر سنگ شکن نیستی گم شو
(تابش) به جهادی به شهادت نرسیدی
سر نیستی در خور زن نیستی گم شو .

گفتار بزرگان

محترم دکتور عبدالکریم فائق از آلمان

گفته پیر طریقت شمس مولانا شنو
باطنا نصرانیان و ظاهر مسلمان یافتم
از اخوت های انسانی نصرانیان
ظاهرا کافر نما باطنی مسلمان یافتم
کابل زیبا ز دست ظالمان گردید خراب
شد جوانان کشته و مردم هراسان یافتم
از خرابی راکت آن جانیان مرتجع
خانه ها ویران شد و با خاک یکسان یافتم
از صدای راکت خونخوار اعصاب همه
مردم بیچاره را بی خواب و پیریشان یافتم
سیل راسا فیر راکت از یمن و از یمن
جای آسایش نماند و ملک ویران یافتم

اگر جناب دکتور مغز خویش را در زبان رسم الخط
دری اسیر نمی کردند وقتی من گفته بودم که عروض خلیل بن احمد موسیقی
را نیز در نظر دارد و هنگامی که در کلمه (حال دل با) مصوت (A)

اندکی کوتاه تر از معمول خوانده شود (حال دل با) می شود و با فعلاتن
صافند. اگر به فوتیک اربع شود (HA) بر وزن (FA) و
(Hā) بر وزن (Fā) می شود و هیچ اشکالی ندارد و چون در وزن
کلی ایجاد نمی کند چه فعلاتن بخواند و چه فاصلاتن هر دو یکی است
ولی چون در کلمه تلفظ (حال دل با) و (حال دل با) از دیدگاه موسیقی

که در اینجا پایه کوچک ترین واحد زمانی آهنگ است تفاوت پیدای می شود
من (فعلاتن) را ترجیح می دهم چنانکه در بحر رمل مثنی مجنون یعنی

فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن /

باده گویوش زدن گل زجه روی لب جو

با اینکه (فعلاتن) هم می تواند بیاید آن را فعلاتن می گویند جناب
دکتور توجه نمی فرمایند که وقتی سبب ها و فاصله ها مقدم و مؤخر

گردد سبب یا و تدبیر مبدی یا مخرج یک بحر می باشد به همین دلیل
بحرهای رمل، هزج و رجز در دایره مؤلفه با هم می آیند

و اما بحر بری و این خلیکان هر دو گفته اند که خلیل بن احمد هنگامی که از بازار مگران می گذشت از صدای منظم گلش های

نرنگان آهنگ را در کمر کف نود نه عروض را، بدین معنی که در زبان
عربی میتم کسر مانند شعر یونانی کمی بود ولی بایک تفاوت که یونانی

همجانی دراز و کوتاه را از نرنگان یکبار می شناخت و همجانی کوتاه را بایه
استانی طول معراج های شعری گرفت ولی اعراب و از میان گان

خود خلیل بن احمد مفهوم همجانی را نمی شناخت. خلیل بن احمد ختین
کن بود که تفاوت آهنگ را در شعرهای عربی تشخیص نمود و آن را

به سبب، و تد و فاصله که اساس بحرهای عربی و نیز دری را تشکیل
می دهد تقسیم نمود و در پنج دایره عروضی گرد آورد.

جناب دکتور از کنار کلمه های آرد، کارد، گوشت، پوست و مانند
آن خموشانه گذشته و نفرموده اند که در عروضی نویسن گان این کلمه

ها را چه گونه تقطیع کنیم .

(3) خلط بحث یکی دیگر از کلمه های کج بحثی است. من هرگز نگفته ام
که پیش از خلیل بن احمد در میان اعراب و ایرانیان شعر یا وزن

کسر وجود نداشت. من نگفته ام که شعر فارسی پیش از اسلام مخصوصا
شعریوزگار ساسانیان بر اعراب اثر نگذاشته است و حتی این

را هم نگفته ام که خلیل بن احمد کب خواب دیده و هیچ عروض را ایجاد
کرد. ممکن خلیل بن احمد به فرمان اقتضای روزگار خود مبادی

از جهاد فی سبیل الله نشد چیزی خبر
ماست ها افتاد زرخ بهتر نمایان یافتم
ظاهرا قران بکف حرفی ز آیات شریف
حرف قران را عمل ناگرفته شیطان یافتم
عهد و پیمان اخوت را به مکه بسته اند
از حرم کعبه بیرون شد پشیمان یافتم
در مقامت در بلاغت کب ز اسلام میزنند
در عمل او را بدتر ز حیوان یافتم
در خدا ابلیس شانی در جفا فرعون وقت
ظاهرش تسبیح بدست چشمش بگریان یافتم
جامه تزویر بتی بغض و کدورت پیشه اش
ظاهرش تبلیغ دین و باطن خالی ز ایمان یافتم
رهنمای شعر من اندرز مولانا بود
من گرفتم قطره زان بحر مروارید غلطان یافتم
بس کن ای (فایق) مکن سیری بدنیای فسون
مشکل است گویم فرقی میان کفر و ایمان یافتم

منها تن

محترم م. ارسل از نیویارک

جراغ سبز برو
تا بیاع آهن و دود
جراغ زرد نگاه کن
که عابر مفلوک
شکسته پیشانی و خون دلمه شده
در کناره های لبان
و رنج بیندیشی شیارهای عمیقی
گشوده در رخسار
به خط سبز رود.

جراغ سرخ بایست!
تا که آهوان فلزی
عبور چابک شانرا
ز پشت شیشه آتشی ات
نظاره کنی.

ومارهای سیاه سرک که
پوست انداخته اند از تهاجم
عرانه های سرگردان
و شهر شهری پر از کینه و فساد و تباهی
هرانکه دست فرو میبرد بجیب
توگوشی حادثه باز میشود آغاز
و برجهای بلند همه آهن
و مردمانش در دام (مار سبز) اسیر
چه شهری؟!
شهریست پر از چراغ زرد خطر!!

بیاد کابل

محترم میر محمد مابرا نصاری از استرالیا

بیاد شهر کابل زادگاهم گریه هادارم
هر روز و شب بدرگاه الهی گله هادارم
ز دست ظالمان شپارچ پارچ ملک اجدام
بدل از آفت این مردمان صد شعله هادارم
خدایارحم کن بر مردم آزاد آن کشور
که شبها تا سحر از درد و غم پیمانه هادارم
هر آنکس که بپلور داین چنین ماتم بملکما
خدا ویران کنداور ابدل مدعنه هادارم
نیار امید دیگر در وطن بیخانمان مردم
که راکت نان و آب اوست زینسان قه هادارم

وزن شعر یونانی را نیز مطالعه کرده بایکد. من گفته ام که خلیل
بن احمد شعرهای عربی را مطالعه و آن را تصنیف و اولادین شان را
به شانزده بحر عروضی تقسیم کرد و بعدها در زبان عروض او را
تجربیان خود تطبیق کردند و مطابق اقتضای زبان خود تغییرش
دادند و حتی اولاد تازه به وجود آوردند حالا اگر جناب دو کتور
برای خلیل بن احمد نیز اجداد ایرانی تراش می کنند فراموش نفرمائید
که این خلیکان نسب خویشان را نیز به بر ملکیان بلخ پیوند
می نایند و در آن روزگار که مجیمان مغلوب خویشان را با غرور فرعون
اعراب غالب را و بر جوی دیدند و برادری و برابری اسلام جایش
را به سیادت و برتری عرب داده بود اکثر موالی خویشان را عقابر
خانواده های شاهی بلخ و تیسفون قتلداد می کردند و حتی برای شاهین
عرب نیز اجداد خراسانی می تراشیدند تا به تریب بر فرور
شکست خورد و خود دست نوازش بگشند و منشاء تعصب ایرانیان
در برابر عرب هم همین است. مگر هنوز بزرگ طوس را مکه هده
نی فرماید که بر زوال تخت کیان به دست عرب های با صلاح

گفتگینه خوار، پشمینه پوش نوحه سر می دهد و می گوید:
ز شیر شتر خوردن و سوسار عرب را به جای کیدیت
که تخت کیان را کند آرزو تفویز توای هرچ گردون
جناب دو کتور ضرورت نیست نظر خود را با سرو صدا و بی ادبانه رگ کردن
ثابت نایند. ماله بسیار ساده است. اگر در ایران قبل از اسلام
علم توزین شعر یا عروض وجود داشت نام آن علم چه بود؟ و اگر
خلیل بن احمد با اصطلاحات قبلاً وضع شده عروض سروکار داشت
و شاید زبان مادری خودش هم فارسی بود چندان آن اصطلاحات
را در عروض خود اقتباس نمود؟ و باز بزرگان ادب دری که عروض
عربی را اقتباس نمودند اگر خود کان اصطلاح وضع شده فارسی
داشتند چرا آن را کنار گذاشتند؟ ماله به همین سادگی است
ولی جناب دو کتور می خواهند با عصیانیت و بیاد گفتن و جاهل
خواندن من ثابت کنند که خلیل بن احمد عروض ایرانی قبل از اسلام را
دزدیده و به نام خود کرده است. جناب دو کتور به استاد خانری
استاد جسته اند که تقارن لفظی Varta و Sabda را
باسبب و و تداسس استدلال خویش قرار داده اند. جناب دو کتور
من استدلالی را که صرف به تقارن تصادفی دو لفظ استوار باشد
به پیش می برم نمی خرم و این استدلال جناب خانری از قماش همان
استدلال های است کمری از دهستان پستو زبان می گردد و می گفت:

کلمه انگلیسی Calander یعنی جنتری یا تقویم از کلمه پستوی کال هنداره یعنی آیینۀ سال اقتباس گردیده است و طریقی باوی شوخی نمیکسبی کرده بود که من با آدم اندک رنجی چون جناب دوکتور نمیکنم و فقط همین قدر میگویم که اگر به طور مثال تاریخ ادبیات

زبان عرب کاملاً مفقود می شد ما از دیوان شاعران دری زبان مانند عنصری، منوچهری، خاقانی، انوری و دیگران می توانستیم فهرستی نسبتاً مفصل از نام شاعران عرب دریابیم که در زبانان به آنکه اقتدا و به این اقتدای خود تفاخر کرده اند، حالا شما دامن هست به گمربزید و دیوان شاعران عرب را بیالید و اسم ده کاعبر ایرانی قبل از اسلام را پیدا کنید که کاعبران عرب به آنکه اقتدا و بدین اقتدا تفاخر کرده باشند. نمی دانم برای چندمین بار خدمت یان عرض کنم که عروض قریحه شعری به وجود نمی آید بلکه قریحه شعری را صیقل می زنند و معنای درخت را از میوه اش

می توان شناخت همین است. شاعری که عروض می داند عیب و کمبود وزنی شعر خود را ساده تر درک می کند. درست مانند کسی که تراویحه دست دارد و وزن جنسی خود را آسان تر پیدا می کند. من قبلاً برخی از نمونه های تعصب ایرانیان مادر برابریگران و خاصه اصحاب نشان داده ام ولی ایرانی به پمانه های بسیار بچگانه هوطنان سنی خود را نیز آرام نمی گذارد.

آقای غلام حسین رضائیان نویسنده کتاب بسیار خوبی در اصول علم بلاغت در زبان فارسی نوشته اند و در صفحه شصت و هشت مقدمه کتاب خویش حکایتی از باب چهارم بوستان شیخ شیراز نقل می کند:

یکی مشکلی بُرد، پیش علی مگر مشکش را کند مجنی
امیر عدوی بند کشور گشای جوابش بداد اندر علم و رای
شنیدم که شخصی دانه اش بگذاشت چینی نیست یا بو حسن
نرخجید از وحید ریاحی گفت گفت: از تودانی، ازین به بگی
بگفت آنچه داشت و باینه گفت به گل، حکمه خور نشاید گفت
پسندید ازو شاه مردان جواب
که من بر خط بودم، او بر صواب

منظور سعدی آشکار است. او حضرت علی کرم الله وجهه را بدین دلیل محمل حکایت خود انتخاب کرده است که مرتبه معنوی و پایه قوتش بالاتر از دیگران است. مردی مشکلی پیش او می بُرد، او پاسخ می دهد ولی دیگری که اتفاقاً در آن مجلس است آن ماله را که کاید امری عادی بوده و به شغل او ارتباطی گرفته بهتر از شاه مردان جواب گفته است ولی شاه مردان به دلیل حلمی که داشت از آن مرد نرخجیده و مانند ریگ توران امروزی نگفته است که هر چیز را

وطن را نیست آرامی ز دست خاندان سوزان
ز پرتاب تگرگ مرگ در دل کینه ها دارم
چو داند سوز و درد انمار یاد سوانه قدرت
عبث از ظلم و از بیداد در دل ناله هادارم

چند نکته درباره شعر و موسیقی

محترم میر محمد امیر انصاری از استرالیا

در این روزها دیوان استاد خلیل الله خلیلی را یکی از دوستانم که از پاکستان آمدم برایم تحفه آورده میخوانم و عجب تحفه گرانبهائی است که قیمت آن نزد من بیشتر از الماس کوه نور است.

موضوع مهمیکه توجه مرا جلب نموده همان مقدمه آن است که مرحوم علامه سلجوقی نوشته اند. روح ایشان شاد باد و افعالش بر سرست شخصیتی یونند و زبردست مینوشتند. در لابلای نوشته هایشان چند سطر در ارتباط شعر ازاد و موسیقی بچشم میخورد. من که علاقمندان به موسیقی هستم همیشه در آموختن آن کوشش میکنم تا اگر شود از گل گُل جور شود. در اینجا اول نوشته مرحوم علامه سلجوقی را عیناً نقل میکنم و بعداً بگفته های خود می پردازم. محترم سلجوقی مینویسند:

« مادر دوره های ویدائی و اوسدائی بلخ شعر ازاد داشتیم. ویداهای و اوستا به ترین نمونه های گزین شعر ازاد اند. انوقت ها شعر نه تنها از قید قافیه و وزن ازاد بود بلکه از اتکافیه موزیک نیز ازادی داشت طوریکه موزیک نیز بشعر قالب نمیشد

مانند پای بموزه، زیرا شعر و موزیک قوم آریائی پایین پایه ازاد طرح شده بود. ولی قومهای سامی شعرشان با اساس وزن و قافیه بنیاد یافته بود زیرا نزدشان یک اتکاف و استاد ذات البینی بین شعر و موزیک موجود بوده که عربها حتی قبل از نهوض اجتماعی و ثقافتی خود این شیوه را از ایرانی اقوام سامی اخذ نموده بودند و در دوره نهضت اسلامی آنرا بکشورهای شرق میانه پهن نمودند. ارتباط مابین موزیک و شعر در اقوام سامی مانند کوزه های دولاب است بچرخ آن که سوراخهای تسمه کوزه بپره های چرخ می افتد و آنرا دور میدهد و از این است که هر مقام موسیقی بیک وزن شعری ارتباط و هماهنگی مخصوص دارد. مثلاً بحر

« تقارب » و یا « رجز » بمقام مجاز ماسیزده قرن است که این شیوه را گرفته ایم و این موزیک سامی و یا عربی در ترکیه ایران ماورالنهر و افغانستان حکم فرماست اگرچه درین اواخر در کابل و حصص شرقی افغانستان بموزیک هندی رواج یافته است باز هم در این سرزمین ها کوشیده میشود که جریان علی الاصل بین شعر و موسیقی هم اهنگی باشد. »

در این نوشته مرحوم استاد سلجوقی معلوم می شود که موسیقی با اقوام سامی و یا عربی به کشور ما آورده شده. چون اساس علم عروض هم از عربستان توسط خلیل بن احمد مکی وضع شده اینهم قابل قبول است که اساس موسیقی هم از آنجا باشد. اما هنرمندان و استادان ما میگویند که موسیقی اصلاً از هندوستان

ظهور نموده است و ناگفته نباید گذاشت که محترم شاه ولی ولی ترانه ساز در این قسمت که موسیقی از هندوستان ظهور نموده مخالفت دارند و یکی دوبار در گفته های شان این سخن آشکار بوده اگر اشتباه کرده ام معذرتم را بپذیرند و محترم استاد خیال سرخت بهمین مفکوره نشأت موسیقی از هندوستان معتقد هستند.

مرحوم استاد قاسم و جاجا محمود پدر مرحوم استاد هاشم موسیقی را از هندوستان امودخته بودند اما قبل از ایشان موسیقی به چه شکل بود؟ و کی هایشناختند و میراثی داشتند؟ اگر این موسیقی فعلی میراث هندوستان است پس موسیقی اقوام سامی به چه شکل بوده که استاد سلجوقی فرموده است و کی ها از آن پیروی می کردند؟

من اضافه تر به این موضوع نمی پیچم ولی از محترم استاد خیال و محترم ترانه ساز تقاضا دارم که در قسمت موضوع لطفاً روشنی علمی و تاریخی اندازند و بپا هر کسی دیگری که معلومات داشته و خواسته باشد برای سطح دانش هموطنان کمک کنند ممنون خواهم شد. هکذا در مورد مقام مجاز که در نوشته محترم استاد سلجوقی ذکر گرفته اگر استادان عروس از قبیل استاد هاتف و استاد نگار گر معلومات بدهند ممنون میشوم.

پادداشت اداره: نقل قولی که از مرحوم استاد سلجوقی در متنی این نامم شده بود چندجا مکتبی دارد چون متنی اصلی نبرد ما وجود ندارد بداند نشر شده اکتفا میشود.

از شاعر نامعلوم ارسالی آقای ^{مکرم} پیرزی

دیوار خون

وطنداران وطن را خون گرفته
خراسان کهن را خون گرفته
بیابان در بیابان غرق خون است
دمن اندر دمن را خون گرفته
بدخشان تا کابل بند خون شد
ز کابل تا چمن را خون گرفته
میان جویباران خون روان است
گلستان و چمن را خون گرفته
به برگ گل نه شبنم اشک خون است
بیاض نسترن را خون گرفته
بسا سرو و سمن بنشته در خون
بسا شاخ سمن را خون گرفته
ز تابوت جوانان میچکد خون
نخ و تار کفّی را خون گرفته
بخاک و خون تپید طفلان معصوم
قلوب مرد و زن را خون گرفته
بخون تر گشته نان بینوایان
تنور پیوه زن را خون گرفته
بگشتند آنقدر شیرین تنان را
که کوه و کوهکن را خون گرفته
سر شمع به تیغ غم برینند
بساط انجمن را خون گرفته
ز بس خون دهنم و خون گریه کرم
سواد چشم من را خون گرفته
خدایا نوح یا طوفان نوحی
سر و دوش وطن را خون گرفته !!!

من می دانم و جز من کسی نمی داند ولی جناب غلام حسین رضائزاد
له شین می گوید از همین موضوع استفاده و بر حضرت شیخ
شیرازین زبان تعنت دمار ناید:

«شاعر هنرمند و بلیغی که در همه ابیات و آثار خود در مطابقت صفت با موصوف و تناسب فعل با فاعل به قدری می گوید که راه خورده گیری و عیب جوئی را بر هر ناقد حق شناسی برمی بندد» آنجا که به شمردن صفات شیربیشه ایجاد، امیر مؤمنان و امام موحّدان و شاه مردان می پردازد، برای او قائل به «عدو بندی و کثورتی» می شود و این سالار اوصیاء و عصا ره کلمات وجودی عالم امکان را به صفت «ناجوی» موصوف می دارد، زهی تعصب و ضای و وحک
سبکاری و بی تحقیقی...

من در رستاخیز عام و لاهمات الکبری دامن خنور
بزرگ شیراز را به هر دو دست خواهم گرفت و از او خواهم خواست
که در تاریخ صدر اسلام، کتاب و مدرک و سند و مأخذی را
به من معرفی کند که بنا بر مدارجات آن، علی علیه السلام
در نقطه از روی زمین به کثورتی، دست زده و سعدی آن
کتاب یا مدرک را مأخذ این داستان بی اساس و حکایت دروغین
قرار داده است.
از این گفتار سعدی، وعه تحقیق و دروغ بافی و داستان

سازیش که در گذریم بدین نکته می رسیم که چه کسی در زمان امیر
مؤمنان علی علیه السلام وجود داشته است که از «باب مدینه»
علم و مفتاح آن بر طبق حدیث صحیح و قطعی الصدور نبوی که عامه و
خاصه، به درستی و راستی آن تسلیمند، در علم و خرد برتر بوده
و به گوینده «سلونی قبل ان تفقدونی... خورده گیری کرده
و شگفت آمیز تر این که آنچه او گفته بر صواب بوده و آنچه
علی علیه السلام فرموده بر خطا؟!...

در خاتمه این مقال، از صاحب اقدس تاجدار
دیبیم «صلاتی» و مژکین به خلعت «انسا» به مثابه تاجیز
ترین آفریدگان خداوند تکرار و هنر آمیز ابیات سعدی پوزش
می طلبم و مراجعه شود به اصول علم بلاغت در زبان فارسی انتشارات
انزلی پاییز ۱۳۴۷ ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

نفرت انگیز بدل کرده است. کلمات کلیشه ای را هر که به کار برده
ماهیت آن را نمی تواند بدل کند و انگلی امروز در اکثر زبان های زنده

میان چند شخصیت براننده زان افغان طی مضامین و سیاه های عرای شان حالات فعلی افغانستان را شرم آور و بحالت بار توصیف کرده اضافه نمودند که ظلم و احجاف، تجاوز و هنگ حرمت زبان، بی عری در مقابل مادران و خواهران لکه ننگین تاریخ برجین مرتکبین و عمل مربوطه گذاشته، فرزندان آینده این مرز و بوم بدون شک انتقام این برسریت را از مرتکبین خواهند گرفت. هنگامیکه فضیله صبار شاعره مبارز و رهرا آزاد اشعار معلو از احساسات و حقیقت نگری شانرا قرائت میکردند، حاضرین مجلس در حالیکه اشک از چشمان شان سراریر میگردید، بپا ایستاده شده ازین دو شاعره عالی مقام با کف زندهای معتد استقبال نمودند. در اشعار این شاعران مطالب و فریاد ملت افغان نحس و ترسیم گردیده بود.

این بود یک مرور بسیار مختصر اخبار واصله از مسافرت جنرال عبدالولی پاکستان. حای مسرت است که همه جراید پاکستان بیانات مکرر و مصاحبه های جنرال عبدالولی را بارتباط انعقاد لوبه حرگه ملی و عمومی افغانستان که آرو و خواسته اکثریت ملت میباشد چند بار نشر کردند (دان، جنگ، فرانسر پوست، بشن، بیور، بلوچستان تایمز و غیره). از آنجمله جراید معتبر پاکستان بعد از ۱۶ سال انتقاد یا خاموشی برای ناراول درباره محبوسیت و زعامت مدبرانه و نفوذ وسیع و عمیق پادشاه سابق در بین مردم افغانستان و حرمتی که در حامه بی المللی دارد مقالاتی بدست نشر سپردند (: دومقاله در دان، سه مقاله در فرانسر پوست، سه مقاله در بیور، دومقاله در بشن و یک مقاله در جنگ).

برادران و خواهران هموطن : تغیر پالیسی پاکستان از یک سیاست ناروادارانه بشمول استخدام اسخاص مرتجع و قدرت طلب، بیک سیاست برادرانه، نتیجه ثبوت بیعزمگی و بیکیفایتی زعمای تنظیمها و مساعی طولانی و حمله پادشاه سابق میباشد. پادشاه سابق میتواند از پاکستان تعهد عدم مداخله را بگیرد (که تنظیمها نتوانستند و نمیتوانند). نیز او میتواند بپاکستان اطمینان بدهد که دولت مستقل آینده افغانستان از یک سیاست بیطرفی مثبت و فعال و حسن همجواری با همسایگان پیروی خواهد کرد (که تنظیمها چنین کفایت و صلاحیت را نداشته و ندارند). اکنون برفرد فرد افغان است تا این فضای حسنه را حفظ و استحکام بخشند. راه حل قضیه افغانستان از طریق جلب اعتماد و حسن نیت پاکستان میسر است نه در غیر آن. اگر سیاست پاکستان در گذشته بمقابل افغانستان غیر دوستانه بوده، مردان با کفایتی تبارز نکرد تا آنرا با حفظ حیثیت و منافع ملی افغانستان دوستانه بسازند. و حالا که اعلحضرت پادشاه سابق دریچه ای ولو کوچک بطرف این شاهراه حیاتی باز ساخته اند از تحریکات مبتنی بر علایق شخصی و بیانات احساساتی، غیر واقعینانه و فاقد سنجش باید جلو گیری شود.

در یک جمله، مسافرت جنرال عبدالولی بپاکستان موفقیت آمیز بود و نتایج سودمند آن روز تا روز بمشاهده خواهد رسید. حکومت پاکستان، کشورهای منطقه و جهان محبت، اعتماد و احساسات مردم افغانستان را بمقابل پادشاه سابق درین مسافرت امتحانی نمایندگان شان دیدند و رول عمده و مثبت پادشاه افغانستان در حل قضیه افغانستان کاملاً واضحاً ثابت و بر ملا گردید. توقع مردم صلح پسند افغان اکنون اینست که اعلحضرت ظاهر بابا با درک و تحلیل نتایج این مسافرت، شخصاً بمیدان عمل داخل شده کشور را از خانه جنگی و بریادی نجات و هموطنان منتظر خود را شاد و مسرور سازند. و من الله التوفیق.

چند خبر مهم و جالب ربانی از شناخت ملل متحد محروم گردیده

۱۷ اگست ۹۵: یونایتد پرس انترنیشنل خبر داد که افغانستان و سومالیا دو کشوریست که از طرف ملل متحد در مراسم یادبود از پنجاهمین سالگرد ملل متحد از طرف سرمنشی ملل متحد دعوت نشده اند. سرمنشی ملل متحد درین محفل بزرگ جهانی سران تمام کشور های جهان را دعوت نموده با سشنی افغانستان و سومالیا. دلیلیکه برای این روش اقامه شده اینست که ملل متحد رژیم ربانی را بحیث ممثل ملت و کشور افغانستان نمیشناسد و در سومالیا یک ارگان حکومتی تاسیس نگردیده انارشیزم حکفرما میباشد. تا جائیکه با افغانستان تعلق میگیرد این بی حیثیتی بین المللی با افغانستان بار اول در تاریخ مناسبات افغانستان با ملل متحد در دوره حکومت غاصب و غیر قانونی ربانی رخ داده که اگر ربانی کمترین احساس حیثیت شخصی، وطنی و ملی داشته باشد باید فوراً استعفی بدهد تا آبروی ریخته ملت افغانستان اعاده شده بتواند. بداکتر روان فرهادی، این چلوس چست شده میدان سیاست، که بخاطر پول و معاش چوکی سفارت نام نهاد را قایم گرفته باید گفت « لاله جی دولت زیاد» (یعنی دو و لت زیاد!).

بی بی سی از قول عبدالرحیم یوسفزی از کابل خبر داد که بهنگام رسیدن طیاره وزیر خارجه پاکستان بکابل، رژیم کابل پیلوت و عمل طیاره رابهوتل انترکانتینانتل برده بودند. بعد از یکساعت توقف پیلوت طیاره که یک دگروال پاکستانی میباشد با اجازه مهماندار رسمی در موتر رسمی برای دیدن بازار کابل برآمده و هنگامیکه در یک دکان چاقو

باهیدددار

شعرا را ادای محمد کریم نستوه - انتخاب و
ارسالی آقای انیسو فضل احمد از کاندادا

بالفت گرتگاه از گوتہ بادام میافتد
خوشی در دل، طرب در سر، عمل در کام میافتد
ساد چشم یارم ساغر مرشار میگیرم
رفلیم خون جگر، گر زره از دام میافتد
نماید لطف بهر به عمر پر آشوبم
که جادر داک خود گسرم بدن آرام میافتد
حوظوان عشق او از داخل عظم بیرون برده
بمحسوس محبت حرف نامحسوس میافتد
حسن دارم بسر آه در جگر، دیوانه میگیرم
اگر ماه حسی او بیند ز کسب بام میافتد
اگر منوشم و مستم جگر پر خون در دستم
سرور زاهد که پایت همجو می در دام میافتد
فراق می کند خون می رود از قلب ناشام
مدد از آناله محبوبم رخس در دام میافتد
ز تو باید فغان (نستوه) محال است گرج
معلم خود بومش همجو من تا کام میافتد

بهار و پادی از وطن

محترم عزیز بلیکا از پاریس

یادم از فصل بهار وطن می آید
یادم از موج گل صد چشم می آید
یادم از رنگ گل پیرهنم می آید
یادم از لاله و آن پیاسم می آید
یادم از عطر گل نسترنم می آید
یادم از یاد همان همسخن می آید
یادم از ادگی و بال و پر می آید
یادم سرمستی به هر بوم و بزم می آید
یادم گلزار وطن خاطر من شاد کند
از همه غم و غم یکدمی آزاد کند
.....

وطن! رنگ بهار تو جهان کی دارد
فصل سنجیده تر از تو بهکان کی دارد
داروی درد دل و راحت جان کی دارد
فصل گل چون برسد شور و فغان کی دارد
گل و گل بازی درینجا که زمان کی دارد
را دمردی تو هر پیرو جوان کی دارد
من که گفتم سخن لذت جان کی دارد
شعر درد وطن آب روان کی دارد
برف و ساحل که خوش آید بمرم اینجا
از بهار یک سخنی نیست هم انجام اینجا
.....

گر جهان فصل گل و لاله رساند یکبار
پیا جهان زنده شود یک دمی از بوی بهار
شادی از چند نباشد بکران پیا بشمار
گردالت نبود روزی زمین را به شعار
نامی از ظلم نباشد جهان را به قطار
رنج گر نباید از آن دوره گر ناهنجار
پیا نیاید سخن از مزدوری و از یادار
پیا که افسون شدگان را بنمایند پیدار
من بگویم که بهار وطن می خواهم
در میان وطن جان و تنم می خواهم
.....

دنیای قاموس کلمه های کلیشه ای وجود دارد و این قاموس هزار برای
همین منظور تدوین نموده اند که مردم از به کار بردن کلمه های
کلیشه ای خودداری نمایند. بپایه Buffon سبک را بدین معنی که
کما فمیده اید خود شخص نخوانده است. زیرا، هنگامی که نویسنده
از کلمه های تکراری و کلیشه ای استفاده نماید منتقد ادبی بگوید
کلیشه نگاری او را انتقاد می کند و او حق ندارد این انتقاد را
توهین به شخصیت خود تلقی کند. اگر انتقاد از نگارش کلمات کلیشه ای
توهین تلقی شود در آن صورت محرران محاکم افغانستان که در
هر فیصله یکی از صد بار مذکور و مذکور و مذکور علیه می نویسند
حق خواهند داشت منتقدین را به جرم اهانت به محکمه بکشند.

و اما این کلمات را بطلبه و طلب علم مقایسه کردن درست
نیست زیرا که انسان تا محدود دارد طلب العلم می ماند ولی هیچ حد
نی ماند و بهترین سند این نکته که کلیشه نویسان این کلمات
مرد، خود خواهی را در حاشیه تواضع می پوشانند همین است که
"ناجیز ترین آفریدگان" گریبان حضرت شیخ این عجبیه فصاحت
و بلاغت را می گیرد و «هیچ حد» و «هیچ حد» و «هیچ حد» و «هیچ حد»
چنان ستاره تابناک آسمان ادب و عروض می شود که بحث با من
چهارم عروض را دون شان خویش می بیند. این جناب، ناجیز ترین
آفریدگان خدا، نیز به نیت سعدی توجه نمی کنند سعدی به هیچ وجه
قصدا اهانت به مولای متقیان را نداشته است و «ناجوی» نیز در
شعر سعدی به معنای نامور یعنی آن که دیگران نامش را می جویند
به کار رفته است و قصد سعدی از این حکایت همان داستان دیگر
اوست که درباره حضرت عمر فاروق (رض) می گوید یعنی:

چه منصف بزرگان دین بوده اند

که باز بزرگان چنین بوده اند

و ایراد آقای رضائیان نویسن بدین می ماند که کسی بگوید حضرت سلمان
فارسی (رض) به حضرت پیامبر مکره دار که به دور مدینه خندق
آباد کند و متعصبی از جا برخیزد و گریبانش را بگیرد که ای بد بخت
چرا به حضرت پیامبر (ص) توهین می کنی سلمان فارسی (رض) کیست که
به مدینه علم چیزی بیا موزد و غیره ...

حزب اسلامی مسلمان کشتی است رهزنی و مال مردم خورنی است
نوکر بیگانگان دیوانه شد کابل زیبای ما ویرانه شد
راکت غم آمد و خون ریز شد الامیر المومنین چکیز شد
از جمعیت معنی اش بهم افگن است بستی است و برتن است و کشتی است
ارگ ادم خور ادم میخورد رفته رفته جمعیت هم میخورد
اتحاد یعنی مذاق انداختی وحدتش گویا شقاوت انداختی
آن یکی دهل و هابی میزند بیخ و بنیاد وطن را می کند
آن دگر فرمانبر ایران شده نسل افغان دشمن اعدان شده
زاده قاروق اعظم را بسین پیش دوستم می نهد سر بر رمی
حضرت بیچاره چون هیزم کش است هر کجا پا میگذارد آتشی است
جنش سمت شمال مثل دجال سازمانم میزند روز جلال
نوکر روس است و یار مرگ و میر یا خداوند تو (دوستم) را بگیر
از (شامل) شش بلا کردم عیان جان بفرمان شما خوانندگان
تا که باشد شش بلای آسمان رنج و اندوه میگذرد افغانیان

حق استاد

اگرچه در رشای مرحوم پژواک مقاله ای در جریده وزی می آید و دولس نیز
نوشته ام اما حق استاد عبدالرحمن پژواک و اینکه مرگ این سیاست
مدار سرشناس شاعر شهیر و نویسنده چیره دست یک ضایعه بزرگ و
جبران ناپذیر برای افغانستان است برای آنکه یاد آن مرحوم
مغفور را گرامی داشته باشم یک رباعی غرض نشر بمطرحه وزی ایینه
تقدیم میدارم:

بنده رحمن بهیروز خاک رفت بیوطن آواره و غمناک رفت
شاعرو سیاستمدار و کاروان حسرتا وای حسرتا پژواک رفت
(خلیل الله ناظم باختی از هلمبورگ)

قدردانی از پدر معارف معاصر افغانستان

رهایی از ظلم

محترم عبدالواحد منصوری از بریانک

دوستان دست بهم داده و امداد کنید
کاخ پیداد وستم یکسره برپا کنید
طرح نو ریخته آید در پی آبادی ملک
مردم زار وطن را زغم آزاد کنید
ای جوانان همگی سوی شما میبینند
دشمن از پا فگنید و دل ما شاد کنید
وطن از دست عدو بین که خراب است خراب
بکنید همت و آنرا زسر آباد کنید
روزگار کرده مرا خسته و درمانده و زار
شما ای نسل جوان شور نو ایجاد کنید

من پیر و پهلیرم که زخود هم خبرم نیست
بیچاره و وامانده که هوشی بستم نیست
در ناله و افغان شلم از تفرقه قوم
ایوای کسی خشک کند چشم ترم نیست
من اب نموم دل خود در غم یاران
کس را سرمو بالزخون جگرم نیست
بنیاد ستم برکن همین شب که ببینم
ای چرخ که امید بقا تا سحرم نیست
ارام و قرار منی آواره محال است
زیبا بود این شهر ولی بوم و بزم نیست
در عشق ز خود رفته من از تو نشد ام
(منصوم) و جز دار سزای دگرم نیست
باستقبال از یک غزل ابوالمعدانی بیدل که

مطلع آن ازین قرار است:

پر بیکسم امروز کسی را خبرم نیست
اتش به سر خاک که انهم بستم نیست

پانزده سال است بهار وطنم خون دارد
داع دل از غم اولاد وطن چون دارد
نیم اولاد وطن خانه مجنون دارد
شکوه ها دارد از آن جور که گردون دارد
هم از آن ناخلفان شکوه چو هامون دارد
اوز پیداد گران عالمی مضمون دارد
قلب شان پاره شده دیبه جیحون دارد
عزم راسخ که او را است بقانون دارد
گرچه او جور و جفا دید ز ناکس هایش
لیکن او فخر کند بر سری از گیس هایش

نامی از گل چو بزم یاد بهار وطنم
نام بلبل بسخن من بکنار وطنم
وطنم یار من و من چو یار وطنم
نارم آنم که روم سوی دیار وطنم
کسی توانم که بدید باز غبار وطنم
از زمانبست که من سخت خمار وطنم
هموطن آغشی دارد جو نار وطنم
سایه بید بود یا که چار وطنم
وطنم! فصل بهارت چو بیایم آید
اتش و سوز دل و رنج ز بیایم آید

وطنم فصل بهار و گل و ریخان منی
هم چمن هم گل و هم زینت بستان منی
خالق سوز دل و دیبه گریان منی
زای من، زاله من، سوزش پنهان منی
خوب سوختند ترا سوخته دوران منی
را، تو گیرم و آن راه نمایان منی
بر (بلیکا) به غزل نامه و عنوان منی
شعرتو سر چونم زینت دیوان منی
وطنم مادر من بعد خدایم باشی
میپریم سوی تو از بام و هوایم باشی

یادداشت اداره - این منظومه در ۱۲ بند
رسیده که ما نصف آن یعنی شش بند آنرا
از باب تشویق نشر کردیم. از هموطن محترم
اقای بلیکا تشکر میکنیم که اشعار زیادی
برای نشر در آئینه ارسال فرموده اند
اما صفحات محدود آئینه گنجایش هضم همه
اشعار شایسته را ندارد به تر خواهد بود به سایر
نشرات افغانی توزیع فرمایند.

نکته مهمتر اینست که کیفیت شعر تنهادر
قافیه برابر ساختن نیست. انتخاب کلمات
بارتباط معانی بوجه بدیعی شعر میافزاید
شاعر ما اقای (بلیکا) که طبع سرشار دارند
اگر مبادی بدیع و بیان را مرور و بکار بندند
شعرشان آب و تاب بیشتر خواهد شد.
در قصیده دیگرشان بعنوان آئینه مصرع
هائی شامل است از قبیل:

در روزگاری که حقیقت حکایتی است
چشم انتظار پای تو دارد ای آئینه
که مورد سوال و نقد شاعران معاصر قرار
خواهد گرفت. نظر ما اینست که شما از
رباعی شروع و در قالب غزل مشق کنید، بعداً
به قصیده و انواع دیگر شعر بپردازید.

چند گفتار عریان در مورد شعر عریان

زریا ریس
ولی احمد نوری

چندی قبل خانم بهار سعید، شاعر آزاده و پرازنده کشور، دیوان اشعارش را بمن فرستاد و افتخار مطالعه سروده های ناب آن برایم میسر شد. من تریحه و چکیده های گرانبهای این شاعر خوش ذوق را می ستایم و از ارسال اثر متذکره به اینجانب ابراز تشکر مینمایم. خواندن این دیوان زیبا و اشعار ناب آن و تبصره های آقایان داود موسی، سراج و حاج و جناب مولوی شهاب در شماره های ۱۴۷، ۱۵۱ و ۱۵۲ جریده امید (که از نشر این مضمون معذرت خواستند) مرا نیز واداشت تا مکنون دل خود را در مورد، در صفحات همان جریده خالی نمایم. به عقیده من در اینجا باز هم ضرب المثل مشهور که آفغانها مرده بدوزنده خوب ندارد صدق مینماید.

ما افغانها برای سخن (چه ملفوظ باشد چه مکتوب) بعضی نورم هایی داریم که عدم مراعات آن در اقل، کلام را ناانگار جلوه میدهد و تشخیص گوینده آن را منعکس میسازد. از جانب دیگر هم ما یکعده نیمه پیمبران سخنور داریم که ذکر نام شان همیشه مترادف با اخلاق حمیده بوده و ما هر جمله ای از کلام آنها را سرمشق اخلاق اجتماعی خود قرار میدهیم. لیکن طوری که آقای موسی توسط مثالهای متعددی از سعدی، حافظ، بیدل، سنایی، ختک، ماشوخیل، مولوی و غیره نشان دادند، اگر ما در شعر این استادان بندارنیک، گفتارنیک و رفتارنیک که یگانه ارمغان موثق آنها میباشد دقت نماییم، به بیک دورویی مایوس کننده ای بر میخوریم. سؤالی که هر کدام ما باید با وجدان خود مطرح نماییم اینست که اگر این معلمان اخلاق خجسته امروز هم عصر ما میبودند، آیا ما بملاحظه کلام شان باز هم حاضر میشدیم آنها را معلم خانگی اولاد خود بگیریم؟ سؤال موجه دیگر هم اینست که اگر ما در مورد گفتار این استادان با چنین معضله اخلاقی بی بر میخوریم، آیا در کردار و پندار آنها نیز جای تردیدی باقی میماند یا باید به گفته سعدی که "خطا گرفتن بر بزرگان خطاست سکوت اختیار نماییم؟" آقای و حاج در نوشته خود از این موضوع قابل بحث بسیار سطحی گذشته و بسادگی با آن تماس گرفته اند که من بعد تر در آن مورد گفتنی هادارم.

چون سخن از دوگانگی شخصیت استادان است، میخوام از من هم مثالی در ذهن خوانندگان بماند. شعری را که در ذیل به مطالعه شما میرسانم از یک شاعر بزرگ و محبوبیست که نمی توان او را بخاطر سرودن این شعر تکفیر کرد و سنت شکنش نامید. برعکس می باید او را ستوده و بر بیان حقیقت و شعر نابش آفرین گفت. او را در اخیر این مقال معرفی می کنم و اکنون شمارا می گذارم تا از خواندن این شعر نفروی لذت ببرید:

قصه آزار دختران کردند
خویش را از همه نهان کردند
هر چه دل گفت آنچنان کردند
شرم را طرد ز آستان کردند
خانه را همچو بوستان کردند
خط مشکین چو ارغوان کردند
نرم نرمک هوای ران کردند
دختران پای بر آسمان کردند
برخ یکدیگر عیان کردند
سخت مانند استخوان کردند
گه چنین و گهی چنان کردند
تیرها را بر نشان کردند
پس فلان در پی فلان کردند
قصه این پیر ناتوان کردند
سعی در کار من بجان کردند
گرچه صد بار امتحان کردند
چوب درون زندگانی من

شامگامی دو نوجوان، دو رفیق
در بر روی جهانیان بستند
لخت گشتند و مت افتادند
به شرار شراب و شهوت عشق
دود سیگار و بوی عطر و شراب
بسکه از لعل یار بوسیدند
دست از لطف سوی پستان رفت
پیران دست بر زمین بردند
راز های نهفته را، هر یک
عضو های لطیف و نازک را
گاه فراز آمدند و گاه فرود
چون کمان دار چرب دست دلیر
چشمها سرخ گشت و رگها سبز
دختران کام دل چو بگرفتند
بوسه بر روی من زدند ز دل
الفرض حالتی نشد بیدار
گفتم اینست گر جوانی من

جناب مولوی رشاد بحیث یک عالم متشرع اسلامی نیز درین مورد تبصره دو رانداخته ای نموده اند که امید از نظر موشگاف خوانندگان مستور نمانده باشد. ایشان میگویند "متشرعین راه و روش جداگانه دارند که به اساسات چارگانه دین اسلام [قرآن، سنت پیغمبر، اجماع و قیاس] استکا دارد و متصوفین راه و روش جداگانه که به علوم باطنی و مکاشفات آنها رابطه دارد". سوالیکه بعد از خواندن این تبصره مولوی صاحب وارد میگردانست که از نظریک متشرع آیا کدام راه و روشی که مبنی بر اساس دیگری غیر از اصول چارگانه فوق الذکر باشد مورد پذیرش یک مسلمان بوده می تواند یا خیر؟ یقین دارم که جواب این سؤال منفی میباشد. از قرینها به این طرف در عالم اسلام یک منازعه و مجادله ای بین متشرع (ملا) و متصوف (صوفی) وجود دارد که هر کدام برای احراز مقام قیادت مسلمانان میخواهند آن دیگر را از صحنه بیرون نگهدارد. از جمله، متشرعین بعض متصوفین را مبتدع و بعضاً قرین الحاد می شمارند و برخی از عادات آنها از قبیل رقص، ساز و سماع را خلاف شریعت و مردود میدانند. مثلاً حافظ شیرازی بخاطر بیت ذیل و دیگر اشعارش بار بار مورد تکفیر متشرعین قرار گرفته:

بهر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

داستان بهاء الدین ولد پدر مولینای روم (رح) که یک صوفی مشهور قرن هفتم بود با فخر الدین رازی مفسر مشهور و صاحب تفسیر مفاتیح الغیب

شهرت دارد. از اثر همین تضاد ذات البینی، بهاء الدین ولد مجبور شد تا با خانواده و مولینای پنج ساله بقصد ترکیه ترک دیار نماید. به همین منوال تاریخ چند قرن اخیر هند مملو از داستانهای اسف آور رقابتی و متشرعین و متصوفین آن خطه میباشد. حتی در طی جهاد افغانستان نیز این رقابتها و وجود گیلانها و مجددی ها (متصوفین) و ربانی ها، محمدی ها، سیاف ها و خالص ها (متشرعین) عرض وجود نموده. اینکه کدام یک از اینان لیاقت نام متصوف یا متشرع را دارند سؤالیست برای خود.

موضوع دیگری که از نظر من در نوشته آقای وهاج قابل بحث است موضوع برهنگی است. اگر قباحث برهنگی را از نظر دینی و مذهبی برای لحظه ای بکنار گذاشته و صرف جنبه علمی و عملی آنرا در نظر بگیریم. خواهیم دید که سال گذشته یک عده ای از علمای کرام ستره محکمه کابل فتوایی در مورد حجاب زنان صادر نموده بودند و برهنگی صورت زنان را دلیل بروز جنایت و فساد در میان مردان مسلمان خوانده، برآمدن زنان را از خانه بدون محرم شرعی و بدون ضرورت از نظر شرع اسلامی حرام پنداشتند و حتی جرأت نمودند تا طلب علم را نیز بر زنان ممنوع قرار دهند. اگر همچو حقیقتی وجود داشته باشد و یگانه دلیل یا دلیل عمده ارتکاب به جنایات جنسی توسط مردان در برهنگی زنان نهفته باشد (که آقای وهاج نیز آنرا تایید نموده اند)، باید ارائه چند مثال آتی این موضوع را روشنتر سازد:

(۱) تجاوز جنسی توسط مردان به زنان باید در کشور جاپان به مقایسه جمهوری اسلامی پاکستان که حجاب اسلامی در آن مراعات میگردد بمراتب بیشتر باشد که چنین نیست. (۲) در کشورهای غربی، باید که این نوع جنایات اکثر آدرسواحل دریا و بحر که مردم بصورت نیمه عربان گشت و گزار میکنند صورت بگیرد که نمیگیرد. (۳) و بالاخره در بعض کشورهای آفریقایی که زن و مرد لخت مادرزاد میگردند، کار مردان باید غیر از اشتغال به جنایات جنسی چیز دیگری نباشد که همچو حالتی وجود ندارد.

پس دیده میشود که اگر ما زنان را در جامعه خود اهمیت قرین مرد بدیم و از آنها توقع فرمان برداری، حوصله افزایی و حیای بی موجب و فریبنده (متظاهر) رانداشته باشیم، آنها نیز بهمان اندازه اعضای مفید جامعه باری آیند که از مردان توقع داریم.

من خودم درین که برهنگی یک رسم و رواج بسیار قبیح می باشد که دین اسلام هم آنرا شدیداً ممنوع قرار داده است شکی ندارم. لیکن اگر ما تمام تجاوزات بناموس مردم را که مردان مرتکب آن میشوند ناشی از برهنگی جزئی زنان بدانیم، بی انصافی بی حد و حصری خواهد بود.

بالآخره باید ببینیم که درین سه سال "تامیمون"ی که قدرت طلبان در لباس مجاهدین وارد کابل شدند و بد تر از روس و کمونست، شدید تر و صدها مرتبه بیشتر از آنها بر هزاران زن، دختران و حتی پسران افغان تجاوز کردند، این زنان و دختران ما کجا در خانه خود پرنه بودند؟ در حالی که در ظرف همین سه سال در تمام پلاژها و سواحل دریاهای ممالک غربی بر زنان عربان شان حتی یک دم این تجاوزات که بر زنان عقیف و با عصمت افغان صورت گرفته نیز دیده نشده. مشکل عمده مادرین جاست که وقتی پای حقوق زن و مرد در جامعه افغان بمیان میآید، در تمهید کلام هیچ کس به فرقی در زمینه قائل نمی شود. ولی وقتی یک چند جمله فواتر میگویند، حتی نظروشن فکرتوین ما هم اینست که بالاخره زن زن است و مرد مرد.

برای توجیه این پندار آقای وهاج مصرعهای را مثال آورده اند که (از شیر حمله خوشست و از غزال رم). ایشان با این مثال خود در حقیقت دفاع از حقوق مظلوم را نادیده میگیرند و تجاوز ظالم را بر مظلوم بازم با "کلام نفوذ" مورد تأیید قرار میدهند. آیا به فحوائی همین منطق شان میتوان گفت که از خاد است کمونیست در کوفتن نیم شب خوشست و از مجاهد و مردم مظلوم تسلیم بلا شرط؟ از جلاد گردن زدن خوشست و از محکوم بیگناه سرباختن؟ آیا اگر آقای وهاج خود شان را برای لحظه ای هم در جای غزالی که مورد حمله شیر خونخواری که آهنگ جانش را کرده قرار میدهند بازم از خرام خود لذت خواهند برد یا اینکه صدای همچو دهل ها از دور خوشست؟

علم مدرن همه روز ثابت مینماید که یگانه فرق بین مرد و زن در قدرت بازو و ناتومی آنهاست. اگر چنین نمی بود، این مارگریت تاچرها (۱)، گولدا مایرها (۲) اندرا گاندی ها (۳)، تانوسوچیلرها (۴)، بینظیر بهوتو ها (۵) و خالده بیگم ها (۶) و چند نفر دیگری که همین لحظه بخاطر منم آید و از جمله سه تایی آن زنان مسلمان و صدراعظم کشورهای اسلامی اند باید اصلاً درین دنیای مرد سالار عرض وجود نمی کردند.

خوشبختانه زنان افغان ما به همین قدر نیز اکتفا نموده اند. من از ابلای چند صد ساعت وید یوهای که از صحنه های نبرد افغانها بمقابل اردوی سرخ و اشغالگر شوروی در سالهای جهاد از برای تلویزیون های فرانسه و انگلستان جمع آوری کرده ام (و آرزو دارم که روزی که وطن آزادی، تمامیت ارضی و حیثیت ملی و بین المللی خود را باز یابد و دارای حکومت و دولت مشروع و مستقل گردد، همه این تصاویر را که گوشه ای از آرشیف ملی و تاریخ جهاد قهرمانانه مردم ماست به تلویزیون ملی کشورم اهدا نمایم). بار بار به صحنه های برخوردی که این زنان با شاهانمت نه تنها برای جنگ آوران و روزندگان در جبهات گرم پرخطر، آب نان و غذای رسانند بلکه در کنار مردان خود ایستاده و برای اسلحه خفیف و ثقیل آنها مر می پیش می کردند و وشادوش آنها بمقابل عسکر تجاوزگر روس و نوکران داخلی آنها به نبرد پرداخته اند. من نمی دانم صفت "غزال" را با کدام وجدان در حق این قهرمانان سرسپرده افغان بکار برم.

این حیای نهفته در چشمان زنان شرقی که آقای وهاج را چنین برانگیخته است نیز بنظر من زاده زندانی نگهداشتن زنان توسط مردان شان طی قرون متمادی میباشد زیرا هر که را از سیه چال بدریاوریم، چشمش بروشنی باز نمیشود. هر مرغی را که سالها در قفس نگهداریم، اگر بعداً قفسش را نیز بشکنیم دیگر آرزوی پرواز ندارد. پس این حیای نهفته بجواز زتابی از ظلم مردان بر زن شرقی نیست که ما زیبایی آنرا از پشت حجاب اسارت می بینیم. از میان ما آنانی که از کودکی دختران خود را موقع نداده اند تا متوجه کدام فرقی از نظریات بین مرد و زن گردند، دختران شان از نظرا هلیت و تفکر خود با مردان فرقی ندارند. این حرف های "اضافی" را البته با این فهم میزنم که طرف من جامعه افغان بوده و اصلاً اظهار همچو نظری بیجا و بی مورد است.

شعری را که در بالا خواندید، از شاعر بزرگ کشور ما، استاد سخن و افتخار عصر حاضر و اعصار آینده افغان و باقی ملل فارسی زبان، استاد خلیل الله خلیلی می باشد. پایان.

(۱) صدراعظم سابق انگلستان. (۲) صدراعظم فقید اسرائیل. (۳) صدراعظم فقید هند. (۴) صدراعظم فعلی ترکیه. (۵) صدراعظم فعلی پاکستان. (۶) صدراعظم فعلی بنگله دیش.

صلی الله علیه و آله

محمد ظاهر

از باب
تشویق

قدر دانی از پدر معارف معاصر افغانستان که درین پارچه شعر درجه علمی، نام گتم
و شخصیتان از بیت اول تا بیت دهم استخراج می‌شود «در صنعت توصیف»

فصل جنگ آوران

د: دارد و بیداد از جفای ظالمان
ک: کور گردد مرد چشم مغفوران
و: دای وای بیچاره شد افغانیان
ع: عالم رست و معلم است و کاروان
ی: یادگار مکتب و عرفان ما -
ج: حرمت آن مرد دانش لازم است
د: در دل شب من دعایش می‌کنم
ا: افتخار مردم افغان زمین
پ: پای بند دین و اخلاق دیا
پ: پر طرادت گشته ستمهای چین
بهره در شد از نهالان وطن
جیف کان خد متکذرا راستین
در دیار دیگران آواره شد
"ناظم" هر که پیرد حق می‌شود

و: دای وای از فتنه‌ی زور آوران
ت: توبه از اعمال و ظلم جابران
ر: ره ندارد در جهان آواره‌گان
ل: لازم آمد نام او اندر بیان -
ا: از جوانی تا به پیری این زمان
م: محبت دارد چو بخورد و کلام
غ: غار غم هرگز نه بیند در جهان
ن: نامدار خط افغانستان
و: در بگویم راست می‌گویم چنان
ل: لاله روید است اندر بوستان
آخرین بر شمت و درت باغبان
بیتقرار و غمگسار و ناتوان -
از جفا و فتنه‌ی جنگ آوران
کر کارانش می‌دهد باغ جهان

محترم محمد انور انور از عزیز بلیکا از پاریس .

بحر طویل

۱۷ - ۵ - ۱۹۹۵

ادامه صفحه ۱۱۴ تصحیح استاد هاتف

عسرم در دل آمد که بشب بحر طویل، بریزم ز جگر خون زیدی، یاد وطن، کوه و دشت
باغ و بستان غرق بخون بی‌کم و کاست، لاله و کاشانه همه ویرانه، از ده سربک آلوده در ملک خدای است.
پس از فتح وطن تنی چند وارد کابل، بعد عزت کابل، بر دند بغداد، چو و چاول،
بگردند همه دله و عمارت مظلوم نادر، بکشند و بر خنجه کلام مردم بیچاره زهر جلال که هم بی نان و نوازی است.
در بخار ششیدم خبری چند که هم رنج و الم بود، هم ماتم و غم بود، بر سر لاله بر جبهه زنی ریزش
راکت و بم بود، زین راه و روش بر لب و لبک است، کان خود بقوم مسلمان کلاشنگ است، بجا و ستمندگی است
نخواندم و بدیدم که گفته... چه گفته؟ بر راکتی که بر سر مردم کابل بریزیم، بر لاله که با خاک میسره
بسازیم، بر خونی که با حق بریزیم، این خود شادی و عبادت بچه نماز است، اگر گویند هزاران مسلمان به بهارات
رسانند بجای است.

بایم بجای و ناجی کشور، همه داند و داور، که راستی جاء و حلایم، حب قدرت و حلایم،
بر سر چوکی بجایم، تا جان من ناست، یا ارگ یا ارگ شهادت، اگر چند کله برای است.
ای دای بران دست و داری که بریزد خون هزاره، خوشنود بود از شش خلق خدای که
آفریند جان جهانست، بحکم ازیش هم قاتل هم جابر و هم کافر با دروغ نیست که این امر خدای است.

(ن) تلفظ می‌گردد پس در این صورت چرا
(پزیرد) بحرف (ز) که حرف فارسی
است نوشته هم نشود؟
البته انکار نمیتوان کرد که حروف دخیل
زیاد نه‌ای دیگر در الفبای دری بسبب
کثرت استعمال بمرور زمان جزو زبان
گردیده است و در نوشتن کلمات دری در
ان موارد که (ذال) عربی دخیل می‌گردد
جای اعتراض نیست ولی منکه فی الجمله
بدون دلیل هم کلمه (پزیرد) را به (ز)
نوشته ام خواهشمندم عجلالتا بمقصد
مطابقت تاریخ وفات با ارتباط قیمت
حرف بحساب ابجد این کلمه از (ذ) به
(ز) اصلاح شود. و اضا نظرا استادان کرام
دستور زبان و علمای عظام زبان شناسی، که
اهل ان هستند اصح و ارجح است. هم
پادداشت اداره: نظرا استاد هاتف از نظر
خصوصیات صوتی زبان دری و زبان شناسی
هر دو درست است. اینست نظر شخصی
هاشمیان. با احترام

بعضی کلمات در مرثیه مرحوم پژواک که با لطف ناشران افغانستان بر صفحه روی مجله شماره ۵۴/۵۳ نشر گردیده، اصلاح آنها را قرار دیم.

تذامیم:

(۱) در مصرع اول بیت دوم (سوی آب) به (سوی آب) تصحیح شود.

(۲) در بیت دهم (بی لقمه نیست این دهن باز مرگ) کمبود دارد، باید کلمه (هیچ) بدان افزایش یابد یعنی (بی لقمه نیست این دهن باز مرگ هیچ).

(۳) در بیت ۲۴ مصرع (از نیروی فصاحت و منطق قوی) کمبود دارد، یعنی (از نیروی فصاحت و از منطق قوی) درست باشد.

(۴) مصرع اول بیت آخر (مقطع) که از ان بحروف جمل (حساب ابجد) تاریخ وفات استاد پژواک مرحوم استخراج شده است باین شکل و رسم الخط (پژواک را کریم پزیرد بخلد هم) کلمه (پزیرد) قصداً به حرف (ز) نوشته شده بود تا در محاسبه ابجد قیمت عدد (۷) از ان استخراج گردد و اگر (پزیرد) به (ذ) نوشته شود قیمت (ذال) ۷۰۰ هست که تطابق سنه وفات بهم میخورد.

کلمات (پزیرد) (پزیرفتن) (پزیره) و (پزیرش) را که در نوشتجات اکثر به (ذ ذال) و بعضاً به (ز) آمده است من از دیر زمان روی دلائل اتی به (ز) مینویسم:

اول) به پیروی از استادان زبان دری در افغانستان که در ضمن ضامیم کتب درسی فارسی بنام دستور زبان و یا بعنوان رسم الخط و املا هم کلمات را به (ز) می نوشتند.

دوم) در کلمه مذکور حرف (ب) که از حروف خاص الفبای فارسیست داخل میباشد و گویا کلمات (پزیرد) و (پزیرفتن) و (پزیره) و (پزیرش) خالص فارسیست و چون از طرف دیگر حرف (ذ) عربی بوده و در الفبای فارسی دخیل گفته میشود و بعض (ذ) خاص عربی (ز) دری هم وجود دارد لهذا اگر این لغات فارسی به حرف فارسی (ز) نوشته شوند که غیر معمول هم نیست ارجح خواهد بود.

سوم) ذال عربی از نگاه تلفظ در خود زبان عربی طرز ادای مخصوص دارد که بایدنوک زبان بوقت تلفظ آن به شایای علیاً تماس حاصل کند. بخلاف (ز) که تلفظ آن در عربی و فارسی این اشکال را ندارد و حال آنکه (ذال) دخیل در الفبای فارسی این خصوصیت تلفظ خود را از دست میدهد و صرفاً مثل

د پښتو قاموسونو په برخه کې به تېره بیا د (لس زره پښتو لغتونه) په باب ماد (آښه افغانان) په ۵۰ - ۵۱ گڼه کې یوه لنډه څرگندونه کړې ده. ډېر محترم استاد پوهاند نګمت صاحب د خپلې یوې لیکنې په ترڅ کې هغه گټوره بللې ده چې مننه وړه کوم. دغه راز به له ما مخه غوښتي - دا خبره هم سپینه کړم چې آیا لس زره پښتو لغتونه پښتو - پښتو قاموس دی که پښتو - دري ؟ (آښه افغانان ۵۲ گڼه ۱۱۸ مخ)

رښتیا م د دې خبرې یادونه ما په خپله تېره لیکنه کې نه ده کړې. لس زره پښتو لغتونه (پښتو - دري) قاموس دی. لومړی پښتو لغت لیکي، ورپسې یې حرکات ښيي او بیا یې دري (پارسي) معنا کاروي. اول لغت یې (آبا) دی چې داسې یې شرحه کوي:

آبا (ذ ف س) مذ - پږ، لقب پږ

په دې ډول باید (لس زره پښتو لغتونه) د محترم استاد له څرگندونې سره سم (دوزباني) قاموس وبللو چې د پښتو ژبې لومړنی ډیکشنري نه ده.

(روسي - پښتو) او (پښتو - روسي) قاموسونه دواړه د (زودین) له خوا تدوین سوي دي. لومړی یې (روسکو - افغانسکي سلوار) نومېږي چې په ۱۹۵۵ م په سکو کې چاپ سوئ او نژدې یوویشت زره لغاته لري. دوم یې (پښتو - روسکي سلوار) دی چې د لغاتو شمېر یې د دوولسوزرو په شاوخوا کې دی او تر لومړي قاموس پنځه کاله دمخه په سکو کې خپور سوئ دی.

د پښتو قاموسونو په برخه کې زه تر خپلې مخکېنۍ لیکنې وروسته پرخښتو نورو یادښتونو هم پېښ سوم چې یادونه به یې یې گټې نه وي. ارواښاد لعل محمد خان کاکړ د (سپېڅلي پښتو) په نامه یو (پارسي - پښتو) قاموس تدوین کړی دی چې د طلوع افغان د ادارې له خوا په ۱۳۱۸ ش کال په کند هار کې خپور سوئ دی. دا قاموس ۲۷۲ مخه لري او د لغاتو شمېر یې لس نند ته رسیږي. پر دې مجموعه باندې هم د ارواښاد علامه حبيبي له خوا لنډه مقدمه گوټې کښل سوې. (پښتو کتابونه) چې د پښتو ټولنې له خوا خپور سوئ (۱۳۳۷ ش) د سپېڅلي پښتو د چاپ کال ۱۳۱۹ ش ښيي چې تېروتنه یې باید وبللو. (فرهنگ ادبیات پښتو - ۲ ټوک) ته هم زیاتره گومان د (پښتو کتابونه) تېروتنې لار کړې ده ځکه هلته یې هم نوموړې نېټه ۱۳۱۹ ش ښودلې ده. خو ما چې د سپېڅلي پښتو کومه نسخه یو وخت کښلې ده (د فاضل استاد پوهاند رشاد صاحب د کتابتون) هلته یې د چاپ نېټه (برج جدی - ۱۳۱۸) وه.

ارواښاد لعل محمد خان کاکړ یو منود پښتون و چې په ۱۲۹۱ ش کال په کند هار کې زېږېدلی او د ۱۳۵۹ ش کال د جدې پر ۱۳ وناټ سوئ دی. څه موده یې د کند هار د ښاروال په توگه وطنه سر ته رسولې وه.

د پښتو قاموسونو په لړ کې د (مجاذب اللغات) نوم هم باید له یاده ونه باسو. دا قاموس د پښتانه نواب حافظ رحمت خان برېڅ (۱۱۲۰ - ۱۱۸۸ هـ ق) کش زوی الله یار خان تدوین کړی دی. خطي نسخې یې د بریتیش میوزیم د خطي نسخو په کلکسیون کې خوندي دي. د الله یار خان د ژوند زمانه (۱۱۵۷ - ۱۲۴۸ هـ ق) ده.

حافظ رحمت خان برېڅ (د خلاصه الانساب مؤلف) د اعلی حضرت احمد شاه بابا معاصر او نژدې ملگري و. په پښتو او پارسي یې شعراوایه. ده او دده کورنۍ د پښتني فرهنگ په خپرېدو کې خټ خټ ګامونه اخیستي دي.

دغه راز په معاصر وړلو څلو کې د الماني - پښتو قاموس یادونه هم ضروري ده. دا قاموس چې (Deutsch-Afghanisches Wörterbuch) نومېږي د ښاغلي ډاکټر دروېزه اڅکزي د زیار محمول دی او په ۱۹۹۰ م کال خپور سوئ دی. د پانوشهر یې ۶۲۰ ته رسیږي.

ډاکټر دروېزه اڅکزي د کند هار د سپین بولدک په اولسوالی کې زېږېدلی - په ۱۳۴۹ ش کې د رحن بابا له لېسې فارغ سوئ دی. د کابل پوهنتون د اقتصاد په پوهنځي کې یې تر درې میاشتې زده کړې وروسته لویدیځ المان ته خپلې بوټې اخیستې او په ۱۹۸۲ م کال یې د کییا په څانگه ډاکټري اخیستې ده. اوس په المان کې اوسي. ډاکټر اڅکزي دخپل تدوین سوي قاموس یوه نسخه ماته د ښاغلي سلطان نیازمن په وسیله رالېږلې ده چې د زړه له کومې مننه وړ مخه کوم او خپلې ژبې او فرهنگ ته د خدمت په لار کې ورته د نورو برالیتوبو هیله کوم.

۳- کلمه غلطی: در همه نوشته هایم، در افغانستان و در اینجا، کلمه ی غلطی، غلطیها را به حیث اسم، به کار برده ام. (ی) را در آخر این کلمه و امثال آن «زاید نباید تصور کرد» و این گونه کلمه را «نا درست نباید پذیرا داشت». باید تصریح شود که پسوند /-ee -yee -gee/ اومورهای مورفیم نامستقل دری، در آخر اسمیه ها (اسم، صفت، ضمیر، عدد) ی اصل و دخیل دری (اسمه و صفت های دخیل از هر زبانی که گرفته شده باشند: ترکی، عربی، هندی، زبانهای اروپایی) بسیار می آید. این پسوند از اسم، صفت یا اسم دیگر می آید؛ از صفت، اسم یا صفت دیگر می آید. مثابه به شکل /-ee/ پسوندی در انگلیسی نیز وجود دارد: marsh → marshy؛ هم چنین در زبان هندی: چرس → چرسی، چرس (جملگی) → چرسی (جملگی) است. معادل شکل /-ee/ در عربی پسوند /-ee/ است: جاهل → جاهلی، عرب → عربی. کلمه غلط در زبان عربی، هم مصدر است [مغلوط، مغالطه، مغلطة (سنی که کسی را به غلطی و اشتباه بیندازد جمع آن مغالط) و شاید تغلیط، از آن ساخته شده] هم صفت و هم اسم (اغلاط جمع آن). من نمیدانم که در عربی، بیشتر به حیث اسم استعمال میشود یا زیاد تر به صورت صفت یا در هر دو مورد یکسان. در ایران با توجه به شکل جمع آن (اغلاط) به حیث اسم استعمال و در بعضی قاموسها درج گردیده. در زبان دری عموماً به حیث صفت به کار میرود: اندیشه غلط، کار غلط، گپ غلط، آدم غلط (گفتاری). با پسوند /-ee/ از آن اسم ساخته میشود و در گفتار و نگارش دری به گونه مفرد و جمع (غلطی، غلطیها) بسیار استعمال میشود. به نمونه های زیر توجه شود:

آشنا (دری، صفت: چهره آشنا، اسم: شناخته، جمع آن آشنایان) → آشنای (با پسوند /-yee/ مطلقاً اسم، مانند غلطی)؛ افغان (اسم یا صفت) → افغانی (اسم یا صفت)، باتلاق (ترکی، اسم: marsh و swamp) → باتلاقی (صفت: marshy و swampy)، جاهل (در عربی هم صفت، هم اسم که جمع آن جهلاء است؛ در زبان دری هم صفت، هم اسم که شکلهای جمع آن جهلا، جاهلان، جاهلهاست) → جاهلی (در عربی جاهلی، صفت، در زبان دری هم صفت هم اسم)، چرس (هندی: چرس، اسم) → چرسی (دری، صفت: آدم چرسی، اسم: چرسی را به شفا خانه بردند. جمع آن چرسیان، چرسیها)، چقر (ترکی، اسم: حفره، گودال؛ دری، صفت: ژرف، عمیق) → چقری (دری، مطلقاً اسم، مانند غلطی)، زنده (از اصل دری زیننده zee+y+inda، صفت: آدم زنده، اسم: «مردۀ من زنده تر ابار است» - مثل «شکلهای جمع آن: زندهگان، زندهها» → زندهگی (با پسوند /-gee/ مطلقاً اسم مانند غلطی)، شوم (عربی شؤم صفت، دری نیز صفت) → شومی (دری مطلقاً اسم مانند غلطی)، ظالم (در عربی هم صفت هم اسم، جمعهای آن ظلام، ظلمة، در زبان دری هم صفت هم اسم، جمعهای آن ظالمان، ظالمها) → ظالمی (دری مطلقاً اسم مانند غلطی). همین گونه اند: باطن → باطنی، خارج → خارجی، ظاهر → ظاهری، قدیم → قدیمی، مایوس (عربی: مأیوس → اصلاً میئوس از ریشه یأس) → مایوسی...

۴- کلمه زنہا: در این مورد، سخن شاعلی و حاج درست و شکل مرتج یا بهتر جمع، زنان است. اما چند نکته زیر، در باب شکل جمع کلمه ها با پسوندهای /-آن، -ها/ قابل یادآوری است:

- (۱) شاعران و نویندهگان پیشین، نامهای جانوران و گیاهها را عموماً با /-آن/ جمع می ساختند؛ مانند: اسبان، خزان، سگان، گادان، گوسفندان، مودچگان... گلبنان، گیاهان... که از دیدگاه امروزی، بسی کتابی و قدیمی و نامانوس جلوه میکنند. اینگونه کلمه در نشر معاصر دری غالباً با /-ها/ جمع ساخته میشوند.
- (۲) در زبان گفتار (گفتار عادی، گفتار عامیانه) هم کلمه ها و در گفتار محیاری بیشتر آنها با پسوند /-ها/ جمع ساخته میشوند. این شیوه کاربرد، بر نگارش تأخیر زیاد دارد.
- (۳) برخی از نامهای قومیها، فرقه ها و قبیله ها، هم با /-آن/ هم با /-ها/ و برخ دیگر، زیاد تر با /-ها/ جمع ساخته میشوند: ترکان - ترکها، هندوان - هندوها، آریمنها، افغانها، انگلیسها، ایماقها، بلوچها، پشتونها، جرمنها، روسها، سلاوها، عربها، قرغزها، قزاقها، کابلها، کونستها، مزاریها، منگلهها، میمنه گنها، هزاره ها و... شکل جمع با /-آن/ چنین کلمه ها را ثقیل و ناقص میگردانند.
- (۴) شماری از کلمه ها را اگر با پسوند /-آن/ جمع بسازیم، به گوش سنگین و ناخوش می آیند؛

مانند: پچه‌ها، "خانه والاها"، دپوماتها، طلاها... و ناپهای خانواده‌گی و تخلصهایی که بر پیش از یک عضو خانواده دلالت میکنند، چون: "کوشانها" ۲.

(۵) کلمه‌های دارای پیوند اسمی-صفتی / ی / با پیوند / ها / جمع ساخته میشوند: آسیاینها، آریاینها، اروپاینها، آسیانیهایها، استرالیاینها، افریقاینها، امریکاینها... اگر اینگونه کلمه‌ها با / آن / جمع ساخته شوند؛ به گوش بیشتر گران می‌آیند.

۵- راجع به مثل ۳: مثلهای مردم، مانند ترانه‌ها، چیتانها و سرودهای مردم، نخست به حیث پدیدها زبانی، در قید اصول و قواعد زبان و سپس به صفت پدیده‌های فکری، در قید اساسها و ضابطه‌های منطق استند. بودن و نبودن کلمه ربط (و) بسیار مهم نیست. میتوان آن را ذکر یا حذف کرد. من با ذکر (و) شنیده‌ام و شاعلی و حاج با حذف آن؛ چنان که ضمیر (او) و فعل (میکند) نیز از آغاز و پایان هر دو فقره حذف شده‌اند. اجزای این مثل، مانند حرکت دیگر، ترتیب منطقی دارند. همان سان که بیشتر نوشته‌ام ۴ نخست (غری) صورت میگیرد؛ سپس آن گاه که شخص (غری کننده) با دیده درای، بیشتری و گستاخی از کار زشت خود دفاع میکند و آن را خوب جلوه میدهد (نری) نشان میدهد.

به ترتیب منطقی و مشخصات زبانی این مثلهای توجه شود: "از خوردا نخیدن، از کلانا بخشن."، "بشینم پیشت، بکنم ریشت."، "دل ناخا [ناخواه] رزیر [عذر] بسیار."، "کج پیشی، راست بگو." نمیتوان گفت: "از کلانا بخشن، از خوردا نخیدن. بکنم ریشت، بشینم پیشت. از ر بسیار، دل ناخا. راست بگو، کج پیشی." اگر کسی چنین بگوید نادرست است و پذیرفتنی نیست.

در جنوب کلمفوریا از دو تن کابلی ساکن در ده شنیدم که "هم نری، هم غری" گفتند. یکی از آنان، زنی کهن سال گفت: "هم نری، هم غری، هم جنگ خبری." آشکار است که این مثل در کابل تغییر یافته و قابل تصحیح است.

نمونه دیگری از ثبت و ترجمه نادرست مثلهای دری: در ژورنال *The Afghanistan Studies Journal* افغانستان شناسی (شماره نخست سال یکم) مثل "با مانشین ماشوی، با دینگ نشینی سیاه شوی." همین سان نادرست چاپ و کلمه "ما" (we) ترجمه شده است. طرز بیان این مثل، ادبی است. کاربرد (با) و (نشینی) آن را آشکارا نشان میدهد. در کنار پیشینه ادبی (با) شکل گفتاری (بشین) را نمیتوان استعمال کرد. صورت اصلی آن چنین است: "با ماه نشینی ماه شوی، با دینگ نشینی سیاه شوی." (ماه) نیز کلمه ادبی به معنای جهاب یا قمر و مفهوم مثل، این است: اگر با شخص نیک و روشن روان بشینی نیکوکاری شوی؛ اگر با شخص بد و سیاه کار بشینی سیاهکاری شوی. چون سخن بر سر مثلهاست از فرصت بهره برده توضیحی را بر مثل دیگری، می‌افزایم. در آئینه افغانستان (قش ۳ ص ۵۵) این مثل را نوشته بودم: "ریش از مه [من] و واکش از دگرا [دیگران]." سپس متوجه شدم که صورت درست و اصلی آن، چنین است: "ریش از مه [من]، واکش از ملا." به نظر میرسد که این مثل از پشتو ترجمه شده: "بزیری دما، واکبی د ملا." در شکل اصلی، هیچ به حیث مشخصه مثلهای، وجود ندارد (دما - ملا) ولی در ترجمه دری از من رفته است.

نمونه دیگر از تغییر دو بیتی: آواز خوانان کابل و اطراف آن، چنین میخوانند: "دوسه روز اس ندریم نازنین را که برف آمد گرفت روی زمین را که برف آمد و زجر زمین شد خدا پیدا نمیکرد عاشقی را." مصراع چهارم اصلاً این سان است: "مگر باد فوره بردارد این را." این مصراع نشان میدهد که دو بیتی به مناطق غری افغانستان (فراه، نیمروز، هرات...) ارتباط دارد. تغییری که در کابل یا نواحی آن بر شعر وارد شده یکسانی قافیه را برهم زده است. در گردآوری، تحقیق، تصحیح و سره سازی اثرهای فولکلوری: افغانها، چیتانها، دوبیتیها، مثلهای... باید به این گونه مایل و مطالب، توجه داشت. صورتهای اصلی و درست و منطقی را در متن، و تغییرها، نادرستیها و گونه‌ها (واریانها) را در حاشیه با توضیحات لازم باید درج کرد.

- ۱- شاهین، "آئینه افغانستان"، ش ۴۸، ص ۴۵. ۲- ایضا، ص ۴۹.
- ۳- مثل: شکل تغییر یافته و دری شده کلمه غری (مثل) است که در گفتار دری و گفتار ونگارش پشتو به کار میرود. اگرچه من مثل، ضرب المثل (= زدن مثل!) را در نوشته‌هایم استعمال کرده‌ام؛ شکل املای (مثل) را برتر و بهتر میدانم و کار برد آن را در نگارش دری پیشنهاد میکنم.
- ۴- "چند نکته دیگر"، آئینه، ش ۴۳، ص ۴۰.

۴- راجع به تلفظ مبارزه: کلمه‌ی دخیل عربی بر وزن مفاعله (= مفاعلة) مانند بسیاری از کلمه‌ی ترکی، عربی و هندی و کلمه‌ی دخیل از زبانهای اروپایی، در زبان دری از نگاه تلفظ تغییر کرده. این دیگرگویی طبیعی است و آن را نمیتوان نادرستی پنداشت. دیگرگویی طبیعی آن است که مطابق به قوانین زبان‌شناسی پدید آید و توسط ادیبان و زبان‌شناسان پذیرفته شود؛ نه از گونه تغییرات اچمی بر اثر مسوادی مانند: بی‌تدالی (= بی‌اعتدالی به مفهوم زیاده روی)، پرتو، پرتای، پرتی (از صورت اصلی پرت، ریشه پرتاب = پرتاب کن)، اسک (= عکس، فوتو)، تبلیت (= طلبد)، فالکوت، فالکوت، فاکلوت (= فاکلوت، پوهنچی)، فامریک (= فامریک)، متب (= مکتب)، مجیت (= مسجد) و نه از نوع تغییرات به سبب نیمه با سوادی چون: اشتیاضها (به جای اشتیاض، ششما)، تگری (به جای گداری)، رویه (به عوض روشن)، رهائش (به جای اقامت، بود و باش)، حاضرین گرام (در عوض گرامی)، مسکونه و گذرگاه (به جای سناکن)، یافت میشود (به عوض یافته میشود) ... دکتر محمد معین در «فرهنگ فارسی» پس از درج تلفظ اصلی، مثلاً مطالعة، تلفظ شایع و مروج و متداول فارسیان یعنی مطالعه را با خفیف «تد» [تدراول، درتدراول] ذکر کرده است. با توجه به «تلفظ متداول در مروج»، بایست تلفظ (مطالعه) برتر دانسته میشد و در اول قرار میگرفت و سپس در قوس به اصل آن، اشاره میشد: [ع. مطالعة]. در «فرهنگ جیبی زبان فارسی امروز» همه کلمه‌ی دخیل باب ثلاثی مزید فیه مفاعله، به تلفظ یگانه مفاعله، بدون اشاره به تلفظ واملای اصلی عربی، درج شده اند؛ مانند: مباحثه، مبادله، مبارزه، مباحثت، مباحثرت، مجاورت، مسافرت ... در افغانستان، تلفظ این گروه کلمه‌ها، مفاعله/مفاعلت است. متأسفانه در «پستو- انگلیسی قاموس»، در این مورد، تلفظ دوگانه ارائه شده: بخش بیشتر کلمه‌ی این گروه به تلفظ مفاعله/مفاعلت و بخش کمتر به تلفظ مفاعله/مفاعلت. این دوگانگی، نادرست است و یکی از نقیصه‌های این قاموس. در «قاموس دری بروسی» بیشتر کلمه‌ی این گروه به تلفظ مفاعله/مفاعلت و چند کلمه به تلفظ مفاعله/مفاعلت، ثبت شده و همان دوگانگی و نادرستی و نقیصه در آن پدید آمده. در «قاموس دری- انگلیسی» همه کلمه‌ی این گروه، به تلفظ مفاعله/مفاعلت درج و در بخش ریشه‌شناسی به تلفظ واملای عربی آنها اشاره شده.

افزون بر این، کلمه‌ی دخیل عربی بر وزن تفعال، شاخه‌ی از باب تفعیل، در زبان دری تذکار، تعداد تکرار ...؛ اکثر کلمه‌ی تازی بر وزن فعلان، به گونه دیگر تلفظ میشوند: جریان، دوران، سیلان، غلطان، فوران، میلان، نوشان ... تنها کلمه هیکان به صورت اصلی گفته میشود. چنان که بیشتر ذکر شد، تلفظ کلمه‌ی هزره در بر وزن تفعیل، به شکل تاخیر، تأکید، تألیف ... نوشته و گفته میشوند و کلمه‌ی هزده در زبان دری، مخفف تلفظ شکلهای تغییر یافته و چند کلمه دیگر به حث نمونه آورده میشود: آهت [عربی: اُبْهَة]، اکیل [ع. اکیل]، تجارت [ع. تجارة]، جبران [ع. جبران]، جارت [ع. جارة]، جلد [ع. جلد]، جلوه [ع. جلوه]، جلوه [ع. جلوة]، زفاف [ع. زفاف]، زقوم، در گفتار: زقم [ع. زقوم]، زمرّد [ع. زمرّد]، زنبور، تلفظ: زنبور [ع. زنبور]، زنبیل، تلفظ زنبیل zambayl [ع. زنبیل zanbeel، زنبیل zinbeel]، رجا [ع. رجا]، شبع [ع. شَبْع]، صومعه [ع. صومعة]، طمانینه [ع. طمانينة]، عطر، تلفظ atir, atr [ع. عطّره]؛ عصاره گلهای مخصوصاً گلاب دشتی [ع. عطّش]، عطّش [ع. عطّش]، عطّمت [ع. عطّمة]، عفاف [ع. عفاف]، عفریت [ع. عَفْرِيت]، فحش، در گفتار: فاش [ع. فحش]، محله [ع. محلة]، محبّه [ع. محبة]، مرام [ع. مرام]، مسرت [ع. مسرة]، مشقت [ع. مشقة]، منار [ع. منار]، مناره [ع. منارة] - در ترکی منارت - در انگلیسی minaret - در هندی منارا، منار، قطب منار در نزدیکی دهلی، و نجابت [ع. نجابة]، نجات [ع. نجاة]، نجاست [ع. نجاسة]، نسیان [ع. نسیان]، نشاط [ع. نشاط]، رنگبت [ع. نكبة] ... ابارتکان [فرانسوی: ابلختمان، انگلیسی: ابارتمنت]، بربنه [Eng. verben]، بزنده [Hindi varandaa; from Sanskrit]، پتنوس patnoos [روسی: поднос / padnos]، پترنی [Eng. petunia]

۷- تشنگی، تشنگی: شاغلی و حاج نوشته است: «استادان دیگر، این قاعده کهن و معمول را پیوسته به شاگردان تفهیم میکنند که در کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ هنگام اتصال آنها به یاء مصدری، «ه» به «گاف» تبدیل میگردد (مانند: بنده «بندگی»، تشنه «تشنگی») ولی استاد نگهت این قاعده را (با دلایلی) نفی میکنند و به این عقیده است که «ه» غیر ملفوظ

۱- این حرف (ه) نمودار صامت یا کانسونت /h/ است؛ ولی این حرف (ه) هم نمودار صامت میباشد مثلاً در کلمه‌ی راه، تموه و (ه) ملفوظ نامیده شده؛ هم نمودار صایت کوتاه /a/ در آخر کلمات است که (ه) غیر ملفوظ نام دارد.

سازی میخواست یک چاقو خریداری نماید، دونفر از فرماندهای شورای نظار او را باشتباه جاسوس پاکستانی دستگیر و مدت چهار ساعت توقیف کرده بودند، تا اینکه شخص احمد شاه مسعود (پنجشیری) از ماجرا خبر شده و امر رهائی پیلوت پاکستانی را صادر نمود است. ربانی بحیث رئیس رژیم تروریستی کابل بهنگام ملاقات با وزیر خارجه پاکستان ازین تصادف ناگوار معذرت خواسته است. ازین رویداد هموطنان مهاجر تصور کرده میتوانند که در کابل چه میگذرد و چه نوع امنیت برقرار است !!!

بارتباط طیاره روسی حامل اسلحه که در قندهار توقیف شده آخرین اخبار از قول بی بی سی ازینقرار است: طالبان بعد از استماع اولتیماتوم روسیه گفتند نزد ما حکومت فعلی روسیه با حکومت برژنف فرق و تفاوت ندارد. اتحاد شوروی کمونستی ببرک و نجیب را اسلحه میداد و توسط آنها افغانها را بقتل میرساندند، حکومت فعلی روسیه ربانی - مسعود (پنجشیری) را اسلحه میدهد و توسط اینها اولاد افغان را بقتل میرساند. طالبان گفتند ما از روسیه میترسیم بلکه از خداوند عالم (ج) میترسیم، ما عمل طیاره روسی را محاکمه میکنیم، دست روسیه آزاد هرچه میخواهد بکند و ما منتظر هر نوع پیش آمد هستیم و به آن جواب خواهیم گفت. یک مامور عالیرتبه دولت روسیه توقیف طیاره روسی در قندهار را یک عمل تروریستی خوانده گفته بود دولت روسیه از تمام امکانات خود برای رهائی طیاره روسی و عمل آن استفاده خواهد کرد. قرار مسعود رژیم کابل و دولت روسیه در این مورد موقف مشترک اختیار نموده رژیم کابل دولت روسیه را تحریک میکند تا از طریق هوا بر قندهار حمله نموده شهر و مردم قندهار را توسط راکت و بمب از بیی ببرد. اکثریت مردم افغانستان توقیف طیاره روسی را توسط طالبات بگرمی و مسرت استقبال نموده اند. اما نشریه (امید) یک هفته بعد از وقوع واقعه که منتظر هدایت کابل بود، در شماره ۱۷۳ (صفحه اول) خبر توقیف طیاره را نشر ولی بهدایت رژیم کابل محمولات طیاره را که سه و نیم ملیون کارطوس ماشیندار و دوصندوق مرمی ضد طیاره میباشد تذکر نداده مانند شتر مرغ سر خود را زیر ریگ پنهان کرده است. خبر منتشره امید عین خبیثت که در کابل و ماسکو نشر شده، زیرا امید نیز این شاهکار طالبان را یک عمل تروریستی خوانده است.

جواب افغانهای کانادا

بجواب یک نامه سرکشاده منتشره ای جریده های ایران ستار و شهروند ایرانی چاپ تورونتو:

دست امیدنهام جانب افلاک نیست	ریشه نخل تنایم رهین خاک نیست
تاگ راچون سربری گردد نمیش بیشتر	نخل بی برگ مرا از سربریدن پاک نیست
عندلیب آسا سخن پیوسته باگل میزنم	روی حرف من به گلشن جانب خاشاک نیست
باک نبود شیخ اگر نامید، تردامن مرا	دامن این خرقة پوشان نیز چندان پاک نیست
	(نوید)

در صفحه ای ۳۹ جریده ای ایران ستار چاپ تورونتو مورخه ۲۸ جولای ۱۹۹۵ع نوشته ای به قلم شخص بنام محترم خان آقاسرور تحت عنوان (نامه ای سرکشاده به سازمان ملل متحد، به سرمشی ملل متحد محترم آقای بطروس غالی !) به چاپ رسیده که عده ای کثیرافغانهای باشنده ایالت اونتاریو را خشمگین ساخته است و ما عده ای از افغانهای باشنده این ایالت لازم دیدیم تا سطور ذیل را خدمت نویسنده محترم و جراید ناشرین نامه بجواب آن تقدیم نمایم تا بعد از چاپ نمودن آن هر دو جهت حساسیت های وقت راد رک نمایند و مترجه اشتباه خود گردند.

از متن این نامه معلوم میگردد که نویسنده به رموز و خصوصیات نویسنده گی و عفت کلام و قلم چندان اشنائی ندارد هر آنچه خواسته بدون تعمق و دوراندیشی و در نظر داشت خیر ملت و مملکت نگاشته است. به این منظور از تفصیلات بیشتر جلوگیری مینمایم و توجه شانرا به نکات آتی معطوف میداریم.

درین روزها معضله ای افغانستان در یک مرحله حساس و تاریخ ساز زمان قرار دارد توجه ناشرین جریده های ایران ستار و شهروند را به یک نکته نهایت مهم و اساسی جلب میداریم.

اگر تحولات سیاسی کشورهای افغانستان و ایران را در چند سال اخیر به دقت مطالعه کرد میتوان گفت که تحولات سیاسی درین کشورها به اثر اهمیت و ارزشهای گوناگون ستراتیژیک و منطقی باهم ارتباط داشته در حالیکه الهام بخش همیگر اند یک دیگر را متاثر نیز میسازند. درین روزهای حساس و تاریخ ساز که ملت شجاع افغان بر علیه امحای قطعی کمونیزم و آخوندیزم در خاک خود تصامیم مهمی را اتخاذ مینمایند از نیرو های ملی و صلحدوست کشورهای همسایه امیدواری اینرا دارد تا در قبال مسایل افغانستان و تصامیم ملی ملت افغان تا آگاهانه برای خشنودی چند کسی سنگ اندازی نمایند و دیگران ملت غیور افغان سرنوشت خود را خود تعیین و از فلاکت اخوندیزم و کمونیزم خود و دیگران را در یک ساحه دیموکراسی واقعی درچارچوب همزیستی برادرانه و اسلامی نجات بخشد.

نویسنده محترم این نامه را به اشتباهات آن متوجه ساخته و ویرایش توصیه مینمایم که از جامعه افغانی مقیم کانادا معذرت خواسته و از ملت افغان در غیاب وکالت نمایند زیرا مردم آنقدر بی خبر نیستند که شما از ایشان وکالت و نمایندگی نمائید.

به نظر بنده، یا استاد خود تغییر عقیده دهد و یا به قناعت سایر استادان پردازد تا شامل قواعد زبان ما گردد.

نکته باید گفت که نوشتن تشنگان - تشنگان، تشنگی - تشنگی و مانند اینها، بسیار مهم نیست. یک شکل املا را که اکثر زبان شناسان و آدیبان آشنایه زبان شناسی، بر آن توافق کنند؛ چون دیگر موارد، به حیت شکل برتر یا بهتر، میگزینیم و شکل دیگر را به حیت گونه یا وارایت آن. اگر کسی مهم است این است که (ه) غیر ملفوظ به (گ) بدل نمیشود. تبدیل (ه) غیر ملفوظ به (گ)، نه قاعده است و نه قاعده کهن یا نو، بلکه خلاف قاعده و غیر واقعی و نادرستی فاحش است.

نوشتن کلمه تشنگان، زندگان، هم چنین جامها، نامها... رسم و عادت املائی قدیم بود. دسته دوم جامه ها، نامها... مدت پیش تغییر داده شد و رایج گردید. دسته اول هم، در افغانستان، سالها پیش درگون ساخته شد و در مرحله رواج یافتن است. در مقدمه «دستور زبان معاصر دری» (سال تالیف ۱۳۴۵، چاپ پوهنتون کابل در میزان ۱۳۴۸) نادرستیها، لغزشها و نا-راییهای گرامرهای فارسی چاپ ایران را به شمول تبدیل (ه) غیر ملفوظ به (گ) مختصراً بر شمرده ام. به یاد من نیست که دستور نویسان افغان و مدرسان دری، این سخن را گفته اند یا نه. اکنون شاغلی و حاج با ذکر «استادان دیگر» تبدیل (ه) غیر ملفوظ به (گ) را هنگام اتصال به یاء مصدری یا آذوری کرده ولی نفعته است کدام استادان یا محلمان مکاتب.

حسن محمد مدون «فرهنگ فارسی» که نه زبان شناس است، نه دستور نویس و نه قاموس نگار ۲، در مقدمه آن فرهنگ، زیر عنوان «دستور زبان فارسی» - کاش این دستور زبان کوتاه و پیراز نادرستیها را نمی نوشت - نگاشته است: «کلماتی که به های غیر ملفوظ ختم میشوند هرگاه یای مصدری به آنها افزوده شود ها بدل بگاف میشود مثل زندگی، بندگی، تشنگی، گرسنگی...» [علاوه بر نادرستی مطلب، جمله سست و نارسا و دارای حشو است. بایست چنین نوشته میشد: هرگاه یای مصدری به کلمات ختموم به های غیر ملفوظ، افزوده شود؛ ها به گاف بدل میشود.] در جای دیگر نوشته است: «برخی صفتها و اسامی مانند آن که به های غیر ملفوظ ختم میشود در جمع با «آن» ها بدل بگاف میشود مثل دایه - دایگان...» افزون بر غلطی فاحش «(ه) به (گ) بدل میشود» عمید در این جمله، مرتکب اشتباه دستوری دیگری شده. صفت در زبان دری/تاجیکی/فارسی، جمع ساخته نمیشود. جمع شدن، تنها مشخصه اسم است. هر صفت که جمع ساخته شود یا یکی دیگر از وظایف اسم را انجام بدهد، مثلاً فاعل، موصوف، مضاف، مفعول یا متمم فعل باشد، آن کلمه در آن حالت صفت نیست بلکه اسم است. دستور پرویز ناتل خانلری، استاد پوهنتون تهران و مدیر مجله «سخن» با آن که هم ادیب و هم زبان شناس بود؛ آن گاه که «دستور معاصر زبان دری» را به خواننده گان ایرانی معرفی کرد (سخن، شماره ۱۰، دوره ۱۹، اسفند [حوت] ۱۳۴۸) در یکی چنین نوشت: «یکی خطاهای رسم الخط ۳ است مانند «خته گی» و «آفتاب گرفته گی» (ص ۱۹) و چنانکه میدانیم صورت درست این کلمات «خته گی» و «آفتاب گرفته گی» است. و این نکته محتاج بحث و استدلال نیست.» خانلری شاید وقت نداشت که کتاب مرا از سر تا آخر بخواند. من هم وقت نداشتم و هم لازم ندیدم که درباره این نکته و یکی دو مطلب دیگر نوشته او، چیزی بنویسم.

باید تصریح کرد که اصطلاح «یای مصدری» مانند اصطلاحهای مصدر، مصدر مرفوع، مصدر جعلی یا صناعی، اسم مصدر، موصول، اسم فاعل، اسم مفعول، مفعول بی واسطه، مفعول با واسطه... در زبان دری کاملاً نادرست است. با حرف (ی) که خود در صوت صایت /ee/ است، مصدر ساخته نمیشود. پیوند /-ee/ با دو المورف /-ی/ و /-yee/، گاهی /-gee/ آن سان که پیشتر گفته شد، اسم یا صفت میآورد. حرف (ه) غیر ملفوظ در آخر کلمه های نوشته شده اصل و دخیل دری، خود در صوت و اول یا صایت کوتاه /a/ است. با افزایش پیوند جمع /-گان/ و پیوند اسمی-صفتی /-گی/، صایت /a/ در شکل ملفوظ کلمه، باقی میماند؛ نه حذف میشود و نه تبدیل، مثلاً در کلمه +ushnagē تشنگی تشنگی. کسانی که از چگونگی صوت و صوت سخن (فونیم) آگاهی ندارند شاید بگویند که حرف (ن) مفتوح است. مفتوح، مضوم، کمور (ن، ن، ن) بودن، مسئله ای مربوط به شکل نگارشی و نبودن حرفیایی برای نمایش صایتهای کوتاه /a, d, u/ یکی از تقاضای الفبای دری/عربی است. ۴۰ از راهگذر

۱- گرامرهای دری تالیف قاری عبدالله ملک اشعرا، پوهاند صوفی عبدالحق بقیاب ملک اشعرا و شاغلی عبدالحسین حمیدی در دسترس من نیستند. ۲- در صفحات بعدی به برخی از غلطیهای او در قاموس نگاری، اشاره خواهد شد. ۳- بایست مینوشت: «خطاهای املائی». ۴- دکترها شناسان دریایان «توضیح و استیضاح» شاغلی و حاج، نوشته است: «... زبان نوشتار... تصویر نادرست زبان گفته خواننده شده است.» بهتر این است که «... تصویر ناقص زبان گفتار...» گفته شود.

آواشناسی، در چنین موارد، پس از صوت کانونت یا صامت، یکی از اصوات واول یا صایت، وجود دارد: ni, nu, na. صوت /g/ صامت یا کانونت صدا در (voiced consonant) است. در هیچ زبانی، صوت واول به صوت کانونت یا برعکس آن، بدل نمیشود. از دیدگاه آواشناسی و مطابق به قوانین تغییر و تبدیل اصوات سخن: (۱) همگونی واولها یا کانونتها (۲ assimilation) نا همگونی صایتها یا صامتها (۳ dissimilation) تبدیل commutation یا تعویض substitution (الف) تبدیل صامت به صامت (ب) تبدیل صایت به صایت (۴) تقلیب inversion یا پیش و پس شدن اصوات (۵) حذف (deletion ۴) افزایش (v addition) تغییر محل فشار، ثقیل و خفیف یا فشار عمده و ثانوی، صایت به صایت و صامت به صامت بدل میشود. حتی صوت صامت /h/ که در آغاز و میان کلمه ها به شکلهای (هـ هـ v) نوشته میشود و در پایان آنها به گونه های (هـ ۵) که های مفعول نامیده شده، به صوت صامت /k/ بدل نمیشود.

به چند نمونه تبدیل صامت‌ها توجه شود: تبدیل /h/ به /kh/ به یهلوک زخم ← دري زخم. تبدیل /k/ به /g/ دري نگه ← دري نگهت (همچنین تبدیل صایات /a/ به صایات /i/ و /u/ به یهلوک صایات). تبدیل /k/ به /g/ در /z/ به /zh/ یا برعکس کج دم ← گزدم. تبدیل /v/ به /g/ در /t/ به /z/ روستای vitar ← دري guzar گزر (به سبب تأثیر عربي (ز) به (ذ) تبدیل شده مانند تغییر کلمه زنگال به ذغال - نیز تبدیل /i/ به /u/). تبدیل /k/ به /g/ در /f/ به /w/ روستای aiwi + kan ← بهلوک afgan ← دري افغن ← فارسی ایران افغن (همچنین تبدیل صایات مرکب /ai/ به صایات /a/ و حذف صایات /i/). تبدیل /v/ به /g/ در /z/ به /m/ و /n/ روستای ham + vi، سانکرت sam + vi (در آغاز کلمه‌ها، /h/ روستای مقابل /s/ سانکرت است: hapta هفت ← sapta) دري انگیز (همچنین حذف /h/ و تبدیل واول /i/ به واول /ay/). تبدیل /k/ به /g/ در /gh/ روستای sukurna خیره ← دري سگر (سگ و سگر) ← لپی بدخشی شغر. تبدیل /g/ به /k/ دري روسی galosha مازوز فرانسوی؛ مازوز از لاتین: در انگلیسی galosh مازوز ← دري کلوش ← فارسی ایران گاکاش.

در پوهنتون کابل، پوهاند محمد رحیم الهام و من، این مطلب را یکی با دیگر مطالب دستوری، لغوی و ادبی، هم در آثاری خویش مثلاً « روشنی جدید در تحقیق دستور زبان دری » (الهام، پوهنتون کابل، بعقب ۱۳۴۹) و « دستور زبان معاصر دری » و مقابله‌های الهام پیش از ۱۳۴۹، و هم در لکچرهای صنف، طرح و سالیهای زیاد تدریس کرده بودیم. اکثر شاگردان ما که پس از فراغت در رشته « دری » همکاری بودند یا در مکاتب ثانوی کابل و ولایات به تدریس اشتغال داشتند یا کارمند مرکز وزارت معارف بودند، از شیوه کار ما پیروی میکردند.

من و الهام از سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ به بعد، عضو کمیته تدقیق کتابهای قرآنت در مکتب ابتدای بودیم. پروژه تهیه کتابهای درسی با مشورۀ تخصصان تیم کولمبیا بایست در سال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ آغاز شده باشد زیرا افزون بر وقت نگارش کتاب آماده گی، قرآنت در و ده های معلم برای صنف اول، مواد درسی یک سال به صورت آزمایشی تدریس میشد. سپس بر اساس ارزیابی شعبه ریچ پروژه به تنی بر نظریات علمان، سر علمان، مفتشان و آمران مکتب، تغییر و تعدیل در آن صورت میگرفت و بعد از به کمیته تدقیق سپرده میشد.

در قرائت دری صنفهای اول و دوم، کلمه‌های مختوم به (ه) غیر محفوظ بایوندهای /-گان/، /-گی/ استعمال شده. در کمیته تدقیق قرائت دری صنف سوم، غیر از من والهام، محمد شاه و اصف باختری فارغ رشته دری پوهنهی ادبیات ادیتور پروژه نصاب تعلیمی، محمد ظاهر عالمی آمر شعبه فنون سان ریاست تالیف و ترجمه و وزارت معارف، نویسنده گان کتاب محمد زنی نویسنده فارغ رشته دری پوهنهی ادبیات و عبدالغفور رحیل معلم دشت غزل ^{نویسنده} در این کتاب، کلمه زنده گی ۲۷ بار، گرسنه گی ۱۲ دفعه، وظیفه خانه گی ۲ مرتبه و کلمه‌های آماده گی، آهسته گی، پنج ساله گی، سوخته گی، کاشته گی مانده گی، همه گی، هوکدام یک کرت، کلمه بیچاره گان دوبار و کلمه‌های یزنده گان، مورچه گان، هوکدام یک دفعه درج شده اند. قرائت دری صنف چارم را من ندیده ام. به قرقر رشنیده گی، شاخلی فتح محمد منتظر، فارغ پوهنهی ادبیات و دارای دیپوم ماستری در روانشناسی از ایالات متحد و کارمند سابق وزارت معارف، یا نویسنده آن کتاب یا عضو کمیته تدقیق بوده است. امید است خودش در این مورد و درباره اطلاعاتی زنده گان، زنده گی نه آن کتاب، معلومات بدهد.

در قرائت دری و مهارت‌های آسان برای صنف پنجم که در چهار جزو برای تدریس آزمایشی تایپ و تکثیر شده؛ کلمه‌های زنده گی (چندین بار) خوشتره گی، بیننده گان، زنده گان، همین گونه تایپ شده. در بخشی از قرائت دری صنف ششم (واحد دوم شامل پنج قصه، ۱۷ صفحه؛ تایپ شده) کلمه‌های تشنه گی، پرنده گان، خسته گی، زنده گی (مکرراً)، سی ساله گی ۸۴ ساله گی، درخنده گی، ستاره گان، ساده گی، جاودانه گی، هفتاد و هفت ساله گی، زنده گانی همین گونه تایپ

be forever lost. To the exasperation of Afghan scholars, and archaeologists of conscience, this great South Asian collection is scattered through the museums and institutions of at least thirteen different countries. Some of it, through inattention by the iconoclastic, dysfunctional (Rabbani) government, is crumbling away. Much also has disappeared or been destroyed. To see everything that has survived sixteen years of war one must be prepared to travel to India, Japan, Russia, America, Taiwan, South Korea, Sweden, Finland, Germany, Great Britain, France and China, and to visit over thirty institutions.

In New York, earlier this year, "The Spoils of War," a symposium was convened on the theft and hoarding of cultural property expropriated during World War II, the Cold War and its aftermath. Attended by forty-seven participants/scholars from the fields of archaeology, art, history and the law; diplomats and other "victim states" and peoples met under the auspices of the Bard Graduate Center for Studies in the Decorative Arts, ostensibly to explore ways to resolve property rights issues. The muted voice of Afghanistan, however, a victim state for sixteen years, was not represented and would not be vindicated at the symposium that day, due in large part to the dysfunctional government in Kabul.

As the conference wore on, cataloguing the epic losses, its real subject, restoring art to its rightful owners under established international law and treaties, seemed to recede in a haze of subdued rancor, fatigue and prevarication. Many participants, however, passionately characterized stolen art works, when a state of war exists, and the expropriation remains in the hands of former enemies, as "prisoners of war". Clearly this inflammatory language has content, and for some the symposium was a symbolic, and by no means final, battle.

Lyndel Prott, chief of the International Standards Section of UNESCO's Division of Physical Heritage, outlined a hypothetical, yet, conciliatory scheme based on international agreements signed by all the nations represented: the 1943 Allied Declaration of London; the 1954 Hague Convention and its protocol, which legislated principals for the protection of cultural property in the event of future armed conflict; and the 1970 UNESCO Convention on the Means of Prohibiting and Preventing the Illicit Import, Export and Transfer of Ownership of Cultural Property. Eighty-one nations, including Russia, were signatories to the agreements.

Russia, with a large, perhaps the largest, trove of booty, has failed to follow the principles of these agreements, as recent revelations emanating from the Hermitage Museum would tend to suggest. Yet, if every contending nation would follow Dr. Prott's egalitarian principles, this continuation of war in the form of expropriation and the hoarding of cultural property could finally end.

The UNESCO outline would codify the cessation of "parochialism" concerning property rights issues, and protect the cultural integrity of signatory nations, while at the same time considering those nations, (Afghanistan), that were precluded from participation and subsequent protection due to a war of aggression or civil strife. And, as a result of the proliferation of explicitly cultural conflicts in recent times, a reaffirmation of the principles of the 1954 protocol, would be a significant gift from this millennium to the next. The proscriptions which constitute the UNESCO reaffirmation treaty are as follows:

A Consequence of War

The Desecration of Afghanistan's Artifactual Integrity

"Every object is irreplaceable and any loss is an amputation of the soul of the nation." . . . Sotirios Mousouris, UN Special Representative in Afghanistan and Pakistan.

An ugly dimension of war, the theft, destruction, and illicit trafficking in cultural artifacts, is often overlooked by the media in reporting conflict around the world. The looting and destruction of art in Afghanistan has not been given significant attention by the international press, the diplomatic corps, and world-body cultural and educational organizations.

Most journalists and statesmen are unaware of its existence and importance. Yet the objects involved are of the highest merit and international importance, long since identified as major treasures of the world's artistic heritage - for example, the Bagram Ivories; (offered to first bidder with US \$200,000), the great architectural monuments at Herat (declared a world art city by UNESCO), Ghazni, Ghor, Mazar-i-Sharif and elsewhere; the Alexandrian city excavated by French archaeologists near the Amu Darya; and the numerous Buddhist relics at Hadda, among many others. Hundreds of unexcavated sites give promise of more treasures to be found in this palimpsest of history.

In 1979, the Kabul Museum was suddenly dismantled. Following a brief flurry of international attention, the post-invasion regime (Karmal) announced its restoration with all the collections not only intact but improved yet there had been no reliable independent verification of this claim by unconstrained, disinterested sources familiar with the prewar collections (All UNESCO experts sent to Afghanistan from 1980-1989 were either Soviet or East bloc nationals).

Informed sources, including Afghan academicians, Western scholars, and observers present in Kabul at the time, suspect that many of the most important objects and rare manuscripts have been secretly transported to the former Soviet Union. Certainly there are indications that the spectacular 1978 finds of Bactrian Gold, (ranking in archaeological importance with the exhumation of the tomb of Tutankhamen), and other objects unearthed by Soviet archaeologists working in areas under Soviet/DRA control have been sent to the USSR (aside from the negligible number of minor objects displayed at the time by the DRA and characterized as [the] collection of the Kabul Museum). Reports in the French media (Agence France Press) during the Soviet occupational period reinforce these suspicions.

While many of the architectural monuments (Bamiyan) are known to have been severely damaged by Soviet/DRA long-range artillery and aircraft, and of deliberate use of monumental buildings for military purposes, much of the responsibility for the desecration of historic sites and artifacts rests among the current leadership of Afghanistan's contemporary antagonists in their quest for military and political supremacy. One site, the Buddhist monuments at Hadda, was apparently destroyed (as heathen idols) by roving iconoclasts, and others have been damaged in the general civil unrest.

Afghan archaeologists and scholars articulate, and the archaeological community cannot well deny it, that caravan-loads of priceless treasures from the temples, tombs and ruins of Afghanistan have been carried off to foreign museums and may



آيينه افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

AFGHANISTAN MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)

Professor of Kabul University (in exile)

ADDRESS: AFGHAN MIRROR
P.O.BOX 408
MONTCLAIR, CA 91763 - U.S.A.

PHONES: (909) 625 - 9217 OFFICE
(909) 626 - 8314 HOME
FAX: (909) 625 - 9217

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A. Duration Europe/Asia

\$ 48	Yearly	\$ 100
\$ 24	Six months	\$ 50

\$ 4 per issue in U.S.A.

\$ 8 per issue in Europe

Articles not published
shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title Page

A Consequence of War
By Bruce Richardsonp. 1
Editor's Note on UNESCO's Demandp. 5

BOOK REVIEW by Bruce Richardson:

Afghanistan: The Soviet Invasion &
the Afghan Response, 1979-1982

By Prof. Hassan Kakar p. 5

Editor's Note on the same Review & book, p. 6

Without You: An Afghan Poetess Lament

By Bahar Sayeed - translated by Dr. Q. Ghazanfar p.7

Dari - Pushto Section :

Section : Salvation & Freedom of Afghanistan
pp. 3-47

Section : Inter- Afghan Relations pp.48-88

Section : Language & Literature pp.89-122

پيرامون اشتراك و ديونات

ا اشتراك بمجلات ومطبوعات بمقصد كسب اخبار و اطلاعات يا تفريح
وتفغن صورت ميگيرد وبهيجوجه جنبه تحصيلي و اجباري ندارد.
ناشر مجله ايشنه افغانستان مناسبات خود را با دوستان و هم
وطنان محترم با ساا اشتراك در مجله ارزيايي نميكنند. هر
هموطن هر وقتي خواسته باشد اشتراك خود را بمجله قطع كرده
مي تواند و در آن صورت خواهش ما اينست تا در دو مورد با ما
همكاري بفرمايند :

1) اطلاعات و تاريخ قطع اشتراك خود را بمجله/مكتوبى
يا تلفونى با ما برسانند.
2) ديونات سابق خود را بپردازند .

همكار افتخاري مجله جناب آقاي احمد شاه اكبري كه مرد ۷۲
ساله بوده و در قسمت توزيع و حسابات اشتراك با ما همكاري
افتخاري دارند، با سلاط اسلاف كلمه قرضداري را بمعني
مديونيت بكار برده استعمال اين كلمه بر بعضي هموطنان
گران تمام شده، گله مندى نموده اند. ما در اينده اين كلمه
را بكار نمي بريم اما از هموطنان محترمي كه مديون استند
خواهش ميكنيم ديونات خود را بپردازند. شعبه توزيع ليست
مديونين را به هيئت محترم تحريپ تقديم داشته در صورت
صوابديد آنها كسانيكه يكسال يا بيشتر مديون استند نشر
خواهد شد.

به آوارگان باكمستان كمك كنيد !

شماره مسلسل ۵۵، نمبر ۴ سال هفتم
سرطان ۱۳۷۴ - جولای ۱۹۹۵

SERIAL NO.55, VOLUME 7, NO.4, JULY 1995 - SARATAN 1374

AFGHANISTAN
MIRROR

ACKU

مجله

DS

371-3

997.

الف ۷۷

۷:۵۵

شیر واد



14837



شماره مسلسل ۵، نمبر ۲ سال

هفتم سرطان ۱۳۷۴ - جولای ۱۹۹۵

این مجله نژادپرستانه نیست

غرض زبان مردم است

JULY 1995 - SARATAN 1374

SERIAL NO.55, VOLUME 7, NO.4,

You were not there to say all those nice things about my eyes,
 "Those beguiling turns of glances give me many soaring highs."

You were not there to say something about my raving hair
 It made you feeling bound to a most trying tangling care

You were not there to comment that my skirt's caressing flow
 Was a sea bathing my limbs in their appealing silver glow

You were not there to see my comely body did inspire
 The sculptor to go on and dream a dream of glowing fire

You were not there to say, all in the hope my love to claim
 You heartily adored my finely-sculpted, perfect frame

You were not there and you did not say openly you'd die
 For my tight and slender middle, my curvacious stature high

You were not there alas that special evening close to me
 So you could never make me from all tomorrows free

That mirror, in your absence, told me such stories grand,
 Beside myself, a big fight with the mirror I began

I said, "Stop! Don't you flatter me with even one more phrase;
 I'm angered with all this your piling up of empty praise."

It said, "Anger becomes you, makes you lovelier than before,"
 And with this, I was incensed, increased my anger even more.

I broke that chatt'ring mirror with a wild and burning furor
 And thus, I came outside of its confining praise forever

My desire for you beats, I know, the pains of loneliness
 What I fear above all, though, is the pain of loveliness!

Bahar Sayeed
 Contemporary poetess from Afghanistan

Translated from the Persian
 by: Qasem Ghazanfar
 1/18/95

elaborates on Student Uprisings (pp.119-123), including that of Kabul University (eventhough very briefly- - about one line, on p.119), but falls short of mentioning that in a country like Afghanistan, no student uprising could take place without the consent and participation of the professors. A militant group of professors, including late Fazl Rabi Pazhwak, Dr. Osman Rustar, Dr. Tahir Hashemi, Dr. Sayed Hashim Sahid, Dr. Sayed Khalilollah Hashemeyan and Dr. Hassan Kakar himself, was bravely and actively engaged early in 1980 to absorb and recruit anti-government elements from among the professors, students, shcools' teachers and civil and military intellectuals. Numerous "Night Letters" were drafted and distributed by this group throughout the city and to the foreign embassies, duly translated in English. Prof. Kakar has a longer and full list of the University professors engaged in anti-communist activities, and I believe he owes it to his University colleagues, as a historian, to include a chapter on the Kabul University Uprisings in the second edition of this book or in another book.

Dr. Sayed Khalilollah Hashemeyan.

Former Professor of Kabul University,

and Prof. Kakar's close colleague during the University Uprising and the pursuant Underground Activities in Kabul.

Without You:
An Afghan Poetess' Lament

One evening, I enjoyed being the daughter of my dreams
Attractive, like the poets' fancies was I, now it seems

Inside my silky smooth and transparent negligee
I was the highest prize for many many hearts' melee

My soft and comely figure in the garment of see-through
Was like the wine of love in a most clear glass, I knew

Showing through the slits of the fine raiments very thin
There was my love-inciting and my passion-rousing skin

With the magic and the charm from the beguiling eyes of mine
I was at once a tavern, brimful goblet, and the wine

My high lashes and my very intoxicating glance
Made such a holy worship place for eyes in a deep trance

With lips offering kisses, and in turn much kisses asking
In the end I was the fiery lips of desert tulips, basking

The magic face of mine and hair disheveled to the sights
A picture of the girl in ancient stories of long nights!

I saw myself so lovely in a mirror, so unique
So desirable, so possessing of a very fine physique

In pain I cried so much to find myself there without you
So beautiful yet so useless, why such fate? I'm asking you

You were not there to see me, and I saw myself go solo
In the heart of lonely thoughts there to contemplate my woe

You were not there to say to me, "O dear, lovely beauty,
For those rubies of lips I am so passionately thirsty."

Part Three continues with an analytical discourse on the divisive bloodletting, resulting from intra-party rivalry between the Khalqi and Parchami factions of the PDPA. A separate chapter concludes part three with details of Soviet determination to subdue the Afghans through the strategic administrative subordination of all government entities-functions to the dictates of Moscow, and the scorched earth tactics of the Soviet Military in pacifying rural areas with massive air bombardment, artillery and rocket barrages, destruction of agriculture, mine proliferation, and deliberate targeting of the civilian population and other punitive measures.

In Part Four, the author courageously, and quite correctly, characterizes the Soviet prosecution of the war in Afghanistan as - genocide, and questions the reluctance of the West to indict Russia for crimes against humanity, - crimes that contrast the Soviet desecration of Afghanistan with those of the Mongol Horde.

During the period 1982-1994, (Epilogue), Kakar guides the reader with a clarity and currency few historians can match. From the time of the Soviet's replacement of Babrak Karmal with Najibullah, former head of the infamous KhAD, to the compromising Geneva Accords which muted the Afghan people, denying them a representative forum. Thus, leading to the period of the Soviet withdrawal, 15 February 1989, which left in its wake the ensuing fratricidal power struggle, extant to this day.

This is a profoundly impressive book, for in addition to displaying a high degree of competence and forthrightness, each chapter is introduced by a solidly constructed historical overview - political, religious, economic, - specially designed to shed light on issues heretofore opaque; such sections are models of how this should be done. Thus certain themes stand out with particular clarity. The courage and resilience of the Afghan people in defeating Soviet adventurism, and their epic contribution towards world peace is a leitmotif in a way it never was in Western diplomatic and media circles.

The nucleus of this lucid, erudite and engaging work is a personal diary maintained by Doctor Kakar during his imprisonment in the infamous Pul-e-Charkhi Prison, between 1982 and 1987. One cannot but admire the writer and the text, which endured despite the depravity and inhumanity wrought upon him, his people, and his country by his Soviet and Afghan Communist tormentors.

Destined to become a cornerstone of contemporary Afghan historical literature, "Afghanistan, The Soviet Invasion and the Afghan Response", reflects an Afghan saying which originated in Shaghai Refugee Camp, Pakistan, early in the war, "Beyond these gates, the earth moans for Afghanistan, a victim of geography."

Bruce Richardson . . . 30 July 1995.

Editor's Note:

I fully endorse Bruce Richardson's review of Professor Hassan Kakar's excellent book Afghanistan: The Soviet Invasion and the Afghan Response, 1979-1982. I was in Kabul during the period and I saw those events take place.

However, for reasons not mentioned in the book, Professor Kakar has not included the leading Kabul University uprisings: The Afghanistan National Unity Movement of 1979 and The open Uprising of Kabul University Professors in 1980 of which he himself was an active and important member, and which later went underground and became the leading-link of most uprisings in Kabul. Dr. Kakar

Archaeology, "Turkey's War on the Illicit Antiquities Trade", Mark Rose and Ozgen Acar, March/April 1995.

CCA Newsletter, Volume II, NO. 1, February, 1995.

The Los Angeles Times, Peregrine Hodson, "Antiquity smugglers cash in amid Afghan Anarchy", November 12, 1994.

The Wall Street Journal, Laura Levick, "Return Art Stolen During Wars, Now", February 16, 1995.

The Wall Street Journal, Alexandra Peers, "Art World Is Unnerved by Cries for Return of War Booty", March 13, 1994.

The Boston Globe, Fred Kaplan, "Unhidden treasures", March 30, 1995.

Editor's Note:

It was a pleasure to learn that on May 23, 1995 UNESCO has officially demanded the return of the Budda Head to Afghanistan from the Metropolitan Museum of New York. It is hoped that the Museum would respond positively under the existing international laws.

Whereas Afghanistan does not have a legitimate and responsible government at this time, it is suggested that the Museum keep the Head until the establishment of a legitimate government in Afghanistan.

Recent Books

AFGHANISTAN

The Soviet Invasion and the Afghan Response, 1979-1982

by M. Hassan Kakar, University of California Press, Berkeley, 1995

Distinguished Afghan scholar and former professor of Kabul University, M. Hassan Kakar, has produced an exhaustive and highly authoritative documentation of the 'Soviet Game' re-played in Afghanistan.

Eminently qualified, Kakar was a professor at Kabul University and scholar of Afghan affairs at the time of the Saur Revolution, 27 and 28 April, 1978. Rather than treating the history of Afghanistan as a distinct phenomenon, unrelated to the rest of the world events, this work places Afghan history in the context of global history. Included are charts, glossary, maps, selected biographical sketches, appendix, and bibliographical guide. (380 pages)

In the introduction, the author provides us with a brief but concise survey of contemporary political Afghan history, and one which manifestly underscores the proverb; "Character is born of adversity."

Part One: entitled, "A Client Government In Afghanistan," discusses the events surrounding the Soviet invasion of Afghanistan, the rationale behind the Kremlin's decision to intervene, Soviet concern over Amin's arrogance, (fearing an Afghan Tito), and concern with the divisive, non-traditional, and brutal nature of his rule.

Part two: is devoted to the Resistance infrastructure, both Islamic and Nationalist, the subordinated role of traditional tribal leadership to the religious leaders, the pernicious agenda of Pakistan's Inter-service Intelligence (ISI), the discerning analysis of foreign influence in Afghanistan, and the beginning of armed insurrection.

Part Three: "The Politics of Confrontation and Suppression," presents a grim and sobering account of the perverse brutality demonstrated by the Afghan secret police. KHAD, a murderous pathological agency, was trained and administered by the KGB.

possessor to three years after the first public notification of the acquisition of an object. The museum apparently hoped that such legislation would block any claims made to the board by potential litigants.

The bill was vetoed by Governor Mario Cuomo, who argued that its "provisions do not provide a reasonable opportunity for individuals or victim states to receive proper notice, before their rights are extinguished."

The people of Afghanistan should be heartened, however, by the recent, successful litigation and negotiation by the legal consul of the Republic of Turkey. Yet, serious ethical questions do remain. Why did the museum hide in its basement for 25 years some of the most important archaeological finds of the century, preventing anyone from studying the material, and preventing the public from seeing and appreciating it?

There now exists, legal precedent for Afghanistan's future litigators on which to base their case and or claims against the Metropolitan Museum, or other institutions, that seek to undermine the intent and letter of a codified body of national, as well as international law which mandates the protection of cultural antiquities, either for monetary gain or prestige.

The functional ambivalence and prevarication demonstrated by Metropolitan officials in circumventing the spirit of the national/international property-rights law, is emblematic of the museum community at large - and does not represent a case in isolation.

This institutionalized policy cannot be characterized in terms other than ethical and moral bankruptcy. And as such, museum curators, and dealers alike, must be held accountable as the thieves in the night who pillage and desecrate in response to the dictates of the marketplace.

The taking of war booty is specifically prohibited under the Hague Convention of 1907 and 1954. Despite that, both the Americans and the Russians, as well as others, have been guilty of major art thefts with well-coordinated and detailed art-theft campaigns. Recently, the Russian parliament gave preliminary approval to legislation that would give Russia full title to all wartime booty. If that legislation is adopted, there will certainly be repercussions. Prophetically, the 1945 Wiesbaden declaration, warned that disputes over captured spoils can sow enduring acrimony. And, if no progress can be made in the near term toward resolving Russia's wartime booty, positions will harden, and taking a modest step forward will be even more difficult. Thus, the success or failure of the proposed reaffirmation, will be constrained by, and a mirror-image of, the collective will, intent, and advocacy as dictated by the signatories.

The cultural integrity of all nations must be preserved. Either through ratified treaty obligations - or if necessary, through collective, economic, and/or punitive sanctions against all transgressors - only in this eventuality, can civilization persist.

Bruce Richardson . . . June, 1995

References

Afghanistan, 1980 Edition, Louis Dupree, Princeton Publishers.
 Afghanistan, the Great Game Revisited, 1987, R. Klass.
 History of Art, Volume II, 1977, H.W. Janson, Prentice-Hall Publishers.

1. Cultural objects taken from occupied territory by any belligerent will be returned.

2. In the case of successive displacement's, an object will be returned to its place as of 1939. (Soviet-Afghan War, 1979-1989).

3. No. 1 applies even in cases of open looting or plunder, or in transactions apparently legal in form, even when they purport to have been voluntarily effected.

4. Cultural property shall never be detained as war reparations, since this is contrary to international human-rights principles, and binding on all signers of the Hague Protocol, who include but not limited to Germany and Russia.

5. In the case of objects now in the hands of third parties, the state responsible for their removal from their place as of 1939 shall re-acquire them for repatriation.

6. No time limits can be set on postwar settlements regarding cultural property taken from occupied territory.

7. Cultural objects repatriated should be accompanied by all available documentation.

8. In some cases, i.e., the destruction of unique objects, there should be restitution by replacement to support the culture of the victim state.

.

Bilateral agreements should be made and made public. Smaller states such as Afghanistan should be assisted with their claims. Arbitration should occur only if bilateral negotiations break down; cases could be decided by convening a panel of impartial experts. Specific claims that cannot be resolved bilaterally should be mediated by an independent and impartial UNESCO committee. Publicity should be given to the process of inventory, as a deterrent to thieves and illicit trafficking and to encourage repatriation of cultural property.

Under existing U.S. law, what often turns the decision in a repatriation suit is the diligence of the victim state to reclaim the object. Turkey's recent, (1993) successful litigation, representing a six year struggle with New York's Metropolitan Museum of Art is a case in point. The return of the Lydian Hoard ended a 25-year effort to repatriate the priceless artifacts to their rightful provenance. The fact that nations are banding together to find missing items, as morally sound as their claims might be, is particularly worrisome to a materialistic, curator-dealer-collector network.

United States law, precludes a transfer of title to a third party of a stolen object, notwithstanding the fact that it has been sold to a good-faith purchaser. And, under New York State law, the statute of limitations begins when and if the injured party requests a return of a piece and has been refused.

A superb Bodhisattva, exhumed in 1965, (by Dr. Chaibai Mustamandy, eminent Afghan archaeologist, and former Director General of the Afghan Institute of Archaeology and Preservation of Historical Monuments), from internment at Hadda, has been transferred illegally to the Metropolitan Museum of Art, in strict contravention of state and international accords.

The position of the museum regarding repatriation of the Bodhisattva is one of intransigence, and circumvention. In 1985, and again in 1986, the Metropolitan attempted a legal "end run" by sponsoring legislation that would effectively change the time at which the clock began running on the state's three-year statute of limitations regarding stolen antiquities: from three years after the first demand for the return of an artifact by its owner and a refusal of that demand by its

و در چند جای حرف (ه) با قلم افزوده شده. در ماه میزان ۱۳۵۵ کمیته تدقیق که من نیز عضو آن بودم، برای واحد درسی کار میکرد. افزون بر مشخصه صوتی یا فونیمی و نادرستی تبدیل (ه) غیر ملفوظ به (گ)، از دیدگاه آموزش علمی زبان، هم به کودکان هم به کلان سالان، نوشتن حرف (ه) نمودار مصوت کوتاه /a/ که جزو کلمه است، آسانی پیش میکند و آنان را به تشویش فکری دوچار نمیزارد. هنگامی که شاغلی منتظر در راه عزیمت به پیشاور جهت تدقیق قرائتهای درسی، در اواخر اکتوبر ۱۹۸۸، در شهر اوماها، ایالت نبراسکا، توقف کرد؛ با وی درباره نوشتن حرف (ه) پیش از پیوندهای /-گان/، /-گی/، /-زنگاه/ روانشناسی و تعلیم و تربیه، صحبت کردم. او نیز به شکل اطلاعی مزاج (تشنه گان، تشنه گی) موافقت کرد. شاید بعضی گان بگویند چون کلمه (بستن) و امثال آن را نمیتوان (به بسته ن) نوشت؛ پس (بستگان) و (بستگی) را به همین صورت باید نگاشت. این دلیل نیز پذیرفتنی نیست. چنان که پیشتر گفته شد، نبودن حرفهایی برای نوشتن واو لهایی کوتاه /a/، /u/ در الفبای عربی/دری، یکی از ناراینها برای بزرگی این الفباست. برای رفع این نقیصه، از علامتهای زیر یافته ام، زیرا یا کسره —، پیش یا ضمه — در دستنویسهای خوش باید استفاده کنیم؛ مانند: سر، سر، سر، مهر، مهر، مهر. در افغانستان آورده، در جمله دیگر اصلاحات و زنگنه فاقات طباعتی و یکسان سازی و آسان سازی اطلاعی در ویشو، با حروف ریزی حرفهای مفتوح، مکتوب و مضوم، این دشواری را میتوان از بین برد.

باید تصریح شود که میان کلمههایی چون (بستن) و (بسته) از نگاه نوشتن صایت /a/ فرق وجود دارد. در کلمه نخت، پس از (بم)، (ت) نمیتوان های غیر ملفوظ را نوشت؛ ولی در کلمه دوم، های غیر ملفوظ همیشه نگاشته شده میتوانند. چرا در شکلهای (بسته گان)، (بسته گی) نوشته نشود؟ این حذف بیجا، سبب آن شده که عده ی بگویند " (ه) به (گ) بدل میشود. در چنین کلمه ها /-گان/، /-گی/، در کلمه های (آشنایان، نگویان، آشنای، نگویی) /-یان/، /-یی/ و در کلمه های (نیکان، نیکی) /-آن/، /-یی/، /-ی/، /-گی/ الومورفهای یک پیوند اسمی-صفتی است که نظریه خصوصیت صوت آخر کلمه، یکی از این پیوندها به آن می پیوندند.

پیشینه (preposition) به /ba/ [اوستای و سانسکرت upa، مخانشی upaa، پهلویک pa] که مورفم مستقل با معنای لغوی است، در زیر همین قاعده میآید و باید از کلمه بعدی همیشه جدا ولی نزدیک به آن (بدون فاصله) نوشته شود؛ مثلاً: به خانه، به مکتب... شاغلی و حاج در نوشته و خوش، به جز یک مورد، در همه جا /ba/ را از کلمه بعدی جدا نگاشته یعنی (ه) غیر ملفوظ را حذف نکرده؛ ولی شاغلی شایعین در چندین مورد آن را پیوسته با کلمه بعدی و در چندین جای، جدا از آن نوشته است. به یاد من نیست که کدام یک، از خط دیگری تقلید میکند! چون پیشتر چند بار از "فرهنگ فارسی محمد" سخن گفته شده؛ در اینجا شماری دیگر از اشتباهاتی را که در آن راه یافته است بررسی میکنم.

الف) در بخش دستور زبان

(۱) "مصدر را برای آن مصدر گفته اند که اسمها و فعلهای دیگر از آن صادر میشوند." این گفته، درباره مصدرهای عربی در زبان عربی صحیح است؛ مثلاً: کُتِبَ مصدر است زیرا فعلهای کُتِبَ... یُکْتَبُ... سَکُتٌ... اُکْتُبُ... و اسمهای کاتب، کتاب، مکتب، مکتوب... از آن ساخته میشوند. تطبیق این قاعده در زبان دری/تاجیکی/فارسی، تقلید بیجا و نادرست و از نگاه ساخت کلمه های دری کاملاً غلط و حقیقت مطلب، برعکس آن است. آنچه را به اصطلاح (مصدر) نامیده اند، خود از کلمه دیگر ساخته میشود. در زبان دری، بیشتر فعلها و شماری از اسمها و صفتها از ریشه های ۱ و ۲ (ریشه های فعلی) حال و ماضی مانند رو، رفت) و عده ی از فعلها از شکل ۳ (مانند رفته) ساخته میشوند. شکل ۳ را ریشه نمیتوان گفت زیرا شکل ۱ و ۲ از ریشه های ۱ و ۲ با افزایش پیوند /-an/ به صورت منظم و یکسان ساخته میشوند. کلمه نام نهاد (مصدر) که من آن را (اسم فعل) نامیده ام منطقی با افزودن پیوند /-ان/ به ریشه ۲ ساخته میشود: raft + an = raftan. محمد به سان اکثر دستور نویسان معنی ایران، گفته است: "... علامت آن [مصدر] در فارسی تا و نون یا دال و نون است در آخر کلمه..." آشکار است که /ت/، /د/ جزء ریشه ۲ (ریشه فعل ماضی) و پیوندی که اسم فعل (به اصطلاح مصدر) میآورد /-an/ است: nawisht + an = nawishtan, zad + an = zadan. ادامه دارد.

۱- یادداشت من بر صفت و تقویم، دقیق و صریح نیست. اگر این تاریخ، نادرست باشد؛ شاغلی منتظر آن را تصحیح بفرماید.
جمعه ۵ می ۱۹۹۵، ۱۵ ثور ۱۳۷۴
شهر اندهایم، جنوب کلیفورنیا

جناب شما (نویسنده) درستون اول سطرهای (۲۰) و (۲۱) کوشیده اید که حکومت ملا ربانی را که یک حکومت مولف با کمونتهای باندیست ستم ملی، پرچم، خلق، و انواع گوناگون آن است (رجوع شود به مصاحبه ای ولی مسعود و دکتر عبدالله باتلویزیون اریاناواقع واشنگتن) باذکرفات مشروعیت، قانونیت، قاعده وسیع، محبوبیت، پشتیبانی مردم و امثالهم در نظر مردم بی معلومات و اداره سازمان ملل متحد حکومت نماینده مردم افغانستان جلوه گریز اید که کاری است مشکل به مقابله پنهان نمودن آفتاب به انگشت زیر اهرکس میداند که حکومت ملا ربانی یعنی چی؟ و اگر جناب شما (نویسنده) میدانستید که چی چیز یک حکومت راقانونیت میبخشد، چی چیز یک حکومت رامنشروع مینماید، محبوبیت و پشتیبانی مردم یعنی چه؟ وقاعده وسیع چی مفهومی را افاده میکند چنین جرئت نمی کردید که بارسنگین ملامتی بزرگ و بدنامی عظیمی رامنحیت مدافع یاوه سرای حکومت ملاربانی و یارانش بدوش گیرید زیرا جواب مشکل و دشواری است؛ در این مورد گفتنی های زیادی داریم که از حوصله مندی جراید، و خواننده گان محترم خارج خواهد بود؛ باین اکتفا میکنیم که شمارامتوجه سازیم تا به خاطر درک معانی سیاسی و ضرورت موجه استعمال لغات و کلمات فوق یکباردیگربا مراجع و اشخاص با صلاحیت غرض حصول معلومات مزیدمراجعه فرمایدتابه اشتباه خود پی برید که حکومت بی اساس مقید و منحصر در تهاکوی های ارگ کابل را نمی توان قانونی، مشروع، محبوب و این و آن دانست.

در پراگراف چهارم شما آنقدر تحت تاثیر دیکتی های اربابان ماسکونشین خود گردیده اید که متوجه خصوصیت غفت قلم و کلام نگردیده ارزشهای غنیمتی جامعه افغانی را زیر پا نموده چشم بسته و دهان باز کرده یکی از شخصیت های مهم سیاسی و نظامی مملکت را که یک عمر تجربه سیاسی، نظامی، اداری دارن و هرگز نوکر هیچ قوتی نبوده و نخواهد بود. با الفاظ رکیک و زشت خارج اخلاق افغانی و انسانی یاد کرده اید که ننگ ژورنالیزم و نویسندگی است. ما و شما چند هفته قبل دیدیم که ملت افغان از جناب سردار عبدالولی نماینده خاص شاه سابق که از پشتیبانی بیدریغ اکثریت ملت برخوردار میباش و پیام آوریان صلح ری است در اسلام آباد، پشاور، و کویت چه نوع استقبال گرم و بی مانندی نمودند که در بیست سال اخیر ثانی آن دیده نشده است.

شما نوشته اید که: (..... شخص بوده و برای هیچ فردی قابل قبول نمی باشد) ما نمیدانیم که جناب شما این معلومات را از کجا بدست آورده اید که به نمایندگی ملت افغان حرف میرانید؟، نمی دانیم بر اساس کدام استناد به وکالت از تمام مردم پرداخته اید؟ ما و شما همه ای جهانیان دیدیم و شنیدیم که ملت چی میخواهد؟ شما از جنگهای احتمالی نیز صحبت نموده اید کاش می نوشتید چه نوع جنگ؟ زیرا ما فقط یک جنگ را احتمالی میدانیم که اربابان کمونست و ستمی شما مسعود و ربانی در صورت اضمحلال قدرت شان مانند گذشته ها آترادامن خواهند زد و بس در غیر آن ملت میدانند چه نوع عمل نماید در صورت که برایش وخت داده شود و این کمونتهای ستمی ریش دار از شانه هایشان پایین گردند.

درستون دوم پراگراف اول سطور اخیر نوشته اید که: ((تقاضای ما افغانهای مقیم کانادا از شما در چند مورد ذیل خلاصه میگردد))

جمله ای ((ما افغانهای مقیم کانادا)) دلالت بر اکثریت قاطع افغانهای مقیم این کشور میکند و شما در مورد جعل نموده خود را منحیت نماینده ای افغانهای مقیم کانادا معرفی نموده اید که عاری از حقیقت است و به جز از چند تن محدود دیگر کسی نخواهد بود که با نوشته شما موافق باشد در اخیر یا چند ماده پیشنهادی شما تزیید و اضافه ای مینمایم تا پیشنهاد شما شکل و ماهیت ستمی اش را تغیر دهد:

۱ - شما نوشته اید: ((مداخلات کشورهای خارجی چون ازبکستان، ایران، عرب سعودی پاکستان جلوگیری گردد)) ما اضافه میکنیم که با شما کاملاً موافق هستیم ولی مداخلات کشورهای هند، روسیه شوروی، تاجیکستان نیز همزمان در خاک مقدس افغان قطع گردد.

۲ - جناب شما در مورد مسدود گردیدن سرحدات جنوبی و شرقی کشور ابراز نظر نموده اید ولی در مورد سرحدات غربی و شمالی کشور که معبر دخول سلاح، پول، مشاورین و نماینده گان ایران و روسیه میباشد و برای استحکام حکومت غیر مشروع و غاصب ربانی تلاش دارند چیزی نگفته اید بنام میگویم سرحدات شمالی و غربی کشور نیز واریسی گردد که خطوط هوایی کشور را نیز در برگیرد تا از واقعات هم مانند یک هفته قبل که طیاره ای روسی با عمل روسی آن پراز اسلحه و مهمات توسط گروه طالبان در کندهار فرود آورده شد جلوگیری بعمل آید و مردم بی گناه وطن ما توسط اسلحه دشمنان تاریخی ما بقتل نرسند ولی این واریسی توسط یک نیزگرمای ویی طرف افغانی که از پشتیبانی ملت افغان و جامعه بین المللی برخوردار باشد تا از قاچاق لاجورد، زمر، بیروچ، اثارتیقه و تاریخی موزیم های افغانستان سنگهای مقبره های افتخارات افغان که توسط زمامداران حکومت محدود، منطقوی و نامشروع کابل و شور و نظار صورت میگیرد جلوگیری بعمل آید و سرمایه های مادی و معنوی ملی مملکت قربانی هوا و هوس یک مشت افراد کمونست و ستمی ریشدار نگردد.

پشتیبانی از خواست اکثریت ملت مهمتر از همه خواست های حزبی، منطقوی، لسانی، قومی، و این و آن است و احترام به این خواست حل کننده ای تمام معضلات فعلی کشور ما. امید در آینده ملت و آرزوهایش را در نظر داشته باشد نه حزب، ملا، و اخوند، و ستمی هارا.

((از طرف عده ای از افغانهای

باشنده ای تورونتو، کانادا))

13 اعلامیه مطبوعاتی دفتر اعلحضرت پادشاه سابق

بسم الله الرحمن الرحيم

مورخ ۲۲ اسد ۱۳۷۴ مطابق ۱۳ اگست ۱۹۹۵

سردار عبدالولی نماينده خاص اعلحضرت پادشاه سابق افغانستان بمعیت غلام غوث وزیري رئيس دفتر اعلحضرت بتاريخ ۱۹ جون وارد پاکستان گردید. هدف این مسافرت ملاقات با هموطنان روی موضوع حادث و عاجل اعاده صلح و امنیت در افغانستان و تماس با مقامات کشور برادر پاکستان بود.

هیئت اعلحضرت مطابق به پروگرام معینه با هزاران افغان مهاجر در پاکستان و افغانان داخل کشور و نمایندگان قبایل دید و بازدیدهای صمیمانه در شهرهای اسلام آباد، پشاور، کویت و پشین مملو از احساسات و امیدواری بعمل آورد. هکذا در طول این دید و بازدیدها هیجانات عمیق هموطنان با سرور اطمینان و امیدواری نمایان گردید. با جنبش تحریک بی مانند از جانب تمام اقوام شریف افغانستان هماهنگی همکاری و اراده را سخ برای اعاده صلح و احیای مفاخر ملی ایران میگردید. آنها همچنان از تدویر لویه جرگه برای اعاده صلح و امنیت و برای تشکیل حکومت قانون و مشروع حمایت کردند.

سردار عبدالولی نماينده خاص اعلحضرت پادشاه سابق افغانستان با جلالتمایان رئیس جمهور، صدراعظم، وزیر خارج و عده از اراکین حکومت برادر پاکستان ملاقات نموده روی اعاده صلح و امنیت در افغانستان تبانی نظر و مذاکره نمودند. هیئت افغانی درین ضمن از مساعدت و کمکهای مردم و حکومت برادر پاکستان از مهاجرین و مجاهدین هنگام جهاد اظهار امتنان نموده آنرا یک خاطره فراموشناشدنی در روابط دوکشور همسایه و برادر دانسته همچنان از مهمان نوازی مردم و حکومت پاکستان هنگام اقامت هیئت قدردانی نموده. هیئت در هنگام اقامت با نمایندگان ملل متحد، کنفرانس کشورهای اسلامی و هیئت عربستان سعودی روی اعاده صلح در افغانستان مذاکره نموده از تمام موسسات بین المللی و کشورهای ذیعلاقه تقاضا نمود تا در تحقق این هدف عالی یعنی تحکیم صلح و امنیت در افغانستان همکاریهای شانرا بصورت جدی دوام بدهند. هیئت نیز در اوقات مختلف با عده از نمایندگان سیاسی کشورهای متحابه دیدن نموده. هیئت اعلحضرت پادشاه سابق افغانستان با اتمام مرحله اول ماموریت جهت مشوره عازم روم گردیده برای آغاز مرحله دوم ماموریت هرچه زودتر دوباره برخواهد گشت.

و من الله التوفیق

موقف اعلحضرت پاچا سابق افغانستان

اعلیحضرت پادشاه سابق در صحبتی با مدیر مسؤول و سردبیر جریده نسیم آزادی به تاریخ ۲۲ می امسال در روم واضحاً فرمودند :



مصیبتهای وارده طی این شانزده سال گذشته با لای ملت افغان طاقت فرسا است. وظیفه خود میدانم در راه بازگرداندن صلح و آرامش بوطن تا آخرین رمق تلاش کنم. من هیچوقت آرام نه نشسته‌ام ولی آرزو ندارم آزمای پیگیر خود بسیار حرف بزنم. من طرحی پیشنها دکره‌ام که از طرف اکثریت ملت غیور و مقهور افغان پذیرفته شده، ملل متحد از آن استقبال کرده و اطمینان دارم تنظیمها نیز در آن خود را بیگانه حس نکرده و به آن موافقه خواهند کرد. دول همسایه و برادر ملتفت شده خواهند بود هرگاه آتشی که در افغانستان شعله ور است زود خاموش نگردد، خدا ناخواسته نا منگیر خودشان خواهند شد. لذا آنها هم ازین طرح پشتیبانی خواهند کرد - با توفیق خداوندی به آرزوی سعادت و آرامی ملت افغان من بمساعی خود ادامه میدهم و مدعی قدرت نیستم. (اقتباس از نسیم آزادی شماره جولای ۹۵)

خوجه ئین بالای پاکستان احتجاج کرده!!!

Monday, September 28, 1992



کدام خوجه نین ؟

همو که درین تصویر

هی بینی !!

از همو خاطر است که الطاف حسین، سکرترنواز شریف، برایش لقب « خوجه ئین اعظم » را منظور کرده است....

احترام به اراده مردم !!!

غلام حضرت کوشان که بافتخار سالگره تره کی خانه خود را بطور داوطلب چراغان کرده بود و همسایه هایش این رویداد رادیده و شهادت داده اند، در شماره ۱۶۹ امید باستقبال از کودتای سرطانی لیونی سردار، استعفی پادشاه سابق را نشر کرده که موصوف علت استعفی خود را « به احترام از اراده مردم وطنم » تذکر داده است .

از کوشان و غاصبان حکومت کابل باید پرسید : در حالیکه پادشاه چهل ساله سلطنت خود را بمنظور جلوگیری از برادرکشی و باحترام از اراده مردم خود استعفی داد، آیا این بزرگترین درس عبرت برای ولینعمت کوشان و غاصبان و قدرت طلبان نیست که بخاطر ارضای شهوت آنها بطور حد وسطی روزانه دوصد نفر در افغانستان کشته میشوند؟ آیا «اراده مردم» که ربانی ورژیم اورانمی پذیرند، نزدخوجه ئین برابر با «کلوخ استنجا» اهمیت دارد؟

تمثیل اراده مردم

آژانسهای بین المللی خبردادند که از جنرال عبدالولی نماینده اعلحضرت پادشاه سابق حدود بیشتر از پنجاه هزار نفر افغان در کویته استقبال نمودند. درمیان افغانها، هزارها نفر از جاهای دور - از بامیان و هزاره جات، از بادغیس و غور، از غزنی و قلات و از میمنه و هرات - آمده بودند و با چشمان پر اشک میگفتند : ما پادشاه خود را میخواهیم، ما از ظاهر شاه راضی هستیم، خدا و رسول از او راضی باشند .

اما کوشان جیره خور ربانی و اخبار امید میگوید پادشاه را مردم نمیخواهد، ربانی را مردم میخواهد !! باید پرسید که این پنجاه هزار نفر مردم نبودند قانغوزک بودند؟ آیا در تمام عمر ربانی پنج هزار افغان از او پذیرائی کرده است ؟ و هنوز کحاست ! منتظر باشید تا قدم شخص پادشاه بمنطقه برسد، آنوقت شما پذیرائی و استقبال مردم را خواهید دید !!!

بلی اراده مردم درطول سالها و مشاهد و واقعیت ها و سنجش مقایسه ها تغییر میکند: همان پادشاهیکه بقرارنوشته سنا توراکبری درامید شماره ۱۶۹ " شاه با استعفی غیر منتظره و نا بهنگام خویش ۱۰۰۰ کثرت جامعه را که با یبده های بهتری امیدوار بودند ما پیوس ساخته و در سرا شیب سردرگمی و بیلا تکلیفی قرار دادند اینک ۲۳ سال بعد همان مردم ما پیوس از حکومت های قلابی نودولتان ما پیوستر گردیده همان پادشاه مستعفی را که بخاطر جلوگیری از تباهی و برادرکشی استعفی داده بود، با تضرع و گریه دوباره میخواهند !!!



Address:

ANUM
688 Ranson Drive
San Jose, CA 95133
U.S.A.

Afghanistan's National Unity Movement

The General Secretariat

Phone/Fax:

(408) 923-2486

مؤرخ ۶ آگست ۱۹۹۵

اعلامیه دارالانشای مرکزی نهضت وحدت ملی افغانستان

دارالانشای مرکزی نهضت وحدت ملی افغانستان طی اجلاس مؤرخ ۵ آگست ۱۹۹۵ خویش بعد از تحلیل و بررسی رویدادها و جریانات داخلی و خارجی مسئله افغانستان اعلامیه ذیل را به مناسبت سفر جنرال عبدالولی نماینده خاص پادشاه سابق به پاکستان تصویب و به نشر می سپارد:

بسم الله الرحمن الرحيم

از مدتیست که در اثر رقابت های سیاسی و اقتصادی چندین جانبه یک نوع بلاک بندی جدید در منطقه عرض وجود نموده و افغانستان که در مرکز این بلاک بندی قرار دارد، میدان مبارزه و زور آزمائی سیاسی کشور های ذیعلاقه قرار گرفته است. در این زور آزمائی هر کشور می کوشد با حمایت از جنگ سالاران داخلی وضع رادر افغانستان به نفع خود تغییر دهد و به اعمال نفوذ بپردازد. روسها و کمونیست های کهنه کار نیز با استفاده از فرصت، خواب قدرت را می بینند و در صدد اند بار دیگر به افغانستان دست یابند.

در این لحظه ای خطیر و سرنوشت ساز که تلاشهای هیئت صلح ملل متحد تحت نظر آقای محمود مستیری مجدداً از سر گرفته شده و با وجود مشکلات بازهم یک روزنه امید بسوی صلح در کشور محسوب می شود، افغانستان بیش از هر وقت دیگر ضرورت به یک زعامت ناجی دارد که در جوار مساعی مصلحانه ملل متحد وطن را از چنگال رقابت های ویرانگر خارجی و آتش جنگ و خصومت قدرت طلبان داخلی نجات دهد، حاکمیت ملی را اعاده کند و بدست مردم بسپارد، صلح و امنیت را در پرتو قانون و اداره در کشور برقرار سازد و مردم را از این پرتگاه نابودی برهاند.

جای شک نیست که در قبال این ضرورت و با گذشت هرروز موقف پادشاه سابق افغانستان به حیث یک موسسید با تجربه، یک میانجی و مصلح بادرایت و یک شخصیت با اعتبار ملی و بین المللی بیش از پیش در انتظار قاطبه مردم جلوه گر می شود و این توقع را نزد اکثریت خاموش وطن به شدت بیدار می سازد که موقع آن فرا رسیده تا ایشان به حیث یک محور مشترک تمام صفوف پراکنده کشور را باهم متحد سازند و کشتی شکسته میهن را از این طوفان مهیب نجات دهند.

خوشبختانه مقارن به همین اوضاع و موافق با همین توقعات، اقدام نیک پادشاه سابق با اعزام جنرال عبدالولی به حیث نماینده خاص به پاکستان به منظور اعاده صلح در وطن، دیدار با صدها هزار مهاجر افغان در کمپ ها و همچنین تماس با مقامات عالی آن کشور در خور اهمیت شایان است. در این راستا انعطاف پذیری اخیر در سیاست حکومت پاکستان این امیدواری را خلق کرده است که بعد از مدت ها در افق متشتت سیاسی پاکستان در رابطه با مسائل افغانستان نشانه های از حسن نیت به مشاهده می رسد.

نهضت وحدت ملی افغانستان در حالیکه ادامه این حسن نیت را فال نیک می گیرد، در این موازات متوقع است سائر کشور های همسایه و منطقه نیز با قطع مداخلات، همچو زمینه ها را مساعد سازند تا مردم افغانستان بعد از یک مدت طولانی جنگ و خونریزی بتوانند در سایه اتحاد و همبستگی ملی متکی به اراده آزاد و فارغ از هر نوع فشار در حیات ملی خویش اتخاذ تصمیم نمایند.

قابل تصریح است که دوام جنگ و عدم استقرار در افغانستان بیشتر به ضرر کشور های منطقه بوده و صلح رادر منطقه برهم می زند. مسلم است که انکشاف اقتصادی کشور های همجوار به شمول پاکستان بسته به استفاده از خطوط ترانزیتی و شاهراه های افغانستان می باشد و این زمینه میسر شده نمی تواند تا زمانیکه در افغانستان یک حکومت مرکزی ملی، مردمی و مستقر بوجود نیاید و صلح پایدار نافذ نگردد. قطع مداخلات پاکستان در افغانستان متکی به سیاست جدید، یک قدم مثبت و یک تصمیم واقع بینانه است که مردم افغانستان را امیدوار به آینده نیک و حسن همجواری با آن کشور میسازد. استقبال بی سابقه مردم در داخل و خارج افغانستان از اقدام شاه سابق و دیدار نماینده خاص ایشان با اقشار مختلف مردم، این امیدواری را بوجود آورده است که قدمهای بعدی به اسرع وقت در داخل کشور گذاشته خواهد شد و با عودت شاه سابق به حیث یک زعيم ملی دامنہ جنگ و ویرانی ها از کشور برچیده خواهد شد. این گفته جنرال عبدالولی که: "ما اینجا برای مقابله و مبارزه نیامده ایم، برای صلح، برادری و همکاری آمده ایم.... ما مخالف هیچکس نیستیم، ما میخواهیم بغل خود را باز کنیم برای هر افغان خود، هر یک نظام افغانی و هر یک تنظیمی که باشد، برای ما برادر و دوست هستند"، مؤید این حقیقت است که شاه سابق تمام توانائی و امکانات را بکار خواهند برد تا صلح را در کشور از طریق مذاکره، مفاهمه و آشتی همه جناح های متخاصم و به اشتراک همه اقشار و اقوام کشور بدون تبعیض و امتیاز برقرار سازند و جلوه گر گونه جنگ و برخورد مسلحانه را بگیرند.

نهضت وحدت ملی افغانستان این شعار جنگ طلبان را که میگویند: "ما برای هر مترمربع شهر کابل جنگیده ایم و عین کار را در سطح افغانستان انجام خواهیم داد"، یک جنایت کاملاً عیار در برابر مردم بیچاره و دردمند افغانستان دانسته مخالفت قاطعانه خویش را با هر نوع جنگ ابراز میکند زیرا مردم افغانستان توان و تحمل خونریزی مزید را ندارند. اینکه مغالغان، نیات نیک شاه سابق را توجیه به احیای مجدد سلطنت کرده و حامیان این اقدام را مسما به سلطنت طلبان میسازند، جزء یک اتهام بیمورد و یک داعیه بی اساس چیز دیگر نیست. نهضت وحدت ملی افغانستان متیقن است که شاه سابق در این رسالت بزرگ با توکل به خداوند متعال (ج) و حمایت قاطبه مردم انشاءالله به زودی مستقیماً یا به مبین خواهند گذاشت و بعد از تأمین امنیت و استقرار اوضاع در طول یک دوره انتقالی دو تا سه ساله عنان کشور را به مردم خواهند سپرد و افتخار تاریخی را به حیث بپای ملت کسب خواهند کرد. توقع ما از جناح های متخاصم بخصوص آن گروهائیکه با پروسه صلح مخالفت میدارند، آنست تا مصالح علیای کشور و اراده اکثریت قاطع مردم را در نظر گرفته، بگذارند در ازای یک دوره انتقالی اوضاع به حالت عادی برگردد، صلح، وحدت و حاکمیت ملی استحکام یابد و در پرتو قانون، مساوات و عدالت اجتماعی متکی به یک قانون اساسی حیات سیاسی در کشور بدون استعمال اسلحه و زور شکل گیرد. نهضت وحدت ملی افغانستان از همه عناصر ملی و وطن دوست صمیمانه متوقع است تا در این لحظه خطیر برای نجات کشور و مردم از مصیبت موجود دست بدست هم دهند، با شهادت و ایمان نقش اسلامی و ملی خود را در این راه ایفا نمایند.

و من الله التوفیق

داکتر سید عبدالله کاظم

منشی دارالانشای مرکزی نهضت وحدت ملی افغانستان

ادامه صفحه ۲۵

موقفهای کذابی و متضاد حکمتیار

مما حبه آقای حکمتیار در جریله البدر را ذیلامیخوانید. یک هفته بعد ازین مما حبه، با نات و موقفهای ۱۸۰ درجه متضاد او را در بخش کرونولوجی مطالعه میفرمائید که در ضمن اعلان خط مشی جدید حزبی خود از روش دلجوئی و آشتی با رژیم ربانی اش را تی دارد. حکمتیار هنوز هم خبا لمدرا عظم شدن و قتل عام ها را بسر میپرو را ند.

د نظامی عمل نه پرتنه در ربانی او مسعود د قدرت د پای ته رسولو بله لار نشته

د روس او هند به مرسته به قدرت کی با تهنه شی
س : تاسو د امریکی سفیر ته موخه ډول پلان وړاندی کړی ؟

غ : مونږ د یو عبوری دولت په برخه کی چه به هغه کی ټولې پارټی شاملی وی خبری سره وکړی . قدرت دی یو عبوری حکومت ته منتقل شی او د عمومی انتخاباتو زمینه دی مساعد شی . س : آنا تاسو فکر کوئ چه اوس هم وکولای شی به افغانستان کی موثر رول ولوبوی .

غ : زه فکر نهکوم چه متحده قومونه وکولای شی څه وکړی د مستری پلان د عملی کیدو وړ نه ده . هغه زیار باسی چه د ټولو ولایتو څخه استازی ټولی کړی . چه دا لار ډیره اوږده ده . س : ځنی کتونکی په دی عقیده دی چه گواښی

حزب اسلامی د نظامی له نظره خلاص شوالسته وروسته ددی نه چه د چهارآسیاب نه به شا شو . تاسو به دی برخه کی څه ول غواړئ ؟

غ : زه کتونکی ته وایم چه دوی دی څه موده انتظار وباسی دوی دی وکوری چه څه واقع کبیری آیا هنوی غواړی چه مونږ به یو نظامی عمل لاس ووهو او هنوی ته دا ثابت کړو چه مونږ اوس هم رول لرو او تر اوسه پوری ختم شوی نه سو .

س : آیا په دی معنی چه ستاسو له نظره یواځی نظامی عمل د قبی د حل لاره ده ؟

غ : بله عملی لار پرته له نظامی عمل نه نشته ربانی او مسعود قدرت ته د پاته کیدو مانده دی ډیر زور اچوی او د خپلو رقیبانو د ماتولود پاره نظامی قدرت استعمالوی . (۲/ص)

جلالآباد : د حزب اسلامی مشر حکمتیار اعلان وکړ چه هغه به در ربانی د قدرت د ختمولو د پاره به د طالبانو د ډلی سره یو ځای شی . هغه به جلال آباد کښی دی ټکی نه اشاره وکړه وشی وبل : د نظامی عمل نه پرته د ربانی او مسعود د قدرت د پای ته رسولو بله لار نشته . هنو دواړه پسه دی ډیر فشار اچولی چه که وکولای شی د روس او هند به مرستی سره قدرت کښی پاته شی .

د حزب اسلامی مشر د ایران دولت شی چه د طالبانو په مقابله کی د دولت سره مرسته کوی وغنده . دا دی ددی مرکی لندیز :

س : تاسو د امریکی د سفیر جان - سی - مونجو سره مرکه درلود، آیا ولسی شی چه د څه مسایلو به اړوند مو سره خبری وکړی ؟

غ : سفیر دلته راغی څو پخپله وکوری چه څه خبری روانی دی . هغه غواړی چه ویوهمبزی چه که امریکا د افغانانو د ستونزی په برخه کی څه وشی کولی . د مشکلاتو په برخه کی په عامه توگه سره یو نظر یو ، خو د حل به لاری کی سره مخالف یو . امریکا غواړی چه ستونزی د متحده قومونو له لاری حل کړی ، حال دا چه ما مونجو ته وویل چه د متحده قومونو پلان د عملی کیدو وړ ندی امریکا حاضر دی چه دخپلو ملکو نه ویوینتی چه د افغانستان څخه دی وولگی . هنو باید افغانان ته ستونزی منځ ته نکړی او مونږ دا خبره د امریکی سفارت ته ورساوه چه د مستری پلان ربانی ته یواځی د قدرت دپا ته کیدو فرصت ورکوی - ربانی باور لری چه هغه به

اینست که آقای سردار حکیم با اکثر اشخاص سرشناس رژیمهای سابق روابط خانوداگی داشته از کابل هدایت دارد تا اشخاص سرشناس را بطرفداری و حمایت رژیم ربانی - مسعود جذب کند. قرار آوازه هائیکه از افغان اکادمی و از سرچوک (افغان دانی) و اشنگتی شنیده میشود آقای سردار حکیم جان بایک تعداد سفیر های سابق افغانستان که درواشنگتی زندگی دارند ملاقاتها نموده بانها وعده داده که در صورت حمایت و همکاری با رژیم ربانی - مسعود جایداد های شان در کابل دوباره به آنها مسترد خواهد شد. هکذا سردار حکیم جان تلفونهای اکثر جنرالهای متقاعد سابق و مامورین دولتی سابق را بدست آورده شب و روز با آنها در تماس است و از هر کس میپرسد آیا میجوایید جایداد شان در کابل برای تان مسترد گردد ؟ و بعد از این مقدمه می گوید من رفتی و بازگشت شما را از کابل تضمین میکنم، شما درخواست پاسپورت روان کنید فوراً برای تان پاسپورت میدهم تا توسط طیاره به کابل رفته جایداد تانرا تسلیم شوید. حتی خویشان خود و طبقه (امید) در کلفورنیا، نیویارک، واشنگتی و فلوریدا بکار انداخته تا با افغانها بگویند که حکیم جان تضمین سلامت و بازگشت جایداد میدهد. قرار اخبار شکه بکتهعداد سفیران وزیران و جنرالهای سابق از طریق حکیم جان عرایض بحضور ربانی و مسعود ارسال داشته ضمن تعریف و توصیف از رژیم اسلامی و تعهد خدمت به رژیم، همکاری و حمایت خود را از رژیم تحریر داشته این نوع فعالیتها ادامه دارد و شما خواهید شنید که بزودی چند نفر از وزیران، سفیران و جنرالهای سابق بکابل خواهند رفت . . این موضوع را غرض اطلاع مردم نوشتم. افغان اکادمی و شخصیت های و ارشدء آن درین راه با آقای سردار حکیم خان رهبری و خدمتگذاری جدی دارند. هیات رئیسه افغان اکادمی زیر نظر علمای و ارشدء چند نفر از اعضای خود را مامور ساخته تا با سردار حکیم جان از نزدیک همکاری بکنند. با تقدیم احترام غ. م. م. (دگروال سابق اردو از ویرجینیا)

خبردیگر در تالاق صفحه اول شماره ۱۷۱ (امید) ازین قرار است:

حرکت طالبان به سه گروه مخالف تقسیم شد (س ۷)

ولی در سر تاپای این شماره تفصیل این خبر را خواهید یافت

طالبان طیاره روسی را فرود آوردند

بی بی سی و اژانسهای خبری جهان خبر دادند که به تاریخ هفتم اگست ۹۵ طیارات جنگی میگ ۲۱ طالبان یک طیاره روسی حامل اسلحه را قهرا بمیدان هوای قندهار فرود آوردند. طیاره روسی از نوع ایلوشین ۷۶ ترانسپورتی نظامی بوده و در بین آن سلاح و تجهیزات نظامی بطرف کابل برای رژیم ربانی - مسعود برده میشد. هفت نفر از عملیه طیاره که همه روسی میباشند در قندهار محبوس بوده کپتان طیاره نام خود را ولادیمیر گفته بخیر نگار پاکستانی در قندهار فقط همینقدر گفته است که طیاره از جمهوریت تترارستان روسی پرواز نموده و توسط اولیای حکومت کابل کرایه شده است. مقامات طالبان گفتند که در بین طیاره میلیونها عدد کارتوس (AK-47) و صندوق توپهای ضد طیاره و دیگر وسائل نظامی بوده و این شوت ادعای آنهاست که رژیم ربانی از روسیه هندوستان و ایران اسلحه و مهمات جنگی بدست آورده توسط اسلحه اجنبی اتباع افغان را در سراسر مملکت قتل عام میکند. طالبان گفتند این طیاره از تیرانا - البانیای پرواز نموده بعد از توقف در شرح (واقع بحیره سرخ) امارات متحده عربی بطرف افغانستان حرکت کرده است.

مداخلات نظامی و سیاسی روسیه و سازش حکومت کابل

محترم دکتور عبدالقیوم کوچی از فرماند

اخیرا رسانه های خبری معتبر دنیای از ادب حواله با اطلاعات منتشره در روسیه فدرالی خبرهای مبنی بر تمرکز سه فرقه قوای روسیه فدرالی را در شاهیه سرحدات افغان ستان با تاجکستان انتشار داده اند. تاجکستان و سایر جمهوریت های سابق شوروی با سقوط امپراتوری روسیه شوروی در اثر جهاد و مقاومت مردم شجاع و ازاده افغانستان در مقابل قوای سرخ ازاد شده واعلات استقلال و خودارادیت نمودند. روسیه فدرالی توام با باستقلال رسیدن این کشورهای نیمه ازاد شده به بهانه جلوگیری از تصادم جنگ و خونریزی بین مردمان آن خطه از یکطرف به تاسیس حکومت های دست نشانده پرداخت و از جانب دیگر قوای نظامی خود را در داخل تاجکستان و ترکمنستان متمرکز و روسیه فدرالی با آغاز جنگ بین مسلمانان و وطن دوست و دحامیان نظام کمونستی در تاجکستان و با فرار صدهزار مسلمان تاجک بذاک افغانستان با نهایت بیشرقی و دیده درائی ۴۰ هزار عسکر خود را در سرحدات مشترک افغانستان و تاجکستان بغرض سرکوبی تاجکان مسلمان و تجاوز بر حریم افغانستان مجاهد مستقر نموده. قوای روسیه فدرالی در شاهیه سرحدات تاجکستان با افغانستان در طول سه سال عمر حکومت کابل چندین بار بر حریم پاک افغانستان تجاوز نموده و یک تعداد کثیر مردم بیگناه و مظلوم نواحی شمال افغانستان را توسط بمباردمانهای ظالمانه خود بقتل رسانده و دهات و قراء مسکونی دهقانان افغان را تخریب و بویرانه مبدل ساخته است. اینک دومین هیات پارلمانی روسیه فدرالی بخاطر انجام مذاکرات سیاسی بکابل و مزار شریف سفر نموده و مصمم است با نیرنگ ها و دسیسه های شیطانی خود امکانات همکاری های مرید سیاسی را بین روسیه فدرالی و حکومت کابل فراهم ساخته و هم

۲۷ جولای کابل: خبرنگار صدای آمریکا در کابل روز چهارشنبه با داکتر نجیب الله لغزایی وزیر دولت در امور خارجه مصاحبه ای انجام داد. رادیو گفت: داکتر لغزایی در دفتر کارش در کابل گفت فعالیتهای هیئت صلح م م با انکشافات در افغانستان همگام نیست. متاسفانه کار هیئت م م برخلاف توقع بسیار آهسته بوده و سرعتی که اوضاع در داخل افغانستان در تغییر است آنهاگام نبرداشتند. درین سفر هم کدام طرح خاصی با خود نداشتند و گفتند که فقط برای بررسی اوضاع آمده اند. در پهلوی م م سازمان کنفرانس اسلامی هم سعی دارد در برگرداندن صلح به افغانستان نقشی ایفا کند. لغزایی میگوید: این سازمان هم کدام پلان عملی ندارد. کنفرانس اسلامی هم طرح مشخصی نداشت آنها فکر کردند که چون سازمان م م در تالشهای خود نتایج زیادی را بدست آورده نتوانسته شاید موقع این فرارسیده باشد که اینها خودشان نقش فاعلتر بازی کنند و مدتلاشهای م م واقع شوند.

اینست طرز فکر اقای لغزایی یک تاجک برون مرزی (اصلا از قریه لغرا از مربوطات بخارا) که با افغانستان علائق تصنعی داشته و در مقام وزارت خارجه دولت ربانی قرار گرفته است. خوب متوجه شوید که لغزایی میگوید پلان صلح ملل متحد غلط و بیکاره است... پلان صلح کنفرانس سازمان اسلامی هم غلط و بیکاره است و فقط سیاست خارجی ساخته لغزایی که دوام جنگ است درست و معقول میباشد. و بتائید همین نوع سیاست (یعنی سیاست زور و دوام جنگ) در عین همین صفحه دوازدهم شماره ۱۷۱ (امید) خبر دیگری از یکی از همکاران لغزایی نشر شده که مریداً و سفارشیاً دوام جنگ را مطالبه میکند:

۲۷ جولای فاریاب: صدای آمریکا خبر داد: یک والی در شمال افغانستان میگوید یکانه راه برای خاتمه دادن به جنگ داخلی افغانستان جنگ است. نصرالدین جمال والی نام نهاد فاریاب میگوید که همراه جنرال عبدالرشید دوستم باید جنگ صورت گرفته مذاکره...
نام جانشین از کابل چنین گزارش میدهد: والی نام نهاد ولایت فاریاب در شمال افغانستان که قسمت اعظم این ولایت تحت کنترل مخالفین حکومت میباشد در یک کنفرانس مطبوعاتی در کابل گفت با جنرال دوستم باید جنگ شونده مذاکره. نصرالدین جمال والی فاریاب به خبرنگاران گفت: یعنی مارا مذاکره با دوستم رافع کردیم به این شرط که دوستم بحیث یک قوه شناخته شود. به دوستم امتیاز داده شود. به دوستم یک هویت سیاسی داده شود. ولی وقتی که دوستم حاضر باشد از قوه نظامی خود سرفظر کند از هویت سیاسی خود بگذرد.

این نصرالدین جمال که از طرف جمعیت اسلامی ربانی والی فاریاب مقرر شده بود اگر هویت او درست تحقیق شود شاید بیکتی از اقارب لغزایی باشد ولی جان مطلب درینست که رژیم ربانی برای اشخاص جنگ طلب کنفرانسهای مطبوعاتی تشکیل میدهد و بیاناتات شانرا پخش و تبلیغ مینماید. متابع خبری از داخل افغانستان بارها گفته اند که حلقه مرکزی حکومت ربانی را یک طقه جنگجو، جنگ طلب و قدرت طلب تشکیل میدهد که شعار های ۶۶ تاجک فوق همه ۶۶ و ۶۶ پیا تخت است یا تابوت ۶۶ ورد زبان شان بوده برای مضطل ساختن سایر اقوام افغانستان به یگانه وسیله ای که ایمان دارند جنگ است و کشتار و قتل عام و تجاوز بر جان و مال و ناموس مردم و اقوام افغانستان و بیانات بالا از زبان وزیر خارجه و همکاران ربانی نمودار این واقعیت میباشد.

در صورت امکان زمینه های اشتی و صلح را بین حکومت کابل و جنرال دوستم در مزار شریف تدارک نماید. حکومت کابل بجای آنکه تجاوزات نظامی روسیه را در قلمرو افغانستان تقبیح نماید و از طریق نمایندگی سیاسی خود در سازمان ملل متحد شکایت و توجه جهان را باین امر خطیر جلب نماید سعی دارد با هیات پارلمانی روسیه فدرالی کنار آمده و امکانات همکاریهای مزید را فراهم نموده و بدین طریق مواجبات نفرت و انزجار مردم افغانستان را باعث گردد. همه میدانیم که ماشین فروریخته حکومت کابل با استفاده از بانکنوتهای تقلبی نشر شده در روسیه فدرالی بحالت نیمه جان در فعالیت است. اگر ارسل کانتینرهای پر از بانکنوته از روسیه متوقف گردد عمر حکومت کابل برای یک هفته دیگر هم دوام نخواهد کرد. هلی تعجب است که حکومت کابل در هیچ یک کشور دیگر اروپا یا آمریکا بجز از روسیه فدرالی به سویه سفیر کبیر سفارت ندارد. سفیر و نماینده فوق العاده حکومت کابل در ماسکو فوق العاده فعال بوده و اینک با سازشهای تازه خود موفق شده تا یک هیات پارلمانی روسیه را مجدداً بکابل و مزار شریف بمنظور انجام مذاکرات سیاسی بدربار کابل گسیل نماید.

اعلامیه ها و نشرات حکومت کابل در کابل و در هجوت استفاده از مداخلات پاکستان و ایران و ازبکستان دارد و آرزویند است جلومداخلات آنها در امور داخلی افغانستان کوتاه گردد. این امر خواسته هرافغان با ایمان و وطن دوست است و هرافغان میدانند که وقوع بی اتفاقیها و خودخواهی ها و ویرانیها و قتل و غارت های سه سال اخیر در نتیجه مداخلات شرم آور نمایندگان آی اس آی و گماشتگان پاکستان و دیگران صورت گرفته است و باید هر چه زودتر جلوان گرفته شود. ولی تعجب در آن است که حکومت کابل هیچنوع شکوه و شکایتی در مورد مداخلات نظامی و سیاسی روسیه فدرال بعمل نیاورده بلکه با سازشهای پنهانی انرا تشویق و حمایت مینماید.

شواهد وثبوت سازش رژیم کابل با روسیه

شبهت اول آن دوام بانکنوتهای طبع روسی برای دولتی است که نه پشتوانه دارد نه داکمیت و شذاخت ملی و مردمی.

شبهت دوم آن گفتار آقای نوری زعیم تاجکهای باغی مقیم افغانستان است که در محضر عام از ربانی سوال کرد: «ایا دولت شما خواهان غرامات جنگ از روسیه فدرالی میباشد یا خیر؟» و «آه و جواب داده که «دولت روسیه فدرالی با دولت سابق شوروی فرق و تفاوت دارد. «... و البته فرق و تفاوت آن درینست که از یکطرف توسط بمباردهمانهای متواتر نفوس شهرهای بیدفاع افغان را قتلعام میکند و از جانب دیگر بر رژیم ربانی اسلحه و بانکنوت ارسال میدارد تا نفوس پشتون افغانستان را تباہ و برباد سازد زیرا روسها میدانند که پشتونهای افغانستان خواستار غرامات جنگ از دولت روسیه فدرالی استند.

شبهت سوم اظهارات آقای فاروق اعظم وزیر کابینه ربانی است که در پشاور در ملای عام اظهار نمود که وی حاضر بود و در حضور او ربانی به هیات روسیه فدرال گفت که خواستار دوستی با روسیه بوده هر دوطرف باید گذشته ها را فراموش کنند و سرانجام باهم دست دوستی و همکاری بدهند. شبهت چهارم و بسیار مهم همانا فرود آوردن طیاره روسی با اسلحه و مهمات نظامی توسط طالبان در قندهار است که تفصیل انرا در صفحہ گذشته خواندید.

مردم خیرخواه و صلحخواهان افغان این موفقیت بزرگ گروه طالبان را که قوای هوایی آنها این قدرت را یافته که طیاره روسیه را در قلمرو هوایی افغانستان مجبور بفرود امن بقتلدار ساخته است بنظر تقدیر نگریده از حکومت قندهار تقاضا دارند تا این متجاوزین روسی را رسماً و علناً محاکمه نموده مجازات کنند تا بآرد دیگر طیاره های روسی جرات تجاوز و تخطی بر قلمرو فضائی افغانستان را نداشته باشد. علاوه طیاره ترانسپورتی روسی که تاحال نه ها بار از همین راه بکابل اسلحه برده و موجبات قتل عام مردم افغانستان توسط لشکر ربانی مسعود را فراهم ساخته است این طیاره باید رسماً ضبط و قبض گردد و بدولت متجاوز روسیه مسترد نگردد.

ستراتیجی مشترک ماسکو و کابل

از خواندن این خبر تعجب نکنید، و ارخطا هم نشوید، قهر و عاصی هم نشوید! فقط مثل یک خبر عادی از وطن که هر روز میشنوید دو سه صد نفر اینجا و آنجا کشته میشوند، آنرا بخوانید، زیرا اگر روزانه دو صد نفر کشته شود با دوهزار نفر با زهم آقای روان فرهادی ما هزار شش هزار دالر معاش و سه هزار دالر خرج دسترخوان خود را از رژیم ربانی میگیرد و برای تجزیه و بدبختی افغانستان فعالیت میکند. اخبار موشوق از نیویارک میرساند که داکتر روان فرهادی سفیر ربانی در ظرف یک هفته دوبار با سفیر روسیه در ملل متحد ملاقات نموده است. روان فرهادی بعد از فرود آوردن طیاره روسی در قندهار توسط گروه طالبان که حدود ده میلیون دالر اسلحه خفیه و شقیله در آن وجود داشت و برای رژیم ربانی/مسعود برده میشد، بحکومت خود سفارش کرده است تا کابل سیاست خود را در مورد طیاره مذکور با موقف و سیاست روسیه همسان بسازد. رژیم ربانی بعد از قبول پیشنهاد داکتر فرهادی با وهدایت نامه است تا با سفیر روسیه در ملل متحد تماس نزدیک قایلیم و یک سیاست مشترک طرح کند تا کابل و ماسکو از عین موقف و روش پیروی کنند. همان بود که بعد از سکوت یک هفته از ماسکو و کابل یک صدا برآمد که گویا خریداری اسلحه از روسیه مشروع بوده، و انتقال اسلحه توسط طیاره روسی بکابل نیز مشروع بوده، اما دستگیری و فرود آوردن و توقیف طیاره و عمله آن در قندهار یک عمل تروریستی میباشد. علاوه حکومت روسیه میگوید که رژیم ربانی نماینده تمام افغانستان و حکومت مشروع افغانستان بوده از هر جا که اسلحه خریداری کند و از هر راه و بهر وسیله که آنرا بکابل انتقال بدهد، حق ندارد و کابل هم عین ادعا را شرک کرده است.

اوضاع کشور از طرز دید شورای تفاهم درپشاور

۱۹ جنایات جنگ

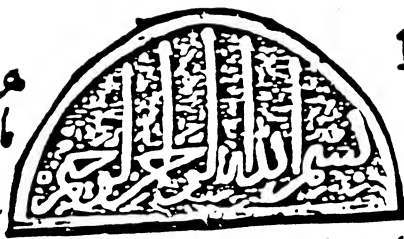
(سخت خوارم)

لبنان : قوماندانی نظامی اسرائیل در بهار سال ۱۹۸۲ در مواقع مختلف موافقه مقامات صلاحیتدار برای حملاتی مطالبه میکرد که بایستی منجر بر تعرض متقابل شدیدی نهضت آزادی فلسطین میگردد و بدین ترتیب میخواستند حق بجانب یون اسرائیل را بجهانیان نشان دهند. واقعاتی که همجو رصتی را میسر می ساخت شامل بود بر قتل یک دیپلمات یهودی پاریس و مرگ یک افسر یهودی در لبنان. نخستین حمله هوایی اسرائیل جواب متعابله باریاورد (سمت ۱۹۸۸) حمله دیگری تارخ ۹ می در قبایل کشف مواد منفلقه در یک موتر سرویس در اسرائیل باعث بمیان آمدن کنترول راکت شدیدی از طرف نهضت آزادی فلسطین گردید که برای مبارزه طلبی اسرائیل نامکفی دانسته شد. بهرحال در اواخر ماه می شرون بواسطه رفت و درانجا همراه الکساندر هیگ و همکاران وی دین نمود. هیگ به شرون وانمود کرد که تعرض بخاک لبنان کاریجائی بوه نمیتوانست مگر اینکه یک مبارزه طلبی عمده قابل قبول جامعه بین المللی از طرف مقابل وجود میداشت (سمت ۱۹۸۸).

برطبق استدلال هیگ چنان توصیه بحیث اخطار یا طوریکه شرون تبصره هیگ را تعبیر کرد بحیث موافقه ضمنی درباره تعرض بخاک لبنان بنظر میرسید، اگرچنانچه اوضاع وحالات موجوده آنزمان تأیید کرده بود. موید ضمنی تعرض یهود بخاک لبنان با قتل عمدی مورخ ۳ جون سفیر اسرائیل در لندن بوجود آمد. منابع استخباراتی برطانی آن عمل را از طرف دسته «آپنیدل» تشخیص کردند و ادعا شد که گویا زیر نظر عراق صورت گرفته بود. ارزیابیهای استخبارات اسرائیلی ظاهراً بچنان ابراز نظری موافقت کردند، مگر بیگن شرون وایتان بچنین معلومات بیعلاقه ماندند (سمت ۸۸) به نغمه موخر الذکر به جتهای اسرائیلی امر حمله بر بیروت را دادند. بمباردی که منجر بکشته یا زخمی شدن اهالی گردید. آن حملات هوایی بمقصدی صورت گرفت که توپخانه فلسطینی ها را وادار به بمباران مناطق شمالی اسرائیل بسازد و اینچنین تعرض یهود بر لبنان را بمورد نشان بدهد (سمت ۱۹۸۸). تیر یهودیها به هدف خورد. بهر صورت پروگرام تفوق طلبانه یهود با موانع غیر مترقبه روبرو آمد که بتاریخ ۱۴ سپتمبر بقتل شیخ حمایل منتج گردید. اندکی پیش از آن روابط حمایل همراه بیگن و شرون دچار کشیدگی گردیده بود. حمایل مطالبه اندورامبنی بر انعقاد معاهده صلح فوری بین لبنان و اسرائیل رد کرده بود و اصرار رانها که سعد حداد و قوایش پس از برقراری دوباره همبستگی ملی لبنان تحت صلاحیت نظامی

و اما در رابطه با اوضاع عمومی : از مدت فیات آقای محمود مستیری و هیت معین شان در منطقه ، بکنوع دلسردی و حالت استهزام آمیز برای مدته قابل ملاحظه هواخواهان و حامیان صلح و امنیت دست داد و نیز حادثه فوق زمینه فعالیت و تلاش های مضوحانه شایقین قهرت ، فرصت طلبان و اناهیکه بودشان با جنگ و انارش بستی دارد را مساعد ساخت و هر کدام به نحوی از انحا تحت پوشش به اصطلاح صلح ، امنیت و حکومت گویا اسلامی به فعالیت آغاز کردند و رگود قسمی مسامی سازمان ملل را که خود حامل اصلی آن بودند با تبختر و شادمانی ناگام شده تبلیغ مینمایند ، سلسله این نوع تلاش ها مصلما زیاد است ولی عمده و چشم گیر آن قراراتی است .
— محترم پیر صاحب گیلانی برای تدویر یک جرگه قیادی تنظیم ها بنام لویه جرگه تلاش میوزند .
— محترم محمد نبی محمدی نمایندگان تنظیم ها و بعضی ملما را بمسطور قطع جنگ و تعیین سرنوشته کشور دعوت نموده است .
— شورای جهادی ننگرهار تمام سران تنظیم ها را به جلال آباد دعوت نموده است .
— در ولایت پکتیا فعالیتی بنام کاروان صلح از طرف اقوام مختلف برآه اندخته شد .
و در مین زمان حرکتی برای ایجاد شورای اقوام لوی پکتیا به رهبری مولوی ارسلا رحمانی سابق وزیر اوقاف و معاون صدارت که فعلا در حال مقاطعه با دولت قرار دارد به راه افتیده است .
علاوه بر آنچه بر شمر دم به رویت افواها و تبصره های عوام یک سلسله فعالیت های پوشیده و مرموز دیگر نیز بین تنظیم ها جریان دارد که از این قرار است .
— تلاش های برای نزدیک ساختن حزب جمعیت اسلامی و حزب اسلامی .
— تلاش برای یک ائتلاف جدید بین جنبش ملی سمت شمال و اداره کابل .
— تلاش برای نزدیک شدن حزب اسلامی و نهضت طالبان .
— زده و بندهای بمنظور آتش بس میان اداره کابل و جنبش طالبان .
بازار خرید و فروش قوماندانان از جوانب مختلف به حساب (کانتیر) بانک نوت کماکان ادامه دارد .
ترمیم کابینه که اینروزها از طرف اداره کابل زیاد تبلیغ میشود پس از مقاطعه حرکت انقلاب اسلامی شدت بیشتر کسب نموده است و بدانگونه که گفته میشود بمنظور ارضای مدته ای از تنظیم ها رشوه وزارت به انجلیش کش میگردد و نیز در نظر است تا مدته ای از فرصت طلبان غیر تنظیمی را نیز به این کابینه بگنجانند تا به رسم خودشان حکومت با پایه های وسیع تشکیل دهند و بدین ترتیب فعالیت صلح آفرین ملل متعدد را ناموجه و غیر ضروری وانمود سازند .
رفت و آمد های هیت های اداره کابل به بعضی از کشور ها و متقابلا دیپلماتان کشور های خارجی به کابل یکی دیگر از تلاش های اداره کابل برای تثبیت بین المللی و مشروعیت حکومت نام نهاد کابل است . کابل سعی مینماید تا سفارتخانه های دول خارجی به کابل دوباره امتناع گردیده کمک های مالی سیاسی و نظامی بیشتر دست آرد ، اداره کابل به رویت علاقمندی غربی ها شعار به اصطلاح حتم تروریزم (پاس داری گریه از هوشها) و منع تولیدات و پروسس مواد مخدر را رزمه میکند . تا به بنوسیله از پشتیبانی و مدد رسانی آنها بهره مند گردد .
وضع ملت افغانستان در مجموع خیلی دردناک و اندوهناک است . مردم نان ندارند آب آشامیدنی ، برق ، مواد سوخت ، خانه سرپناه امنیت و مصونیت ندارند ، زردی های دسته جمعی ، آدم ربائی ها و کشتار بی گناهان ، تجاوز به ناموس و ابروی خانواده ها به قسوت و بی رحمی خاص ادامه دارد ، تشویش از فردا ، بی سرنوشت بودن اولاد وطن ، بی سودی و بی فرهنگی و از همه دردناک تر بازی به نهاد های تعلیم و تربیه (افتتاح پوهنتون بی کتاب و لوازم تحریری و بدون استاد ، امتحان مکاتب و ارتقاء صنوف بدون آموزش و تعلیم)
سایه شوم جنگ که نایره آن هم اکنون در شمال ، مانند سالنگ ها ، قندهار ، فاریاب ، غرب هرات ، فراه نیم روز ، در مرکز لوگر ، میدان شهر ، بهمنان و میره جاها زبانه میکشد ، بر روح و روان همه هموطنان مامستولی است .
مداخلات خارجی نسبت به هر وقت دیگر کسب شدت نموده است ، حالا مالک ذینفع در قضیه افغانستان بدون پرده و حجاب بابی شرمی و دیده فرائی در امور کشور ما مداخله میکنند ، فدراسیون روسیه ، هند ، عربستان سعودی ، پاکستان ، ایران و سایرین در این امر با هم رقابت دارند که تفصیل این مداخلات را از حوصله این پیام خارج مینیمیم و باور مندیم که همگان از این حوادث اطلاع دارند .
بحران سیاسی - اجتماعی کشور که مصایب آن مستقیما بر مردم ما نازل میشود با بحران اقتصادی ناشی از بخش بی حساب بانک نوت بی پشتوانه و در این اواخر بانک نوت های جعلی به تراژیدی بی همتای میل گردیده است . مردم که دیگر از هستی ساقط شده اند و چیزی برای شان باقی نمانده است تا معطش جهان لکری و زردی تفنگ داران را اطفا نماید حال خرید و فروش منازل شخصی مردم ، معامله تلفون های مردم به حساب هشت تا لک افغانی حتی فروش ملکیت های دولتی و عامه جز و تفلایه پول در آوری صاحبان زور شده است . دست بریده دارائی های عامه و اختلاس پول از بانک ها به شکل افتضاح آمیز آن جریان دارد ، که سرقت ده میلیارد افغانی از بانک یک نمونه آن است .
باهر نظر داشت نبودن یک مرجع قانونی و دولت با اعتبار مرکزی ، کشورهای همسایه بدون در نظر داشت موازین بین المللی و روابط بین الدول بر حقوق ملی ما تجاوز میکنند که از جمله میتوان فشار دولت پاکستان بر تمار افغانی را مثال آورد ، خلاصه اینکه هر کس به قهر مت خویش بر ملت ما جفا روا میدارد .

هېست سترگه د اسلام و غیره



بخش نجات و آزادی

بخش مسایل و ات الافغانی

ایینه افغانستان

نقارن

صفحه	نویسنده	عنوان	صفحه	نویسنده	عنوان
۵۴		د جمعیت اسلامی مشر ربانی ته / دا کتر علمی	۳		کرونولوجی واقعات افغانستان / خبر جها نی
۵۵		امید نشریه بی حیا / بی مسلک ویی پرنسیپ	۸		با ز دیدنما بنده پا د شاه سابق از پاکستان
۵۶		بدطینت و بدگهر / محمد قاسم با زیاب	۱۰		محرومیت ربانی از ملل متحد
۵۹		ما کجا شیم درین بحر تفکر تو کجا ؟ حمید انوری	۱۱		جواب افغانهای کانا دا
۶۰		پاسخ با اعتراضات استاد نگهت / وصال وردک	۱۳		اعلامیه مطبوعاتی دفتر پادشاه سابق در روم
۶۲		درباره تخلص مسعود / دا کترها شمیان	۱۳		توضیح موقف پادشاه سابق / نسیم آزادی
۶۴		تخلص مسعود از آن منست / محمد یعقوب مسعود	۱۴		احتجاج خوجه شین بالای پاکستان
۶۵		پهیا می از قصر سفید / احمد صدیق حیا	۱۴		احترام و تمشیل اراده مردم
		احمد شاه مسعود اتا تورک افغانستان /	۱۵		اعلامیه نهضت وحدت ملی افغانستان
۶۶		جنرال سردار محمد نور خان از ایروا بین	۱۶		موقفهای کذاب و متضاد حکمتیار
		دگر جنرال عیسی خان نورستانی شخص صادق و	۱۷		سیاست ربانی : دوام جنگ و قتل عام
۶۶		وطنپرست بود / محمد صالح جگرن توپیچی	۱۷		توقیف طیاره روسی توسط طالبان
۶۷		نامه مشاهیر نورستان از اسلام آباد	۱۷		مدخلات نظامی و سیاسی روسیه و سازمان رژیم کابل
۶۸		جواب اداره به مشاهیر نورستان / اداره	۱۸		شواهد و شبهات سازش رژیم کابل با ماسکو
۶۹		نام شیر خملت شیر کاردارد / انجمن فیروزکوه	۱۸		استراتژی مشترک ماسکو و کابل
۶۹		شیر همه کوه ها / عبدالصمد	۱۹		طرز دید شورای تفاهم
		چگونگی پرافراشتن جند ملی / علی اصغر هزاره	۱۹		جنايات جنگ (ترجمه از متن انگلیسی)
۷۱		نگاهی برسوغات کابل / حمید انوری	۲۰		فعالیت های سردار شاربازا فردریش گتزن
۷۳		درباره چند تذکر استاد آشین / علی شاه سرخودی	۲۱		ابلاغیه انجمن همبستگی هزاره
۷۴		از نیکان به نیکی یا دکنیم / ناظم باختری	۲۲		د اسلام خطرناک سرائیلیانو له نظره (استاد دبیم)
۷۴		تردید بیانات نور محمد کندهاری / سید نعیم عیدی	۲۳		پیرامون مصاحبه حکمتیار / مرزبان پردیس
۷۶		میرویس نیکه : دافغان د آزادی با با دم / زیبک	۲۵		ملی زعیم او ملی شاعر - داود مومند
۷۶		نامه سرکشانه عنوانی دا کتر یوسف / فضل احمد انان	۲۷		جنگهای جاری افغانستان - پوهاند دا کتر کاک
۷۹		یک دنیا در ترازو / شاهین	۲۹		کشورهای اسلامی در آستانه انفجار / حسن کریمی
۸۷		نعت میلاد (طلمع) / محمدانور نور	۲۹		تحریکی بنام نهضت خواجه نعیم / سید کریم محمود
۸۸		نامه ایکه در امید نشر نشد / دا کتر کاک بلی	۳۴		د بشر اصلی دشمنان / نصرالله نیازی
					لغزشهای یک افغانستان شناس مشهور لودویک
					آدمک پیرامون شخصیت و ملیت سید جمال الدین
					افغانی - دکتور سید قاسم رشتیا
					قابل توجه دانشمندان رشتیا و طبیبی / هاشمیان
					قابل توجه جناب رشاد - سید قاسم رشتیا
					مژده بزرگ / کتاب خاطرات رشتیا
					از چکک بزیر ناوه - اداره
					چهره سیاه روان فرهادی - باستاند (امید)
					طشت بدنامی رژیم کابل - طیاره روسی
					اختناق - دا کتر سحر مهجور
					عین الوقایع - استاد عبدالغفور شرر
					بحران هویت ملی / قدرت الله دناد
					در جستجوی یک دوست / صالح ارجمند
					درباره جمهوری با شاهی / عبدالکریم حکیمی
					بخش مسایل و ات الافغانی
					با دی از مرحوم دکتور ولیزاده فقید / س.ع. جاهد
					د پوها د غلام فاروق اعتمادی ضایعه / ظلمی کزلی
					خلص سوانح مرحوم پوها ندا اعتمادی / توریا لی / تماری
					خاطراتی از مرحوم پژواک / عبدالواحد منصور
					بیادی و خاطره ای از مرحوم پژواک / غفورزی
					مرگ صاحبی (در رثای پژواک) / وها بزاز فریا
					نیلوفر دختر موفق افغان در جاپان / اقتباس ۰۰
۸۹		مولود مبارک سرور کابلات / محمد عمر صدیقی			
۹۱		در تطیل میلاد محمدی (طلمع) / مهجور غزنوی			
۹۲		نعت شریف بمناسبت مولود شریف / کریم نصرتی			
۹۲		دو شعر بمناسبت مولود شریف طلمع / نسیم اسیر			
۹۲		الستجا صبحدم / لطف الرحمن عثمانی			
۹۳		لقمه بزرگ و جاغر کوچک / استاد نگارگر			
۹۳-۹۴		روستائی در شهر گذشت / و شعر / محمد یونس عینی			
۹۵		رازونیا ز دوشاعر آواره / احمد صدیق حیا			
۹۵		جواب حیا به اسیر /			
۹۶		اخلاص عمل / عبدالاحمد اسیر			
۹۷		شیاطین انسی / عزیز احمدنوری			
۹۸		رنج عشاق / عزیز احمدنوری			
۹۹		صدف - رازق فانی			
۱۰۰		مخمس مرغزل امیر خسرو دهلوی / نسیم اسیر			
۱۰۰		آئینه بی غبار / م. ارسلان			
۱۰۱		آسه ماهی / استاد یوسف آئینه			
۱۰۴		سازوسان طرب - محفل عشرت - جلدنیا / استاد شری			
۱۰۴		دامان فقر و نعت پهیا مبر طلمع / انور نور			
۱۰۵		دونوع همبستگی / نور محمد تابش از سویس			

بهر صورت از تحلیل و ارزیابی مطالبی که به بیان آمد به این نتیجه می‌رسیم که :
 اوضاع نابسمان و تلاش های از ماندن خود خواهانه و غیر ملی مدعیان و شایقی قدرت اعم از
 زورمندان کاف داخلی و حامیان خارجی شان نشان دهنده است که علی الرغم موجودیت
 اختلافات خونین و خیلی جدی میان تنظیم ها آنها به يك موضوع اتفاق نظر دارند و آن
 انحصار قدرت تنظیمی است که مستقیماً در نقطه مقابل اراده ملت قرار دارد . به مقصد
 رسیدن هدف مذکور میکوشند تا با ضایع وقت و ایجاد اتحاد ها اختلاف های جدید در
 وضعیت سیاسی نظامی قوت ها تغییراتی به وجود آورده و بالاتر پروسه صلح ملل متحد
 را تحریف و تنظیم سالاری را احیا نمایند و این پالیسی قصه تلخ همان داستانیت که
 به اصطلاح موستان ما (حامیان خارجی تنظیم ها) بمنظور حفظ نفوذ خویش در افغانستان
 انرا در قرار دانهای پشاور ، جلال آباد ، اسلام آباد ، ریاض و تهران پایه گذاری کرده اند که
 نتیجه آن تا ایندم فقط اقتضای شکست برای خویشان و مصیبت در داک برای ملت ما
 بوده است .

امر دخول بخاک لبنان را صادر نمودند . دلیلی که ارائه کردند آن بوده که چنان اقدام برای یقینی ساختن صلح
 لازم بشمار میرفت و کابینه یهود آن اقدام را ولو بعد از انجام آن تصویب کرد . سپس قوماندانی نظامی
 اسرائیل تجویز نمود تا ملیشای فلانژیست چنانچه تعداد شان بنقریباً دوهزار نفر میرسید در ساحه اطراف کمپ
 شاتیلو نقل داده شوند و پس از ۶ ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۶ سپتمبر بانجا داخل گردیدند (سمث ۱۹۸۸) . با کمک روشنی
 اندازهای یهودی که شب هنگام برای شان میسر گردید فلانژیست ها بقتل عام فلسطینیها میلارت و رزیدند
 بطوریکه تا صبح ۱۹ سپتمبر قتل عام ادامه یافت . مارونیت ها بتاريخ ۱۹ سپتمبر حداقل ۸۰۰ نفر کشته
 خود را که اکثریت شان زنان و اطفال بودند پشت سر مانده از صحنه برآمدند . کمیونی که جهت بررسی
 اوضاع مقرر گردید افسران یهود خصوصاً شرون وایتان را بطور غیر مستقیم مسئول آن قتل عام شناخت و آن
 آن رهگذر بایست فهمیده باشند که چه واقع شده فلانژیست ها مکرراً اعلان کرده بودند که چه رویه ای
 مقابل فلسطینی ها در نظر گرفته بودند . بعض رهبران یهود نیز بیری با اظهار کرده بودند که توقع داشتند ذاک
 لبنان را از وجود فلسطینی ها تصفیه نمایند (سمث ۱۹۸۸) جواب جهان غرب بکشتار اسرائیلیه همانا عدم
 پشتیبانی مطلق بود و فلسطینیها را بحیث تروریست های اسلامی توصیف میکرد .
 يك قتل عام در اوایل سال ۱۹۹۴ توسط منمبدار توسط احتیاط یهود در مسجد هیرون انجام شد . آن عمل از طرف مقامات
 اسرائیلی بحیث عمل منفرد يك مرد دیوانه توصیف شد لکن واضحاً سوالهای در آن مورد بهمرسید که همه بی
 جواب ماندند مسئولین اسرائیلی آن دیوانه مسلح را با رایفل او توماتیک (۱۶ - M) اش آزاد داشتند تا
 بطرف مسجد برود . با تخلف صریح از قوانین مرعی الاجرا برای جلوگیری از دخولي او بمسجد کدما حرکت نکردند .
 علاوه بر آن گزارشات دیگر نیز موجود بود که بر طبق آن افراد نظامی موظف به آن طفیان آرم کشی معاونت
 بهمرسانیده بودند (کارگان ۱۹۹۴) .

جنايت جایزه میدهد : تاریخچه واقعات که باینوسیله ارائه گردید نشان میدهد که تمامی اعمال مخلف
 و تشدد وحشت و بربریت خواه توسط دولت یا اشخاص انفرادی ارتکاب گردیده ضریب واحدی دارند . در اینکه
 آن اعمال برضد نفوس مسلمان ارتکاب شده و اینکه برای باز ماندگان محکومین آن جنایات کدام دادگاه
 تهیه نگردیده بود تا آنهاهم تخطیها و هتک حرمتها را که بر آنها تحمیل کرده بودند بیان نمایند و نه
 کدام تمایل سیاسی از طرف جامعه بین المللی برای تشکیل کدام کمیسیون تحقیقاتی نشان داده شد که
 محکمه را بمنظور توزیع عدالت و سرپرستی از آن ایجاد نمایند . امروز در دنیا واضحاً يك ستند در دو
 روی جهت توزیع عدالت موجود است که بر اساس ملاحظات حزبی (نژادی) سیاسی حرکت میکند . برخلاف عقیده
 عموم) جنایتکاران جایزه گرفته اند . روسیه بحیث ملت کامله الوداد امداد جهان غرب را معادل بلین
 ها دالرحاصل نمود و از طرف جامعه بین المللی يك قوه برای دموکراسی توصیف میگردد . این ملت با قتل
 عام ۱۲۴ میلیون انسان بغرض پیشبرد جبری عقیده ایدیولوژیکی از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۷ در ارتکاب جنو
 ساید سر آمد تمام دنیا میباشد (چارنی ۱۹۹۴) . صربهای بوسنیا با اغماض سیاسی جامعه بین المللی
 و روسیه که هواخواهان او را پیهم تهدید می نمایند تا تمایل جهان را جهت اصلاح انحرافات اخلاقی و
 دفاع از مدنیت عصری در پرتو خدا نگهدارد . ولینعمت عمده اسرائیل دولت امریکه مشتریانش را بهر
 قیمت شود تقویه میکند اعم از لحاظ سیاسی و اقتصادی و بنظر واشنگتن (باصرار جدی جامعه یهودی)
 اسرائیل نمیتواند مرتکب کدام عمل زشت بشود . بدین ترتیب معلوم میشود که جنایت بمرتکب آن واقعا
 جایزه میدهد زیرا که سیاست واقعی برای محکومین کدام قهرمان کدام وکیل مدافع قایل نیست . اینها
 با تاثر صرف نظر کردنی استند . (بروس ریچاردسن - نومبر ۱۹۹۴)

فعالیت های سردار شارژدافر در واشنگتن

در شماره ۵۴/۵۳ مجله شریفه ائینه خبری بود که گوپا رژیم ربانی يك شخص مرتجع را که بارژیمهای
 ببرک و نجیب بسویه وزیر همکاری داشت در واشنگتن بحیث شارژدافر مقرر کرده است . بلی آقای حکیم
 جان پسر محمد کریم خان (سردار ناسک احمد شاه خان سابق وزیر دربار) یعنی عموزانه ملکه سابق و
 در عین حال داماد عبدالله خان یفتلی میباشد . این شخص از اوایل دوره کیمونستی از طرف پرچمها
 شکار شده و با ارتباطات نزدیکی که با دربار (از طریق پدر خود) و با حکومت (از طریق خسر خود عبدالله
 خان یفتلی) داشت ثقه ترین اطلاعات داخل هر دو مقام را بحزب پرچم و حتی برای کی جی بی میرساند
 چنانچه در وقت ببرک بحیث معتمد ترین شخص بحیث رئیس بانک مرکزی (با صلاحیت و رتبه وزیر) مقرر
 گردید و بعداً يك دوره وزیر مالیه و خزاین بود و توقع میرفت با رویکار آمدن رژیم واقعا اسلامی حکیم
 جان بمحکمه ملت سپرده شود تا درباره تماسهای خود با کی جی بی بملت جواب بدهد . اما در عوض رژیم
 ربانی نیز او را بحیث وزیر نگاه داشت و اخیراً او را شارژدافر واشنگتن مقرر کرده دلیل این تقرر

ابلاغیه انجمن همبستگی هزاره

بر علیه تبانی روحانیت حاکم بر ایران با فاشیزم حاکم بر کابل

قرار اخبار واصله از کابل، دو شب گذشته، يك ایرانی بنام ابراهیمی که گویا نماینده خامنه ای سرآخوند دولت ملاهای ایرانی در امور افغانستان است، در راس هیئتی بکابل رفته و پیام اربابش را در اجتماعی از دنباله روان و اجیران بیگانه در غرب کابل، قرائت نمود. جناب سید علی خامنه ای در این پیام برای ملت و مخصوصاً شیعیان افغانستان تعیین تکلیف نموده اند که هرگونه جنگی برایشان «حرام» و تعهدات و پیمانهای بین الحزبی شان «معتبر» نیست. رهبر حکومت ایران هم چنان از احساس نفرت حضرت پیامبر اسلام (ص) و درد دل مبارک حضرت بقیة الله (ع) خبر می دهد و با تکیه به این معلومات خصوصی و تقه حکمی کنند که «هیچیک از آحاد شیعه، اعم از حزب وحدت و غیرآن و مردم غیر حزبی مطلقاً و به هیچ بهانه ای حق نظارت با یکدیگر جنگ کنند.»

ایرنا (خبرگزاری ایران) می گوید که مردم غرب کابل و رهبران حزب وحدت اسلامی افغانستان «پس از شنیدن پیام مقام رهبری مبنی بر اجتناب از هر نوع جنگ داخلی و برادر کشی، به این پیام لیلیک گفتند و اطاعت خویش را از نصایح مقام شایع ولایت اعلام کردند.»

قرار گزارش ابراهیمی اضافه کرد که «دشمنان اسلام، مسلمانان افغانستان را بجان هم انداخته اند، و از مسلمانان افغانستان خواست که سلاح ها را بر زمین بگذارند و با برادری سازندگی کشور خود را به انجام برسانند.»

ابراهیمی افزود که «امروز تفرقه برای مسلمانان ریشه کن کننده است...»

طبق خبر ایرنا که در روزنامه اطلاعات نشر گردیده، «فاضل عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی (۱) افغانستان نیز در سخنانی به نمایندگی ازین حزب و مسلمانان افغانستان گفت: «ما پیام مقام معظم رهبری را به گوش جان می پذیریم و حکم شان را واجب شرعی میدانیم و با تمام وجود به سوی اتحاد چه شیعی و چه سنی گام خواهیم برداشت.»

انجمن همبستگی هزاره به عنوان يك تشکل نیرومند و جز لایتجزای ملت کبیر خویش این دیده درائی و خود بزرگ بینی ملاهای ایرانی را محکوم کرده و مداخله بیشرمانه شان را در امور داخلی افغانستان به شدت رد، تقیح و محکوم نموده و بدینوسیله اعلام می کند که:

۱- ولایت فقیه که بر اساس فتوای يك مجتهد بر ملت ایران تحمیل گردید، در محدوده جغرافیائی ایران باقی مانده، در افغانستان پذیرفته نشود و امید داریم هرگز هم پذیرفته نشود.

۲- آقای سید علی خامنه ای مجتهد اعلم چه که حتی مجتهد هم نیستند و لقب آیت اللهی شان در اثر اعمال فشار حزب جمهوری اسلامی ایران، عاید شان شده است، نه بر اساس علمیت و اهلیت لازمه این مقام. لذا ولایت شان کاملاً سیاسی بوده و عاری از هرگونه ارزش و اعتبار مذهبی است، و حتی اگر کسی ولایت فقیه را پذیرفته باشد، مکلف به پیروی از احکام و فتاوی آقای سید علی خامنه ای نخواهد بود.

۳- آقای خامنه ای باید متوجه باشند که افغانستان يك کشور مستقل و خارج از حیطه فتوا، حکم و امر و نهی ایشان قرار دارد و مقام «شایع» رهبری ایشان که قانونیت و مشروعیت خود را مدیون قوانین ساخته و پرداخته ملاهای ایران است و در افغانستان به گونه اعتبار و ارزش و لهذا «شایعیتی» ندارد. به الفاظ دیگر: اگر ایشان خود را به عنوان ولی امر مسلمین بر ملت بیچاره ایران قبولانده اند، باید بدانند که این ولایت در خارج از سرحدات ایران ارزش و اعتباری ندارد و ایشان فاقد هرگونه صلاحیتی مبنی بر صدور امر و نهی بر ملت افغانستان اعم از سنی و شیعه می باشند. بالمقابل «اطاعت» هر افغانستانی از این مقام به قیمت استقلال شخصی و ناشی از تسلیم طلبی و در نهایت خود فروختگی و دنباله روی خود شخص یا اشخاص است.

۴- «معتبر» بودن و یا نبودن اسناد و تعهدات بین مردم افغانستان و برای افغانستان بر اساس قوانین و قرار داد های اجتماعی معمول بهمین صورت «حق» داشتن یا نداشتن مبادرت بهر علی در افغانستان و برای افغانستان بر اساس قوانین و قرار داد های اجتماعی معمول و معتبر در افغانستان بوده و جناب سید علی خامنه ای در تعیین مرز و میزان آن عاری از هرگونه صلاحیت و اهلیتی است.

۵- سید ابوالحسن فاضل و شرکای جرمشان آقایان ربانی، مسعود، سیاف، و تشیع دریاری چون اکبری و شیخ لهذا آستانبوسی و خاکالی هایشان بحساب خود و شرکای جرمشان آقایان ربانی، مسعود، سیاف، و تشیع دریاری چون اکبری و شیخ آصف محسنی بوده و ارتباطی به ملت مسلمان افغانستان ندارد و در حقیقت حاکمی از خود فروشی و بیگانه برستی ایشان می باشد.

۶- سید فاضل و شرکا ارتباطی به حزب پر افتخار وحدت نداشته و عاری از هرگونه حقی مبنی بر استفاده از نام این حزب می باشند. کوشش دولت ایران در حمایت از این گروه و مسلط ساختن آن بر صحنه سیاسی کابل بمثابة مداخله مستقیم و بیشرمانه ای در امور داخلی افغانستان تلقی گردیده و بشدت محکوم می گردد.

۷ - ملت هزاره افغانستان دارای رهبری سیاسی و مذهبی مستقل خویش است که هم اهلیت و هم علیت لازمه این مقام را داشته و این تصامیم، فتاوی و سیاست های این زعامت چه در داخل و چه در خارج از کشور است که در بین مردم ما مرعی الاجرا می باشد نه از زعامت ایران - ما نیازی به احکام و فتاوی خارجی نداریم.

۸ - حزب وحدت اسلامی افغانستان هم چنانکه در زمان حیات رهبر کبیر خویش مراری بزرگ در برابر مداخلات دولت های خارجی مخصوصاً ایران مبارزه نمود، پس از شهادت این بزرگمرد نیز هم چنان در برابر هرگونه مداخلات بیگانه ایستادگی نموده و آنرا شدیداً محکوم می نماید.

۹ - حکومت احمد شاه مسعود که مورد تأیید و حمایت مقام رهبری ایران است، قانونیت و مشروعیت نداشته، غاصب، فریبکار و جنایتکار بوده و جنگ نکردن در مقابل آن خیانت به ملت افغانستان و ضیاع خونهای مقدس هزاران شهید ماست. لهذا ملت ما به حکم آقای خامنه ای برای پایان جنگ بدیده شک و تردید نگریسته و آنرا توطئه ای برای تحکیم تسلط حکومت غیر قانونی کابل بر اوضاع میداند و این ثباتی نامقدس دولت ایران را با فاشیزم حاکم بر کابل بضرر ملت افغانستان دانسته و محکوم می کند.

۱۰ - آقای خامنه ای که کلید بهشت را به نوجوانان بیچاره ایرانی داده و آنرا به مین زار های عراق می فرستاد تا قربانی بقای حکومت آخوندی شوند، لطفاً از اهانت به هوشیاری ملت ما دست بردارند و خبر درد دل مبارک حضرت بقیه الله (ع) و احساس نفرت حضرت سرور کائنات را به خانواده های داغدار جنگ های هشت ساله ایران و عراق بگویند. ملت ما میدانند که ادعای ارتباط مستقیم ایشان به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و حضرت قائم (ع) ماگرا ناشی از مالیخولیای خود بزرگ بینی نباشد لافل حيله ایست برای سو استفاده از اعتقادات پاک مذهبی مردم ما. در هر صورت ما به ایشان گوشزد میکنیم که مذهب ملت ما را به بازی نگیرند.

۱۱ - دشمنان اسلام و دشمنان علنی و مخفی ملت ما که از حکومت غیر قانونی و ضد اسلامی احمد شاه مسعود (فانح افشار) حمایت می نمایند، در کشتار مسلمانان افغانستان شریک بوده و پنهان شدن شان در زیر نقاب دفاع از اسلام غیر قابل قبول است. آنها باید درک کنند که هموئی شان با قاتلان ملت ما، آنرا در صف دشمنان اسلام و ملت مسلمان ما قرار میدهد.

انجمن همبستگی هزاره در گذشته نیز بر سیاست های غلط ایران در مورد افغانستان اعتراض کرده و یکبار دیگر خود را مکلف می داند تا در روشنائی وقایع اخیر نفرت عمیق خود و مردم خویش را از سیاست ها و اعمال دولت ایران ابراز دارد.

دولت ایران که اینک بصورت قاصد صلح در افغانستان خود را معرفی می نماید در توطئه شهادت رهبر کبیر مردم ما بدست گروه جنایتکار طالبان، از طریق حمایت های بیدریغ از فاشیزم مسعود و گماشتگان ایرانی چون اکبری و سید فاضل، دخیل بوده و مقصر است و حالا که غرب کابل را اولشان «تشنه بخون هزاره ها» اشغال نموده اند، نغمه تسلیمی و قبول خفت ابدی را بگوش ملت ما می خوانند.

دولت ایران باید بداند که ملت ما بیدارند و دیگر هرگز فریب شعبده بازی های مذهبی و سیاسی آنرا نخورده و در صحنه عمل ثابت خواهند کرد که اگر قرار است زنده بمانند، آزاد و آزاده خواهند زیست و الا مردانه همچون پیشوا و رهبر شان در خون خویش خواهند غلطید و روی هرچه متظاهر و منافق هست سیاه خواهند کرد.

و من الله التوفیق انجمن همبستگی هزاره

د اسلام خطر د اسرائیلیانو له نظره

محترم محمد کاظم بيمار د کابل پوهنتون استاد

د اسلام مقدس او مبارک دين د بشريت د نجات دين دی. د پاک او مبین دين د بشرانچې اودانسانسې ژوند سمون ساز دی. له خطره مبرا او منزه دی. د بشر خلاصون زيری اوله ټولو ادیانو څخه افضل او مکمل دی.

د ۹۵ کيال دمی دمیاشتی په دیرشمه ۱۲۰۰۰ شنبی دشی په ۱۲ بجو داسرائیلو د خارج و زير د نهم کاتال د تلویزیون د خبرلوڅی سره په یوه مرکه د اسلام مبارک دين د نړی لپاره دریم خطر و باله و داسی شی خپلو خبرو ته ادامه ورکړه چې:

«په نړی کی دری لوی خطرونه موجود وو او دی: (۱) د نازیزم خطر (۲) د کمونیزم خطر (۳) د اسلام خطر. د نازیزم خطر له مینګ تللی او تقریباً نابود شوی غوندی دی. د کمونیزم خطر هم اوس کم شوی او تقریباً له مینګ تللی بللی شو. مگر د اسلام او اسلامیزم خطر په دیر خطرناکه شکل مخ په وړاندی روان دی د اسلامی مجاهدینو د جهاد مخه باید په جدی شکل ونیول شی، که چیری اسلام او اسلامیزم په همدی شکل ادامه ولری ددی خطر تلفات به د نازیزم او کمونیزم څخه زیاتروی. لوییدیز جهان (غرب) باید په کلکه ددی مخنیوی وکړی. د امخنیوی باید په ټولنیز شکل وی یعنی د لوییدیزی اروپا څخه نیولی تر امریکا پوری ټول باید د اسلامی مجاهدینو او تروریستانو د منګ وړلو لپاره جدی اقدام وکړی.»

شیمون پیریز وویل چې: «که مونږ له همدا اوس څخه د اسلامیزم په مقابل کی په جدی اقداماتو پیل ونکړو د نازیزم او کمونیزم غوندی به د اسلام خطر جهان شمول شی او په هغه وخت کی به ددی مخنیوی مشکل او حتی ددیرو تلفاتو سره به ملگری هم وی. مونږ د نړی (لوییدیزی نړی) غوږونو ته خپل آواز رسوو چې دا یواځی داسرائیلو وظیفه نده چې د اسلامی تروریستانو مخنیوی وکړی بلکه ددی خطر جهان شمول دی او ناوړه عواقب مینګ ته راوړی. لودیزه نړی باید خپله هوشیاری له لاسه ورنه کړی د مسلمانانو په

به دوستی باید و نه غولپری...
زه دلته دشیمون پریردغه بی
منطقی ته گوته نیسم چه اول
اسلام آسمانی فکری خو
کمونیسم اودانیزم بشری.
ددی مقایسه اوپه یوه تله

تتل دسری بی منطقی پشی .
دویم - اسلام دنازیم غوندی
دتقوی جوشی اودتیت اوپاس
په مفکوره ولارنه وی بلکه اسلام
همیشه مساوات اووروی
غواړی دصلحی اولسم مفکوره
اودین دی .

په هرصورت زه دشیمون پریریزه
بی اساسه مفکوری اونظریه
زیاته تبصره کولنه غواړم
بلکه دهغه دشیطانی فکرسوا
کول غواړم . پدې دول چه

اسرائیل همیشه داسلام او
مسلمانانوسترسخت دشمنان
دی . غربی نړی هم ددولپاره
چه دمسلمانانوشترمینځ

اختلافات پیدا کړی اودوی
دهمیش لپاره پخپلومینځی
کیگې ول و ساتی دغه شیطان
قوم شی په منځنی ختیځ پیاد
مسلمانانو په زړه کی مینځته
کړل اوپه دغه ناوړه اقدام
شی دمنځنی ختیځ وضعه تر
کنترول لاندی وساتله اود
مسلمانانوممالکو واکداران

شی داسرائیلی مزدورانوپه
دولیدیزی نړی فرمان
ورونکی وساتله . چه همیشه
لپاره په پخپلومینځ کی
دشمنان اولدولیدیزی نړی
دوستان وی .

که واقعیت ته نظر وشي په
مینځنی ختیځ کی تر اوسه
پوری یو اسلامی انقلابی
حرکت چه دتولومسلمانانو
په نفعه وی مینځ ته ندی
راغلی اوکه پیل شوی هم وی
هغه په هغه وخت شی داسرا

یلود شیطانات اوجاسوسی
په وسیله په نطفه کیخشی
اوله مینځه تللی دی اوکه
په همدی دول په مینځنی
ختیځ اوپابل کوم اسلامی
مملکت کی یوواقعی اسلامی
واکدار سرراپورته کړی
دی هغه هم فوراً داسرائیلو

په شیطانات اودغریبانو
په کمک له مینځه تللی او
په مختلفونومونو بد
نام شویدی .

په انگلیس کی روزل شوی
اسرائیلیان دتل لپاره
کوبش کوی چه دخپلو
غریبی بادارانووظیفه
په سینځنی ختیځ کی

گلبین یا "حکمتی" ته دارد ، میخاوه دبرکلمات هم مرمان براند و آنهارا به اساسمرام خودبحرچاند
مثلاً کلمه "تحریک" را بمعنوم "جنبش" ، "نهضت" ، "حرکت" و شاید هم "مقاومت" بکارمیرد درحالیکه درک
اول و مروج ازکلمه "تحریک" ، بیشتریک درک منفی بوده و درزیانهای انگلیسی ، فرانسوی و ...

provocation نامیده میشود . هرگاه درک مثبت از آن مرام باشد ، بیشترمن برمحور عطیه های خارج
از اراده انسان مانند عطیه های کیمایوی وجودو غیره بحرچنده درزیانهای مذکور stimulation
نامیده میشود . علثاینکه چراگلبین برای معادل کلمه "mouvement" یا "movement" کلمه
تحریک را انتخاب کرده کاملاً روشن است زیراکلمات جنبش ، حرکت و غیره همه "ملاحورک"و گلبین برزم خود
باید چیزنوی عرضه بدارد !

درمورد تعیین زعامت جدید درحزب گلبین و تعبیرات ناشی از آن ، قبلاً تبصره صورت گرفت و این مسئله به
نسبت تنفر شدید مردم از گلبین و حزب تروریستی وی از لوجنترین اهمیتی درسطح ملی برحوردار نیست و
نیایست بیشتر برآن مکت کرد . اهمیت آن صرفاً نزد همعقشان وی و سرویسهای جاسوسی معالت بیگانه
میتواند سراغ شود .

درجواب به دکترصاحب کاظم ، وقتی گلبین باوقاحت میگوید : " من اطمینان میدهم که ما بیشتر از هرکس دیگر
خواهان خاتمه عاجل جنگ و ویرانی درکشور بوده ، میخواهیم صلح پایدار و عادلانه درکشورمانا'مین شود ."
ویا : " ما هیچ چیزی برای خود نمیخواهیم ، هرچه میخواهیم برای ملت خود میخواهیم ."
درحقیقت ملت
مظلوم مارا به مسخره گرفته و به ریش خود هم میخندد . اگر گلبین واقعاً خواهان ختم فوری جنگ و تائین صلح
پایدار است ، پس چرا این مسئله را از طریق سازمان ملل متحد نمیخواهد طرح کند ؟

باوجودیکه ملل متحد کاملاً به حربه ای در دست اصلاع متحده آمریکا مبدل شده اما متأسفانه یگانه سازمان یا
مؤسسه بین المللی است که در صورتیکه اعضای آن بخواهند ، با اعمال فشار ایالات متحده و پشتیبانان
منطوقی تنظیمها ، از برتاب راکت و بم بالای مردم مظلوم کابل جلوگیری نموده و یک اوریند دوامدار را تحمیل میتواند
آنچه گلبین بعنوان " حکومت موقت قابل قبول برای همه که در آن رهبرها عضویت نداشته باشند " نام میرد ،
یک طرح کاملاً غوامزیانه است زیرا بعوض عدم عضویت تنظیمها ، عدم عضویت رهبرها را پیشکش میکند درحالیکه
همه میدانند که یک تنظیم بدون رهبران اداره و رهبری شده نمیتواند و آنها از پشت پرده بیشتر میتوانند بر ضد
منافع ملی مردم مانتوطئه نمایند و وقتی آن طرح از طرف یک شخص دیوانه قدرت پیشتر میشود ، درحقیقت خاک
به چشم مردم زدن است . اصل واقعیت اینست که چون مجموع اصطلاح رهبرها بیشتر از حد مغفورهستند و میدانند وسیله
که مردم بهیچوجه هیچکدام آنها را برای زعامت کشور قبول ندارند لذا گلبین ماهرانه بر این نکته پافشاری میکند
درحکومت پیشنهادی وی رهبران تنظیمی اشتراک نداشته باشند . بعدتر اضافه میکند : " در راه این حکومت
شخص امین ، صالح و مجاهد قرار داشته باشد (!) ، ضرورت به دومرحله قدرت در این مرحله نیست " ؛ درواقعیت
امر فقط و فقط شخص خودش مورد نظر است ، درغیر آن خون اینهمه بیگناهان را برای چه ریخته ؟

درجواب به سوال آقای بلال " بری " :
میگوید " دروغ کافظه ندارد " . گلبین در ارتباط با بنی و وطنجار اولاً میگوید : " تاسی ماته و بنی چه
هغوی چیره دی ؟ " و متعاقب آن درمورد " تنی " اضافه میکند : " ... هغه اسلام آباد کی اوسیری ... "
ورسواتر از همه اینکه در پایان پاسخ به آقای " بری " یاد آور میشود : " ... هغه پدی حواد نوکی دحزب لپاره
مؤثر رول نلری " (!)

این خود اعتراف واضح به همکاری فعال روس بجه ها با حزب اسلامی (حداقل در گذشته) میباشد .
از جانب دیگر ، چنین اعترافی اصلاً تعجب ندارد زیرا کودتای " گلبین - تنی " به اندازه ای رسوا بود که ممکن
نیست گلبین از آن انکار نماید .

در جواب به سوال آقای " شریف " راجعه جدائی دین و سیاست :
گلبین دین را اساس سیاست میشمارد درحالیکه نمونه های زیادی از ممالک اسلامی در جهان وجود دارند که در
آنجا هادین از سیاست بلکی جدا ساخته شده است . مثال : ترکیه ، مصر ، الجزایر ، تونس ، مراکش ، سوریه ،
عراق و غیره .

وی ادعا دارد که ملت ما بخاطر خدا و اسلام یک و نیم ملیون کشته داده و جنبه ملی مقاومت ضد شوروی ملت افغانستان
را انکار میکنند ، درحالیکه در جای دیگر از حزب اسلامی بعنوان حزب ملی (؟) سرتاسری (!) نام میرد .

در جواب به دکتر صاحب " کاکر " ، گلبین بصورت غیر مستقیم باز هم عقده دیرینه خود را بمقابل مهاجرین اروپا و
سایر ممالک غربی تبارزید هذ زیرا به زعم این جاهل مادر زاد ، هرآنکه به غرب مهاجرت کرده هدفی جز عیاشی و تن
پروزی و امثال آن نداشته و این گلبین و دیگر مجاهد نامها بوده اند که از مردم دفاع کرده و گویا ملت را تنها
نگذاشته اند . واقعیت اینست که از آغاز مقاومت ملت ما بر ضد کودتا چیان ۷ نور ۱۳۵۷ و اشغالگران روسی ، هر تعداد
هموطنان شریف ماکه فریب مجاهد نامشیا ی داره های دزدان تنظیمی را خورده و یا هم بد لایل مختلف وطن راترک
نموده به پاکستان و ایران پناهنده میشدند ، چنان هدف مظلالم و ترور تنظیمها و بالخصوص حزب اسلامی گلبین

فرامیگرفتند که به هر وسیله، از آن ممالک بطرف غرب پناه می‌آوردند. از جانب دیگر، این گلبندین و امرای دیگر تنظیم‌نموده‌اند که در طول سالهای مقاومت علیه شوروی و نولترتدیر اسلامی مردم رنج برده‌اند بلکه مجاهدین واقعی و شیریناک همه ملیت‌های افغانستان بوده‌اند که یاز طرف حزب پهلوی مردم رنج برده‌اند بلکه مجاهدین واقعی و شیریناک همه ملیت‌های افغانستان بوده‌اند که یاز طرف حزب اسلامی ترورشند و یاهم با ازبکین رفتن حیثیت و آبروی مجاهد، به گوشه‌انزوا پناه بردند.

به گواهی اکثریت افغانان مهاجر، گلبندین و امرای تنظیم‌های دیگر، همه وقت در پاکستان و ایران بسر برده و در خدمت ولینعمتان خود قرار داشته‌اند و گردجهدا هم بر کفترهای شان نشسته است! و حال این گلبندین تیار (دست پرورده جنرال عبدالرحمن کثیف) است که بر مهاجرین افغان می‌نارد!

و یاهم با دیده در آئی میگوید: "مونرخوپه زوریدی قوم باندی نه یو مسلط شوې؟" مگر آنچه گلبندین در عمل بوسیله پرتاب راکت در ظرف حداقل دوونیم سال اخیر انجام میدهد، در جهت رسیدن بکدام هدف است؟

آیا واقعا گلبندین به استقلال افغانستان باور دارد؟ مگر گلبندین از مجریان سرسپرده الحاق سرزمین مردخیز افغانستان به خاک پاکستان نیست؟ آیا گلبندین و همردیانش واقعا اسلامی و اسارت رانمیخواهند؟ فقط آنهاشیکه از شانزده سال باینطرف در ته چاه بسر برده باشند، به حرفهای گلبندین باور خواهند کرد.

در جواب محترمه عباسی، گلبندین شیا دانه از بحث بر حقوق زنان بطرف حق تعیین زعامت خود را می‌غلزاند و به شکسته نفسیهای "موزانه در آنوردی می‌پردازد. وی بصورت ضمنی به سرشت سیاست حزب خود در رابطه با حقوق زنان اشاره نموده است ولی کسانیکه مرانامه حزب اسلامی را در این مورد مطالعه کرده باشند و یا حداقل از جنایات حزب اسلامی بمقابل زنان مملکت مادر طول سالهای گذشته و بخصوص دویاسه سال اخیر آگاهی داشته باشند، میدانند که موقف سرکوبگر حزب اسلامی همانند شیاطین مصری، سودانی و "اف-آی-اس" در الجزائر چگونه است. بحث بیشتر آن بیان عیان است.

در جواب به آقای "خطاب" در رابطه با حقوق زنان، گلبندین آشکارا و سالوسانه طفره رفته و به "ضرب زبانی" در باره "حوزه" واحد انتخاباتی، چگونگی رأی‌دهی و توضیحات کامل بدون ارتباط به سوال می‌پردازد.

بخش دوم مصاحبه (شماره ۱۰۴۳):

در جواب به سوال آقای "خطاب" مبنی بر احتمال دو قطبی بودن ساحات نفوذ تنظیمها (شورای نظارد شمال و حزب اسلامی گلبندین در جنوب):

آنچه گلبندین بعنوان جواب پیشکش کرده است، کاملاً کلاسیک بوده و از نوع تبلیغاتی است که دقیقاً بر سیاست "هژمونی" یا برتری طلبی حزب اسلامی در رابطه با رقبای دزد و غارتگرش متکی میباشد.

آنچه باید بعنوان واقعیت انکارناپذیر در ذهن هموطنان ما روشن گردد اینست که نه گلبندین و نه سیاف نمایندگان واقعی پشتونها، نه ربانی و نه مسعود نمایندگان واقعی تاجکها، نه مزاری نماینده واقعی هزاره‌ها، نه دوستم نماینده واقعی ازبکها و ... و نه هم حق دارند که اقوام و ملیت‌های شریف و برادر را فدای شهوت قدرت طلبی بسازند. این غده‌های سرطانی بیشترین جفا را بر ملیت و قوم ادعائی خود روا داشته و غیر مستقیم و بنام دوستی و دفاع از آنها، تیشه به ریشه آنها حواله میکند. درک این مسئله بسیار ساده است: همینکه یک طرف متخاصم نزدی تیر شو و دخنوکی د منخنکی ختیخ جنگ. چه دغه انسان کش جنک کی د عراق د دیری سووزرو خفه زیات بیگناه عسکروزل شول اوپه زرونور زخمیان اونیم خانه پاتی شول.

به نهای کی د دویم خطر کمونیزم دمنه و ولولیهاره دلویدیزی نهی کمکونه په افغانستان کی له هر چا خفه زیات و حتی چه مونز دخلکو او مجاهدینو د تعداد خفه زیات توپکونه؛ ماشینداری راکتونه او نوری اسلحی سنگرونوته رسیدلی وی. چه دغه اسلحی لاتراوسه دخلکوپه کورونوکی نخیره دی. اما کله چه کمونیزم دافغانستان دمسلمان ملت قربانیو ماتی وخورله او لیری د مخ خفه دابلهاره محو او نابود شو. نو کله چه لویدیزه نهی لوی خفه

گلبندین ارزانی شده است. با آنچه گفته آمدیم، میتوان بوضاحت مشاهده نموده با ادعاهای بیشترانه، اینکه: "حزب اسلامی به دی زنی، منطقوی، سمتی او مذهبی تعصباتو باورنلری"، "حزب اسلامی دتولط نمایندگی کوی"، "دتولط دتولو اقتدارونه جورشوی حزبدی" ویا "حزب اسلامی به یوسر تاسری ملی (!) حزب بدل شوی دی.؟"، گلبندین

فقط و فقط میخواند با اضافه نمودن جاسنی "ملی" بر مصاحبه خود، بر "کلاه" عاصری هم برزیم خود بر بزند. گلبندین مانند دیگر امیرهای بنیادگرا تا گذشته نزدیک، از نام - ملی - و مقاومت ملی - به فرسنگها میگریخت و با آن به مقابله برمیخاست، ولی امروزه این کلمه نظر به اقتضا شرایط کشور، مود شده و میتواند بعنوان حره، عوامفریبی توسط بنیادگرایان هم بکار رود، به آن تسک می جویند. یک حزب سرتاسری ملی هیچگاه پایتخت و دیگر شهرهای زیبا و تاریخی مملکت پرافتخار و آبائی خود را با باران رافت تخریب و اهالی آنرا شهید نمی سازد ! گلبندین حزب خود و کارروائیهای "راموئی" آنرا بمقابله عامل تضمین تعامات ارضی افغانستان جا میزند ولی در واقعیت امر، گلبندین و حزب وی، بازیگران عمده پلان واهی تجزیه سرزمین افغانستان میباشد و در این راه عملاً تلاش دارند.

تمویل حزب اسلامی به اساس سه "الات آقاییون" "عابدی" و "خطاب": گلبندین با هم در زبان دری نوآوری میکند و بجای امکانات شخصی یا توانمندی مالی، کلمات "امانات ذاتی" (؟) را بکار میبرد. من هرگز چنین ترکیب لفظی را نشنیده و نخوانده ام. امانات فطری هم قابل فهم نیست، شاید هم گلبندین و اعضای حزب وی با راکت، اسلحه، ثقیله و پستاره های لدار، دار و بوند بدینا آمده باشند که در آنصورت این پدیده، محیرالعقول تنها میتواند مشخصه حزب اسلامی گلبندین باشد. بهر صورت بازی گلبندین با کلمات هرآنچه باشد، خواننده آگاه به درک مفهوم "امانات محدود" و یا "امانات ابتدائی" اکتفا میکند. این یک دروغ محض است که گویا حزب اسلامی سلاح خود را "از داخل (داخل کشور) تأمین میبرد" و اگر هم در اوایل مقاومت ضد شوروی و نوکرانش، چنین مسئله ای رخ داده باشد، در حقیقت به واقعیت تلخی اشاره میکند و آن اینکه در طول ۱۴ سال مقاومت ملت غیور ما علیه اشغالگری و نوکرانش، حزب گلبندین به اساس سیاست دقیق ضد ملی، به قتل عام گروههای دیگر و خصوصاً گروههای کوچک مجاهدین غیرتنظیمی پرداخته و سلاح آنها را می ربود. شگفت آور است که فردی مانند گلبندین با حزبی پرازجانی و او باشد که کتابها را میسوزانند، بر فرهنگ و عنعنات ملی ما لجن حواله میکنند و معلم و اولاد معارف را از دم تیغ میکشند، باجه و قاحت و پرورشی ای از کتاب و قلم حرف میزند! گلبندین ادعا دارد که وی و یارانش "جهاد" ضد دولتی را بپای دست خالی آغاز کرده اند ولی باید از وی پرسیده شود که در دوره "داود شاه" چه کسی را علی بوتوی "کمونست" در آغوش خود جاداد تا در مقابل کشور مرد خیز افغانستان مسلح گرداند؟ گلبندین تا انجائی در لجن با "کمونستها" غرق است که انزجار ظاهری و عوامفریب اود را بر "کمونیزم" و "کمونست ها" خراهم به خنده می آورد!

گلبندین میگوید: "... د فوځ قطعات مونږ سره یوځای شول، هغوی خپل ...". ولی این را اضافه نمیکند که یکتعداد افراد و غیرستاردو، زمانیکه هنوز چهره، کتیف گلبندین را شناخته بودند، در اوایل مقاومت صدروسی، با ساز و برگ نظامی خود با مجاهدین می پیوستند ولی گلبندین به چه علی ضدا فغانی و ضد انسانی نبود که علیه آنها متوسل نمی شد. داستان قطعه "اسمار" و سرنوشت قوماندان آن "عبدالروف" را هموطنان حتماً بخاطر دارند.

در رابطه با سوال آقای "خطاب" راجعه توازن تسلیحاتی: از دو سال باینطرف چه که ممکن از چندین سال باینطرف، گلبندین از خارج دیگر سلاحی بدست نیاورده باشد ولی دلیل آن اینست که در طول چهارده سال مقاومت صد شوروی، حزب اسلامی خیلی اندک و بشکل نمایی باروس و رژیم دست نشانده، آن بمقابله پرداخته است و در عوض آن فقط مجاهد کشته و در نتیجه مقدار عظیم سلاح وارد از امریکا، اروپا، چین و پاکستان را بکمک "آی - اس - آی" انبار نموده است که تا چندین سال دیگر هم اگر از خارج اسلحه و مهمات دریافت ننماید، تشویشی بخود راه نمی دهد. از جانب دیگر ممکن گداهای سلاح حزب اسلامی آنقدر بر باشند که برای سلاح جدید در داخل مملکت جای نداشته باشد.

گلبندین آنچه را بعنوان سلاح غنیمت بعد از سقوط دولت روس بجه هاد رمورد "ریشخور"، لوگر و پکتیا یاد آور میشود، جیزد یگری بجز عطی شدن سازش روی با "خلقها" و ادغام آنها در حزب اسلامی نیست. در جای دیگر گلبندین ادعا میکند: "... ما د امریکانه سوال نه دی کړی ...". ! مگر چند ماه قبل تلویزیون "سی - ان - ان" خود امریکا جاسوس "سی - آی - ای" بودن گلبندین، دریافت سلاح توسط وی، تولید و قاچاق مواد مخدره توسط وی و حتی "دبل ایجنٹ" ("سی - آی - ای" - "کی - جی - بی") بودن گلبندین را با اسناد و مدارک افشا ساخت؟ (مانور خبیثانه) امریکا که از یکسو با جانیات و راکت پرانیهای گلبندین فاصله گرفته و بارائه جانان اسناد، خط فاصلی بین خود و گلبندین میکشد ولی از سوی دیگر به اکمال و تشجیع گلبندین از طرق دیگر می پردازد.

گلبندین به ادامه جواب خود میگوید: "ما ویلی چه امریکا ز مونږه داخلی امور کی مداخلت ونکی ...". زهی دیده درائی! نوکر نوکرها چگونه ممکن است با دارا دارهای خود را متهم سازد و بپایه وی هشدار دهد؟ باز هم "معجزه" حکمتیار را در اینجا ملاحظه فرمائید: "سره له دی نه چه ما هغوی نه هیڅ ندی غوښتی، زما په لاس کی ستنگر هم شته، وسایل او مهمات هم شته، خو ما د هغونه سوال ندی کړی ...".

در جواب به آقای "کوچی"، گلبندین چهره واقعی خود را بیشتر بر ملا ساخت و غیر مستقیم برزد و بندهای خود با کودتا -

جیان ۷ نور ۱۳۵۷ صحه گذاشت. اساساً سرنگ گلبندین در دوستی با "خلقها" و "پرچمها" چنین آشکار میشود: گلبندین که گویا آنها را بعنوان فرد قبول دارد و نه بعنوان حزب، بلافاصله می افزاید: "هو، کوم کمونست چه توبه وکی، له خپلی گذشتی نه نادم

مطمئنم. شوه چه کمونستم نور دژوندی کیدونه دی او دغلا سور سارنوری خپلی آخرنی سلگی وهی. نو غربی نری پدی فکرکی شوه چه که چیری دافغانستان مسلمانان نور کمک شی شاید یوقوی اسلامی مملکت مینځ ته راوړی چه دابه دغربی جهان لپاره دسر در پیدان کړی. نو دافغانستان مسلمان ملت شی په ویجاړ او جنگ وهلی مشکل پرېښود او ددوی تر مینځ شی اختلافات ته نوره هم لمن ووهله. چه پدی ترتیب دافغانستان مسلمانان پخپل مینځ که په اخ ولب اخته وی او یو وروړ به بل وروړ وروژنی. اود دغه اسلامی حوزی اوضاع دتله لپاره متزلزله وی. ځکه چه ددوی په نظر اسلام دغربی نری دبقا لپاره دریم لوی خطر حسابیږی. نو که چیری مسلمانان د لویدیزی نری غریبونو ته متوجه نشی اود دوی په مقابل کی یو واقعی اسلامی وحدت پیدا نکړی، لویدیزه نهی به خپلومکارپو ته همیش لپاره ادامه ورکړی اودغه ویجاړ اسلامی مملکتونه به نور هم ویجاړ پاته شی اود اسلامی مملکتونو وینی به ددوی په رگونو کی چالن وی. پای.

ملی زعيم او ملی شاعر

محترم محمد داود مومند

پدی ورځو کی دوه کتابه زما تر لاسه شول. لمړی د افغانستان دملی زعيم د پښتو بابا محمد گل خان مومند په هکله دځوان زړه وړ لیکوال اسماعیل (پښ) اثر اودوهم په هجرت کښی دملی شاعر مرحوم ملنگ جان داشعارو پوه برخه دتکره اوژور لیکوال داکتر رحمت ربی زیرکپار خپرونه ده. ددی دواړو اشعارو خپرول پداسی پوه مهال کښی چه دجمعیت پرچم، ستمی دلی ایرانی او پنجابی فاشیزم اونویوالی اخوانیت په ملی او نړیواله سطحه دپښتو

د مفکر محمد گل خان پام د قام دخوان او د تربیې په څنگ کې د قام اقتصادي بهبود ته هم اوښتی وو. د هندوکش په شمال کې د پیری ستری کاري محکمې خوراشاری پرتی وی، اوبه بیکدایه بهیدلی او شاپی مخکې ځنکونه کیدل. مفکر محمد گل خان د غربی محکمې خلک او کوچیان په منځونو، زاریو وروبلل او بی خاوندو محکمې یې د هندوکش په شمال کې پری وویشلې او بی خاوندو اوبی حامله محکمې ئې حاصلخیزی کړلې او د وطن بیکاران ئې پکار واچول. ننور و له مزدوریو (د پښتنو سیمې خلک به دی ته اې وو چی د مزدوریو لپاره د هندوستان لټوټه ولاړ شی او غنم او جوار له هندوستانه راوړی) راوگرزول او دخپل ملک په ودانی یې اخته کړل. د ملک حاصلات یې زیات کړل او وړی سیمې یې دخپل ملک په حاصلاتو مری کړل. مفکر محمد گل خان د قره قلی پوستکو انحصاری سوداگری د یهودانو له لاسه وکپله (شاید په همدی سبب دی د فاشیست او هیتلر په نوموتمه وه. مومند) د سیمې خلک ئې تجارت ته تشویق کړل او د «رشتیا» او «پیوالی» په نومونو یې په مزار شریف او بلخ کی شرکتونه جوړ کړل چی وروسته دغه شرکتونه دیر پرمخ ولاړل او د ښو پنگو څښتان شول. د رسمی ماموریت تر ختمیدلو وروسته هم محمد گل خان داتوبی د پښتنو ژبی او ادب د پوهانو او هواخواهانو ټولنځی و. مفکر محمد گل خان تر مرگه پوری د پښتو له روزنی او د پښتو له پالنې نه لاس وانخست. دورلخی

به بی دپشتو پالنې او پښتونولي تبلیغ کاوه اودشی به ئی دپشتو دپېود چرتونه وهل. محمدگل خان اوپاچا خان دواړه اوس په مونزکسی نشته دپښتو لښکر بی قافلی شوی دی اوقافله هم سالارنلری. ددی بی سالاری قافلی خطرناکی راتلونکی ته به دغه دواړه لاروونکی مشران (رح.) هیس پاته دی اوپه دیر حسرت به دغه پرشلو لارووانو پښتنو ته گوری. *

محترم محمددین ژواک خیل خاطرات داسی څرگندوی:

زه دده په پښتونولي دیر مین وم ځکه چی لمړی ځل ماپه کندهار کښی عریفه لیکه، نو عریفه لیکونکی پیستولیکه خوزما پښتو نه وه زه ورته می وویل چی عریفه را ولیکه. عریفه لیکونکی وویل دغه عریفه ده په پښتو نه. وزیربابا امرکړی دی هیڅ شی بی له پستو په بله ژبه نشی لیکل کیدای.

له پښتونولي سره دغی مینی زه دی ته مجبورکړم چی له کابل څخه ننگرهار ته دده لیدو ته لاړ شم. منووزیر بابا زه په غیزکښی ونیولم، او وی وویل: * سردار کپزه مه - د پښتو خدمتگاران به او دا خبره هیره نکړی چی فولکلور راواخله - ټول کارونه به دی فولکلور وی.

ما ورته وویل چی بابا زه ستا داقول او وعده سرته رسوم. بابا وویل: * حبیبی، خاتم، جرار دامی پښتانه کړل او دپښتو د خدمت دپاره می وگومارل، ته شی هم ملگری شه چی پری بی نژدی. * ما دده لاسونه چپ کړل اونه پرسرچپ کړم اوله هغی وعدی وروسته دادی پنځوس کاله کپزی خیل خدمت ته دوام ورکوم. *

د محمدگل خان مومند د شخصیت او ملی زعامت په هکله همدومره کفایت کوی چی له زمونږ د هیواد په تاریخ کښی * د پښتو د بابا * نوم گتلی دی اوددی عصر دمفلوالی سره بی دپښتو اوپښتونولي د پټ او عزت د ساتلو په لاره کښی داسی بریده، څرگنده علمی او عملی مبارزه وکړه چی د هیواد ددشمنانو او ددی عصر دمفلوالی لخوا د متعصب او فاشیست په نومونو متهم شو، که په تیره زمانه کښی ستر خوشحال خان بابا چی د مغل او مفلوالی سره جگړه ئی د خیل ژوندانه سر لیک کړزولی وه، څرنگه چی دخپل نصب العین په هکله فرمائی:

پس له دی نه دی دا عزم د خوشحال د خاطر جزم
یا نیولی مخ مکی ته یا مفلو سره رزم

محمدگل خان بابا ددی زمانی د مفلوالی سره په داسی علانیه او څرگند ډول مبارزه وکړه چی تر نن ورځی پوری ددی عصر مفلوالی گوداگیان او دپښتنو اوپښتونوالی د اصالت دشمنان پخپلو خبرو اشارو اوخپرونو کښی د پښتونخوا ددی لوی اتل او پټ پالونکی شخصیت پوری غاږی، خودمحمدگل بابا شخصیت اومتانت عزم او هود د لوی ولی حضرت عبدالرحمن بابا د شعر ترجمانی کوله چه وائی:

لکه ونه مستقیم پخپل مکان یم که خزان راباندی راشی که بهار

د ستر خوشحال بابا او لوی پښتون محمد گل بابا د علمی، قلمی او کلتوری مبارزی او توری او ددی دواړه د شخصیت، کرکتر او ملی رول وجوه او ابعاد دومره سره نژدی او ورته دی چی په څرگنده ویلای شو محمد گل خان مومند ددی زمانی خوشحال خان خټک وه. (پاتی بیا)

جنگهای جاری افغانستان

محترم پوهاند داکتر محمد حسن کاکړ

شورای نظار بقومانداني شاغلی احمد شاه مسعود که دراصل یک واحد ضربتی است، هم ویرانی کرد. در قدم اول جنگجویان جمعیت، شورای نظار و وحدت اسلامي و ملیشای ازبکی باتفاق هم با جنگجویان حزب اسلامي در آویختند و آنها را از شهر بیرون کردند. سپس این جنگجویان بین خود جنگیدند. شاید اول جنگجویان حزب اسلامي واتحاد اسلامي در غرب شهر بین خود جنگیده باشند. این دو تنظیم باسیران جنگی تنظیم مقابل چنان شکنجه ها و عذابها روا داشت که حتی در دوره حکومت خلقي ورژیم پرچمي هم بیسابقه بود. در دوره خلقي وپرچمي تعذب و شکنجه نمودن بندي ها تا سرحد کشتار و اعدام رواج داشت. در دوره دولت اسلامي رباني چور و چپاول نمودن، بی ناموسي کردن و کشتن عام شد و حکومت اسلامي که بر مقر خود در ارگ و خیرخانه مسلط بود از استقرار امنیت در تمام شهر عاجز ماند. فامیلها مجبور شدند از دارائی و ناموس و اعضای خود نگاهبانی کنند ولي آنها درین امر هر وقت موفق نبودند. دولت از ان عاجز شد که بر شهر حاکمیت کند، چه رسد باطراف. دلیل عمده ناتوانی دولت از تامین نظم و آرامی در شهر این بود که شهر بیشتر از اطراف بین تنظیمها تقسیم شد و یک تنظیم بشمول دولت در قلمرو تنظیم دیگر اعمال نفوذ کرده نمیتوانست. البته حکومت از کشور طور رسمي تمثیل میکرد و سفارتخانه های خارجی در شهر تا مدتی باز بودند. دوره عمده تصادمات دیگر بین حکومت زیر اثر تنظیم جمعیت و حزب اسلامي آغاز شد. خاصه بارز این تصادمات را حواله کردن راکتها از طرف حزب اسلامي بر مواضع حکومت در شهر و بمبارد نمودن مواضع حزب اسلامي از طرف حکومت در لوگر تشکیل میداد. در نتیجه این تصادمات خدمات اجتماعی در شهر متوقف شد و قطارهای مردم به بیرون رفتن از شهر آغاز نمودند. وخیم ترین دوره جنگ در روز اول جنوری سال ۱۹۹۴ شروع شد. در آنروز اول قوای موتوریزه ملیشای ازبک وبعد جنگجویان حزب اسلامي در حالیکه حزب وحدت اسلامي در قسمت غرب شهر متحد شان شده بود، بر مواضع ستراتیجیکی حکومت تاختند. جنگ با شدت کم و بیش تا آخر ماه جنوری دوام کرد. بسیاری از قسمت های شهر ویرانه شد و بهزاران مردم یا کشته و یا زخمی شدند و بعد ها هزارهای دیگر یا باطراف و یا بپاکستان فرار کردند. اما حمله آوران نتوانستند حکومت را سرنگون نمایند. حکومت صرف در چند پوسته نظامي منحصر گشت

بتاریخ ۲۵ ماه جون حکومت توانست بقوت در پوسته های بالا حصار ونپه مرنجان مربوط ملیشیای ازبک را بنصرف خود در آورد. اما وضع عمومی تا ظهور طالبان وضع توقف بین قوای حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی از یکطرف وقوای حکومتی در شهر تقسیم شده بود.

حرکت طالبان در واقع حرکت ملاها است، آن ملاهاییکه در مدارس و مساجد مراسم اسلام را بجا می آورند و از دین اسلام نگاهبانی مینمایند. ملاها بصورت عمومی تا تجاوز شوروی در جهات حقوقی و مذهبی وظایف اجرا مینمودند اما از آن بعد در جهاد سهم گرفتند و در صحنه سیاست و جنگ هم داخل شدند.

طالبان اول در قسمت جنوبی افغانستان در سپتمبر ۱۹۹۴ در کندهار ظاهر شدند و شاهراه سپین بولدک - کندهار را که عده ای با برگزار نمودن پوسته های محصول (پاتک) پول گزافی از تجار و محمولات بدست می آوردند تصفیه نمودند و پاتک ها را برداشتند. آنها در عین حال یک کاروان متشکل از سی لاری پاکستانی بسرکردگی کرنیل امام منسوب به آی اس آی را که بصوب ترکمنستان روان بود و قومندانهای محل قید ساخته بود، آزاد نمودند. طالبان بتاریخ سوم نوامبر ۱۹۹۴ کندهار را از قومندانهای سابق و والی آن بعد از یک چند تصادم خورد متصرف شدند و از آن بعد تعداد یازده ولایت را یکی بعد دیگری از فراه گرفته تا پکتیا با سرعت زیاد بدون کدام مقابله بزرگ نظامی بدست آوردند و در نیمه فروری ۱۹۹۵ حزب اسلامی را از ولایت لوگر بدون جنگ رانده خود را بجنوب غرب شهر کابل رساندند. در اینوقت گفته شد که آنها ۲۵ هزار مرد بوده دوصد عدد تانک و یکدوجن طیاره و هلیکوپتر دارند. چون آنها قطاع الطریقها، جانیان و دزدان را منکوب کردند و پوست های گمرگی (پاتکه) را از شاهراه ها برداشتند و با تنظیمهای اسلامی که نزد مردم بی اعتبار شده بودند بمخالفت برخاستند و چون اعلام نمودند که میخواهند افغانستان چند پارچه شده را بباردیگر یکپارچه نمایند و کشور با اصول شرع آورده شود و از همه مهمتر چون طالبان در مناطق زیر تصرف خود امن و آرامی تامین نمودند و ناموس مردم را از دستبرد نجات دادند و اموال تاراج شده را بصاحبان آن اعاده نمودند، مردم و طالبان محلات حامی شان شدند، مردم حتی اسلحه های دست داشته خود را بانها سپردند. اینچنین کار در سابق در افغانستان عملی نشده بود. مردم باین سبب هم از طالبان خوش شدند که آنها بخود مختاریهای ایالتی خانه دادند و برای یکپارچه شدن کشور چند پارچه شده سر مشق شدند. اما آنها آنچنان که با سرعت پیشرفته بودند بهمان سرعت از کابل بعقب زده شدند. آنها بعد از آنکه بموافقه حزب وحدت اسلامی در مواضع آن در قسمت غرب کابل برای ۱۲ ساعت جا گرفته بودند و برای مقابله نظامی امادگی هم نداشتند، ناگهان مورد حملات طیارات، تانک و توپهای حکومت تنظیمی کابل قرار گرفتند. کابل وقتی با این حملات آغاز نمود که از خطرات حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی فارغ شده بود. طالبان از حومه جنوب غرب شهر بعقب زده شدند و کابل باین ترتیب برای اولین بار بدست حکومت تنظیمی جمعیت در آمد که سر کرده آن شاغلی برهان الدین ربانی اما پایه اصلی آن شاغلی احمد شاه مسعود میباشد. اما این حکومت صرف بنام است: حکومت اکنون بیشتر از هروقت دیگر تجرید شده و نا مشروع میباشد و به سببیکه کابل را با قوت نظامی غصب کرده و باستثنای تنظیم اتحاد اسلامی سایر تنظیمها با آن مقاطعه کرده، چه رسد باحزاب ملی و ولس. در حال حاضر کشور بین طالبان، جنبش ملی اسلامی، جمعیت و شورای ننگرهار بسرکردگی شاغلی حاجی عبدالقدیر تقسیم است. بین طالبان و جمعیت در میدان شهر و شیندند جنگ دوام دارد. قرار معلوم طالبان در صدد آن اند که هرات را متصرف شوند و با تصرف آن حکومت را از مواد لوجستیکی بخصوص تیل محروم نماید که از طریق بندر نورغندی به آن میرسد و کابل در نتیجه جنگهای تنظیمها تقریباً کاملاً ویران شده است، غیر از قسمت های شمال آن که نظر بهر ناحیه دیگر کمتر صدمه دیده است. سایر قسمتهای شهر بشهرهای جرمنی میماند که در جنگ دوم جهانی ویران شده بود. فابریکه ها، ورکشاپها، مغازه ها و بازارهای آن بشمول ملکیت های عامه، دفاتر، کتابخانه ها و موزیم، باغ وحش ویران و چور شده است. باستثنای شفاخانه ها خدمات دولتی یا کلا ویا قسماً از بین رفته اند. کابل اکنون فاقد آب نل و ترانسپورت عامه میباشد. برق به عده معدودی آنهم بنوبت میرسد. مکاتب و مراکز عالی تعلیم و تربیه بسته شده اند. گفته شده که پوهنتون کابل باریگر افتتاح شده مگر سالها بکار دارد که پوهنتون پوهنتون گردد. معارف عصری قبل از کودتای کمونستی زیاد انکشاف نموده بوده: تنها پوهنتون کابل در ۱۹۷۸ دوازده هزار محصل و ۸۰۰ استاد داشت. از جمله سه میلیون ساکنان کابل که پیش از تاسیس دولت اسلامی در شهر زندگی میکردند، اکنون ممکن نیم میلیون باقیمانده باشد. تعداد بیشترین مردم آن یا باطراف ویا بپاکستان بمهاجرت مجبور شده اند که در آنجا نیز بوضع رقتبار زندگی دارند. بهزارها مردم آن بعد از آنکه خانه و کاشانه شان در جنگها ویران شد در مساجد، مکاتب و تعمیرات دولتی تخته شده اند. تعداد کشته گان و زخمیهای شان هم بهزار هامیرسد. کابل که در طی قرن گذشته دو دفعه بدست انگلیسها افتاده بود باین تناسب ویران نشده بود. در وقت اشغال شوروی هنوز وسیع تر شده بود و نفوس آن در ۱۹۷۰ از چیزی بیشتر از نیم میلیون نزدیک سه میلیون در ۱۹۹۲ رسیده بود. کابل فعلی بآن هرات قابل مقایسه است که از طرف چنگیز مغلی در ربع اول قرن سیزدهم عیسوی خراب شده بود. در واقع کابل در طول تاریخ خود باین اندازه صدمه ندیده بود. دفعتاً در آنجا کارنامه های انسان که طی قرون بمیان آمده بود و کابل را بخصوص در این قرن بیک شهر عصری و جهانی تبدیل نموده بود بدست جنگجویان خود آن تقریباً بکلی از بین برده شد. اینها همان جنگجویانی بودند که فوج متجاوز ابر قدرت شوروی را بعقب زدند، اما شهر خود رانیز ویران کردند و با ویرانی آن کارنامه های بینظیر خود را لکه دار نمودند. (باقیدارد)

یکعده هموطنان یکساله یا بیشتر از بابت وجه اشتراک مدیون استند. لست مدیونین به هیئت تحریر تقدیم شده و در صورت صوابدید ایشان نشر خواهد شد.

کشورهای اسلامی در آستانه انفجار

29 تحریکی بنام نهضت

خواجه محمدنعیم مرحوم

(قسمت دوم) محترم محمد حسن کریمی

اعمال نادر و انانیت‌های این وطن‌فرستان؟ این دزدان متکلی به ترویس، زرق، ریا، سألوکی، زورگوئی و دروغگوئی است. این آدمکشان خدایپرستی را به زیرپرستی «معنویت» را به ماده پرستی تبدیل کردند. این اخلاط‌الان اولتر به جافه مقدس اسلام آتش زدند و با یاسین شیدن تخریق نفاق در بین جوامع رفائی، امکانات تجزیه افغانستان را فراهم ساختند. در قبال این رویداد ما بی وقت بار و ناچار با جوامع رفائی، امکانات تجزیه افغانستان را فراهم ساختند. تاریخ گواه است، بقای گروه‌های پیمان بر پایه بی‌سخت و لغزان میلزد و با پشتاره بی‌بند و بی‌درست سقوط است. غریزه فطری، جوهر ذاتی، حرکت فکری و جبلتی رنگونه بدیشان و غفلت گرایان با اعمال شیاطین یکسان بوده و از یک چشمه آب می‌خورند. این اهرمیان مذهب را در افغانستان طبعی خود قرار داده اند و با تلاشهای افغانی بر ضد حاکم بارتعالی قد علم کرده اند و قرآن عظیمشان را به طاقچه گذاشته اند. از اثر این دگرگونیها در افغانستان مادیت جای تعنویت را گرفت، ظلم بجای صلح دینیت بر سر شد قدرت نشست. از جهات این طاسالاران گنجینه‌های بخش و کینه، آدمکشی و بدنامی، بجای گنجینه‌های مودت، اخوت، صداقت و عفت که حضرت بارتعالی خالق کائنات بقرآن ارشاد فرموده، مستقر گردید. این رویداد با بیان میسرید و این مظالم رو بر دال است. اما بر احوال امروز مسلمانان و هموطنان ما قلم گریه میکند، ملایک در آسمان افغانستان شک می‌زنند، انا خزیم و نحن دیوسایه حکمران است.

- تا چندین مرحله سرکام نشینیم - در کلفت و در عزالت و ابراهام نشینیم .
 شیراز و وعدت نشود بسته به اغراض - جیف است که بر سر کشند ادھام نشینیم .
 جمعی که در نزاکت معنی رسیده اند - بر فرش ثقلب چرا بدنام نشینیم .
 ملت همه در آتش سوزنده بسوزد - ما منتظر حیلہ آیام نشینیم .
 ای گورھیا چه دهی آبرو بباد ؟- با پای خود سکرستی الزام نشینیم .
 انصاف بخون می‌تپد امروز کریمی - باز زندگی و مرگ بیک گام نشینیم .

اکنون از جریانات حول اینک به نتیجه میرسیم که گروپهای نوکران اجنبی با انکار تخریبی لباس تطیف مذهب را پوشیده، لباس تطیف سیاست را پوشیده اند. نظافت و کثافت را بهم درآفاد اند. ختلاط مذهب با سیاست در یک طرف نمی‌گنجد، در یک دیگر نمی‌جویند. مذهب جنبه اخروی را بهم بدنبال دارد. در حالی که سیاست مولود دنیوی است. در مذهب عاطفه، عفت و صداقت مقام شایخ دارد، در حالی که در سیاست حیل، تدویر و زور و دول‌پلی را بازی میکند. مقام مذهب بالاتر از مقام سیاست است. در اجتماع امروزی مذهب را از سیاست جدا ساخته اند. مذهب اسلام، جباران، منافقان، مستکبران را نفرین میکند. زورگوئی، دروغگوئی، آقاکی و امتیاز را محکوم مینماید. یک ساعته به شتابان به شاه عالمی و غنڈزارم اش گوش منافقان و برادرانک از مزه میکند که عدالت خداوندی حق است. خانه ستمگران ویران میشود.

بلخاخ منظر شداد مرغی این نوا میزد - که تعمیر بنای ظالمان آخر خراب افتد.

مردار محمد عزیز

(قسمت دوم)
 نویسنده محترم سیدکریم محمود
 یکی دیگر از رفقای نهضتی خواجه محمدنعیم خان که برادریم زوری او را شخص افسانوی خوانده بودیم و فادار خواجه محمدنعیم خان معرفی کرده اند، یعنی خواجه اکرام که نوشته اند با ۲۲ نفر از همراهاتش بکابل آمده و میخواست صدارت را اشغال نماید این ادعای بی حقیقت بوده تبعی است بالای یکمرد شجاع و وطن دوست شاه دوست . پای مردانی مانند خواجه اکرام مرحوم را در چنین کارهای نامردانه داخل نمون بعید از لطف و انصاف است. خواجه اکرام با یک فرد دیگری که اسم شان را فراموش کرده ام دونفر رفقای صمیمی بودند. خواجه از منطقه کوه دامن شمالی بوده در آنجا زندگی آرام و آسوده داشتند تا اینکه روزی یک نفر از وابستگان نزدیک خواجه بصر بکابل می‌رفت از اقارب دورش بقتل میرسد. خواجه اکرام که تاب این چنین گستاخی را آورده نمیتواند می‌رود و دونفر از جوانان طرف مقابل را بقتل میرساند و همراهی رفیقش بکوه هامتواری می‌گردد. ولسوالی سراپخواجه نمیتواند بخواجه اکرام و رفیقش را از کوه پایان و بدادگاه بپارد. از کابل کمک فرستاده میشود اما فایده نمیکند و خواجه از کوه پایان شده زندگی را بر سر جانب مقابلش حرام می‌سازد والی کابل عبدالحکیم خان شاه عالمی موظف بگرفتاری نامبرده گردیده باید کتک زندان می‌رود و بصرای خواجه و خرگاه می‌زنند تا خواجه اکرام را دستگیر سازد. روز سوم طرفشام خواجه اکرام از کوه پایان شده بزیوریش والی به شاه عالمی و غنڈزارم اش نفر سوم از جاسوسان دولت را به قتل رسانده از پیش روی غنڈزارم والی کابل دوباره بطرف کوه می‌رود و کوسی جرات قتل با گرفتاری او را نمیکند بعد از آن خواجه اکرام که می‌بیند بیشتر از آن در کوه‌های پروان مخفی مانده نمیتواند از راه کوه‌ها بطرف پاکستان فرار میکند و حکومت پاکستان که ماجرای او را خبر داشت از او طور سری استقبال نموده هر

دوم - کشور ایران : ایران کشورت باستانی، مردم آن در طول سالیان تمامی بانسب و فراز زیادی رو برداشت. ایران در برابر سلاسل نکلستان و روسیه حتی الامکان مقاومت کرد، افتان و خیزان به جنگ آخنها افتاد. در دوره مخفی مانده نمیتواند از راه کوه‌ها بطرف پاکستان فرار کند و حکومت پاکستان که اتحاد جماهیر شوروی اوضاع ایران را محبت میکرد و در تلاش آن بودند آشوب را بوسیله حزب کوده دهن زنند و شاه را از صحن بردارند، شاهنشاه که از قدرت بی‌سابقه در منطقه برخوردار بود، در پرتو غور به اعدام کمونیستها دست

2 اعانه های خیرخواهان

اعانه به نیازمندان پاکستان :

آقای نجیب الله پویل که تقریباً هرامه
اعانه میدهند در دو نوبت ۴۰ دالر
آقای حاجی دوست محمد خلصی از نیویارک ۳۵ دالر
آقای عزیز احمد نوری (مهاجر افغان) ۷۰ دالر

باطلاع خیرخواهان میرسانیم که صندوق اعانه پاکستان
حالی بوده حد اقل دو هزار دالر ضرورت است ناه چهل
فامیل نیارمند مساعدت کرده بتوانیم.

اعانه به آئینه افغانستان :

آقای سید قاسم رشتیا از سویس ۵۰ دالر
آقای حمید انوری از کانکورد ۲۰ دالر
آقای زکریا ابوی از سکرامنتو ۲۰ دالر
آقای محمد ناصر رشاد از ایرواین ۲۰ دالر
آقای مسعود پیرزی از لاس انجلس ۱۶ دالر

رادیو پیام افغان

صفحه	نویسنده	عنوان
۱۰۵	داکتر عبدالاحد بارکزی	تنظیمها یا ماینها
۱۰۶	استاد نگارگر	بازهم در باره عروض
۱۰۶	داکتر عبدالکریم فایق	گفتار بزرگان
۱۰۷	م. ارسلان	منها تن
۱۰۷	میرمحمد صابرا نصاری	بیاد کابل
۱۰۸	شعر و موسیقی/انصاری	چند نکته درباره
۱۰۹	ارسالی مسعود پیرزی	دیارخون
۱۱۰	کریم نستوه	بامید دیدار
۱۱۰	عزیز بلیکا	بهار و یاد از وطن
۱۱۱	عزیزالله تامل	شش بلای آسمانی
۱۱۱	ناظم باختری	حق استاد پژواک
۱۱۱	عبدالواحد منصوری	رهائی از ظلم
۱۱۲	دربور دشعر عربیان/ولی نوری	چند گفتار
۱۱۴	معارف معاصر افغانستان	تقدیر از پدر
۱۱۴	محمد انور انور	بحر طویل
۱۱۴	عزیز بلیکا	محمد ظاهر
۱۱۵	محمد معصوم هوتک	بیا هم پشتو قاموسونه
۱۱۵	استاد هاتف	تصحیح ضروری
۱۱۶	وها بزانه فریار	دنیای پر از شر و شور
۱۱۶	استاد هاتف	عزم سالنگ
۱۱۶	حبیب سها	گر سخن
۱۱۷	استاد نگهت	در باره مسائل دستوری
۲	اعانه های خیرخواهان و اعلانات	بخش انگلیسی صفحات ۱ تا ۸ بخش انگلیسی

رادیو امید افغان

رادیو امید اعلان باطلاع هموطنان خود در سراسر امریکا
کانادا و مکسیکو میرساند که بیاری خداوند متعال (ج)
توانسته است نشرات خود را در سطح بسیار وسیع شب
در هفته، هر شب از ساعت ۹ الی ۱۰ شب بوقت کلفورنیا
از شهر لاس انجلس از طریق ستلایت یا قمر مصنوعی پخش و
نشر نماید. کسانی که در دو سال قبل نشرات این رادیو را زیر
نظر خانم مینا کرباسی و همکاران ورزیده آن شنیده و
آرزوی بدست آوردن ستلایت راداشته باشند با تلیفون ذیل
در تماس شوند: مینا کرباسی 993 7108 (818)

یاد دکانی

یکعده هموطنان یکساله یا بیشتر از بابت
وجه اشتراک مدیون هستند. لست مدیونین
به هیئت تحریر تقدیم شده و در صورت
صوابدید ایشان نشر خواهد شد.

یادداشت
از شماره ۵۳۸۴ یک شماره از ادب پاستر شده و
آدرس آن هم از بین رفته است. لطیفی که فرموده
باشد لطفاً با ماده تماس شوند.

نمبر جدید تلفون وفاکس ها: ۹۲۱۷ - ۹۲۸ / ۱۹۰۹

9217 - 625 (909)

رادیو پیام افغان با کمال افتخار باطلاع هموطنان محترم
میرساند که این رادیو با تحمل مصارف گزاف اخبار مربوط
بافغانستان را از مراجع مسئول و بیطرف در پشاور تهیه
نموده طور زنده بدسترس شما قرار میدهد.
این رادیو بمنظور حفظ و توسعه فرهنگ پرافتخار افغانی
پروگرام دینی، پروگرام جوانان، پروگرام زن و مادر را
انکشاف و عرضه نموده، علاوه بر غرض آگاهی شما هموطنان
دیالوگ ها و مصاحبه ها، بشمول مصاحبه های سیاسی و
ژورنالیستی با سران تنظیمها، رجال خبیر، دانشمندان و
ژورنالیستان را طور مجانی عرضه داشته و انشاء الله تا حد
مقدور باین خدمت دوام خواهد داد. در حال حاضر رادیو پیام
افغان شب های یکشنبه چهار ساعت از ساعت ۸ تا ۱۲ شب بخدمت
شما قرار داشته در منطقه لاس انجلس در امواج (96.7 FM)

و در شمال کلفورنیا در منطقه سانفرانسسکو در امواج 14.50 AM
شنیده میشود و همچنین در شهر لاس ویگاس ریلی میگردد.
عمر خطاب گرداننده رادیو پیام افغان از سهمگیری و اظهار
نظر آزاد هموطنان در مصاحبه های رادیویی و همچنان از پیامها
و تشویقات عده زیاد افغانها مراتب امتنان و تشکرات خود را
تقدیم و دوام این همکاری را برای نجات و آزادی وطن عزیز ما
افغانستان تقاضا میکند. ما از نظریات و پیشنهادات هموطنان
برای بهبود و انکشاف این رادیو بگرمی استقبال میکنیم.
خداوند متعال (ج) ملت شریف و مجاهد افغان را پاینده و استقلال
افغانستان عزیز را جاودان داشته باشد. ومن الله التوفیق.

تلفون دفتر رادیو پیام افغان: 639-1515 (714)

تلفون مخابراتی مصاحبه ها: 1 800 399 5949

نوع کمکه ابرایش و علم می دهد. بعد از چندی حکومت وقت پاکستان با او پیشه ادمینماژ تابدخل افغانستان رفته بکومک پاکستان برضد حکومت افغانستان دست به تخریب کاری بزند و برای حکومت افغانستان خار بفل شود. این پیشه ادا از طرف خواج اکرام و رفیقش رد میگردد و حکومت وقت پاکستان خواج و رفیقش را زندانی میسازد. بعد از یکی دوماه زندانیی در پاکستان یکشب هر دو رفیق بالای محافظ شان حمله ور شده و او را بقتل میرسانند و اسلحه اش گرفته از پاکستان فرار و دوباره داخل افغانستان میشوند. تمام این اطلاعات که خواج از پاکستان فرار و دوباره بوطی رفته توسط قونسلگری افغان ستان بحکومت مخابره میشود و باز تحقیقات شروع و معلوم میگردد که خواج اکرام و رفیقش در شمالی میباشند. این مرتبه حکومت از راه آشنایی پیش آمده و او را تشویق به تسلیم شدن می کنند که در مقابل حکومت هم نسبت بمردانگی شان بمقابل خواسته های حکومت پاکستان از گذشت و نرمش کار گرفته بالاخره به وساطت چند نفر از بزرگان قومی کوه دامن خواج از کوه پاپیان شله خود را بحکومت تسلیم میکنند. حکومت هم آنها را بقسم مهمان تحت نظارت قرار میدهد و در یک محل محفوظ نگهداری میکند تا صدمه ای بایشان نرسد. در همان وقت من بمخفیگاه رسمی شان رفته با هم آشنا شدیم. خواج اکرام مرد بلند اندام چهارشانه جذاب بی باک شجاع و خوش صحبت بویه از سیمای او جوانمردی هویدا بود. پیراهن تنبان همراهی و اسکت پوشیده کلاه و لنگی بزر داشتند. چندی که تیر شد خواج صاحب مرحوم به تشویب افتاده روزی بمن گفت میترسم سرنوشت ما هم مانند حبیب الله کلکانی نشود. من در جوابش گفتم چنین نیست و من هر روز نتیجه ملاقات و مذاکرات خود را با خواج اکرام بحضور و الاحضرت غازی شرح می دادم تا اینکه چندی بعد بحضور سید مالار غازی مشرف و تحت شفقت و الاحضرت قرار گرفته و بعد بحضور اعلحضرت شرفیاب گردیده مورد عفو حضور ملوکانه قرار گرفتند و در مزار شریف برایشان زمین داده

پاچه را بزرگ و هلال لکن کمونت را به چوبه دار می سبید. با این کشتار بیل پنهان شاهنشاه در داخل و خارج دست یافت. مخالفان و دشمنان نقض دکترین حقوق بشر را تبلیغ میکردند. از طرف دیگر در اثر مبارزه شاهنشاه در سازمان (اوپک) نرخ بلعول نفت به پیمانده کمتر شدن در جهان بالا رفت. کشور های صنعتی از اثر این ضرب خنارات عظیم برداشتند. از اثر این اقدامات، امریکا در ساق پایلیستی خود در مورد ایران تجدید نظر کرد. سیاست استبدادی شاهنشاه مخالف روحیه آزادی که امریکا پشتیبان آنست، عکس العمل منفی تولید کرد. انگلستان که در کین فرصت نشسته بود تصمیم گرفت شاهنشاه را از اوج قدرت باین اندازد و بدون خونریزی و جنگ جلو کمونیزم را در منطقه مهار کند. لندن از طریق پرو پانگند های آتشین توسط رادیو بی بی سی، توافق فیهت های بیسیوا و ناگاه ایران را بر علیه شاهنشاه بشوایند. بلکه طبق روش تفکر را هم بر ضد شاهنشاه تحریک کرد. سیاست انگلستان مبنی بر آن بود تا ملاسلاری را از طریق مذهب در ایران تأسیس کند و دیوار عظیم مذهب را در برابر کمونیزم ایستار نماید. تلاش روشی بر آن بود. تا ایران دستخوش برنج و مرغ، آشوب و غشاش گردد و باینوسیله از نفوذ امریکا در منطقه بکاهد. ما سکو حزب توده ایران را تشویق کرد با طایفه غنی بهفاری کند. تا شاهنشاه دود ترسگون گردد (یعنی سیاست شوروی در افغانستان تلبیق شد. به احزاب پرچم و خلق هدایت داد) در براندازی شاه با سردار محمد داود کمک نایند. امریکا درین میان بانظر انگلستان موافق بود. با این فشار های تواناکن شاهنشاه به محاصره افتاد. در عین زمان مصاب به مرض خبیثه گردان شد. با اثر این فشار ها او ایران را ترک گرفت. (چو آمد بموئی توان در کشید - چو برشت ز بخیرها بکشد.)

زمان کبریت در حرکت است بدروازه دهله پشهادت نزدیکتر شد. روح الهی خنی را با دبدبه با هلهله دهل زنا از پاریس با ایران نقل دادند. این آخذ متعجب و بیاد به مسند قدرت نشست. ملت شریف، ساده و بسوا دان در روش فکران کور کورانه بدست بوسی و یا بوسکی این عجزه نایاب از یکدگر سبقت جسته غنای حزب توده هم آواز خود را بلند کردند و هورا هورا گفتند. با این جوش و خروش همگانی که با و دغ خود رسیده بود، نظم و اداره از هم پاشید. درین میان قوای غیر مذهب نظامی بیطرفی خود را اعلان کرد. از زمین در زمان باران شادی میبارید. سرتا سر ایران مقدم مبارک روح الهی خنی را خال نیک گرفته. درین بین متوجه شد که آخذ های خونخوار به اعدام و کشتار ستمی های بزرگ سیاسی، جرایم ای اردو، روشنفکران و کارمندان عالمیقه و طند دست مصروفند.

آخذ ها در اندک زمان سرمایه های معنوی ایران را در گورستان ها دفن کردند و سرمایه های مادی را به چاقل بردند. نام رژیم تاجگرد را رژیم جمهوری انقلاب اسلامی لقب دادند. دیری نگذشت که تیر سیاست جهان غرب بجاک خورد. روح الهی خنی چنین را چه پوشید و دار و ندار ایران را به دگر رویی چه کرد. بنیاد گرایی اوج گرفته و اسلام در چارچوب انحصار ملاحضی درآمد. آخذ ها ایران را ملعبه خود قرار دادند. بعد از هر چه سال دوره نقاهت سیاسی، رکود بقادای و ضعف اداری رونما گردید. نیروی پشهادت در پیشه گویه گایه افکند و زبانها گنگ شد. ایران روز بروز بظرف قهقراوان است. بازار گرم بشریت مذهبی و ملا پرستی بسر کدی گزاید و شیر ایران به موش گرسنه تبدیل شد. در تحت این شرایط عدم حین بگریز تیز خیال عراق از فرصت استفاده نموده بجاک ایران لشکر کشید. با آغاز انجام این جنگ خون هدا هزار جوان ایرانی فرار کرد. روح الهی خنی با م زب نوشید و به طاقچه جنت نشست. اطرافیان و باز ماندگانش بترویح و صدور مغکوره انقلاب اسلامی ادا می دهند.

امروز شب که های استبدادی و انحصاری مذهبی در ایران حاکم است. گرسنگی و بیاد گری در ایران بیدار میکند. تملقات و تجاوزات شخصی لسانی جامه شعیت ملیونی ایران را تهدید میکند. روابط و مناسبات غریبی آخذ ها با مردم فریب خورده و ستمیده ایران بروی معیارهای حسن نیت و اخوت ستموار نیست. آخذ های افراطی نورم های عدل را در پیله ماده پرستی و خود خواهی جستجو مینمایند. موجودیت و منزلت خود را با سر بلندی و غرور با ادعای معرفت و دانش در برابر جامعه ایران آسمانی می شمردند. کسی جرئت ندارد دبا آنها بگوید:

آخوندهای ایران توجه خاصی به تسلیحات مبدول داشته اند و با بنویسند خود را به لحاظ قدرت می پیچا بند، به بنیادگرایی روح تازه می بخشد با انقلاب مذهبی عقیده دارند اصلاحات نو در اسلام بوجود می آورند. بزعم آنها انقلاب اسلامی عبارت است از سلاقی زدن به محرم عام، دست بردن، سنگسار کردن، بد و ن محاکمه بفرمان حکمرانان اعدام کردن، زنان را بخت کنیز و برده فروختن است.

فاجعه ایران را روح بلند حمیت دامن زد. تحم لقاق را در عالم اسلام پاشیده کینه انفس عداوت و افراط پندی را ترویج کرد. پیر فرسخ این آتش را بیکه می کنند. این عصیانگران این قشر متکبر المزاج، ظالمانه، حیل گران و مودیان با ملیونها ناساند امروز در عسکرت و در ماندگی بسر می برند، با برانه عمل می کنند، جس بیخ، بصیرت و فراست بین گروه های آخوندها وجود ندارد. جس تفوق پند می، خود گرایی، خیره کمری و نخوت بر آنها چیره شده است. حضرت بیدل سیراید غرور رستی نفتم بخاکش کینت اندازد - زبا افتادگان گفتند زور نا توانیها.

از ملکانات بعید نیست که ملت خاموش و نا توان ایران در برابر طغیان مذهبی گروه آخوندها طغیان کنند و بحران فزاینده مذهبی را با اربابان مذهبی از بین بردارد.

مشوران از تکلف آنقدر طبع ملایم را - که آتش میشود آبی که کس بسیار چو شانه تبدیل.

سوم - پاکستان:

همه آگاهیم که کشور نو زاد پاکستان با اساس مذهب از بنیاده صند جدا شده. ریشه های مذهب درین کشور عمیق است و مذهبیون در برابر گروه ها و سازمانهای مستقل سیاسی چه گرفته اند. از سویی دیگر نظامیان در امور سیاسی مداخله نمینمایند. احزاب سیاسی، افراطیون، مذهبیون، افراد مسلح قبایل، بر کدام دهل جدا گانه می نوازند.

با این احوال حکومت مرکزی پاکستان با مشکلات زیادی روبروست. موضوع ایت کسیر که هند دران دست قوی دارد، مشکل دیگر نیست که بر مشکلات پاکستان میافزاید. در کشور (1955) ملیونی پاکستان، اربابان سیاسی، اقتصادی، مذهبی و...

روز بیداید و باید با مردم روی خوش نشان نمیدهند. جس نشانند و روابط ذات البین بین مردم و قدرتهای متعدد جدا خد بر دخت. روابط پاکستان با افغانستان فرزانه دوستان نیست. پاکستان ملفت نیست که در

همانکلی خود با افغانستان قوی و مستقل نیاز دارد. تهاجم شوروی با فغانستان و شکست آن بر قدرت نشان داد که که افغانستان سپر محکمی در برابر تهاجم روسیه به پاکستان است. تاریخ توسع طلبی نژاد روس را در سینه خود ثبت کرده. تهاجم روسیه در آینه هم با افغانستان و پاکستان بمان پذیر است. از طرف دیگر تهاجم هند

بجاک پاکستان همچنان قابل بررسی سیاسی است که در خصوص فغانستان به پیشیابی پاکستان بمبدان رژیم مسیاید. این نکات باریک را پاکستانیها مد نظر نمیگیرند و به طمع و تمع فغانها مصروفند. مداخله نظامیان پاکستان در امور داخلی افغانستان نه تنها جاعلان است، بلکه مشرم آور است. سیاست تفوق پند می، خود گرایی و نخوت

سیاستی است که به هر که ضرر می داند و با العکس ملت صبور، تانع و صادق فغانستان در است صمیمی ملت ملت مسلمان پاکستان است. تاریخ درین مورد شاهد است. دهنگهای بین منهد و پاکستان، مردم فغانستان بلکه پاکستانیها شتافتند و حکومت فغانستان بیطرفی خود را حفظ کردند.

پاکستان متوجه باید بود که سیاست امروز در جهان بسعت در تحول و تغییر است. کشور های مانند فغانستان، ایران و پاکستان در نقشه نظام نوجوانی در بین آسیای شرقی تجزیه دیگریند. درکت چنین شرط

همرای فامیل خود بیمارار شریف منتقل و همانجا زندگی آرام داشتند. این بود یکدست رویدادیک شخص و طند دوست و شجاع که زیر نظر من گذشته - اینک آقای زوری این شخص شجاع و و طند دوست را در قطار مخالفین مرحوم سه سالار غازی قلمداد نموده، برایم تعجب دست داد زیر اهماه خبردارند که مرحوم سه سالار غازی صدر اعظم این شخص را از مرگ نجات داد و مردانگی خواج اکرام برای او اجازه نمی داد که بمقابل حکومت سه سالار غازی کودتا کند. ورثه مرحوم خواج اکرام حیات داشته بهر جا که استند شاید در زمینه شهادت بدهند. تبعیت بغاوت بالای خواج اکرام مرحوم گناه است این واقعاً شبت تاریخ میگردند با به خاطر اهداف و منافع شخص تاریخ را لکه دار بمانند و بالای اشخاص شریف و و طند دوست دروغ و تبعیت کنند. با اساس شهادت من این خواج اکرام شخص و طند دوست و شریف و بسیار جوان مرد بوده در بر اسر پول و پیشکشیهای حکومت پاکستان خود را فروخته بمقابل وطن و و طند داران خیانت نکسره این خواج شریف با خواج نعیم خان زمین تاهمان فرق داشت.

در قسمت دیگر رفتای تحریک ی خواج نعیم خان که از طرف اقا زوری اسامی مرحوم نایب سالار زلمی خان منگل، سید اسمعیل بلخی، ابراهیم خان بهسودی

معروف به گاوسوار، لوا مشرق بران نظر خان، اندخوئی، جنرال گلجان خان ورک، سید علی گوهر غوربینی، لوا مشر غیاث الدین خان کوهستانی، محمد اسلم شریفی، محمد حیدر خان

و یک تعداد دیگر اشخاص متنغذ قلمداد شده اند، اشخاص فوقه لوائی، نه لشکری نه در مقامی در عقب شان بود و نه چندان موقف اجتماعی داشتند، وبغیر از شوروی (که کارش شراندازی و تخریب و دیگر گونی و با اصطلاح انقلاب

انسان کشی رقم روسی بود) کدام دست دیگر خارجی بیار و مددگار شان نبود، اینها چطور میتوانگشتند کودتا شیرابه شمرده اند و قرار ادعا

خودشان یک حکومت قاتونی را سر نگون و حکومت ملی خودشان را سر رویکار بمانند، انهم تحت فرمان خواج محمد نعیم خان کنند کم مشر غیر نظامی و یک ملکی ضبط احوالچی

در لباس نظامی. درین مورد محتوم بصیر احمد دولت ابدی در کتاب خود مرحوم سید اسمعیل بلخی را

تو طبعی، خدو فتنه انگیزی در برابر سبایه مفادی در بر ندارد. سبینه جوانان، آتش افروزان بای تباری و تزلزل در گردباد مدو جاذبه حوادث بین المللی لرزین میروند. خصوصاً آنانی که با سانس مذ هب زار سیده شده اند. اقتدارات تاریخی، کلمه و ملی و عنعنات ذاتی ندارند. در ادخال و جرمات بس نازک امروز طبع و کوتا. نظری، بی تمثالی و غفلت گرایی در جابجایی سیاست ناکامی مطلق بار می آورد.

فرد دولت افغانستان آگاهی دارد در سران تنظیم های جهانی در پیاد رساخت و بانفت نابریک. ی. ی. ی. پاکستان است. این تعداد نخست شمار جود و چار و اول و کشتار در افغانستان مصروفند. هر فرد افغان یک پاکستان را درین تباهی ضعیل میداند. اکنون بر حکومت محترمه بنظر لوتو است که درست این

جناستاران را ازین ملت فغانستان بر دارد و حسن نیت خود را ثابت ساخته. سرنشین پاکستان پناگاه. این جانی که

است. اگر حکومت پاکستان تحت رهبری محترمه بنظر لوتو درین امر تغفل در زند، کشتار و خونریزی در فغانستان توسط ربا نی،

حکمتار، سیاست و امثالهم ادا می آید کند، بدون شک صلح در منطقه بخطر می افتد و پای پاکستان درین ماجرا ها کشانیده می شود و آتش ناخوش از دامن پاکستان میگیرد دشمنان اسلام ضعیف تریم، کمونیزم و اشتونیزم انتظار دارند

اسلام توسط خود مسلمانان کوبیده شود. حساسیت اوضاع طوری نازک است که پاکستان مایه احیای صداقت و دوستی به افغانان نیاز دارد. بنا بر این پاکستان مکلف است که آتش را که توسط ربا نی به فغانستان شعله گرفته و بگریز

ملا ربا نی، ملاکیات، ملا حکمتار که رئیس سبایه با عامه سبایه دارد، نمایندگان دست شانده پاکستان اند. توسط پاکستان شهرت بین المللی گرفته اند و توسط پاکستان به ارگ کابل نشسته اند. آنها حلقه غلامی پاکستان را بگو سس انداخته اند. نظامیان پاکستان مسلح بر سر کار ربا نی جناستکاران تحویل داد و ازین گنمان جباران روی کار آمد

آیین نامه این مستحکمان از اعمال جشیانده و خشتاق در روند. تاریخ و زمان منقض است. شالوده تصاریات امروزی در افغانستان اولتر بدوش پاکستان است. در هر جل هندائی پاکستان منافع زیادی از جابجایی پاکستان

بیت آورده. اما امروز درین مرحله که دارند در فغانستان توسط برکس و ناکس برینها رفته، زمینه سوء استفاده در فغانستان موجود نیست.

بهرتر خواهد بود گردانندگان واقعی مردم در پاکستان به بجرانهای دنیای خود عطف توجه کنند که از بسن حوادث فو است. در بازارهای مذهبی و سیاسی پاکستان دکانهای فریبند و با ذوق و برق را کسوده اند

که چون اسکا آتش طلیان خیز شود استفاده را برای شیران عرضه میکنند و با سو را بطور سفیسط بیجائی و تموجات هول انگیز سوق میدهند. ازین بی عتسائیها فو تدا مینتازیم «و انا میتریم» در حال

ظهور است. افراطیون در هر جا سعه انکه سر بالا کنند امنیت جاسو برهم میخورد و با این هرج و مرج جاسو از گادوان مدنیست و اعتلا به عقب میگردید. عقب گرایی تمقادی در پاکستان در حال

نفوس آن در حال رشد سریع است، خط غمناکس را در پی دارد. پاکستان قادر است بدامن سانس چنغ اندازد و خود را از حسیات و در ماندگی برهاند. تسلیحات اتومی در کشور مانند

پاکستان مفهوم خود کسبی دارد. پاکستان بسرمایه و سرمایه گزاری ضرورت مبرم دارد. تا ازین طریق بتواند بر مسکلات تمقادی خود ناتی شود. برونده های به تولیدی هم های اتومی را برای هند

و انذار شود، بمفا پاکستان است. اول سرمایه های بزرگ و غفلت هند بهیوه در این راه صرف میشود. دوم اگر هند خواست با سب اسلام آباد را با هم اتومی بکوبد، خود را از انفجار این اتم در دهلی

رهبر این تحریک معرفی نموده نه خواجه محممنعیم را. من هیمن قسمت کتاب (شناسنامه افغانستان) اثر بصیر احمد دولت آبادی منطبقه به شور را عیذا اقتباس میکنم (از صفحه ۲۷۰):

۶۶ در این ضمن در سال ۱۹۵۰ میلادی یک عده اشخاص از جمله سید اسمعیل بلخی از علمای شیعه، قوماندان

امنیه سابق کابل خواجه محممنعیم خان، محمد سراجیه خان مشهور به داوسوار از بزرگان هزاره، میر علی گوهر خان از غوریند، قربان نظر خان

امام صاحب منصب اندخونی، محمد اسمعیل خان وکیل سرح و پارسان و محمد اسلم خان از جغتو دستگیر شدند و در اعلامیه ای که از جانب حکومت بایق مناسبت انتشار یافت به سازش جهت ساقط

نمون حکومت بسود و همدستی خارجی متهم گردیدند هر چند در آن هنگام حکومت مدعی شبکه اسناد ثابت کننده درست دارد

و اینرا در محکمه ارائه میکنند اما بعد معلوم شد که نه محکمه در کاربرد و نه هم اسنادی درست اشخاص مذکور برای مدت ۱۴ سال

یعنی تا سال ۱۹۶۴ میلادی بدون آنکه قضیه شان در محکمه محول شود در زندان ماندند و سپس بدون توضیح علت زندانی شدن رهائی یافتند. ۶۶

طوری که قبلا تذکر دادم اشخاصیکه توسط آقای زوری و نویسنده کتاب (شناسنامه افغانستان) معرفی

گردیده اند، آنقدر قدرت نداشتند که حکومت را از راه کودتا ساقط نمایند، اکثر اینها کسانی بودند

که در حکومت پیش از مرحوم سبه سالار جاومقامی داشته به همان حکومت قبلی وفادار بودند و شاید مقصد ایشان این

بویه که بعد از سقوط حکومت مرحوم سبه سالار غازی آنهم از راه ترور حکومت بعدی را تحت زعامت یک شخص قدرت

طلب بقسم اشتلاقی بوجود آورند که خداوند بخواست ورنه مراسمای شوری در افغانستان در همان زمان به شعر

میرسید و در همان زمان اولین قدم روس ها با افغانستان گذاشته میشد. بازم

ببینیم بصیر احمد دولت آبادی در این زمینه چه مینویسد: ۶۶ در او اخر سال ۱۳۲۷ و اوائل سال ۲۸ ه. ش. شاه

افغانستان سفری را به خارج از کشور آغاز کرد که این سفر مدت ششماه طول کشید و در جریان آن از کشورهای مصر و عرب سعودی و عراق و ایران دیدن نمود. در غیبت شاه فرصتیکه فراهم شده بود محمد داوود خان طرح یک کودتا را علیه شاه

محمود خان رویدست گرفت ولی بعلت میسر نشدن فرصت آنرا به نوزد سال ۱۳۳۲ خوشبختی به تعویق انداخت

صدمه می بیند. سوم: اگر جنب اتومی میان کشورهای جهان کم آمار شود، قدرتهای بزرگ آرام نمی نشینند و جلوان را میگیرند. در جنب اتومی غالب و مغلوب نیست. تاریخ، هیئت و تمدن بشر در پی می رود. رادلو الکتیف قلم حیات را در پی می پیچد. شکی نیست که پاکستان در این مورد سلولامات کامل دارد. حیثیت که سرمایه های ملت فقیر پاکستان بهیچ وجه در پیرونده های بهای هسته ای محزون شود و اما امید بهره برداری، منافع مالی و قمارهای را در تابلوی پاکستان بکوبید. هر یک از اوضاع پیرایان پاکستان بر می آید، آشفته بیهوشی گوناگون پاکستان را تهدید میکند. خوشبختانه امروز سرلشکر پاکستان بدست خانم دشمنی نهاد که با بدور اندیشی تا در خواست بود بر مشکلات فائق آید و هم سطر می رود گماشتگان نظامیان پاکستان را مانند ربانی، قطب، بیاض و غیره از افغانستان فرخوانند و بکند. ملت افغانستان در انتخابات دست آزادی داشته باشد. انتخابات آزاد در افغانستان زمانی صورت گرفته میتواند که رأسی مفتی خان، تنظیم دای افغانی می کشد و ترک کنند، با سیاست و داع نمایند و حساب دشمنان داراییهای شخصی خود اشتغال در روند. در غیر آن برادر خون برادر میرزا ند و شیو آن منطقه با کش کشیده. می شود که بدون شک این آتش سوزنده در گریبان پاکستان عظیم یافته و دشمنان اسلام علمی مخصوص هندوهای هند به اغراض شوم خود نایل خواهند شد و ارمان های شان تحقق خواهد یافت. امروز تجا بصلان و حرکت ابلهانه در هر گوشه از جهان در دفرایام ثبت میشود و دسته بندیهای سازمان دشمنی فطرات میگرد. فقدان حس و هوش بر روی فرمان قضا با زیران ماجرا را در خراب تلاطم فرو میبرد.

کوشش نقدی بحسب افعال آماده دست هر که با مجتلت نظر بر نامه اعمال کرد.

(باقی دارد)

سردار محمد عزیز

(در این حصه شاید سال ۱۳۳۲ غلط چاپ شده باشد. سید کریم محمود). در این پلان چنین پیش بینی شده بود که خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه و محمد داود خان شاه محمود خان را در مراسم جشن نوروز بقتل خنثی شد و خواجه محمد نعیم با اشخاص دیگر زندانی شدند و چون محمد داود وزارت داخله را نیز بهیچ داشت پرتو از این راز بر نیفتاد و خواجه محمد نعیم زندان و راحت در زندان دهم رنگ بر برد.

نوشته فوق موضوع ترور سردار شاه محمود خان غازی را که از طرف سردار محمد داود خان و خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه عمل میشد تا اید مینمایند اما نوشته آقای بصیر احمد دولت آبادی نویسنده دارد که یکی آن معرفی اشخاص است که در اس آنه اسید محمد اسمعیل بلخی قرار دارد و او را از همه بزرگتر نشان داده شخص اول معرفی میکند حتی مینویسد که قیام علامه شهید بلخی نقاب از روی دموکراسی شاه محمود خان برداشت. فهمیده نمیشوند نویسندگان این حرکت را بکدام معنی قیام خوانده است؟ زیرا قیام جنبه ملی میداشت با شد و در تحریک خواجه محمد نعیم خان ملت سهم نبود

چنانچه در اثر حرکت خام و بی پشتوانه او خودش و رفقای زندانی شدند. ولی در جایش که نصیر احمد خان مینویسد که محمد داود خان و خواجه محمد نعیم خان میخواستند سردار شاه محمود خان را ترور کنند ولی موضوع کشف و خواجه محمد نعیم با تعدادی از اشخاص دیگر توقیف شدند - آری نوشته درست فهمیده نمیشود که با مطالعه نویسنده کتاب دو قیام مطرح بود که در یکی آن محمد داود خان هم شرکت داشت یا تنها همان تحریک تروریستی خواجه محمد نعیم بوده که آنرا قیام خوانده؟ من شخصا این قسمت را درست فهمیده نتوانستم امید است اهل خبره در زمینه روشنی اندازند.

در حصه اسناد که دولت آبادی نوشته اسنادی وجود نداشت یا ارائه نشد من شخصا خبر دارم که اسناد زیادی در حصه فعالیت های دار و دسته خوجه محمد نعیم وجود داشت و بدست حکومت بود اما نتوانست از آن برضای دار و دسته استفاده نماید و بقرار اسناد آنها را بمحکمه بپردازد زیرا اگر آن اسناد استفاده میشد اولتر از همه خود سردار محمد داود خان بمحکمه کشانیده میشد که رسوائی بار می آورد. محرکین در تحقیقات خود گفته بودند که توسط سردار محمد داود خان با اینکار تشویق شده بودند و از همین بابت بود که سردار محمد داود خان بخاطر این اقرار با افشاگری بالای آنها قهر بونه در دوره صدارت خودم آنها را رها نکرد. آقای زوری در یکجا می نویسد: فامیل مرحوم خواجه محمد نعیم قوماندان عریضه مبنی بر رهایی شان از زندان بحکومت دادند که مقام سلطنت جرات عفو کسی را نداشت و داود خان بجواب یکی از عرایض خانواه خواجه محمد نعیم خان شفاء گفته بودند تا زمانیکه استخوانهای خواجه محمد نعیم در زندان پوسیده نگردد رها نخواهد شد (اخبار امید شماره ۱۴۵). باید گفت سردار محمد داود خان چطور میتواند که اسیرا که خودش آله دست خود ساخته با این حال رسانده بود رها سازد؟ چطور او میتواند که خودش مشقت خود را باز و دسیسه ایراکه طراح آن خودش بود رسوا نماید. مرحوم داود خان حق داشتند بگویند تا زمانیکه استخوانهای خواجه محمد نعیم پوسیده میشود از زندان رها نخواهد شد. آقای زوری در جای دیگر مینویسد: در زمان صدارت مرحوم محمد داود خان در زندان برای خواجه محمد نعیم خان تسهیلاتی فراهم گردید که فامیل قوماندان صاحب آزادانه در مجلس از قوماندان صاحب محبوس دین مینمودند و تمام موظفین زندان بایشان رسم تعظیم مینمودند حتی نفر خدمت هم برای شان داده شده بود. چطور امکان دارد حکومتیکه عرایض قوماندان صاحب را بدون جواب میگذارد و بعدا میگوید تا زمانیکه استخوانهایش پوسیده نگردد رها نخواهد شد در عین زمان خلاف قانون و تعامل زندان موظفین زندان بخوجه صاحب تعظیم میکنند و نفر خدمت هم برای شان داده میشود و حتی فامیل و دوستانش آزادانه بزرگان رفته از او دین مینمایند؟ شاید این آزادی در زمانی بقوماندان صاحب داده شده باشد که سردار داود خان خود را بر سلطنت و همه امور مسلط میدید، از گهها و عکس العمل های مردم چندان پروا نداشت و مطمئن بود که مشتق باز نخواهد گردید. (باقی دارد)

آئینه گر نقش تو بنمود راست

خود شکن، آئینه شکستن خطاست!

ټوله پوهنيزی چه انسان بی شمیره اوډول ډول دبشمنان لری اوهریوودی ستایی اوشریف مخلوق ته په واراوځپله اندازه که وکولایسی ضرراوتوان پینه وی . خپل ماحول اوشاوخواهه که حیراومتوجه سو اکثریت د موجوداتو شعوری یاغیرشعوری دانسان سره کینه اوعداوت لری اما ځینی موجودات سته چه په یوحالت کی بشرته مضر اویه بل وخت کی مفیدواقع کیزی دمثال په توگه اویه چه یوحیاتی ماده اویله هغه ژوندمنکن ندی نوکه لړلی اویه شکل

دسیلاب راسی نوواضح ده چه انسان تباه کوی په همدی ترتیب اوراونور . ولی ځینی بیاسته چه اصلاذخاڼ ددفاع په خاطر دانسان دبشمن واقع کیزی لکه مارلېم اونورگزنده . کله کله چاته خپل خوراک اویوبڼاک بلاسی اودارنگه بده هواانسان په قسم قسم مرضیواناروغیواخته کوی وحشی حیوانات هم دانسان دبشمنان کولای سو . اما اصلی او واقعی دبشمنان دانسانانوځوک دی ؟ حتما فکرکوی چه شیطان اصلی دبشمن دانسان بلل سویدی - بلی داحقیقت دی اوسربیره پردی دری مهم اوزبنده دبشمنان دانسان وجودلری چه هریوپخپل وار انسان درسوانی اوتباهی پرلورکشوی چه هغوی عبارت دی د : شهوت ، نفس اوغضب څخه - مکرتردی ټولوتندواوخطرناکه دبشمن چه دهنه اصلی اواقعی څیره تراوسه نده پیژندل سوی لری .

هغه څوک دی ؟ هغه پخپله انسان دی چه دانسان دبشمن دی . انسان دنورو دبشمنانوپه مقابل کی دفاع لری اویادچه ضررنی مخ کی یاورسته ترواقع کیدودفع اوبخاکولایسی ځکه چه دبشمنی ته نی متوجه اوچمتودی مگرهغه دبشمنان چه دخپل ذات اوسرشت څخه بی وی څرنگه دفاع کی . ممکن دلته داسی فکرکوی چه مقصددقوی اوضعیف څخه په شخصی اویاجهانی لحاظ به وی اویاهغه کسان چه پخپل لاس دخپل مرگ اوتباهی دپاره مدحشه اوخطرناکه مرکباره سلاح جوړوی . بلی ډاهم درسته ده لیکن ددی دبشمن په مقابل کی هم انسان ویی اودفاع لری خوواقعی اواصلی دبشمنان دبشر بل څوک دی ، داهغه څوک دی چه انسان قطعاً دهغه دبشمنی فکر نه کوی بلکه دهغه دبشمنی پرځای هغه ته دیراحترام اوارادت ښکاره کوی .

تاسی حتماً په ډیرتعجب اوفکرکی متلاشی پاته یاست چه داڅوک اوڅنکه دبشمن دی ؟ دادبشمن هرڅوک پیژنی اودیرشهرت لری مگرپه کوم نوم اوبڼه ؟

ډاډه صیغه ددوستی ، په لباس دخواخوژی ، اویه ژبه دهمدردی دی . څرنگه چه لیدل کیزی داهغه څوک دی چه تل نی په تاسی کړی ، په تاسی نی ریښی ، په تاسی نی پخوی خودی نی ستاسی دوراندی یوازی خوری .

داهغه څوک دی چه ستاسی ستمیادده راحت دی ، تل ستاسی محنت دی اودده منت دی ، داهغه څوک دی چه تل ستاسی وینی دنوکریزوپه څیر خپل دخوښی په محفلوکی استعمالوی ، پیکونه (جامونه) ځینی جوړوی ، داهغه څوک دی چه تل نی داستراحت کته ستاسی پراوزوپروت دی ، دا

هغه څوک دی چه همیشه نی دغلامی جوغ ستاسی پرمغزپو ایښی اوپرسپوردی ، داهغه څوک دی چه ستاسی په امحاکي خپله بقاتلوی اوکله تاسی په یوه نامه اوکله په بل نامه بدناموی اودمنځه وړی اوستاسی ددسته جمعی کشتارڅخه هیڅ نه مړیزی .

داهغه څوک دی چه ستاسی دځلمودوینوپه توندیو دی ژوندی پایی اودوطن دفاع یوازی اویوازی دیوزلولوایبچاره وو وظیفه گنهی عیش اونشاط دځان اودخپلواوباشانوگټلی حق بولی ، داهغه څوک دی چه دنارزیرتخت ناست اوتاسی دفریب په وابښوکتی دیکخوا اواخواهه موځغلولی او گماری ، داهغه څوک دی چه دعیش اوراحت په خوب بیده اوتاسی پخپلووینو دی ساتی ، داهغه څوک دی چه تاسی په تقلید ، تانید اوتلقین دنورو وهغه ته کورکورانه عقیدت اوارادت ښکاره کوی ، داهغه څوک دی چه تاسی پخپله گټلی ، پخپله کرلی اودخپل باغ په ثمر غولوی اولوبوی ، داهغه څوک دی چه تاسی پرخپله مینه پرخپل واک واکمن گماری اوتاسی پخپل جیب اودخپل جوال په اوږو خوشحالوی اودخپل جوړکړی سندپه اوبوموترمنت لاندی راوی .

اوس نوپه جرئت سره بایدووايو چه دادزمانی مداریان اوسه پته بازان چه په رڼه ورځ ستاسی ترسترگولاندی تورسوراوسور تورښکاره کوی اویه خپلواصومهارتو هغه په تاسی منی .

داانسانان دشیطان په مکتب کی روزل سوی اودشیطان په رشته کی داصلي شیطان څخه واقعاً فعال اوچالاکه دی حتی په ځینوبرخوکی شیطان هم دویته کوته په غاښ اودتسلیم سرټیټ کړیدی . ځکه چه هغه څه چه دوی پرخپل همنوع کوی اوراولی شیطان نی پرخپل همنوع اوهمکیش نه کوی اونه راولی اودی کارته عاجزه دی . په عین حال

کی دوی ځان دداسی خواخوژی په بڼو ښکاره کوی چه حتی سری پرخپل حقیقی غمخور هم اشتباهی کوی . تفرقه اندازی اوجنگ اندازی ددوی ټکتک اومشرب دی ، ځومایه تالواتپه ماوتری اویه نتیجه کی ټوله ددوی لاس تپلی غلامان وگریزی ، دلته نوهیڅ څوک سرنسی پورته کولای که چیری گاهی داسی هم واقع سی نوهغه به فوراورک اودجهانه به لادرک سی .

داکسان خپل دشمنان مکتب ته دسیاسی علوم پوهنځی او خپل دشمنان درس ته سیاسي علوم او سیاسي وانی ، خپلوانو ته درهبر (اصلاً راه بردی) لقب ورکوي گرچه رهبران ددوی څه په مراتب شرف او عاطفه لري ځکه چې هغوی صرف د جادو غلغله ولي ددوی دهرڅه غله دي .

دا ډول رهبران تل يو ډول خصوصي دفاعي لښکر دجامعي داوباشو لوڅه تشکيلوي او مشخصه تربيه ورکوي او هغوته دټولني دغوښوهرڅه برابر وي او په هغه جامعه کې خاص امتياز ورکوي ، ځوابلاخره هغوی صرف دخپل ځان اوگټوپه خاطر اونه ددندې په مينه ددوی په رهبري مني اودهغو څخه دفاع کوي آگاه او هوښيار عناصر سرکوبه کوي اودمنځه ني ږي .

دا داوباشانو رهبران دخپل دفاع اوبقا په خاطر ډول ډول ډرامې او طرحې جوړوي او هغوته عجيب او غريب تصنعی نومونه ايزدي لکه لويه جرگه (لويه ډرامه) ، قومي جرگه (قومي ډرامه) چې په هغه کې هم ټاپ او باشان مختلف رولونه اخلي او بياني بازی کوي .

ددوی په ټوله تشکيل کې او باش دکاريه رأس کې واقع وي دستراو باش يعني راهبر څخه شروع بياتراخيږي قدمي پوري بالخصوص مهم اوحساس پوستونه حتما دماهور او معتمد او باش ترقيادت لاندې وي .

ټولنه دخپل طلسم په تار داسې پيې چې ټوله په يوجزوي اشاره دمرکز (مدار) پر شاو خواتاو پيږي او خپل سستم دمرکزيت پر اساس او يا څنگه چې لازم بولي عياروي او هر سړي مجبور دي چې دپورته څخه هدايت واخلي اودپورته اطاعت شعوري او غيري شعوري ولري ، ځکه نوواني چې اوامر دپورته او اطاعت دکېته څخه شروع او اجرا کيږي .

خپل دسياسي ټکټک او ستراتيژي او خپل استعمار او استثمار دسيوکراسي بولي . دوی لښکري دخلکوڅخه دځان ددفاع اوشوم هدف په خاطر جوړوي . او هغوته دسريازانو او وطنپرستانو نومونه ورکوي ولي پخپله لکه کتلهست په وطن دوستي اوسربازي کې هرگز څخه نه اخلي . هيڅ کله داسې نده پېښه سوي چې دوطن ددفاع دپاره ددوی او ياد ددوی وابستگان گمارل سويوي ، ددې ترهغه پوري وطن دنوروي وینود دفاع کوي ځوويني دويته نوي رارسيدلي .

دادفاع هم دچاپه مقابل کې ؟ دوطن داصلي بچيانو او مينانو په مقابل کې ، کله چې پوه سي چې اوس ددوی دوينوواردی بيانولکه غله په ممکنه وسيله اوبهانه محل ترک کوي اوتېښتي ، هلته نوبېانه وطن پرستي اونه دوطن مينه ورباد پيږي .

دتاريخ پاڼې وگوري چې ټوله رهبران په عمومي توگه که غافلکيږسوي نوي تهديد ليدی ، امداد دوی دقدرت په وخت کې که کوم شخص دڅنگه څخه دفرار په حال کې نيول سويوي هغه نې په اعدام محکوم کيږي .

پس نو بايد ووايو چې داسې رهبران په عمومي صورت نه وجدان لري اونه ايمان . چې يو انسان وجدان او ايمان ونلري نو حتما نه تنگ اونه عاطفه لري بلکه يو وحشي ځناور دی چې تل دهم نوعانوپه غوښو او وينو ژوندي پايي .

په تاريخ کې انقلابو يعني شرارتونه وکوري چې دی پلاستکي رهبرانوڅخه بيگناه اوصادق دټولني عناصر په قتل رسوليدی ، هرڅوک چې نې دخپل شوم هدف مخالف ليدلیدی فوراً نې په يوه نامه نه په يوه نامه دمنځه وړيدی ، دوی دواک حق صرف ځانته ورکوي بل څوک هيڅ نه مني ، دښځو ، ماشومانو ، اوسپنيزو په دسته جمعي کشتار دخپل پلان داجرا په مقابل کې بندوباز ندي .

نوتاسي دانسانانو وطبيعي حقوقو ته ځيرسي اودقرآن عظيم الشان صريح آياتو ته توجه وکي چې دا ډول اشخاص ايمان او وجدان لري ؟

قاتل او غارتگر داسلام مبین دين څنگه غندلی دی ، څرنگه چې دوی نه په خدای ، نه په آخرت اونه په قرآن بندي نوددوی ايمان دکومه وو اوداچې دانسان حق حقوق نه مني ، هر ظلم اوتعدی روابولي نوددوی وجدان دکومه وو ، داچې ايمان او وجدان نلري نو حتما فاقدهر انساني اوصافو دي ، ځکه چې بي ايمانه اوبي وجدانه شخص نه پخپل اخلاقي مسئوليتو اونه دبل په هغې بندوي سداچې هيڅ مسئوليت نلري نومطلق تنگ او غيرت هم نلري ، داچې جنگ کوي اودځان دبقا په خاطر خلک وژني دا غيرت نه بلکه وحشت دی .

پس نوتاسي پخپله ووايست چې دداسې اشخاصو چې دانسانانوپه غوښو ژوندي اودنورو داولاد په وينوساتلي چې نه دين لري اونه ايمان ، نه غيرت لري اونه وجدان دقيادت پري پر خپله غاړه اچول چين او گمراهي نه ده ؟ ايا ددوی دمرگ اونابودی دپاره عمومي هڅه اوياخون فرض اوضرور ندي ؟ ؟ ؟

ختم .
دالحاج نيازی په قلم — دملنگ دگودې ددوهم ټوک څخه .

۱۹۹۰مۍ ۴۹

مرحوم پوهاند اعتمادی پک دڅتر داردکه اسمش فاطمه فاروق اعتمادی است و فعلا در ژنيو سويس در شرايط مهاجرت زندگی ميکند .

مرحوم داکتر اعتمادی شخص صاحب عرفان و کلتور بود و اوعقاييد وافکار خود هميشه باتمام قوت دفاع ميکرد . علاوه بر وظيفه رسمي در طول چندين سال در راديو افغانستان موزيک کلاسيک غربي را داوطلبانه پخش و معرفي ميکرد . اين پروگرام طرف علاقه يک تعداد شنودگان قرار ميگرفت .

مرحوم در يک تعداد کنفرانسها وسيمينارهای ملی و بين المللی اشتراک ورزيده است . اوعضويت کميته بين المللی تاريخ تمدن اسياي ميانه را داشت . جلسات اين کميته از طرف يونسکو در پاریس دائر ميشد و مدتی هم بحيث معاون اين کوميته اجرای وظيفه مينمود . روح و روانش شاد باد .

لغزهای یک افغانستان شناس مشهور/ لودویگ آدمک پیرامون شخصیت و ملیت سید جمال الدین افغانی

محترم استاد دکتور سید قاسم رشتیاز سویس

پروفسور لودویگ آدمک اطریشی الاصل امریکائی را اکثر افغانها از روی کتابها و قاموسهای متعدد او در باره تاریخ و رجال افغانی بالخامه در دو قرن اخیر بخوبی میشناسند. واقعا آثار او بالعموم برای روش ساختن زوایای تاریک تاریخ معاصر افغانستان و رجال تاریخی کشور ما خدمت بسزائی نموده است. بالخامه شجره نسب خانوانه های معروف افغان که در نتیجه تحقیقات و عرق ریزیهای طولانی و خستگی ناپذیر این پژوهشگر پرکار بنام (Who is Who) و قاموس زندگی نامه رجال افغانستان (Biographical Dictionary of Afghanistan) انتشار یافته منابع مهم و باارزش برای هرگونه مطالعه در مورد وطن ما بشمار میرود. البته بوجود آوردن چنین آثار دقیق و مستند مستلزم اشنائی عمیق با تاریخ و فرهنگ و دیگر خصوصیات اجتماعی مردم ما را ایجاب میکند.

با وصف این حقیقت معلوم نیست روی چه انگیزه ای پروفسور عالی مقام در یکی از مقالات اخیر خود که در یک نشریه فرانسوی مربوط بجمعیت دوستی فرانسه و افغانستان در پاریس انتشار مییابد (۱) در مورد یکی از شخصتهای معروف و محبوب افغانستان که در اکثر کشورهای جهان بالخامه کشورهای اسلامی شهرت و مقام بلندی را دارا میباشد در یک بحث سرسری بروش ژورنالیستی زیر عنوان «یک سند درباره جمال الدین افغانی» محض بروی راپور واقع نگاران انگلیسی در کابل سید بزرگوار را «جاسوس روس» خوانده و چیزیکه بیشتر قابل تاسف است اینست که پروفسور محترم این سخن واهی را باور هم نموده و آنرا بحیث یک کشف نوبجریه مذکور معرفی نموده است. چنانچه مینویسد: «در سالهای ۶۰ در ارشیف اداره امور هند سندی را کشف کردم که بنام راپور ویلی (Wyllie) وقایع افغانستان را بعد از مرگ امیر دوست محمد خان تا سال ۱۸۷۲ شرح میداده. این سند شامل راپورهای روزنامه نگاران و جواسیس انگلیسی بود که در مقدمه آن این عبارت را نوشته بودند «بیان نقش سید رومی در درباره کابل که بجاسوس روس مظنون است».

درباره «این کشف نو» پروفسور محترم بدوا باید گفت که این کدام کشف تازه نیست بلکه همین راپور و نه ها امثال آن در ارشیف ملی هند در دهلی جدید موجود است که از مدت بیش از چهل سال بروی پژوهندگانی باز مییابد و اکثر آنها این راپور را رادیده ولی هیچکدام برای آنها اهمیتی قایل نگردیده اند زیرا میدانستند که مطالب مذکور توسط اشخاص عادی که نه از جریانات روز باخبر بودند و نه با مقامات رسمی و دربار تماس داشته اند محض روی افواها و بازاری برای حلال ساختن معاشی که دریافت میکردند ترتیب یافته و چون واقع نگاران از حساسیت انگلیسیها نسبت بدسایس روس مطلع بودند در راپورهای خود سعی میکردند این اندیشه مقامات انگلیسی را مورد بهره برداری قرار دهند چنانچه از بس این راپورها سطحی و بازاری میبود حتی مقامات رسمی دولت هند نیز با آنها اعتباری قائل نگردیده و بشهادت اصل اوراق مذکور هیچیک اجرائی از طرف دوایر مربوط در مورد آنها صورت نگرفته بود. ولی باز هم همین راپورهای بیسر و پا مورد علاقه و توجه خاص پروفسور محترم قرار گرفته است. ورنه اگر واقع نگاران ظاهری نسبت به هویت شخص اسرار آمیز دوچار اشتباه گردیده اند و او را از روی لباسش «سید رومی» تصور کرده اند اما جناب پروفسور که تاریخ این دوره افغانستان را بخوبی میدانند و از نقش سید جمال الدین افغان از دوره امیر دوست محمد خان تا امیر شیرعلیخان معلومات دارند او را شخص بیگانه و جاسوس روس تلقی نمیکردند و بدرستی میدانستند که سید که مدت شهبانه محمد اعظم خان بود پس از بقدرت رسیدن او در کابل از کشورهای عربی با افغانستان بازگشته و در قندهار با و ملحق و بمعیت او بکابل آمده و در مقر شاهی بالا حصار بحیث مشاور اعلاای امیر محمد اعظم خان اخذ موقع کرده است که تمام این مطالب در کتابچه یادداشت سید که با دیگر اوراق او در سال ۱۹۶۳ در تهران یافت شده بقلم خود او درج است.

من کشته کابل من افغان
السید جمال الدین من سادات

از کتاب «سید جمال الدین» تصویر ۲۳

اما لغزش مهمتر پروفسور درباره نسب و زادگاه و ملیت سید است که درین باره مستقیما اخذ موقف نموده در حاشیه همین مضمون در حالیکه با موضوع اصلی مقاله ربطی نداشت با صرف نظر کردن از نظر اکثر دانشمندان و ماخذ معتبر تاریخی صرف به نظریه «یک نویسنده یهودی امریکائی و دو دانشمند ایرانی (انهم بغلط) استادان نموده و سید را ایرانی معرفی کرده است و باینهم اکتفا نموده این نظریه غلط را از طرف خود بحیث نظر قبول شده و پوهنتونهای غربی و انمود کرده است. او مینگارد: «سوانح سید جمال الدین افغانی» اثر نیکی کدی (مجموعه آثار چاپ نشده). ایرج افشار و اصغر مهدوی بنام (۲) از طرف یونیورسیتی های غربی بحیث شاهد قطعی ایرانی بودن افغانی قبول شده است.

(۱) شماره ۶۷ ماه اول سال ۱۹۹۵ منطبعة پاریس
(۲) این اوراق در سال ۱۹۶۳ در منزل امین الضرب دوست ایرانی سید جمال الدین که پیش از اخراج از ایران در آنجا اقامت داشت کشف شده است.

یکعده هموطنان یکساله یا بیشتر از بابت وجه اشتراک مدیون هستند. لست مدیونین به هیئت تحریر تقدیم شده و در صورت صوابدید ایشان نشر خواهد شد.

بطوریکه اشاره کردیم درین قضاوت یکجانبه و غیر مجاز خود جناب پروفیسر نه تنها صدها اثری را که در کشورهای مختلف جهان (افغانستان مصر ترکیه سوریه هند فرانسه و انگلستان) درباره افغان بون سید و بعضی از آنها با روایات مستقیم از زبان خود سید انتشار یافته زیر پایمگذار دارد بلکه به دو مآخذی که استاد میوزد بغیر از کتاب (نیکی کدی) که دشمنی او با عالم اسلام مشهور است اثر دو دانشمند ایرانی نه تنها طرز تلقی نا درست او را تائید نمیکند بلکه بالعکس این دو دانشمند ایرانی بروی اسناد غیر قابل تردید که در ضمن اوراق کشف شده سال ۱۹۶۳ بدسترس شان قرار گرفته بود نسبت بایرانی بون سید با اساس نوشته خود او اظهار شک و تردید نموده اند. چنانچه در مقدمه کتاب (اسناد و مدارک چپ نا شده در باره سید جمال الدین مشهور بافغانی) چنین مینگارند :

« محققان هنوز نتوانسته اند برین حقیقت دست یابند که وی اصلا ایرانی بوده یا افغانی ، در ایران متولد شده یا در افغانستان . متأسفانه مدارکی هم که درین مجموعه گرد آوری شده است هنوز این مطلب را بخوبی روشن نمیسازد. گرچه در پیوند او و خانواده اش با اسد آباد همدان شکی باقی نمی ماند این سوال پیش می آید که چرا سید خود را (مطابق سند شماره ۲۹) یکی از اهالی افغان و کابلی و از سادات کثر معرفی کرده است ؟ در صورتیکه در صحت این نسبت شک نکنیم باید فرض کنیم که خانواده سید بعللی که بر ما مکشوف نیست و شاید روزی کشف شود از افغانستان مهاجرت کرده و در اسد آباد مسکن گزیده اند. ما بدون آنکه بخوانیم درباره ملیت سید حکمی بکنیم باید این را بپذیریم که از لحاظ فکری خود را متعلق بهیچ محل و طایفه نمیدانسته و از اینگونه قیود آزاد بوده و دنبال افکار آزادی طلبی خود میرفته است .»

این اعتراف صاف و صریح دانشمندان ایرانی بذات خود طرز تلقی نا درست پروفیسر ادمک را رد میکند و بر علاوه معلوم میشود که پروفیسر محترم اصلا محتویات این مجموعه بالخاصه مقدمه ' آثار از نظر نگذرانیده اند والا چنین ادعای معکوس را نمی نمودند.

بهر حال ما در حالیکه خدمات طولانی پروفیسر ادمک را برای روش ساختن تاریخ و فرهنگ کشورمان بنظر تقدیر و احترام مینگریم نسبت باین کوتاهی که از ایشان در مورد یک شخصیت شناخته شده بین المللی رخ داده مراتب تأسف خویش را بایشان ابراز میداریم و امید داریم در آثار آینده خود با تلافی مافات مقام خود را در نظر نسل فعلی و آینده افغانستان بیش از پیش تثبیت نمایند.

قابل توجه دانشمندان محترم رشتیا و طبیبی دختر همسایه خلموک است !

این طالب العلم چهار سال قبل در شپوت هویت و افغانیت علامه سید جمال الدین افغانی اسناد و شواهدی در چهار شماره (۱۲ تا ۱۶) تقدیم هموطنان نمود که همه شواهدیکه جناب دکتور رشتیا در مقاله فوق تذکر داده اند در آن تحقیق شامل بوده و ارائه شده است . اما در چهار سال گذشته جناب دکتور طبیبی چند بار در مجله وزین عروه الوثقی و جناب رشتیا صاحب اینک بقسم عکس العمل بمقابل مقاله پروفیسر لودویک آدمک یکبار دیگر مطالبی بدست نشر میسپارند که از تحقیق و اسناد منتشره در مجله آئینه افغانستان هیچ تذکر و ریفرنس داده نشده است . گله بسیار جدیتر و اکادمیک ازین دو دانشمند محترم که هر دو در باره هویت افغانی علامه سید جمال الدین یک عمر تحقیق و دفاع نموده اند اینست که از نوشته هایشان بعد از تحقیق آئینه افغانستان هر می آید که آن تحقیق را اصلا نخوانده و خواندن آنرا ضیاع وقت پنداشته اند . اگر آن تحقیق را میخواندند و خصوصا بالای بخش آخرین آن که شواهدی غیر قابل انکار از اساطیر و روایات سادات کثر ارائه شده تحقیق و تبصره میفرمودند ؟ لودویک آدمک دیگر جرات نمیتوانست با اساس راپور جاسوسان انگلیس سید جمال الدین را جاسوس روس قلمداد کند . ازینجاست که من بضرب المثل عامیانه ملتفت شدم که « دختر همسایه خلموک است » و متأسفانه در بین افغانها بشمول طبقه دانشمند آن ، این وجیزه مسلط بوده و است که کار و تحقیق یک اجنبی را بیشتر ارج می گذارند و از آن هموطن خود را نادیده میگیرند . در حالیکه من متوقع بودم این دو دانشمند درباره تحقیق مذکور نقد و تبصره ای به نشر برسانند و نویسند . تحقیق را ملتفت خلاها و اشتباهات او بدانند و اگر مطالب بکر و تازه ای وارد صحنه تحقیق ساخته باشد او را کریدت بدهند و از آن نوآوریها در برابر مدعیات خارجیان کار بگیرند . چون دانشمندان ما اینکار را نکردند من خود را مجبور و مکلف میدانم یکبار دیگر مطالب بکر و تازه ای که در آن تحقیق نشر شده و قبل بران در هیچ جانشین نشده بود ، برینجا در معرض تحقیق و مطالعه مورخین و اهل خبره قرار بدهم و از دو دانشمند هموطن خود اقایان دکتور رشتیا و دکتور طبیبی تقاضا کنم باین مطالب توجه عالمانه نموده نقد و نظر خود را برای نشر ارائه فرمایند . ما برای ارائه این مطالب از تحقیق منتشره در شماره های ۱۳ و ۱۶/۱۵ آئینه افغانستان کار میگیریم :

۱) راپور ویلی در متنی انگلیسی عینا با ترجمه دری آن در شماره ۱۳ (ص ۱۵۳) نشر گردیده . این راپور که توسط ایجنتهای دولت انگلیس مقیم کابل بدولت هندوستانوی ارسال گردیده در متنی آن نا رضایتی کامل ایجنتهای انگلیس از موقف ضد انگلیسی سید جمال الدین مشهود بوده ، او را بنامهای (رومی) (استانبولی) (قسطنطینی) و (حاجی) یاد کرده اند . و چون سید افغانی مخالف گشودن راه خیبر از طرف انگلیس (برای رساندن کالاهای انگلیسی بشمال دریای امو) بوده ، او را « مضر و کله شیخ » معرفی و حتی شخص نا مطلوب خوانده اند . در حالیکه توجه دانشمندان افغان را بمتنی کامل راپور ویلی در صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۶ و تحقیق راپور مذکور در ص ۱۵۷ تا ۱۶۰ جلب میکنم ؛ درینجا فقط چند اراکرای راپور مذکور را برای نشان دادن ذهنیت ایجنتهای انگلیس در باره سید افغانی تکرار نشر میکنم :

از گزارش مورخ ۲۶ مارچ ۱۸۶۸ وکیل (متن انگلیسی در ص ۱۵۴ شماره ۱۲)

* پیرامون موضوع گشون معبر خیبر برای مقاصد تجارتی، امیر باین نظر است که این یک مداخله حکومت برطانیه در امور افغانستان میباشد، اگرچه واقعیت آنطور نیست که او می پندارد. شخصیکه در گزارشهای قبلی بنام (سید رومی) معرفی شده، درین موضوع قرارذیل موقف گرفته است: آن شخص مضر و کله شخ می پندارد که گشون جاده ای از یک مملکت بمملکت دیگر برای مقاصد تجارتی بطور سری مرتبط است با غلام ساختن یک مملکت توسط مملکت دیگری و اینکه او تصور مینماید که در موضوع کنونی انگلیسها و مکاتبات شان راجع بمعبر خیبر، برای چنین هدفی بوده است، زیرا قبلاً سه معبر برای تجارت در افغانستان باز بوده است: معبر آبخانه (در پای کابل) و دوتای دیگر - و هدف اصلی دولت برتانیه باید مربوط به پیشقدمی روسیه بطرف افغانستان باشد. یعنی بمنظور استحکام هند برتانیوی انگلیسها می خواهند افغانستان را اشغال کنند. *

و در صفحه اول راپور ویلی (منتشره ص ۱۵۲ شماره ۱۲) در تسجیل چهره وهویت سید نکات ذیل را گزارش داده اند:

* مانند ایرانیها سیگار میکشد، در جغرافیه و تاریخ خوب وارد است. عربی و ترکی فصیح صحبت میکند و فارسی را بلهجه ایرانی حرف میزند. ظاهراً پیرو کددام دینی خاص نمیباشد. اسلوب زندگی او بیشتر با اروپائی شباهت دارد تا بیک مسلمان. * (ترجمه در ص ۱۵۵)

یادداشت: راپور ویلی با ترجمه در ص ۱۲ از طرف آئینه افغانستان بار اول در شماره ۱۳ حمل ۱۳۷۰ (مارچ ۱۹۹۱) بطور دقیق و مفصل تطیل و تدقیق گردیده است (آئینه افغانستان ص ۱۵۰-۱۶۰-شماره ۱۳) قبلترین در هیچ نشریه افغانی در باره راپور ویلی باین تفصیل بحث نشده است.

دوم) مطالب تازه و بکر بارتباط پیوند و نسب خانوادگی سید جمال الدین افغانی در شماره ۱۵-۱۶ مورخ جولای ۱۹۹۱ آئینه افغانستان چاپ شده که بالای یکسلسله مدعیات ایرانیها و محققین و مورخین افغانی و خارجی روشنی تازه و مستند می اندازد، ازین قبیل:

در صفحه ۱۳۰ شماره ۱۵-۱۶ نشر کردیم که والد سید ظهیرالدین پاچای کنری از سادات همدان ایران بود. داستان ازینقرار است که سید عباس پاچای کنری جد اعلای سادات کنر که مرقد مبارک شان بنام (میا عباس) در گنر زیارتگاه خاص و عام است دوبار از راه ایران بحج مبارک رفته (حدود ۱۱۰۰ ق - ۱۶۷۰ م) و در یکی از این سفرها صبیبه سید علی ابن شیخ الاسلام میر رضی الدین محمد حسینی را بعقد نکاح خود درآورده با خود بگنر آورده بودند. این بانو که زن فهمیده و باسواد و حافظ قران مجید بود در حرم سید عباس پاچا لقب (ایرانی ادی) گرفته بانوی خواستنی سید عباس پاچا بوده بدختران و پسران جوان داخل حرم سوادآموزی و قرائت قران مجید تدریس مینموده است. در بین موسپیدان خاندان ما شایع بود که سواد آموزی خصوصاً در بین زنان را همین (ایرانی ادی) میراث گذاشته بودند. از بطن ایرانی ادی پسری متولد شد که میا عباس بابا اسم این فرزند خود را بسفارش والد اش (سید ظهیرالدین) گذاشت که اسم جد والد (پدر کلان مادریش) بود. شجره سادات کنر منتشره صفحه ۱۲۲ را ببینید که این بار اول است که در سادات کنر آنوقت اسمی با پیوند (الدین) تبارز کرده است و بعد ازین نیز همین سلسله از سید ظهیرالدین بعد دوام کرده تا سید صفدر پدر سید جمال الدین یعنی: سید ظهیرالدین والد سید زین العابدین والد سید رضی الدین (اسم دیگری از اخلاف مادری ایرانی ادی) والد سید علی همدان، والد سید صفدر والد سید جمال الدین افغانی.

باین ترتیب می بینیم که پیوندهای ازدواج بین دو خاندان سادات (خانواده سید علی ابن شیخ الاسلام میر رضی الدین ساکن همدان و خاندان سید عباس پاچای کنری) از شخص سید علی همدان (معروف به همدانی) شروع نشده، بلکه ایرانی ادی صبیبه سید علی ابن شیخ الاسلام میر رضی الدین همدانی ایرانی مادر جد سید علی همدانی کنری بوده و سید صفدر (پدر سید جمال الدین افغانی) و همدان پدرش سید علی همدانی کنری بارتباط خونشریکی سابق که چهار نسل سابقه داشت با سادات همدان ایران رفت و آمد نموده در آنجا با خاله زاده های خود (نواده های سید علی ابن شیخ الاسلام همدانی ایرانی) تجدید ازدواج نموده اند. هرگاه شجره سادات همدان ایران در صفحه ۲۵ اثر پوهاند حبیبی مرحوم (نسب و زادگاه سید جمال الدین افغانی) را ببینید و توضیحات و تطیل پوهاند مرحوم در صفحات ۲۰-۲۵ را مرور بفرمائید و باز صفحه ۱۳۰ مجله ۱۵-۱۶ آئینه افغانستان را ملاحظه کنید/ موضوع بکلی روشن میشود. مطالعه و تحقیق این موضوع بخاطر اهمیت زیاد دارد که موجب اصلی مهاجرت و اقامت سید علی همدانی کنری و پسر او سید صفدر کنری را به همدان ایران، در آوانیکه اینها در افغانستان تحت فشار سیاسی امیر کابل قرار داشتند، توضیح میکند و روشن میسازد. اگر از میرزا لطف الله (خواهرزاده ناسکه سید جمال الدین افغانی) در همدان ایران اولاد و اخفادی باقیمانده باشد (که حتما مانده) اینها میتوانند در زمینه روش ساختن این ازدواج و پیوند تاریخی و ۴۰۰ ساله روشنی مستند اندازند. من (سیدخلیل الله هاشمیان) در باره (ایرانی ادی) از زبان پسرعم پدرم سیدجلال پاچا (پدر سیدامیرخان قومندان) که حدوده ۵۰ سال قبل وفات یافته و سید عمر پاچا کاکایم (از ملازمان دربار امیر حبیب الله خان) که در حصار شاه دو شمشیر دفن است و هم از زبان زوجه پدرم (والد مرحوم سید محمد امین مسعود) مطالبی شنیده ام و اخیرالذکر میگفت که مرحومه (ایرانی ادی) در یک چشم گل داشته است.

موضوع دیگر مناسبات ذات البینی سادات کنر و وصلت ها و ازدواجها بید اینهاست که از نظر اکثر مورخین داخلی و همه محققین خارجی دور مانده ولی درین نوع مناسبات و کشمکشهای بین عموزاده ها بالای

امارت و زعامت سیاسی و مذهبی کُسر بوده که بعضی واقعات مهم مربوط به تاریخ سلسله افغانستان
مضمی است و من این موضوعات را در صفحات ۱۳۰ تا ۱۴۲ با ارائه اسناد از منابع خارجی مطرح
ساخته ام که متأسفانه تا کنون مورد توجه قرار نگرفته است در حالیکه این رویداد ها یک سلسله
سوالهای مهم راجع به زندگی سیاسی سید جمال الدین افغانی را جواب قناعت بخش داده است .

اولتر از همه توجه مورخین را باین حقیقت معطوف می‌خواهم که سید جمال الدین افغانی در قلعه و
محیط فکری - اجتماعی مرحوم سید قاسم پاچای کنری زندگی کرده و رشد یافته و ازین محیط کسب شخصیت
کرده است که در مبارزات سیاسی آینده او منعکس شده . بنابراین اولتر بشرح ماجرای زندگی سید قاسم
این سید هاشم کنری می‌پردازیم :

بعد از وفات میا عباس پاچا که زعمیم سیاسی و مذهبی منطقه کُسر بودند رقابت در انتقال قدرت بین برادر
ها و از انجمله سید عبدالله پاچا و سید ظهیر الدین (پسر ایرانی ادی) ظاهرأ بمسالمت انجامیده
چون والد سید عبدالله پاچا پشتون بود قدرت سیاسی و مذهبی به سید عبدالله پاچا انتقال نمود و
تا سه نسل بعد از بروز اختلافات بین نوانه ها و عموزانه ها در کُسر و حواشی آن خبری نیست . سید عبدالله
برادران خود را قسماً راضی نگهداشته از املاک موروثی وسیع یکمقدار به سید ظهیر الدین داده و با او
و مادرش مناسبات حسنه داشته است . بعد از سید عبدالله پسرش سید عبدالطیف پاچا و بعد از او
پسرش سید نظیف پاچا زعامت سیاسی و مذهبی کُسر را در دست داشته اند در حالیکه عموزادگان شان منجمله
سید زین العابدین و پسر او سید رضی الدین پاچا ظاهرأ از عموزادگان حکمران خود متابعت کرده اند .

بعد از وفات سید نصیف پاچا بین پسران او هر یک سید بهاء الدین پاچا و سید هاشم پاچا و سید فقیر
پاچا بالای جانشینی و امارت منطقه اختلافات ظهور کرد ولی بقسمی مصالح شد که سید بهاء الدین پاچا
که برادر کلن بود تا دم مرگ زعامت را داشته باشد و بعد از او برادر سکه اش سید هاشم پاچا جانشین
برادر مہتر گردد و سایر برادران نیز باین توافق سرگذاشتند . اما بعد از وفات سید بهاء الدین پاچا
(معروف به باهو جان پاچا) پسرش سید محمود پاچا از توافق قبلی بین پدر و کاکا سرپیچیده زعامت
سیاسی و مذهبی کُسر را بطور ارشی بدست میگیرد و ازینجاست که مخالفتها و نقاضتها بین خاندان سادات
کُسر تبارز مینماید و درست در همین کشمکشهای خاندانی بین سید هاشم پاچا کاکا و سید محمود پاچا برادر
زانه است که سید علی همدانی کنری (پدر کلن سید جمال الدین) بطرفداری کاکای خود سید هاشم پاچا به
مقابل عموزانه خود سید محمود پاچا جبهه میگیرد و ازین بعد رول سیاسی او در سیاسیات حکومت کُسر
پدیدار میگردد . این جبهه گیری سید علی همدانی بخاطر نیست که سید هاشم پاچا یک دختر سید علی همدانی
(خواهر سید صفدر و عمه سید جمال الدین) را برای پسر ارشد خود سید قاسم پاچا نکاح میکند . مورخین
افغانی ازین وصلت که رول مهمی در سیاسیات بعدی خاندان سادات کُسر بازی کرده یا خبر نداشته یا
آنها سطحی پنداشته اند ولی در سطور ذیل خواهیم دید که بارتباط محیط فکری سید جمال الدین افغانی
این وصلت اثرات مهم داشته است زیرا والد سید قاسم پاچا (عیال سید هاشم پاچا) همشیره ملک قاسم
یوسفزائی است که مادرش از عموزانه های سید هاشم پاچا بوده و در جنگ اول انگلیسی - افغان یکتی از
مجاهدان ملی بود (نگاه حبیبی ص ۴۶ - ۴۷) . همین بانو (عیال سید هاشم پاچا) یک برادرزاده خود (دختر
ملک قاسم یوسفزائی) را برای سید صفدر بنکاح میگیرد که از او سید جمال الدین افغانی متولد شده
است . بخاطر این دو وصلت (خواهر سید صفدر بزوجهی سید قاسم پاچا - و زوج سید صفدر دختر دامادی
سید قاسم پاچا) است که سید صفدر پاچا و آل و عیال او در یک قلعه و در یک محیط خانوادگی با سید هاشم
پاچا (مجاهد مشهور که چندبار بمقابل انگلیسها قیام کرد و تا اخیر جنگید - نگاه جلد دوم موهن لال
منشی ص ۳۲۸ که عیناً در صفحه ۱۳۲ شماره ۱۶/۱۵ ائینه اقتباس شده است) و بعد از او
با سید قاسم پاچا زندگی داشتند . (پوهاند حبیبی در اثر تحقیقی خود با استناد مجموعه ثبت اسناد
دیوان قضاء کُسر در اسناد آرشیف ملی کتابخانه ملی کابل و هم برویت اسناد موجود در کُسر در هر یک ازین
موارد روشنی مستند انداخته است : نگاه ۴۶ نسب و زادگاه سید جمال الدین افغانی ۴۴) .

حالا باید دید محیط فکری قلعه سید قاسم پاچا از چه قرار بود : سید هاشم پاچا تا آخرین رمق حیات با
انگلیس می‌جنگند اما زعامت سیاسی و مذهبی کُسر بدست برادرزاده او سید محمود پاچا است که با استناد
مورخین انگلیسی با حکومت برطانیه روابط حسنه داشته است (نگاه هو از هو - لودویگ ادلگ صفحه
۱۸۳ که عیناً در صفحه ۱۴۲ شماره ۱۶/۱۵ ائینه اقتباس شده است) . بعد از وفات سید هاشم پاچا پسرش
سید قاسم پاچا عناد و مدعیات خاندانی را با سید محمود پاچا دوام میدهد و سید محمود پاچا تمام املاک
موروثی او را در کُسر ضیط میکند و سید قاسم پاچا مجبور میگردد در بین قوم مادری خود به منطقه
باجور هزیمت کند . در عین زمان امیر دوست محمد خان نوانه خود (دختر وزیر محمد اکبرخان) را به
سید محمود پاچا نامزد میکند و نکاح این وصلت بعد از مرگ امیر دوست محمد خان در عصر سلطنت امیر
شیرعلیخان صورت میگیرد . این بانو در کُسر بنام (درانی ادی) شهرت دارد و در کنار پسر خود در جبرالانصار
مدفون بوده برادرزاده سکه امیر شیرعلیخان بود و ازین بابت مناسبات سید محمود پاچا با دربار کابل
در عصر امیر شیرعلیخان بسیار حسنه بود . سید قاسم پاچا هر چند عرایض بخد مت امیر شیرعلیخان
فرستاد و از ظلم و سرزوری سید محمود پاچا و غصب جایداد موروثی خود شکایت کرد اما امیر کمتر شنید
تا آنکه سید قاسم پاچا طور خصوصی و از طریق سید صفدر و سید جمال الدین با امیر محمد اعظم خان
تماس قایل کرد و همان نامه ای که جاسوسان انگلیسی و لودویگ آدلگ میگویند سید جمال الدین در قندهار
ببخشور شهباز محمد اعظم خان تقدیم کرده پیام روسیه بوده بکلی عاری از حقیقت است زیرا من از
زبان پدر و کاکا و مادر نا سکه خود (که نوانه سید محمود پاچا بود) شنیده ام که سید قاسم پاچا
بدست سید جمال الدین افغانی برای شهباز محمد اعظم عریضه ارسال وان دست عموزانه خود سید محمود

(۱) بارتباط مدفن، مرحوم پوهاند حبیبی (ایرانی ادی) را با (درانی ادی) اشتباه نموده اول الکتر
کُسر و اخیراً ذکر کُسر جبرالانصار لغن است که درین مورد در اینده صحبتی خواهیم داشت .

بخش نجات و آزادی قزاقان

۳

کرونولوجی واقعات افغانستان

۵ جولای ۹۵: تم جانسن از کابل خبر داد که وزارت خارجه ربانی در یادداشتی به سفارت پاکستان آزرده گئی خود را از مساعی پاکستان برای استقرار صلح در افغانستان نشان داده و گفته است این مساعی بدون استشاره حکومت کابل براه افتیده است. وزارت خارجه ربانی در اعلامیه ای باین مناسبت گفته است اقدامات اخیر پاکستان برای انعقاد یک کنفرانس صلح با اشتراک هندوستان و روسیه با مساعی که از جانب رژیم ربانی در زمینه صورت میگیرد مطابقت نداشته، این حرکت و همچنان دعوت از نماینده پادشاه سابق اعمال غیر دوستانه تلقی شده است.

۱۰ جولای: جنرال عبدالولی بهنگام رسیدن به پشاور گفت که پادشاه سابق طرفدار تجدید موسسه سلطنت نمیشد، اما بهر وظیفه ای که لویه جرگه افغانستان او را بگمارد قبول نموده با افغانستان مراجعت خواهد کرد.

روزنامه (مسلم) در شماره ۹ جولای ۹۵ نوشت که دعوت دولت پاکستان از جنرال عبدالولی شاید به زنجیری مرتبط باشد که یکسر آن در واشنگتن و سردیگرش به نیویارک وصل است. روزنامه میگوید حکومت ربانی نه اعتماد مردم را جلب توانست و نه صلح و استقرار را در کشور پیاده ساخت، ازینجاست که اذهان عامه مردم افغان بیشتر متوجه پادشاه سابق شده است. روزنامه علاوه میکند، معهذ تجدید تاج و تخت سابق و احیاء قدرت و امتیازاتیکه شاه سابق و فامیل او داشت نا ممکن بنظر میرسد.

بقرار اطلاع واصله از جلال آباد مناقشاتی بین قوماندان میدان هوایی و شورای ننگرهار در باره کنترل میدان پدید آمده است مشاهرا جلال آباد - کابل خطرناک بوده چور و چپاول توسط افراد مسلح دوام دارد

۹ جولای: کنوانسیون ملی پشتونخواه قومی پارتی در پشاور تشکیل جلسه داده شاعلی عبدالطیف افریدی را بحیث رئیس خود انتخاب نمود و همچنین تقاضا نمود تا حدیثی (تثبیت خطوط سرحدی) ولایت صوبه سرحد تجدید و نام ولایت پشتونخواه گذاشته شود تا اتحاد پشتونهای مسکون در دوطرف خط دیورند تامین گردد.

۹ جولای: جرگه بزرگ اقوام جاجی، منگل و مقبل در شهر نو گردیز حدود شصت هزار نفر را جلب نموده، قطعنامه ای بحمايت از محمد ظاهر شاه پادشاه سابق صادر نمودند. موسفیدان جرگه از دولت پاکستان نسبت بدعوت جنرال عبدالولی تشکر نموده تقاضا کردند تا هرچه زودتر پادشاه سابق نیز پاکستان دعوت شود. در جرگه دیگری که از طرف اقوام شینواری، وزیر و مسعود دایر گردیده بود از باز دید نماینده پادشاه حسن استقبال شده و در قطعنامه صادره از ربانی تقاضا شده است تا فوراً استعفی نماید.

۱۲ جولای: قوای ربانی - سیاف بالای شهر یکاولنگ حمله کرده شهر را در محاصره گرفته اند. یکاولنگ در تصرف حزب وحدت شاخه خلیلی بوده رژیم ربانی بخاطر موقعیت سوق الجیشی آن که دره کابل را با ولایات شمال وصل میسازد، میخواهد این شهر را بزور متصرف شود تا کاروانهای ربانی - سیاف بسهولت ازین طریق بولایات شمال رفته بتوانند. اما برادران مبارز هزاره مقاومت شدید نشان داده و در چند موضع ولایت بامیان اخبار جنگ بین قوای ربانی با رشید دوستم و حزب وحدت رسیده است.

۱۳ جولای: روزنامه فرانتیر پست خبر داد که فاروق اعظم سابق وزیر امور مهاجرین حکومت افغانستان گفت که ربانی از دولت روسیه تقاضا نموده تا سفارت خود را در کابل دوباره افتتاح نماید. بقرار یک اعلامیه مطبوعاتی که فاروق اعظم صادر نموده، ربانی این تقاضا را بحضور هیئت سه نفره روسی بریاست جنرال پیتر چرشف که از کابل بتاریخ ۱۱ جون دیدن کرده، نموده است. داکتر اعظم میگوید ربانی به هیئت روسی گفته است که گذشته را فراموش نموده و برای آینده بهتر برای هر دو کشور متفقاً دست همکاری بدهیم. داکتر اعظم گفت که حکومت هندوستان میدان هوایی ربانی را اعمازمیکند ۱۰ و علاوه کرد که ربانی این روش را باشر تقاضای روسیه در پیترگرفته تا پاکستان را بخاطر کمک و مساعدتی که به هنگام جهاد با مجاهدین افغان نموده، جزا داده باشد. داکتر اعظم علاوه کرد که ربانی همچنان امتیازات بیلزوم با ایران میدهد و هدف آنست تا ارتباطات تجارتی پاکستان را از طریق قندهار و جلال آباد با کشورهای آسیای مرکزی مسدود سازد. او گفت ایران بحکومت ربانی کمک میدهد تا طالبان را معدوم سازد. داکتر اعظم گفت مراجعت پادشاه سابق ظاهر شاه یگانه راهیست که صلح و امنیت را بکشور و بمنطقه برگردانده میتواند. (فرانتیر پست ۱۳ جولای صفحه سوم ستون سوم).

**آئینه گر نقش تو بنمود راست
خود شکن، آئینه شکن خطاست! (فریار)**

پاچا شکایت نموده شهزاده را تشویق به بغاوت بمقابل امیر شیرعلیخان نمود و در جنی صورت ازکمت و همکاری خود متعهد گردیده. وقتی سید محمود پاچا ازین تماسها اطلاع یافت - امیر شیرعلیخان شکایت برد و امیر سید صفدر را از مشرقی بکابل احضار و درکابل نظر بند نگه داشت ولی سید صفدر پاچا از کابل در ظرف یک دو سال بطرف قندهار و هرات فرار و از انجا بکمک شهزاده محمد اعظم خان بطرف ایران رفت و درهمدان نزد اقوام مادری خود سکونت اختیار نمود.

هنگامیکه امیر محمد افضل خان پادشاه شد سید قاسم پاچا را باعزاز بکابل خواست و بعد از چند ماه اقامت مرخص کرد که بعداً در باجور وفات و درکنر دفن گردیده. در دوره سلطنت امیر محمد اعظم خان مناسبات سید محمود پاچا با دربار کابل بهم خورد اما از اولاده سید قاسم پاچا بگرمی پذیرائی شد. چنانچه سید جعفر پاچا (پدرکلان هاشمیان) در همین دوره بار اول بکابل آمد. سید محمود پاچا با امیر محمد اعظم خان جنگید و در دوره دوم سلطنت امیر شیرعلیخان بحیث مشاور در حلقه دربار درآمد تا آنکه امیر عبدالرحمن خان در سنه ۱۸۸۰ میلادی او را بکابل نظربند ساخت ولی توانست دوباره بگتر برود و در سنه ۱۸۸۲ بمقابل امیر عبدالرحمن قیام کرد اما شکست خورد و به گوشت فرار کرد. پسر ارشد او سید احمد پاچا (فرزند درانی ادی) در عصر امیر عبدالرحمن خان در کابل نظر بند بود تا که در عصر امیر حبیب الله خان وفات یافت و در جابر الانصار (رح) دفن است. فرزند او از آنجمله مرحوم سید شریف خان سریاور اعلحضرت نادرخان (که در عی زمان نواسه خاله بودند) و نواسه هایشان منجمله مرحوم جنرال سید صالح محمد خان سابق لوی درستیزار دوره سلطنت امان الله خان بیعد در خدمات نظامی - اجتماعی افغانستان سهم برارنده گرفته اند. از تلخیص بالا برمی آید که سید جمال الدین افغان در محیط زیست سید هاشم پاچا و سد قاسم پاچا و بداخل عین قلعه رشد و نمو نموده محیط فکری آنها قیام و جهاد علیه انگلیس بوده و سید جمال الدین در جنگ مشهور سید هاشم پاچا با قشون انگلیس در قلعه پیشد (پشت) کتر که رویداد انرا موهن لال منشی ثبت کرده حاضر بوده است. تفصیل این واقعات در شماره ۱۵ - ۱۶ ائینه افغانستان (صفحات ۱۲۲ تا ۱۶۱) با اسناد ارائه گردیده. سید جمال الدین از طرف سید هاشم پاچا و بکمک قوم مادری خودش (قبیله معروف یوسفزائی) که در داشیه سرحدات دیورند قرار دارند هنگامیکه سید هاشم پاچا با جون بود بهند برتانی برای تحصیل اعزام شده بود و بعد از آن در تمام مدتیکه سید قاسم پاچا حیات داشت سید جمال الدین افغانی همفکر و هم نظر و همکار او بوده پیامهای او را بشهزاده محمد اعظم خان برای قیام بمقابل امیر شیرعلیخان میرسانیده است. اکنون بر مورخین افغان است که از اسناد ارائه شده آن قسمت بیوگرافی سید جمال الدین افغانی را تکمیل کنند که تا کنون میسر نبوده است. ختم.

قابل توجه جناب محترم آقای رشاد

محترم دکتور سید قاسم رشتیا از سویس

بحواب سوالیکه از کمال علاقمندی بسوابق تاریخی کشور و جریانات یک عصر پیشتر وطن نسبت بخاطرات شخصی اینجانب در شماره ۵۴/۵۳ ائینه افغانستان (صفحه ۹۷) نموده اید، برای معلومات جناب شما و سایر علاقمندان اینک با اطلاع میرسانم که خاطرات سیاسی من که رویهمرفته مدت شصت سال را از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۹۲ در بر میگیرد، بحمدالله سال گذشته از تحریر برآمده و در دو قسمت شامل (۶۶۲) صفحه تایپ شده است. این اثر دارای دو قسمت است:

بخش اول دوره که خودم شامل وظائف و کارهای رسمی بوم و بنابران بدرجات مختلف در اکثر جریانات اشتراک داشته ام، خصوصاً بعد از سال ۱۹۴۸ که بار اول شامل کابینه گردیدم و بخش دوم دوره باز نشستگی پس از اعلان جمهوریت تا سقوط آخرین حکومت کمونیست کابل را احتوا مینماید که من از خارج صحنه ناظر جریانات بوده ام.

اکنون چیزیکه باقی مانده تطبیق سنوات و ترتیب وقوع رویداد هاست که چون علی الاکثر از حافظه نوشته شده باید با کلکیونها و کتب و دیگر مآخذ سردانه تطبیق و در صورت تفاوت تصحیح و تکمیل گردد که فعلاً مشغول آن میباشم. پس از ختم این کار که مدتی را در بر خواهد گرفت (زیرا دسترسی به کلکیونها و دیگر مآخذ در حالت آوارگی خالی از مشکلات نیست) البته بعد از آن بزود ترین فرصت بفراهم کردن وسائل نشر آن اقدام خواهم کرد و امید است عمر وفا کند و این کار در زمان حیات خودم انجام پذیرد ورنه انشاءالله بازماندگان و علاقمندان بدون فوت وقت به نشر آن اقدام خواهند کرد. سید قاسم رشتیا دوم اگست ۱۹۹۵ - ژنیو - سویس.

مژده بزرگ

آئینه افغانستان افتخار دارد برای بار اول مژده نشر خاطرات شخصی دانشمند و مورخ شهیر کشور جناب آقای رشتیا را پخش و چاپ میکند. خاطراتی بطول و عرض ۶۶۲ صفحه تقریباً تمام واقعات تاریخ معاصر افغانستان در قرن بیستم را احتوا کرده خواهد بود و این غنیمت بزرگی است که باید مولف دانشمند را تبریک گفت و مساعی او را تقدیر نمود. مردم افغانستان با بیصبری خاص منتظر نشر و توزیع این اثر میباشند.

آئینه افغانستان و ناشر آن در طریق تکمیل سنوات از کلکیونها و منابع مختلف بهر نوع کمک و همکاری حاضر است. در کلفورنیا کتابخانه های پرزیدنت نکسن و ریگان و کتابخانه پوهنتون (UCLA) بدسترس ما قرار دارد و حتی از کتابخانه پوهنتون برکلی در شمال کلفورنیا نیز استفاده میتوانیم. منتظر فرمایشات شما هستیم. (هاشمیان)

این کتاب که تالیف محمد یوسف ریاضی بوده و در زمره انتشارات موقوفات دو کتور محمد افشار یزدی با تمام حمه آصف فکرت و ملحوظه دانشگاه تهران چاپ شده اخیراً مورد نمودم. بسن مؤلف هدف عمده کتاب ذکر واقعات تاریخی افغانستان است در برات و هزاره جات و نواحی سرحدی بین افغانستان و ایران در طول مدت صد و هفده سال قمری. بر علاوه آن واقعات امید ادبی بهم مربوط با ایران و جهان نیز در خلال آن سالها بطور اختصار درین کتاب درج نموده است.

شباهت تاریخ تمامی آن واقعات تراژیک دران سامان ناشی بوده از سیاست استعماری روس و انگلیس و آمال شوم آن پزنان بین المللی در قبال رنترتگی شان چنانچه کی پیوسته آرزو داشت منابع نیم قاره هند دست یابد و آندکتر حاضر نمی شده آن مستعمره را از دست بدهد. البته در مواردی بهم از مندی بعضی ارباب قدرت سیاسی و نظامی ایران نیز در زهر آلود ساختن فضای امن و ایجاد فاجعه در کشور ما از همان عهد محمد شاه تا دیروز (و همین امروز) بی تاثیر نبوده و نخواهد بود.

جناب ایرج افشار میر است اوقاف در آغاز این کتاب منجمد اظهار نظر کرده اند که نوشته های مؤلف بنابر سبب دربر گرفتن جریانهای مستقیم تاریخ ایران یکی از ناخن های تاریخی است و از چاپ شدنش بهره های زیادی گرفته می شود...

این نظر نشان در صورتی معدود پیدایی کرد که مؤلف امانت قلم و عرف و آداب پسندیده تاریخ نویسی را محترم شمرده در بیان وقایع بدون دخالت احساسات شخصی و انگیزه دیگری یعنی با موقف بیطرفی پر واقعه را بعین صورت وقوع آن درج کتاب می کرد. متأسفانه در همه جای کتابش چنین نشده بلکه برعکس بسیاریا مطالبی دران برمی خوریم که دور از واقعیت مثل بار بار که یکتا از اربابان ایرانی اتش ناجوانمردانه به داخله درامد افغانستان پرداخته مؤلف به تحقیر خود ناآمالانه نشانده اسباب موجب دروغین برای چنان به داخله اختراع نموده که موفلا نثری بهر ساندۀ تا مگر خواننده تصور کند که گویا یک شخصیت سیاسی افغان سلیح در بازار دجیات جنگی

در سال انقلاب داخلی افغانستان (۱۳۰۷ ه. ق) کوفلی قوئل جزال ایران در برات به تبلیغات سوء و ترغیب مردم به شرات می پرداخت. به شهادت حکومت افغانی نه اشد. نتیجه عده اجماع کوبستانی نایب الحکومه اراده شش را بمنی بر آتش زدن به عمارت قوئل لگاری ابراز دهست. باقر کاظمی امان خوست و محمد رنجنه شد تا بحث شخص نامطلوب و کسایت افغانستان را ترک نماید. هم اکنون از دو سال زیادتر شده که راه دشت افغانی و تحریکات مردم برضه بهر دست های ناپاک گاشته اند و چون در هزاره جات آمده است.

بیان تاریخ عوامل زیاد دارد یکی آن ثابت کردن هویت میباشد. و این هوست را سوانح ملی نیز گویند. برای بوجود آمدن هویت پدران ما چند قرن کار کرده اند تا اینکه زمانی کشور ما بنام افغانستان در یک ساحه بسیار وسیع

تشکیل گردید (۱۷۴۷ م). این گفته درست نیست که مفکرین و چون داشت از قرن ۱۶ شیر شاه سوری برای هویت افغان برخاست و سخن معروف او که در کتب درسی آمده است: «شخصی میخواست از قوم و قبیله خود چیزی بگوید شیر شاه گفت: ((افغان بس است))». خوشحال خان در اشعار ملی خود در حقیقت افکار شیر شاه را بیان نموده است و در برابر شیر شاه سوری احساس مسئولیت میکرد چنانچه گفته است:

و مغلته به هغه چا سکاره کرم
چه راضی را کچه روح فرید خان شی
فریدخان همان شیر شاه سوری است
همچنان احمد شاه بابا بابا این نکته
اشاره کرده است:
دحمید او دفرید دور به بیاراشی
تکه زه و کاندیم به هر لوری تاخونه
مراد از حمید (سلطان حمید لودی)
شاهنشاه هند است و فریدخان
همان شیر شاه سوریست.

در سال ۳۳۲ هجری ابوالحسن بن حسنی مسعودی در کتاب (مروج الذهب) سرزمین بین چین و خراسان را سرزمین (خرلیجان) یعنی (خلیجیان و غلیزبان) می داند. و آنان را نکوسیم و بلند قامت پاکیزه روی تعریف میکند (مروج الذهب ص ۱۳۰). همچنان سر (مروج الذهب) سرزمین غزنی بست و داور... را مرکز سوریه می داند. در بحران هویت غلیزیه را بیک ارتباط نامزا یاد کردند که روایت بعد از سال ۳۳۲ هجری میباشد لهذا آن نظر منسوخ است.

تاریخ سیستان که شهر و رساتیق سیستان را مغفور و جدا از خراسان میدانند، میگوید که خراسان را از آن یاد کردیم که سیستان شامل کابلستان، زابلستان، خرچ، زمین داور، اسفزار و خجستان است. ملک الشعراء بهار در پاورقی از قول یاقوت در مورد اسفزار

از ایران استمداد نموده بشه (صص ۱۱ - ۲۰ - ۲۲ و غیره). شخص آگاه دارای عقل سلیم خوب میداند که چنان خواب و خیال که بغرض که از واقعیت دور بود و تلاش نبرده‌ها را برای تبری از باطن و محمد یوسف ریاضی چیز دیگری نیست. برای اینکه سخن بدراز انگشت یک مثال می آورم و موضوع را بقضای خواننده کتاب می سپارم:

بارالطه به اکبر شاه شجاع وزیر برق انگلیس بکابل (ص ۳۷) نوشته است که گویا شما پسراده کامران از هرات بنا بر مدیر فساد عساکر انگلیسی بهادار شاه ایران شکایت نمود. در هرات دفراد بنام دی خطبه خوانند ... و عموم ملت افغانان حاضر شدند به بمحیالی و همراهی بودن با دولت و ملت ایران و بر ضد انگلیس قیام کردند؟ مؤلف از روی چاپلوسی با اصطلاح بکلاه پادشاه ایران پر زده - شباهت و اعتماد نفس افغانانی آزاد منش را چنانچه دوست و دشمن و محیط همه یکسان بکرات و مراتب اعتراف کرده اند تا دیدگر گفته است او خوب می دانست که افغانان در طول تاریخ بر افتخار خودشان از مسکنه برگیر گفته تا چنگیز و انگلیس و غیره (ولو در عمر خود قدرت نظامی بزرگترین دنیا بوده اند) مردانه مقابل کرده و متجاوز را با رسوائی و سرانگندگی از خاک پاک وطن بیرون رانده اند. یوسف ریاضی و اربابانش تا آگاه بودند که افغانان در امر دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور خود برگز لاا و داداش لازم نه داشته اند و نخواسته اند!

ریاضی و اخای آنهمه چاپلوسی را بنا بر ضعف نفس خویش اختیار نموده بودند بر این است که پادشاهان ایران خصوصاً ناصر الدین مانند امپراطورهایان و غیره تا جنگ جهانی اول حقوق خارج منطقه و تفاوت قوئلات (Incompatibility) را برای انگلیس و روس و غیره طوعاً قبول نموده بودند و زهره آزر گاهی نه شستند تا در مقابل انگلیسها بچنان جسارت یعنی قیام صلح تثبیت در زبیده باشند. واقعیت تا قابل تردید نیست که افغانان در آنوقت نیز بر طبق عفت نه زمره ساله شان با خنونت تمام بر ضد انگلیس و بپا خاستند، اعلان جهاد مقدس را بجهاد اعرار گوش جانیان رسانند، و از آنجا که شاه شجاع بدون تردید خاین ملی شناخته شده در نتیجه وی در سال ۱۲۴۳ قاصص کردند.

مؤلف پوره مستغر بود که پادشاه مردم ایران در قیام ملی افغانان بیچو و چرکت در زبیده نمیتوانست چنانچه خودش در جای دیگر کتاب (صص ۶۵ - ۶۲) با عبارات پرداخته است بطور غیر مستقیم حقیقت را اعتراف نموده است باین معنی که وقتی حسام السلطنه والی خراسان در اوایل ماه ربیع الثانی ۱۲۷۳ متهورانه و در دانه بطرف ابرت لشکر کشیده بران شهر دست یافت در اخیر همان ماه انگلیسها بر آن شغفه شده سفارتشانرا در تهران برسم احتجاج بستند و ضمناً قوای بجای آنها بخلج فارس حمله برده خسارات جبران ناشدنی برکشتی های جنگی و ساختمانها

مینویسد: «... اصفزار مدینه فی نواحی سجستان فی جهت هرات»
تاریخ سیستان در صفحه ۲۷ مینویسد: «... و سب یادگرن کور خراسان و مجموع آن اندرین فصل آن بود که مارا غرض اندرین کتاب فضل شهر خویش است تا هر که بخواند معلوم گردد اورا که سیستان همیشه از میان عالم مفروز بودست و بذات خویش قایم ...»
در بحران هویت تاکید بر اینست که کابل قندهار شهرهای خراسان است. در بحران هویت از شاهان غزنوی، غوری، سوری، لودی، هوتک و ابدالی همه بنام خراسان یاد میشود.
برای آنکه مطالعه کننده متردد شود و بحران تحقیق یابد آغاز بحران هویت از کمونستها و شعارهای «کارگران جهان متحد شوید - طبقه و زحمتکش و طبقه انترناسیونالستی»
اتحاد شوروی بوده در بخش دوم بحران، اسلام توسط اخوانیه با طور نادریست تعبیر و دشمن هویت ملی خوانده شد. اکنون نتایج و میراث این تعبیر نادریست را مینویسم:
در سال ۱۹۸۸ م در کابل (کتاب سفید) بنشر رسید که در هشت سال جنگ کارگر بیسرحد و تعبیر نادریست از اسلام و خساراتی بار آورده است؟ البته این بحث جدا ازین است که ملت مومن و مسلمان افغانستان برای حفظ و استقرار اسلام مقدس و حفظ ناموس و استقلال خود در جهان قربانیهای بی مثال داده است. یکعه نیمه ملاها مفهوم اخوت و قلمرو اسلامی را بی مسئولیت تعریف کرده انرا با تعبیر انترناسیونالیستی مارکسیزم-لنینزم متعادل قرارداد و اندر حالی که در عمل در قلمرو سابق اسلامی امروز شش کشور مستقل وجود دارد (عربستان - اردن - عراق - سوریه - فلسطین و لبنان) و اینها هر کدام سرحدات مشخص سیاسی دارند اما ملا صاحبان هنوز هم مفهوم اخوت اسلامی را بیسرحد تعبیر میکنند. بهرحال در کتاب سفید تصدیق شده است که: از لحاظ اقتصادی نه بلینون دالر همداره به ساختمانها و ادارها و تاسیسات علمی رسیده است اما در قسمت نظامی:
(۱) ۶۶۱ عدد طیاره و هلیکوپتر جنگی از بین رفته است.

(۲) ۱۵۷۵ تا آنکه تلف شد
(۳) ۱۷۱۶ عدد و سال تراستی و
معدوم گردیده

(۴) ۲۸۲۳۱ عدد سلاح
خفیه از بین رفته

شما خود تصور کنید تا اینقدر
ادوات حربی از بین میرود
خساره های جانی و مالی آن
بکدام حد و سرحد خواهد بود؟
در حالیکه در جنگ هند و
پاکستان بار اول هر دو جانب
فیصله نداشتند ولی جنگ ما با
روس نه سال دوام کرد/ آنها به
طوری که ما بیدار بودیم.
بحران دیگر از جانب قدرت
های منطقوی توسط مزدوران
بیوجدان برای انداخته شد
که این خسارات را بار آورده:

- (۱) هشتاد درصد شهر کابل
ویران گردید.
- (۲) از سال ۱۹۹۲-۱۹۹۵ بیشتر از
۲۵ هزار کشته قلمداد شده
- (۳) زاید از صد هزار معیوب.
- (۴) یک میلیون بی خانمان و
مهاجر.

مسائل عمده بحران هویت را
ذیلا مرور میکنیم:

- (الف) حوزه فارسی زبان به
رهبری ایران و رهبران آن -
استخدام ربانی و متحدین او.
- (ب) تجاوز شعبه مذهب بر غرب
کابل بر رهبری ایشان...
استخدام علی مزاری.
- (ج) وهابیت بر رهبری عربستان -
استخدام سیاف
- (د) مسائل مذهب سنی، قوم و
ادعاهای دیگر بر رهبری پاکستان -
استخدام گلبدین و رهبران
هفتگانه تنظیمهای شوروی
- آغاز بحران از دسیسه شمال
نوروز سال ۱۳۷۱ بود پس چپیه
فارسی زبان ملیشه های
از یک تاجک و اسمعیلیه حزب
وحدت شورای نظار جمعیت
اسلامی بونه و ناظر عمومی
دسیسه نجفی از پولیس
مخفی ایران بود.
- نویسندگانیکه با احزاب
هویت دوم دست بکار شدند
تمام دوره های سابق را
محکوم کردند از مبدا و ضرورت
تاریخ افغانستان چشم پوشی
کردند از اکثریت انکار نمودند
عنعنات ملی را قبول ننمودند
با اقلیتها پیوستند با این
تفصیل:
- (۱) ربانی و مسعود از چهار
قسمت کشور (طالبان، دوستم
شورای ننگرهار و خود ربانی)

ساحلی ایران تمجیل نمودند ناصرالدین شاه پادشاه ایران بر ترس مرگباری دچار گشته حاکم
را با توبیخ و تهدید تمام عزل و هرات را بجله برچ تمام تر تخلیه کرد و در عین زمان توسط سفیر خود
به ناپولیون سوم پادشاه فرانسه گزارش داد که حاکم اسلطنه خود مراغه (؟) و بدین آگاهی

او هرات حمله کرده بوده و عزل نموده ... او از ناپولیون سوم التجا نمود تا بر بزم آن
کشیدگی با مساعی جمیده خویش بذل توجه بنماید. همان بود که ناپولیون عذر پادشاه ایران
را از ادوات افغانستان خواست و قرارداد دادی را بین آن دو کشور طرح و در سال ۱۸۵۷ با مفاد
تصویب شان رساند چنانچه بموجب آن افغانیکه با قوای بحری خود را از خلیج فارس فرخواندند
و ایرانی را قبیله نمودند تا از آن بجهت محاکم افغانستان دخل و تصرفی نکنند.

مؤلف بخصالت خانواده اش که مانند عده کثیر بنرستانی و عناصر قزلباشیه
بقابل افغانیکه عقد حقارت داشتند اینبار اعم از حبیب و افراد نظامی و علی بلقب حبیب
یاد کرده است در حالیکه تمام مردم افغانستان آنها را بهیته بزبان دری "زنگی"، بزبان پشتو
"پیرنگی" و بهر دو زبان "انگیز" یاد می کردند و گاهی بابا لقب غزازی و چالوسا نه بابا
دارده شده بود!

نسبت شیوع و با در کابل
دقتی که امیر محمد یعقوب بکار اخذ سلاح و در آسمان مرخص کرده صرف
معاش برای شان تجویز نمود - آنها قبول نکرده بسلسله مراتب نظامی نزد امراد کیوناری
بخش استغاثه مراجعه نمودند و در اثر غلط فهمی کیوناری بالای آن عسکر که فر کردند و عسکر
رو بجا بنمیزین دویده جهت دفاع خود سلاح درست آوردند مؤلف آنها را "افغانه وحشی"
و آن حرکت شروع شان را "وحشیانه" نوشته است (ص ۱۲۴) لکن تمام آنها ویرانی
را که افغانیکه در کابل (تخریب کابل بالاحصار) و هرات (تخریب صلا) در کمال
وحشت و بربریت ارتکاب نمودند که هیچ فردی در دیای مدنی جز وحشت و بربریت برای آن
اعمال افغانیکه تریف دیگری ندارد مؤلف آنها را وحشی و وحشیانه نوشته (ص ۱۷۹/۱۸۰)
و اما درباره شکایت ریاضی از امیر عبدالرحمن خان،

درست است که امیر عبدالرحمن خان عده از خانواده کی که تر و تنه را
در کابل و هرات و شهرهای دیگر به بیانه داشتند رشتته دوستی با امیر شیر علی خان خانواده
او جز نوال فرستاده دارائی نمی شان را ضبط و تاراج می کرد بشمول کسانی
که در وقت آوارگی و تنگدستی با وی کمک های مالی کرده بود (مثلا خواهر
شیرین تاجر کابل در بخارا لکن پیش آمد امیر مذکور با مؤلف یک علت سیاسی
داشته است: با وصف سابقه همکاری و خدمتگذاری های صادقانه
خانواده و شخص خودش را (افغانیکه)، مؤلف همکاری با روس را ترجیح داد

يك قسمت را بدست دارند
كه در اقليت مطلق میباشد.

(۲) در هفت تنظیم پشاوريك
تنظیم يادو میباشد كه
اقلیت است.

(۳) از لحاظ قوم و زبان نیز
اقلیت است.

پس آینده ندارد اما بل و
مصارف جنایات شانرا
اقوام بیچاره شان خواهد

پرداخت.

بچند مثال تاریخی میرویم:

در جنگ دوم افغان - انگلیس
۱۸۷۹ امیر محمد یعقوب خان

از سلطنت استعفی کرد و در
مراسم انتقام گیری کیوناری

اشتراک نکرد. وقتی یعقوب
خان به قدرت رسید و امیر شیرعلی

خان قوت محمد در کابل محمد جان
خان سه ساله را حسین علی خان

میرداجی و سایر بزرگان هریک
از قبول سلطنت بهمین دلیل

انکار ورزیدند كه ماقوم خود
را بمصیبت و مخالفت سایر اقوام

مواجه نمیسازیم. در سال
۱۹۲۹ امان الله خان از سلطنت

دست برداشت بخاطر جلوگیری
از برادر کشی. در سال ۱۹۷۳

محمد ظاهر خان از سلطنت استعفی
داد بخاطر جلوگیری از برادر

کشی.

ولی در بحران هویت تنها منظور
قدرت هم نیست چرا كه حصول قدرت

راه و رسم دیگر دارد (بدل مردم
جاه گرفتن) ولی منظور اینها

تقویت بحران نیز است و این
در بدل پول خارج است.

اینك از نویسندگان وطنپرست
دعوت میشود تا برای رفع بحران

هویت بشرح هویت پرافتخار
افغان، تاریخ بلند آوازه و

ملت نامدار افغان بپردازند
تا مردم از بحران هویت و تردد

هویت خلاص شده نجات یابند.
بنظر من کلید برآمن از بحران

هویت قرار در ذیل است: سید جعفر
روانده می خبر و گدازات سید محترم

واعظ زاهد پسر واعظ معروف سید سرور شهید
درواشگتی بین افغانها انتشار یافته.

راديو و تلویزیون آریانا و رادیو صدای
افغانستان خبروفات جناب واعظ زاهد

را با نهایت تأسر اعلان کردند. تمام
افغانها از شنیدن خبروفات جناب واعظ

زاهد غمگین گردیدند زیرا واعظ زاهد دایم
میگفت: «سنی و شعبه هر دو مسلمانند

و در نهایت تمام باشندگان افغانستان
افغان و مسلمان استند و باشندگان

سایر ادیان افغان میباشد. از همین
سبب کسی با او تعصب نداشت و مورد

احترام همه بود. پس راه برآمن از
بحران هویت همینست تا همه را افغان

اچنانچه بتو گزارش محمد آصف فکرت ریاضی خود را یکسره به امن روس
انداخته بود. از آن سبب الفکلیس، نظریه نقول، دوست دشمن دشمن است
دیگر او را شایسته اعتماد و رازداری نمی پنداشتند و نه تنها از حمایت او دست کشیدند
بلکه به امیر عبدالرحمن خان نیز توصیه کردند تا از وی سبب اعتماد کند كه البته او نیز امر
با وی نتیجه منطقی اعمال خودش بود. است و نه چیز دیگری.

باز هم بروایت محمد آصف فکرت كه او نیز از اهل برت بود،
مؤلف بواسطه همکاری اش با روس به یك مرتبه در برت توقیف شده ولی
بزرودی (بگوشش غیر مستقیم و سبب) را نگه داشته و بمنشهر رفت. بعد آنكه میخواست
دوباره به برت برگردد شنبه امیر دستگیری و زندانی شدنش از کابل برت رسیده
پس بمنشهر رفت و پمانجا اقامت گزید. از این زمان پناه گزینی خواست و در عین زمان
نظر سابقه خدمتگذاری خودش و خانواده اش بقونسلی برطانیه در شهر نمر هم
بود (ما بعلت تنه بودن همکاری با روس درخواستش را رد شد. سفارت دولت ترکیه
نیز چند بار مراجعه کرد و جواب منفی گرفت بالاخره قونسلی روس او را رها نمود
گرفت، خانواده اش را نیز از شهر بمنشهر آوردند و زندانی مرخصی برایش تأمین
نمودند اما در پایان کار از ترس آنكه مبادا رازهای شانرا افشا نماید او را
بعد از ۱۰ سال خدمتش بقتل رساندند.

روضه خوانی و برغمردن تکیه خانه، در نوشته مؤلف تنها بنظر اهل
تشیع شایسته می نماید لکن بقصاوت بی غرضانه ارزش یک کتاب
تاریخ قابل اعتماد را ندارد. بحث ما خد استفاوه مطمئن از آن
نمی توان کرد.

چند تعمیم ضروری

ص	س	
۱۶	۱۸۹	من پشتو صحیح است تنها در سطر ۱۸ بوضو غورام غورام خوانده
۱۹	۲۵	شود عبارات حاشیه تا اشتباهی بی لزوم نباشد.
۵۰	آخر	سید آباد مرکز ولایت در دك است
۵۵	آخر	شین دند در پشتو یعنی دای سر سبز است. و انفع كن جابل نه بلكه شخص را نشاندی بوده است
		ولایت فغانستان در پشتان ضمن تقیبات كل سال ۱۳۴۲ به چار
		ولایت بغلان، كندهار، تخار و خجستان تقسیم گردید.

۷۹	زیر	نام ولایت سنگان در زمان تقیبات ملکی آفرین دوباره ظلم گشته	بدانیم و با افغان بولن خویش افتخار کنیم.
۹۵	۱۱	مرفن امیر محمد افضل خان در قلعه حشمت خان فی ملک در ۷ متری غرب	مسعودی میگوید: «در سرزمین بین خراسان و چین و دریاهای سیحون جیحون اقوام مختلف زندگی میکنند و از خود سلطنت دارند که بنام کوشانیان یاد میشوند. «بقول مسعودی بعد از طوفان نوح (ع) نخستین شاه در همین سرزمین بود که تاج بر سر نهاد و نام او هوشان بود که در اینصورت بسیار پیشتر از یما باشد. در روایات و حکایات قبل تاریخ خطی همین روایات که در کتب قدیم ذکر شده کسب اعتبار کرده است.
۱۶۰	۱۲	کهنه بزم کاف و فحش نون یکی از ولایات سه گانه شرق کشور است.	نگارنده در گزارش تاریخ وقتی دو مساله با هم تطابق داشت یعنی قوم و سرزمین بذكر آن می پردازد. بگونه مثال اگر مسعودی که از سایر تاریخها پیشتر است گوید سوریانیها در غزنی و بست بودند پس تردیدی نیست همین مردم و همین سرزمین است و چنین معلوم میشود که ترک و خلج قدیم و چادر نشینی شان همین تره کی و خلجی میباشد و این نظر زمانی تقویت مییابد که صورت و ساختمان جسمی شان نیز توضیح شده باشد چنانچه در همین مقاله ذکر شده است.
۱۷۵	۳	کلیان نورستان نیست در حدود لغمان و قوچیت دارد - لغمان را قبل لغمان نیز می نوشتند	
۱۷۸	۱۹	باغ علم تلج صبح است	
۲۱۳	۱۳	گیزاب قره است در ولایت قندهار	
۲۴۱	۱۰	میان دیچی کلمه بی مفهوم است - مندری بایست می نوشت که یعنی محل فروش غله باب و خراکه است.	

در اینصورت دو حالت پیش خواهد آمد:

الف) یا مردم افغانستان با بحران هویت مبارزه کرده آثار رفع مینمایند.
ب) یا بحران هویت ما را به تجزیه میکشاند.
اگر بر بحران غالب آمدیم پختگی و لیاقت خود را بجهان و بدشمن ثابت خواهیم ساخت. و در صورتیکه بحران بر ما غالب شود پس از سالها دوباره با هم وحدت میکنند چنانچه مثالهای وحدت مجدد بسیار است مثلاً نقش های خایانه و صادقانه ثبت صفحات تاریخ خواهد شد. و بالله توفیق. ختم.

در جستجوی یک دوست : عزیز عابد بلخ

محترم صالح ارجمند از المان

بعدا لقاب -

بدینوسیله مرا تب اخلاص و احترامات قلبی خود را خدمت شما تقدیم داشته سلامتی کامل جسمی شما را توأم با موفقیت همیشگی تان در نشر و پخش مجله ائینه از بارگاه خداوند مسئلت میدارم. البته مجله ائینه نه تنها در مورد نشر خبرهای مربوط به وطن بلکه در نشر سایر موضوعات مورد ضرورت خدمت بسزا انجام داده است. واقعا چطوریکه دیده میشود تماما وقایع و جریانات سیاسی، حادثات تراژیدی و جانگداز را که با لای ملت بیچاره افغان و مخصوصا اهالی مظلوم و بی دفاع کابل ویران شده میگذرد با غیره موضوعات اجتماعی/ ادبی/ سیاسی را بدون کم و کاست و جانبداری از تنظیمهای قدرت طلب مثل ائینه منعکس میسازد و اعمال قدرت طلبان و جبائیان و ظالمان و مکاران را با چهره های سیاه و رفتار نا پسندشان بمقابل ائینه قرا میدهد و حق میگوید و از حق دفاع میکند. انکار نباید کرد که زحمات شبانه روزی شما و کمکهای قلمی نویسندگان بزرگ، دانشمندان، سیاستمداران، شعرا و شخصیت های برجسته و خوش نام کشور البته قابل تحسین و تقدیر است.

محترما میخواهم توجه شما را بمطلبی جلب نمایم: هرگاه بخاطر داشته باشید در چند سال اول جهاد و مبارزه مجاهدین افغان بمقابل روسها و یا دی شان در سرویس دری را دیو پا کستان توسط شخصی بنام " خادم ملت عزیز عابد بلخ " سخنرانی صورت میگرفت که بیشتر سخنانش روی تشویق ملت برای جهاد و تقویه قلب مجاهد و مبارزه برای اخراج روسها و از بین رفتن کمونیستها و اطلاعات و موفقیتهای جبها ت جهاد دور میزد. البته گوینده گی مشارالیه چند سال متواتر در برگرفت که دفعات آوازا و از دیو پا کستان خاموش و مفقود گردید که از آن زمان تا حال اثری از او دیده نشده است. خواهش من اینست که ائینه شما که چون همه چیز را اشکار مینماید آیا این گمشده را نشان داده میتواند که کجاست یا نه؟ امیدوارم در خور امکان در مورد روشنی انداخته امتنان بخشند. با احترام صالح ارجمند از شهر دولنگن المان

هموطن محترم آقای صالح ارجمند در حفظ و امان پروردگار متعال باشید.

از حسن نیت و کلمات محبت آمیز شما در مورد خدمات نا چیز ائینه و کارکنان آن تشکر مینمایم. در مورد آقای عزیز عابد بلخ با اطلاع شما میسرانیم که الحمدلله حیات داشته مبارزات او در امریکا تا زمان اخراج قوای شوروی دوام داشت و بعد از آن بمقابل قدرت طلبان داخلی نیز مبارزه دارد و در حومه شهر لایس آنجلس در ایالت کلفورنیا زندگی میکند. ادرس و نمبر تلفون او قرار ذیل است:

Aziz Abid Balkh

P.O.Box 3501

Canoga Park, CA 91306, USA

TEL : (818) 345 - 6818

آقای عابد دوسال قبل خانم خود را بمرض بیدرمان سرطان از دست داد و متعاقبا خودش هم يك مریضی طولانی را سپری کردند ولی حالا الحمدلله جور و تندرست بوده اکثر با من توسط تلفون صحبت میکند و نوشته های او در مجلات سابق ائینه انداختن نشر شده است.

شماره ۴۸-۴۹ مورخه ۲۵ جنوری و شماره ۵۲ مورخه اپریل مجله وزین ائینه افغانستان محتوی مطالب مهم درباره (جمهوری یا شاهي) و امکان زعامت موقت شاه سابق در يك مرطه انتقالی در افغانستان ویران شده است. توجه افغانها بهمین مطالب در حقیقت عکس العمل بحران دردناک فعلی وطن افغانها است. رشته های محبت و دوستی که در دل افغانها وجود داشت بحالت گسستی و دل افغانها پرازخون است و از سوز دل ناله و فریاد افغانهای مسلمان بلند است زیرا از مدت پیش از بیست سال بدینطرف میهن افغان ها جندی بحیث میدان مشاجره و منازعه پیروان عقاید چپ و راست شرق و غرب برای مدتی عملاً بحیث رزمگاه تنازع بقای دوبار قدرت جهانی که تحت عنوان «جنگ سرد» خوانده میشد و اینک صفت دایره ۷۰ حال مبارزه قدرت طلبی مزدوران قدرتهای مداخله گر بیگانه شده است. بادر نظر داشت احوال و اوضاع کنونی بنظر ناچیز من دو سوال عمده متوجه افغانها درهرجا وهرکجاست :

(۱) آیا قدرت نظامی که گروه ها و جناحهای متخاصم و جاه و جنگ طلب کنونی بدست دارند با استفاده از کدام راه و روش بیک شورای اسلامی و ملی شامل نمایندگان اقطار و اقشار افغانها انتقال یافته میتواند؟

(۲) آیا شورای انتقالی اسلامی و ملی در ختم دوره «کار خود قدرت را بکدام شخص» اشخاص موسسه یا حزب بادر نظر داشت حق مسلم خود ارادیت افغانها بسیار دارد؟

(الف) نویسنده بحیث یک فرد اظهار نظر مینمایم که : هرگاه رهبران گروه های متخاصم که از حمایت اکثریت مردم و مشروعیت برخوردار نیستند و واقعیهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور و افکار عامه افغانها و جهانیان را درک نموده و در صورتیکه ذره شی از ارادات واقعی باسلام محبت بهمین و دوستی به افغانهای هموطن در دل و دماغ دارند خود از قدرت طلبی و جنگ داوطلبانه دست کشند و قدرت را جمعیات شورای اسلامی و ملی موقت و انتقالی بدون خونریزی، برادر کشی و تباهی و ویرانی مزید انتقال دهند تا شورای اسلامی و ملی زمینه صلح پایدار امنیت و آشتی ملی را در سراسر کشور مساعد گردانند. (ب) در صورتیکه رهبران گروه های متخاصم خود از قدرت طلبی و جنگ برادر کشی ضد اسلامی دست بردار نیستند در آنصورت افغانها از اعضای دایمی شورای امنیت ملل متحد توسط محمود میستیری تقاضا نمایند تا طبق طرح آن سازمان و پیشنهاد شاغلی محمود میستیری وجوه لازم و تدابیر مشخص و لازمی را بمقصد تشکیل اردوی بیطرف افغانی و تاسیس شورای موقت و انتقالی اسلامی و ملی تحت ریاست شاه سابق که مورد حمایت اکثریت افغانها در داخل و خارج کشور است تصویب و منظور نمایند و حکومت مداخله گر را تحت فشار سیاسی و اقتصادی قرار دهند تا از حمایت گروه های متخاصم هر چه زودتر دست بردارند.

(ج) شورای اسلامی و ملی با در نظر داشت حق خود ارادیت مردم افغانستان حاکمیت ملی، بیطرفی، تاهین صلح و امنیت ارزشهای اسلامی، منافع ملی، جلوگیری از مداخله بیگانگان، جلب کمکهای بین المللی، بمنظور عمران و آبادی مجدد، تاسیس و شروع تعلیم و تربیه اسلامی و ملی، احیای مجدد خدمات اجتماعی و اینکه حیات ملی و نظم سیاسی اقتصادی و اجتماعی توسط مردم یا نمایندگان شان بادر نظر داشت واقعیت ها، ثقافت اسلامی و ملی و مقتضیات عصر و زمان تنظیم گردد، مهاجرین و فراریان بخانه و کاشانه شان آبرومندانه بازگشت نمایند، مسوول قانون اساسی و قانون انتخابات را طرح نموده زمینه را جهت تشکیل لویه جرگه مساعد گردانند تا اینکه افغانها خود توسط نمایندگان شان نظم سیاسی اقتصادی و اجتماعی افغانستان را تصویب و منظور نمایند.

(۲) شورای اسلامی و ملی افغانستان بر اساس فیصله و تصویب لویه جرگه قدرت را بشخص نمایندگان حزب یا جمعیتی که جرگه تصویب نماید انتقال دهد.

در صورتیکه مواد این پیشنهاد نیز جامه عمل پوشانیده شده نتواند در آنصورت نظر نویسنده اینست که از طرح سازمان ملل متحد برای کمیودیا که تا حدی موفقانه عملی گردیده است استفاده بعمل آید و سرمنشی ملل متحد بحمايت همه جانبه شورای امنیت کنفرانس بین المللی شامل نمایندگان حکومتانیرا که طور مستقیم یا غیر مستقیم در رویکار شبن با ادامه بحران افغانستان هیچنوع مداخله و حمایت نداشته باسرع وقت ممکن بمنظور حل و فصل بحران تشکیل نماید و اجازه ندهد بحران فعلی سبب ایجاد عوامل بمقصد رویکار شدن مناطق نفوذ یا ادامه مداخله تجاوزگران در امور افغانستان توسط حکومت مغرض و تجاوز گر همسایه و منطقه گردد. با احترام عبدالکریم حکیمی دالاس - تکداس.

۹۵ شهریور ۱۳۵۷

ایرانی دانشگاه، دانشکده، دبیرستان، بیمارستان را با افتخار بکار میبرند، هنوز هم دیر نشده بعد ازین بصفت یک افغان ریش سفید و نویسنده توانا و صاحب نظر برای وحدت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، نجات مردم، یکپارچگی اقوام و قبایل بیطرفانه باقی عمرتان را بپایان رسانید و از خود یادگاری بجا گذارید. درینجا در پایان مقال توجه تانرا بیک قسمت مقاله داکتر رهین که در شماره ۱۴۱ صفحه چارم اخبار (امید) تان نشر گردیده معطوف میدارم تا آنرا با امان نظر و غور مطالعه کنید. داکتر رهین مینویسد : «اگر پشتونهای ولایات شرقی و جنوبی افغانستان بپاکستان ملحق شوند یا تاجکها به تاجکستان و شیعه ها بایران خود را بسپارند، چنانچه در پاکستان و ایران عملاً دیده شد، این پشتونها و تاجکها و شیعه ها و غیره افغانها بشکل هموطن های درجه سوم و چارم مبدل میگرددند و از آن برده و کنیز عصری ساخته میشوند.»

نیش زدن، طعنه و کنایه های جناب شما و حملات تان به اقوام کشور الگوی یک افغان واقعی نباشد، در بحبوحه حوادث و رویدادهای غم انگیز امروز کشور بر علیه وحدت ملی و تمامیت ارضی قلم فرسائی و زهر افشانی عواقب ناگوار و درد انگیزی در قبال خود دارد که باید جدا از آن احتراز کرد. کاش در دوران سلطنت، جمهوری قلابی داود و رژیم خلقیها و پرچمیها و حالا در دوران ملا سالاری رشادت بخرچ میدادیم و در همان مقطع زمانی این جفنگی ها را برخ شان

یادی از مرحوم دکتور ولیزاده فقید

بخش مقالات اجتماعی

48

نوشته محترم س.ع. جاند از رنج کونتی

مرگ صاحب دل جهانیرا دلیل کلفت است شمع چون خاموش گردد داغ محفل میشود بامطالعہ شماره ۴ مجله وزین ائینه افغانستان از فقدان دوست بزرگوارم شخصیت جلیل القدر خدمتگذار صديق وطن جناب محترم الحاج دکتور محمد شریف ولیزاده آگاه شدم خبر مرگ این انسان والا و وطنپرست والاب دوست همچو همه دوستان و شیفتگان آن مرحوم، قلبا اندوهگینم نمود وداعی بر داغهای کهن افزود. من با آن شخصیت صديق از نزدیک یکی دو بار معاشر بوده ام و خاطرات گرامی و فراموش ناشدنی از محضر فیض آن صاحب دل با خود دارم. مرحوم دکتور ولیزاده در پهلوی دیگر مهارت های طبی و خدمتگذاری های به صادقانه بوطن و هموطنان خود در مسائل فرهنگی و ادبیات نیز شخصیت وارد و خیر و با اطلاع بود بهمه اشار ادبی شعری متقدم و معاصر آگاهی و وقوف کامل داشت. خوب بیاد دارم که در دوران اقامت کوتاه من در سالهای گذشته بایالت ویرجینیا که افتخار ملاقات شانرا داشتم در ضمن تذکر از دیگر تالیفات تاریخی و کلتوری از ترتیب و جمع آوری گلچینی از آثار شعری ای ادب دری نیز صحبت داشتند که در آخرین ملاقاتی که در سفر تاریخی اپریل ۱۹۸۹ مجددا بایالت ویرجینیا دست داد با الطاف خاصی که باین هیچمدان ایران میفرمودند آن مجموعه را که شعر چندین ساله زحمات شان دری درین دیار غربت بود الطافا بمن اهدا نمودند که در صفحہ اول گلچین خاطره آن بقلم شخص خود شان درج است که کاپی آن تقدیم میگردد.

نسبت خاطره این لطف بی شایبه ارتجالا ابیاتی سروده در همان محفل خدمت شان تقدیم داشتم که ضم این نوشته آن سروده را بامرثیه ای که بدهاتما بعد از فقدان آن مرحوم در روی کاغذ نقش بسته ام بان مجله وزین تقدیم میدارم تا پادی باشد از مردی که عمرش را وقف وطن و وطندارانش نمود و در پهلوی خدمات ارزشمند طبی بفرهنگ و ادب کشورش عشق ورزید و لحظه ای وطنش را از یادش برد و در آخرین برگ گلچین مرتبه اش چنین نوشت:

میخواهم بوطن عزیز خود بازگردم. اگرچه در اثر استیلاي فشن سرخ روس بخرابه تبدیل شده ولی آزادی و سعادت در آن بیشتر ازین کاخهای مجلل و آسمان خراشهای مستحکم مملکت بیگانه است

یادش گرامی، روحش شاد و بهشت برین ما واپس باد. با تقدیم احترام مورخه ۱۱ اکتوبر ۱۹۹۴ یادداشت اداره - چون این نامه بعد از وفات مرحوم دکتور ولیزاده رسیده بود اینک انرا به تقریب اولین سالگرد وفات مرحومی بدست نشر میداریم.

بخاطر خاطره اهدای گلچین

باعض حرمت: گلچینی از اشعار شعری زبان فارسی را جمع آوری کرده ام، تا باشد مرهمی بر زخم آوارگی و بی وطنی گردد، برای دوست گرامی ام آقای سید عبدلقدار جاوید ایدامینام خداوند یار و مددگار باشد ایالت ویرجینیا ۸ اپریل ۱۹۸۹ میلادی کاپی توسط سید محمد اشرف سید لیسر عم معظم شما

بازگشت به وطن

مهمین اوستاد آن انیس دل دردمندان باهدای گلچین دلم شادمان کرد بهر صفحہ اش از غزل جوش صد گل سراپا مرا غرق در گلستان کرد ز اشعار نفیض ادیبان فاضل مهیا چنین گنج چون میتو ان کرد مگر از انب بهره ور راز دانی که از فضل و حکمت کار جهان کرد (ولیزاده) مردی که در طول دوران بهر دردمند خدمتش را عیان کرد به طوف حرم مفتخر راد مردی ستایش خدا را در هر مکان کرد چو از حد فزون است صفات کمالش کجا میتوان وصف اندر بیان کرد خدایا نگهدار الحاج ما را که در دور پییری کار جوان کرد مرا ارمغان بجز از سخن نیست سپاس تو (جاند) بطبع روان کرده (اپریل ۱۹۸۹ ایالت ویرجینیا)

در رشای مرگ الحاج دکتور ولیزاده

چو تقدیر خاکش به غربت نوشت ز میهن جدا از برما برفت میندار مرده است او زنده است که با نام نیکو ز دنیا برفت بهشت برین بهاد ما وای او مقام بزرگشان بود جای او (س.ع. جاند - سپتامبر ۹۴ رنج کونتی) مجله ارسال بفرمایند.

ه) راجع بطرد شدن گلبدین از فاکولته انجنیری و گرفتن امرفوق العاده از علی احمدخان پوپل وزیر معارف وقت و اصرار هیئت استادان فاکولته انجنیری در عدم قبولی موصوف نظر بقوانین فاکولته موضوع درخور تفصیل میباشد. از یکطرف وزیر معارف انوقت الحمدلله حیات دارند که میتوانند در زمینه روشنی اندازند از طرف دیگر بکلمه استادان پوهنختی انجنیری و پوهنتون کابل از موضوع خبردارند که شاید کسانی حاضر شوند حقایق را بیان دارند. والسلام. سیدنعیم عیدی از کالگری - کانادا

شنیدم که آن مرد دانا برفت انیس دل پییر ویرنا برفت طبیب خردمند راد و شریف بسوی خدا چون مسیح برفت (ولیزاده) مردی که از سوز عشق به بیت الحرم مست و شیدا برفت به لبیک حکم ازل لب بهست عدم برگزید و ز دنیا برفت چو تنها بگیتی قلم بر نهاد ز هستی بدانگونه تنها برفت

با داشت اداره با نشر این نامه با این سلسله بگو مگوها خاتمه می دهیم. شهادت میدهم که منم طرد گلبدین را از زبان استادان پوهنختی انجنیری شنیده بودم. (هاشمیان)

د پوهاند غلام فاروق اعتمادی اسفناکه ضایعه

محترم حلمی کرزی له میونخ څخه

په خواشینۍ او تاسف سره خبر شوم چې د پوهنتون تکړه استاد غلام فاروق اعتمادی په هندوستان کې د جون په (۱۳) د یکشنبې په ورځ له فانی جهان څخه د ابد لیداره سترگی پټې کړې. انالله وانا الیه راجعون. خدای دی ښی وښی. د اعتمادی مړینې په رښتیا سره زیات متاثر او غمجن کړم.

ارواښاد اعتمادی د افغانستان ستر علمی شخصیت وو، دده وطن پرستی، مطالعات، پوهه او علمیت په رښتیا د قدر او ستاینې وړ دی. د کابل پوهنتون د لایقو استادانو له جملې نه شمیرل کېږي. د پوهاند اعتمادی ټول عمر د پوهنتون دمهربان استاد په حیث د هیواد دیر شاگردان روزلي دي. د هیواد په روښنکارانو او ملي مبارزینو په لیکه کې هم اوچت مقام درلود. استاد د شاه محمود خان د صدارت په دوره کې د وطن د ګوند غړی وو. دده هیلې د افغانستان آزادي، پرمختګ او اعتلا او اصلاحات وو. د هیواد لیداره ښی دیر په دې افکار او نظریات درلودل. دده ښی تل ویل چې مونږ په دیرو ضیقو شرایطو کې مبارزه کوله. یو مترقي انسان وو. ماته دی نه وی چې استاد زندان هم تیر کړېدی.

استاد د شاگردانو سره د یوه مهربان او خواخوږي پلار په توګه وضعیت کاوه. ده په دیره حوصله اوسره سینه د تاریخ تدریس کاوه. کله چې نور احمد اعتمادی صدراعظم وو نو په صف کې د یوه خلقي لخوا پر نور احمد اعتمادی باندې لږ جوړښت اعتراض او تیری وشو. استاد په دیره آرامۍ، حوصله او خدا ورته وویل: کله چې زه هم ځوان وم ما هم ستا په شان احساسات درلودل. نوموړي شاگرد ته ښی په آزمینه کې لږه نمره هم ورکړې وه، نو لدې څخه څرګنده شوه چې خدای بخښلي استاد کینه او بغض نه درلود. دده ښی تل ویل چې زما د منورو ځوانانو ناسته او ولاړه خوښه نه. اجتماعي او ټولنیز ژوند ښی خوښ وو. تل ښی د درس په اړخ کې پر سیاسي، اجتماعي، تاریخي، ملي او نړیوالو موضوعاتو، حادثاتو او مسایلو باندې رڼا اچوله. علمی او تاریخي مطالعات او معلومات ښی خورا زیات او بشپړ وو. شاگردانو به دده د تاریخي او عمومي مطالعاتو او لکچرونو څخه دیره ګټه اخیستله. علمی جهانپېښې ښی درلوده. دده په ساعتونو طاقت فرسا لکچرونه او تدریس د ادبیاتو او بشري علومو پوهنځي کې ثبت شوي دي. د کابل پوهنتون دی د اعتمادی په استادی ویاړ او افتخار وګړی. د استاد مرګ د افغاني ټولنې یوه لویه علمی ضایعه ده.

ارواښاد اعتمادی د غریبانو لایقو شاگردانو سره زیاته مینه او علاقه درلوده. یو غریب شاګرد ښی دکوم ولایت څخه د پوهنتون په علمی کدر ښی شامل او دخپل ګان د اسیستانت په حیث ښی مقرر کړ. نولایق او غریب شاګردان چې د پوهنځي نه فارغ کېدل د پوهنځي په کدر نیولو کې د استاد نظر تل مثبت وو. حتی په بورس اخیستلو کې د غریبو استادانو سره ښی کومک کاوه.

پوهاند اعتمادی په لاس کې خلاص هم وو. کله کله ښی د غریبو او مسکینو محصلینو سره مادي مرسته کوله. غریب دوسته او فقیر مشرېه سړي وو. د ښه کرکټر او اخلاقو خاوند وو. استاد پاک، شریف، نجیب او عالی شخصیت درلود. افسوس د استاد شاګردان او علاقمندان د نړۍ په هر ګون کې مهاجرین شول، که نه نو د استاد جنازه باید دده شاګردانو پر اوږو وړل کېدلای.

یوه ورځ کله چې استاد د پوهنځي خواته روان وو، درېښی او بوټونه ښی په خاورو او دورو سپړه وه، نو ما ورته وویل چې محترم استاده ستا میرمن حکومتی موټر لري، ولی په موټر کې نه راځي؟ نه راته وویل چې: حکومتی موټر مقام او منصب ماته هیڅ اهمیت او ارزښت نلري، که ښی اهمیت راته درلودای ما به هم په دیرو لوړو مقامونو کې کار کړی وای. فقط دغه استادی تر هرښی ماته لوړ مقام لري پټای.

خلص سوانح مرحوم پوهاند دکتور غلام فاروق اعتمادی

پېر ارشد مرحوم غلام حیدر اعتمادی، نواسه مرحوم عبدالقدوس خان اعتماد الدوله - در ماه اپریل ۱۹۱۹ چشم جهان کښود. درسال ۱۹۳۸ پس از تکمیل تحصیلات ابتدائی و ثانوی در لیسه استقلال بایک ګروپ ۲۷ محصل افغان که اعزام امریکا و اروپا بودند وارد فرانسه گردید. در سال ۱۹۴۷ پس از اخذ درجه داکتری در رشته تاریخ و تاریخ سیاسی وارد وطن گردیده و په تدریس در پوهنځي حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل آغاز نموده. برای مدت کوتاه بحیث رئیس پوهنځي حقوق و علوم سیاسی خدمت کرد ولی علاقه او بیشتر به تدریس و استادی بود.

در پوهنتون کابل بدرجه پوهاند ارتقاء و تقریباً ۴۳ سال عمر خود را در تدریس و تربیه شاګردان سپری نمود. درسال ۱۹۵۰ بمنظور استحکام وحدت ملی و رویکار آملین دیموکراسی بشرايط انزمان در افغانستان بایک تعداد دیگر روشنفکران محبوس گردید و پس از رهائی مدتی تحت نظر و تعقیب قرار داشت. درسال ۱۹۴۵ بحیث استاد تاریخ در پوهنځي ادبیات و علوم بشری دوباره به تدریس آغاز و تا سال ۱۹۹۲ بپوهنځي مذکور رابط علمی خود را حفظ نمود.

در اواخر سال ۱۹۹۳ جهت تداوی وارد دهلي جدید گردید. در زمانیکه تحت تداوی قرار داشت منزل و دارائی معنوی او را تاراج و چاول نموده و بعد طعمه حریق ساختند. پس از مریضی مدت دوسال بطول انجامید بتاريخ ۱۴ جون ۱۹۹۵ بعمر ۷۶ سالگی چشم از جهان پوشید و در حضره نظام الدین اولیاء در دهلي جدید

بخاک سپرده شد. بقیه در صفحه ۳۵



۱۷ جولای : رشید دوستم از جنرال عبدالولي دعوت کرده است تا از مزار شریف دیدن نماید ، این اولین دعوت رسمی است از طرف یکی از جناحهای درگیر در جنگ در داخل افغانستان از نماینده پادشاه سابق .

در عین زمان امروز اعلامیه رسمی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار صادر گردید که گفته است نه در دعوت کردن جنرال عبدالولي بپاکستان سهم داشته و نه در آینده افغانستان برای پادشاه سابق رول سیاسی قایل است . اولین جلسه شورای مرکزی حزب اسلامی بعد از چهار سال تحت ریاست حکمتیار تشکیل جلسه داده خط مشی سیاسی حزب را تعیین کرده است . قطعنامه حزب از «تأسیس یک حکومت اسلامی انتخابی قابل قبول برای همه مردم» و از «تشکیل لویه جرگه تنها توسط تنظیمها» حمایت کرده تا «همین جرگه حکومت انتقالی را تأسیس و انتخابات رادایر» نماید . در قطعنامه حزب استعفی ربانی که قبلاً هسته مرکزی سیاست و تقاضای حزب اسلامی بود تقاضا نشده و حکمتیار برای دیدار و تجدید مذاکرات با محمود میسری اظهار تمایل کرده است .

تبصره : بارتباط قطعنامه اخیر حزب اسلامی چند نکته قابل تذکر است : (۱) حکمتیار و حزب او عضو شورای هماهنگی است ، ولی در یکروز از مزار شریف و سروبی دو موقف متضاد اعلان میشود : دوستم مقتدرترین عضو شورای هماهنگی از جنرال عبدالولي برای رفتن بمزار شریف دعوت مینماید اما حکمتیار ضعیف ترین عضو شورای هماهنگی پلان صلح پادشاه سابق و رول مسالمت آمیز او را رد مینماید . (۲) حکمتیار فقط یک هفته پیشتر در همین ماه جولای در جریده معتبر حزبی خود بنام (البدر) مصاحبه یی دارد که در این شماره اقتباس شده و ترجمه عنوان درشت آن چنین است :

«غیر از عمل نظامی راه دیگر برای خاتمه دادن قدرت ربانی و مسعود وجود ندارد.» اما مانند سابق در طرف یک هفته ۱۸۰ درجه تغییر جهت میدهد و نام آنرا میگذارد «خط مشی جدید حزب اسلامی» ، (۳) قرار مسعود در شورای مرکزی حزب اسلامی انتقاد بالای زعامت رسوا و ناکام حکمتیار زیاد بود ولی فقط ۱۲ نفر از یاران شامل باند مرکزی حکمتیار خود شان هم میریدند ، هم میدوختند و هم به تن میکردند (۴) حکمتیار با هر دو جناح (طالبان و ربانی) مذاکرات سری و محرمانه دارد . بطالبان میگوید باین شرط و آن شرط با شما یکجا شده حکومت ربانی را از بین میرداریم . و بر ربانی میگوید باین شرط و آن شرط با تو یکجا شده طالبان را تار و مار میکنیم . نتیجه اینکه هر دو جناح بالای او اعتماد نمیتوانند .

۱۷ جولای ریوتر : اکبر شینواری خبر داد تعداد زیاد سپورتمینهای افغان که اعضای موسسه المپیک افغانستان بوده و از طرف رژیم ربانی برای اشتراک در بازیهای سپورتی به پشاور اعزام شده بودند ، در انجام مسابقات سپورتی نفرت خود را از رژیم ربانی اظهار و بطالبان پیوستند .

۱۷ جولای : گل حنیف سخنگوی وزارت خارجة پاکستان گفت پاکستان نمیخواهد بامور داخلی افغانستان مداخله کند و بهیچیک شخصیت یا گروه خاص افغان رجحان قایل نیست . وی در مصاحبه ای با زیبا ظاهر بارتباط اتهامات رژیم ربانی گفت : دولت پاکستان در باره اظهارات یک دیپلمات افغان مقیم اسلام آباد که گویا حکومت ربانی امداد نظامی از حکومت هند بدست می آورد اندیشمند میباشد . درین اواخر محمد رحیم مستشار سیاسی سفارت ربانی در اسلام آباد بوسائل ارتباط جمعی اعلام داشته بود که درین اواخر رژیم کابل از دولت هندوستان اسلحه و امداد نظامی حاصل داشته است .

۱۷ جولای : خان عبدالولي خان زعیم نیشنل عوامی پارٹی پاکستان گفت قضیه افغانستان تنها وقتی حل شده میتواند که تمام مداخلات خارجی متوقف گردیده و بافغانها فرصت داده شود تا سرنوشت خود را خود شان فیصله کنند . خان عبدالولي خان در مصاحبه ای با سلطان یوسفزی گفت : پادشاه سابق افغانستان یگانه شخصیتی است که مردم افغانستان بالای او اعتماد دارند و او میتواند افغانها را متحد بسازد . خان عبدالولي خان افزود : پادشاه سابق آخرین امیدوار است زیرا هر گروه دیگر در میدان آزمایش در آمده و ناکام برون شدند .

۱۷ جولای : جان منجو سفیر امریکا بدیدن تورن اسماعیلخان والی هرات رفته تا درباره اوضاع جاریه با او مذاکره کند . جان منجو ماه گذشته در کابل با ربانی ، در مزار شریف با دوستم و در جلال آباد با حکمتیار دیدن نموده بود . گفته میشود که سفیر امریکا حمایت کامل دولت خود را از پلان صلح ملل متحد با شخص مذکور توضیح نموده است .

۱۸ جولای : احمد شاه مسعود (پنجشیری) ضمن مصاحبه ای با صدای امریکا دولت پاکستان را یگانه جناح مسئول برای دوام جنگ در افغانستان قلمداد کرد . تم جانسن راپور داد که مسعود (پنجشیری) همچنان بالای محمود میسری نمایندة خاص ملل متحد و طرز کار او انتقاد نمود . او گفت پاکستان و آی اس آی اول قیام و مخالفت حکمتیار را خلق کردند ، بعد از آن گروه طالبان را ایجاد نمودند و بالاخره پاکستان میخواهد از طریق دعوت نمایندة پادشاه سابق افغانستان را تجزیه کند . قومندان مسعود (پنجشیری) گفت بنظر او محمود میسری شخص بیطرف نمیشد زیرا او بدون دلیل بمقابل حکومت کابل جبهه گرفته و حکومت کابل را بخاطر ناکامیهای خود ملامت ساخته است . اگرچه او نگفت که میسری باید استعفی کند اما گفت که میسری درین فرصت حساس مرحله آخرین ماموریت ناکام خود نباید برخاستی تفریحی میرفت .

خاطراتی از مرحوم پژواک

محترم عبدالواحد منصوری از بهر بانك

در مجمع اقوام سرافراز نباشد

هر قوم که روشن نکند نام بزرگان

با دی از بزرگان و نویسندگان، سیاستمداران، روشنفکران، علماء، فضلاء، و خدمتگاران صدیق و محبوب وطن ما افغانستان وجیهه ملی و مردمی است که هر فرد وطنخواه و پاکدل این امر مقدس را در هر کجائی که باشد ادا نماید. کسانی که از گذشتگان شریف، وطندوست و صادق بخوبی و حسن نیت یاد میکنند، در حقیقت جزئی از گوهرهای ناب آن وطن مردخیز را بدیدگان مردمان نیکوبین و خوش خصلت برجسته میآورند. در ظاهر و لو که خاک زمین چشم و چهره شیرین آن عزیزان گم شده را پوشانیده، اما دست پر قدرت صاحبان قلم آن لوه لوه های درخشان را که از جمله دارائیهای اصیل ملت محسوب اند، درج صفحات تاریخ نموده و زنده نگه میدارند.

نه پنداری که مرد امتحان مرد نمیرد گرچه زیر آسمان مرد (اقبال)
مرحوم جنت مکان عبدالرحمن پژواک یکی از آن طلاهای درخشان و سرمایه معنوی ملت عزیز افغان بود که در ظاهر و باطن میدرخشید. او بهمه تعلق داشت. یکعده ذوات محترم درباره شخصیت، علویت و دیگر صفات برجسته آن مرحوم را در مرد بزرگ به تفصیل در شماره ۵۴/۵۳ ائینه افغانستان نوشته اند که واقعا همه حقیقت بوده و قابل تقدیر است. ایشان از استعداد سرشار و لیاقت و رسائی اش چه در ساحه ملی و بین المللی و چه در شعر حماسه های ملی و ادب و غیره کافی صحبت کرده اند.

چون بنده نیز زمانیکه در سال ۱۳۵۲ بسکالر شپ یونسکو جهت تحصیل به یونیورسیتی لندن موسسه تعلیم و تربیه رفته بودم مرتبا روزهای جمعه در سفارتکرای افغانی افتخار صحبت پژواک مرحوم برایم نصیب میشد. در آنوقت مرحوم سردار شاه ولیخان بحیث سفیر کبیر مرحوم پژواک آتش مطبوعاتی، محترم سید مسعود پوهنیار بحیث سکرتر اول، محترم مدیر مسئول این مجله آقای سید خلیل هاشمیان سکرتر دوم ایفای وظیفه مینمودند. حین ملاقاتها و دیدوبازدیدها از اوضاع جاریه آنوقت جنبشهای ملی زمان مرحومین بزرگواران محمودی و غبار و غیره جنگ جهانی دوم که هنوز تازگی داشت صحبتها بمیان می آمد. واقعا میدیدم که آن مرد گرامی مرحوم پژواک از دل و جان راجع بترقی و تعالی کشور، سیاست عدم انسلک و بیطرفی افغانستان و دیگر امور مربوطه وطن و جهان بما مطالب مفید گوشزد مینمود. خصوصا بچوانان با اندازهای علاقه داشت که مانند یک برادر در مهربان همه را بکسب دانش و خدمت بوطن تشویق میکرد.

خوب بیاد دارم هست که کتابی بنام پشتونستان در انگلیسی تحریر و تدوین نموده بما میسپرد تا در یونیور سیتی ها و دیگر جاهای علمی توزیع و از دایره برادران پشتون حقوق و موقف اصلی و مشروع افغانستان منورین و مردم انگلیس را با خبر سازیم. بدین ترتیب محبت شان افزونی میگرفت و چون من از وظیفه مقدس معلمی بتحصیلات عالی رفته بودم مرا از روی نوازش (مولانا) خطاب میکرد (من در آنوقت ۲۶ ساله و از دیگر محصلین شاید مستتر بودم).

چند خاطره عنعنوی و قومی روزی مرا بنان داشت در پارتمان کرائی خود که يك سالون كوچك داشت دعوت کرده من خیال کردم آشپزی دارم. بمجرد رسیدن من نهایت خوش شدند. متوجه شدم که آن بزرگوار هممان نواز و دوستدار وطن دست و آستین برزده و در آشپزخانه مشغول پختن طعام است. چنینکه غذا بالای میز كوچك مانده شد بمن قاشق و پنجه گذاشت و بخودش نی. من سوال کردم که استاد چرا اینکار را کردید؟ بمن گفت شما جوانان عصری و اروپا دیده هستید. من عرض کردم که مگر شما نسبت بما چندین سال قبل با اروپا قدم نگذاشته بودید؟ آن مرحوم خنده کنان گفت حالا بشنو: "چندی قبل طور رخصتی بکابل و از آنجا بقریه پدری یعنی باغبانی سرخورد رفتم. بعد از دیدوبازدید با اقوام وریش سفیدان، وقت نان شد و دسترخوان هموار و غوری کلان برنج (پلاو) دربین گذاشته شده. همه دور آن جمع شدیم و بنان خوردن توسط دست شروع کردیم. من هر لقمه پلاو را که میگرفتم چند دانه آن از بین کله هایم بدسترخوان می ریختم. اکثر بزرگان بطرفم به تعجب میدیدند یعنی که این آقای پژواک است که نان خوردن را با دندان ارد؟ از هما نروز با خود عزم کردم که در هر جای دنیا باشم هفته یکروز را بدست نان میخورم."
خاطره دوم در زمان تحصیل در امریکا بود که از آن نسبت طول کلام صرف نظر و خاطره سوم که در وطن عزیزما رخ داده مختصر تذکر میدهم. قبل از هجوم وحشیانه و تعرض نامردانه شورویان سابق وقتیکه مرحوم پژواک از خارج بوطن تشریف آوردند من همراه مرحوم محمد صدیق سابق مرستیال هرات در هوتل انترکانتی نانتل بدیدنش رفتم. پس از احوالپرسی دیدیم که بعضوا اینکه بالای چوکی بنشینند بروی فرش اطاق نشستند. باز سوال پیدا شد. فرمودند "که چون جهت ادای همدردی و فاتحه گاهی بمساجد شریف میروم باید مشق داشت باشم تا به آرامی مانند سایر برادران بروی زمین بنشینم زیرا در خارج این عمل متاسفانه میسر نمیشد."

خوانندگان گرامی شاید در وهله اول این دو خاطره بسیار سطحی حتی بیمعنی تلقی شود اما اگر بدقت ملاحظه شود و تحلیل گردد این يك سرمشق یکی از دانشوران وطن، ادیب سیاستمدار، ما برای اوارگان و مهاجران هموطن ما و جوانان است که با در نظر داشت اوضاع اقتصادی کشور و مقتضیات زمان و مکان از عنعنات اصیل و ارزنده عرف و عادات آن مردم دهاتی و لو که اقتما دأضعیف اند مگر دارای صفات بسیار ارزنده اند مانند خلوصیت، احترام، مهماننوازی، شجاعت، وطندوستی، نوع پرستی، علونفس و دیگر مزاياي انسانی اسلامی و کلتوری (که در اکثر ممالک به ندرت حتی در بعضی سرزمینها دیده نمیشود و سراغ ندارد) آن نیک سیرتان پیروی نموده و مینمایند.

برماست تا مانند پیشوایان صدیق سرزمینیکه از آب و هوای لطیف آن غذا و میوه های شیرین آن پرورش یافتیم و از تعلیم و تربیه دبستان آن مستفید شدیم هرگز آنرا فراموش ننموده و اینرا يك دین و رسالت خود

بدانیم تا علماً و عملاً به پیروی از دانشمندان همچو مرحوم پژواک و دیگران (راه را می) سعادت و ترقی کشور و پیریزی يك حكومت ملی و مردمی بدون امتیاز از هرگونه فداکاری دریغ ننماییم. روحش شاد و دایم پژواک و خلد برین جایث. یا ارحم الراحمین. وسیلتاً بهمه بازماندگان مرحوم تسلیت عرض میکنم. ۱۵ جولای

یادی و خاطره ای از مرحوم استاد پژواک

محترم الحاج عبدالرحیم غفوری

مرحوم استاد پژواک که بمسائل وطن و مخصوصاً وضع رقتبار دوره نگهبان رفوذ کمونستها در افغانستان علاقه تاثر انگیز و اضطراب روحیی و فکری داشت و هر قدمیکه در راه محادله و مبارزه علیه نفوذ و سلطه کمونستها در هر وقت و زمان در هر جا و هر کجوری از هر کس و هر گروه و جمعیتی برداشته میشد کلی یا جزئی انرا بنظر قدر میدید و از ان تعریف و تمجید مینمود و مشوق ان حرکات و جنبشها میگردد که سهم مستقیم خود او البته از راه ارتباط با ملل متحد در هر وقت در فوق همه تشبثات قرار داشت و موثریت بزرگی را نظر بارتباطات و مقام شخصی وی در انجا در برداشت که شخصیت سیاسی وی بعد از مرگ او از طرف نفر اول ان سازمان با تاثرات عمیق برفقدان وی برای جهانیا ن اعلان گردید و در حقیقت کلانترین افتخار برای ملت افغان و بلکه فرد فرد ما بود که از طرف این مملکت فردی در آن سازمان جهانی نمایندگی میکرد که توانسته بود در حل بسیاری از معضلات عمیق سیاسی بین المللی مفید و موثر واقع شود!!

وقتی من به سهم فردی خود مبارزات قلمی و تشبثات فردی خود را از راه ارسال نامه ها بروسای جمهور آمریکا و ممالک طرفدار داعیه برحق ملت غیور افغان و همچنان برای اعضای سنا و کانگرس آمریکا و وزرای خارجه ممالک مذکور اعضای ملل متحد در این سازمان با ارسال کاپیها برای مرحوم پژواک که ارتباط طختمین ۶۰ ساله از دوران تحصیل داشتیم و بعد از دریا ست مطبوعات و بعد از ان در ژانسه با خیره کار بودیم از او در زمینه نظر و راهنمایی خواستیم. مرحوم پژواک بعد دریافت نامه من فوراً نامه ای برایم ارسال نمود که نزد من همیشه عزیز و گرامی است اینك يك كاپی انرا برای شما فرستادم تا با نشر ان در ژانسه افغانستان با بصفت يك نشریه معتبر ملی و ارزشیف با قیمت معرف شخصیتها ی علمی فرهنگ و اجتماعي کشور بیشتر معرف و نماینده ادراك و احساس عالی ان شخصیت اجتماعی علمی و ملی ان مرحوم فقید باشد.....

محترم عبدا لمصدوها بزاده (فریار) ازها مهورگ
نظر بهما دپیری نتوانستم مرثیه مرگ حقدار و دوست خانوانه پدیری ما را که مرحوم و مغفور پژواک بود بموقع بفیرستم اکنون بنام تحفه روز چهل ختم و دعا انرا برای نشر ارسال میدارم

مرگ صاحب دل

مرگ صاحب دل جهانی را بشور و شرکشد
گر خردی، پای به ماند، منت هر در کشد
عاقل از ناد و گرفت دهر، خون دل خورد
تلخ کامیهای گردون، يك پی دیگر کشد
هر کجا سنگ جفا بر سینه دوران زنند
تسلیت بشکسته گی را شیشه ساغر کشد
گردش ایام عدم بهمای هستی های ماست
نیک و بد آرد زیگر، از در دیگر کشد
مالها کار است تا از باغ عشق و معرفت
نوشته های راز داری همچو پژواک سر کشد
رفت پژواک باز بزم اهل دل خالی بماند
با (خلیلی) یا که (پژواک) (الفت) دیگر کشد
داغگاه درد شد هر سینه از عشق و وطن
خون ما در شیشه تا کی دشمن ابتر کشد
قصه پروانه و شمع این زمان افسانه گشت
عاشق پاک زمانه بود از اخگر کشد
بسکه دارد آتشی در سینه که اسپندوار
بود گردد در هوا و منت مجمر کشد
جمع خالی از خردمندان چون پژواک وار
از جفا ی جا هلان هر روز درد سر کشد
مرد میدان ادب هم در سیاست استاد
روزگار ما بهمن او را اجل در بر کشد
خانه ای مرگ ویران کز بوستان و باغ دهر
می برد از ما بکا يك هر گلی گر سر کشد
یا خدا یا!! تو حکیمی من نمیدانم چرا!!!
ملت افغان هزار اندوه سرتا سر کشد
یا الهیا!!! بنده ای رحمن تو (پژواک) بود
جنتش ما وی بکن تا گل زخاکش سر کشد
این دعای نیم شب (فریار) گریه بدقبول!!!
رحمتش ما را دگر زمین حالت مضطر کشد.

۱۲ اپریل ۱۹۸۸

برادر عزیز و گرامی غفوری

نامه شما رسید. از التفات شما ممنون و از مرثیه محبت و ممانیت شما سپاسگزارم. الحمد لله. کافه کارها هنوز چنانکه می باشد به تدریج انجام میگیرد. امید است زودتر رسیدگی بشود. لطیفه ای میفرستم و از فرستادن آنر سپاسگزارم.

کار نیک، سفید و شایان قدر و تمجید کرده ایم از خدا توینق بزیرو پایا. تن نیک برای شما نیاز میکنم. استاد نجف می بدیت در آغوش رحمت ایزد خفته است روان او شاد باد.

انا لله و انا الیه راجعون.

بعد از خواندن کامل نوشته های شما دستفاده از انرا، انرا به بار دیگر بشا خواهم نوشت.

خدا و خنده با
میرزا جان پژواک

از آقای نجیب الله پوپل
تشکر میکنیم این اوراق را

از یک مجله
ایرانی
منتشره در
جاپان
قیچی کرده
برای ما
غرض نشر
ارسال کرده
اند.
از آقایان
امین کوهی
وفروغ الله
کوهی تقاضا
میکنیم با
این مجله
ملی و وطنی
خود تماس
قائم نموده
سرگذشت خود
را برای
نشر ارسال
کنند.

از آقای
امین الله
کوهی خواهش
میشود اشعار
و سرگذشت خود
را برای نشر
ارسال کنند
و هم درباره
پدر خود آقای
کوهی که
شخصی سرشناس
اجتماعی و

از جمله دوستان
ناشر این مجله
بودند معلومات
بدهند که چه شدند
و کجا هستند؟
(دکتورها شمیان)

برایستان از ژاپن این گزارش را
می نویسم، برایتان از دختری بنام
"نیلوفر" می نویسم. دختری هم زبان،
دختری شرقی، دختری از افغانستان،
دختری گریخته از جهنم جنگ،
دختری که تا ۱۵ سالگی حتی سواد
نوشتن و خواندن نداشته، امروز در
دانشگاه تحصیل می کند، طی ۵ سال
دانش آموز برجسته، ورزشکار و
هنرمندی شناخته شده، دانشجویی
سرشناس و استثنایی شده است.
"نیلوفر" سمبلی از دختران سرسخت،
مقاوم، صبور و سرافراز و افتخار آفرین
شرقی است. قصه واقعی زندگی نیلوفر
را از زبان خودش برایتان می نویسم تا
برای همه دختران ناامید، دل شکسته،
مایه امیدی باشد، ما در سرزمین
خود، ایران نیز نیلوفرهای زیادی
داشته و داریم که چه در داخل و چه
در خارج شگفته اند و فضای اطراف
خود را عطر آگین ساخته اند...
همانگونه که نیلوفر هم زبان قصه ما نیز
چنین بوده است.

قصه نیلوفر، قصه گلی است که در
کویر روئیده و سرانجام در سرزمین
آفتاب سر برافراشته است... نیلوفر
دختری است که سرنوشت آن چون
هزاران افغانی دیگر با جنگ آمیخته
است. نمونه ای که حتی هیچش را
باخته و از زیر صفر آغاز کرده...

نیلوفر، دختری که از جهنم جنگ افغانستان گریخت تا در سرزمین آفتاب به سرافرازی و افتخار برسد



فروغ اله کوهی



نیلوفر،
نمونه یک دختر
مقاوم، سرسخت،
صبور و غرور آفرین
شرقی است



کرد، آنها ده نفر بودند، در زمستان راهی ایران شدند، دشت و کوهستان مسیرشان بود و در این سفر، اغلبشان یا توسط بمب‌ها، یا تیراندازی مامورین مرزی افغان و ایران از پای افتادند و عاقبت با جدائی فروغ‌اله و عزیز، فروغ‌اله در کوران جنگ ایران و عراق پا به خاک ایران گذاشت، او که از جهنم جنگ افغانستان گریخته بود، به جهنم جنگ تازه‌ای پا گذاشت و اردو به اردو رفت تا سر از زنجان درآورد و در آنجا عزیز او را یافت، با هم به تهران گریختند و یکروز که در بازار تهران پرسه میزدند جلوی یک فرش‌فروشی توقف کردند و صاحب‌مغازه بیرون آمد و از سرگشتگی و افسردگی‌شان پرسید، فروغ‌اله برایش شرح داد که در جستجوی پدر، سرزمین‌ها را پشت سر می‌گذارد، پدری که در ژاپن کار می‌کند ولی آدرس مشخصی ندارد. فرش‌فروش مهربان می‌گوید تصادف عجیبی است، اخیراً دخترم و پسر من برای معالجه به ژاپن رفته بودند، یک مرد افغانی در تمام مدت آنها را یاری

... یکساله بودم که والدینم بر اثر عدم تفاهم از هم جدا شدند، پدرم سرپرستی من و برادر دوساله‌ام "فروغ‌اله" را عهده‌دار شد و بعد بدلائل شغلی راهی ژاپن گردید و ما را به پدر بزرگ سپرد. از کابل به شهر مینه زادگاه "ظهیرالدین فاریابی" نقل مکان کردیم و تا مدت‌ها فکر می‌کردیم آندو پدر و مادر واقعی‌مان هستند تا بعدها حرف پدر و مادر پیش آمد و دانستیم که پدر در ژاپن و مادر به سرزمینی دیگر کوچ کرده است.

۷ ساله بودم که پدر بزرگ را از دست دادیم، مادر بزرگ هم به بستر بیماری افتاد. من ضمن پرستاری از مادر بزرگ پیر، به کار آشپزی و قالی‌بافی مشغول بودم، تامین هزینه زندگی بردوش برادر نوجوانم فروغ‌اله بود، پدرم باوجود مشکلات سراغ ما را می‌گرفت، در هیاهو و کوران جنگ خانمان‌برانداز، از طریق دوستان برایمان مبلغی می‌فرستاد ولی تا بدست ما برسد، اندکی بیش نبود. با ادامه جنگ، مدارس تعطیل شد، گرفتاری و فقر، برادرم را هم از تحصیل محروم ساخت و در زمستان و در ماه رمضان که من و مادر بزرگ روزه بودیم در حشرت لیوانی شیر گرم می‌سوختیم. بمباران روس‌ها ادامه

داشت، هرروز مناطق مسکونی و مردم بیگانه زیر بمب‌ها نابود می‌شدند. یادم هست یکبار بمبی در حیاط خانه ما افتاد ولی عمل نکرد، مبارزین خنثی کردن بمب را بما سپردند و عقیده داشتند در خانه ما افتاده و مشکل است. فروغ‌اله ده‌ساله ناگهان غیرتش بجوش آمد و گفت من بمب را خنثی می‌کنم او آموزش مختصری داشت، درحالی‌که من برادرم را به آغوش کشیده و با او وداع می‌گفتم وحشت‌زده در کنار دیگران به تماشا ایستادم ولی فروغ‌اله شجاع و از خودگذشته، بمب را خنثی کرد و یکی از افتخارآمیزترین خاطره‌های زندگی ما را ساخت.

متأسفانه... حمله بعدی بمب خانه ما را ویران کرد و من نیز از ترکش آن بی‌نصیب نمانده و پایم مجروح شده و جردی جانکاه را با من همراه ساخت و گاه از شدت درد با عصا و اشک روت‌و‌آمد می‌کردم.

ده‌ساله بودم که تنها باورم فروغ‌اله ۱۲ ساله هم قصد جدائی و سفر کرد، او می‌خواست بدنبال افسانه پدر برود، اینکه پدر کجاست و چه می‌کند، فروغ سرانجام با عزیز پسرخاله پدرمان سفر دور و درازی را آغاز

امین کوهی پدر نیلوفر و فریغ‌اله

داده و به منزل خود برده و فرشته نجات‌شان شده است. شاید آن مرد پدر شما را بشناسد. فروغ‌اله که احساس می‌کرد معجزه‌ای در راه است می‌برد نام آن افغانی چه بود؟ دختر آن فرش‌فروش مهربان می‌گوید: امین کوهی، فروغ‌اله فریادی از شوق می‌کشد، می‌گوید این پدر گمشده من است!

با یاری آن انسان خوب و خانواده‌اش، باوجود مشکلات فراوان، ترتیب سفر فروغ‌اله به ژاپن داده میشود، فروغ‌اله ۱۳ ساله سرانجام در آغوش پدر آرام می‌گیرد. او که سوادى ندارد، به زبان ژاپنی تحت تعلیم قرار می‌گیرد و دو سال بعد کتاب سرگذشت خود را به ژاپنی می‌نویسد که پرفروش‌ترین کتاب سال ژاپن می‌شود و همه عواید آنرا پدر در اختیار مبارزین افغان می‌گذارد.

موفقیت دیگر برادرم در سال ۱۹۹۱ با شرکت ده باشگاه بین‌المللی مانکنی (مدل) در ژاپن و رسیدن به مقام اول به ثمر می‌رسد و نام و قصه و تصاویرش در معتبرترین نشریات ژاپنی به چاپ می‌رسد.

درحالی‌که برادرم زیر سایه محبت‌های پدر پله‌های ترقی را طی می‌کند، من در

کنار مادر بزرگ، با سختی‌ها و مشکلات، درد جانکاه پا و جنگ می‌ساختم تا در تابستان سال ۹۰ به سولی دپلان د بهانه زیارت مکه با مادر بزرگ، افغانستان را ترک کردیم و همزمان پدر برابره‌کری خو از ژاپن به مکه آمد و من طعم شیرین دافغانی مظلوم پدر داشتن و مهر و محبت او را ولس وکولای شی چشیدم و بعد از طی مراحل سختی، پخيله خپل سیاسى پدر برایم ورقه ورود به ژاپن را گرفت سرنوشت و تاکی و از مادر بزرگ پیر و فداکارم اوگران افغا خداحافظی کردم، او رفت تا در نه وساتسل سرزمین خود، آخرین سالهای عمر را شی.ومن الله سپری کند. وقتی در فرودگاه ژاپن از التوفیق . داکترهمايون علومى له. هادامبورگنخته من خواستند ورقه‌ای را امضاء کنم و همه حیرت کردند، چطور باور کنند که من دختر ۱۵ ساله، بی‌سوادم؟! من مات و مبهوت از دنیای جدید، از سرزمین مدرن و ماشینی خاور دور، شب و روز پدر و برادرم را زیر سؤال می‌گرفتم تا سرانجام پدر مرا به اساتید گرانقداری سپرد تا زبان ژاپنی و خواندن و نوشتن را فرا گیرم. عجیب اینکه نه تنها آن دوسه استاد، بلکه دوسه گروه دیگر نیز از تدریس و تعلیم من بازماندند، آنها می‌گفتند من دواابتدایی‌ترین مرحله زندگی بسر می‌برم، من حتی شمارش را

فیلم‌ها و دیگر رسانه‌های ایرانی تلاش کرده است. پسرش "فروغ‌اله" نیز با کتاب خاطرات خود به زبان ژاپنی، پرفروش‌ترین کتاب سال را ارائه داده است.

محترم داکترهمايون علمي از هامبورگ

جمعیت اسلامی دتظیم مشر رباني ته

پس له دی د پخوانی شوروی اشغالگره پوچ دافغانی سرتیرو مهادپینوله خواوتل شو دافغانستان خلکو د اامیزدړلود د جهادی رهبران به داتحاد اواتفاق لاسونه سره ورکړی اوپوداسی دولت به جوړکړی د دموکراسی وروځلوی او برابری پراساسی به بناوی او گران افغانستان به بیوته آبادشی . اما افسوس ځانه یوازی د اامیندونه دخاوروسره برابره سو د نوتاسو دسیاسی قدرت دترلاسه کولو لپاره پخپل مینځ کېنې داسی جگړی پیل کړی د نتیجه شی دافغان بیگناه ولس تباهی اودگران افغانستان ویرانی نه .

څرگنده نه د ستاسو اوستاسو دسیاسی مخالفانو ترمینځ به هیڅکله سوله اوروغه جوړه ونشی ځکه دخدای (ج) پکورکښی تاسو پخپل مینځ کېنې عهد او پیمان وکړ او په قران مجیدمو سوگند یادکړی اما داسو گوند مودیر ژرمات کړ . تاسو اصلا دظورومپاشو لپاره دجمهوری ریاست پوست تر لاسه کړی اما دهغه تاریخچه تقریباً څلوکاله تیرشوه دبللی خواتاسواو ستاسو ملگرو دمتمدولتوسولی دپلان د تطبیقیدو په لاره کېنې هم په مختلفو بېانو خنډونه جوړکړل اوپس له هغی مودجهان هری خواته خپل نمایندگان دافغانستان ددولت دنمایندگانو په نامه واستول څو ستاسو ددولت د مشروعیت تبلیغ وکړی . دوی ټول ستاسو سیاسي مخالفان یا پاکستان او یا د امریکی ایجنستان وبلل او یوازی تاسو اوستاسو ملگری یی د وطن ریښتینی ځامن او د وطن ساتونکی معرفی کړل . تاسو باید پوه شی ولس ته ټول موضوعات روښانه دی او دغه رنگه ریښتینی زامنو اود وطن ساتنکوته د دسیاسی قدرت دساتلو په لاره کېنې شی د بهرنی هیوادو په اشاره د بیگناه ولس وینی توشی کړی مالونه شی ورچوره کړه ناموس ته شی لاس ورواچاوه او وطن کی په یوه کندواله ورېدل کړ ضرورت نلری او پدی پوه دی د ستاسو دغه تیندگار دافغانستان ومختلفو ملیتونو اوقومونو په منځ کېنې دعداوت او تفاق سبب گرځی . سربیره پردی ستاسواو احدشاه مسعود ترمینځ هم اړیکی ظاهری دی اودات البینی مخالفونه سره لری د داموضوع هم بېله جگړی وژل اودهیواد د خرابی نه د افغان ولس لپاره بل کوم ارمقان نلری .

زه دیوه مظلوم افغان پڅیث ستاسو اوستاسو ملگرونه هیله کوم د بالاخره دافغانستان د خلکو دردونه احساس کړی اودهغوی دنجات لپاره تاسی اوستاسی ملگری د حکومت او حکومتداری نه لاس واخلی او پدی ترتیب د

(پاتې پر مخ کښی)

کتاب خاطرات او به زبان ژاپنی چاپ شود ولی او معتقد است بعضی از این خاطرات باید در قلب و ذهن خودش باقی بماند.

"نیلوفر" که در بهار امسال، فراگیری زبان فارسی را هم در دانشگاه آغاز کرده و به فراگیری خواندن و نوشتن این زبان که زبان رسمی سرزمینش می‌باشد پرداخته است می‌گوید دو هدف را دنبال می‌کنم، یکی پایان دادن به تحصیلات عالی دانشگاهی و بعد یافتن راهی برای خدمت به سرزمین و مردم خود می‌باشم و در عین حال که از یکسالگی از نعمت محبت و عشق مادر محروم بوده‌ام، مادری که در سال ۱۹۶۸ و دوران دبیرستان دختر زیبای کابل لقب گرفت و اینک نمی‌دانم در کجای دنیاست، سلامتش را آرزو دارم. نیلوفر که نام اصلی‌اش "ای جهان" است ادامه می‌دهد:

در پایان دلم می‌خواهد با همه فارسی‌زبانان سراسر دنیا مکاتبه داشته باشم و آرزویم را تقدیم‌شان میدارم.

MISS NELOFAR KOHI

TAMA UNIVERSITY

4-1-1-HIGIREGAOKA TAMASHI

TOKYO - JAPAN

... در پایان برای نیلوفر... دختر مقاوم و خستگی‌ناپذیر و افتخارآفرین شرقی، برای این فارسی‌زبان عاشق شرق و فلسفه شرق، همیشه جاری بودن را آرزو دارم...

امین الله کوهی

از شنیدن و خواندن قصه زندگی نیلوفر از زبان خودش، مختصراً به پدرش اشاره‌ای دارم، به "امین کوهی"، که برای دیگر ایرانیان مقیم ژاپن چهره آشنائی است، او ۱۹ سال تمام است در ژاپن زندگی می‌کند در طی سالهای جنگ خانمان‌برانداز شوروی با افغانستان، برای آزادی و رهایی سرزمین خود تلاش کرده و مبارزین افغانی را پشتیبان بوده است. او یک ستاره‌شناس و روانشناس و ورزشکار و شاعر پارسی‌گوئی است که اشعار میهنی‌اش در رادیو بی‌بی‌سی و همچنین در سنگرها خوانده‌اند. او با معروف‌ترین شخصیت‌های سیاسی و هنری ژاپن و دیگر کشورها ملاقات داشته، در عین حال اولین کسی بود که مجله جوانان را در ژاپن بدست ایرانیان رساند، بعد در معرفی کتاب‌های فارسی، نوارهای موسیقی،

با دست و پا‌هایم انجام می‌دهم و هاقبت، با چهار بار تغییر اساتید و تلاش شبانه‌روزی خودم، حمایت بیدریغ پدر و برادرم، من مکالمه و خواندن و نوشتن، مشکل‌ترین زبان دنیا، یعنی زبان ژاپنی را طی ۶ ماه آموختم.

در طول این مدت من یک‌هزار و هشتصد و پنجاه حرف اساسی و ۵ هزار ترکیب این زبان را به ذهن سپردم و در مدت ۶ ماه دیگر دوره ابتدائی و بعد متوسطه را تکمیل کردم، من می‌خواستم ثابت کنم وقتی از وحشتناک‌ترین و سخت‌ترین دوره جنگ گذشته‌ای، وقتی از تاریک‌ترین دوره زندگیم، بعنوان یک دختر مقاوم حتی هزینه زندگی خانواده را تأمین کرده‌ام، وقتی در برابر چشمانم، برادر ده ساله‌ام، بمبی را خنثی کرده است، فراگیری زبان و گذر از مراحل تحصیلی طی همه مراحل ابتدائی و متوسطه در یک دوره فشرده، معجزه نیست، بلکه آزمایش تازه، مبارزه تازه، مبارزه‌های تازه، مقاومتی تازه است. در حالیکه برگزاری امتحانات این دوره آسان نبود، مقامات آموزش و پرورش ژاپن ایراد می‌گرفتند که بدون مدارک و سابقه تحصیل از افغانستان، با این سن و سال نمی‌توانم طی کنم و امتحان بدهم، من با کمک پدر و برادر و معلمین خود و پشتکار و استقامت پایان‌ناپذیر خود، این روزها را طی کرده و به یک مدرسه ویژه دخترانه ژاپنی پا گذاشتم و به ورزش والیبال نیز پرداختم و خیلی زود بعنوان یک عضو برجسته در تیم قهرمان مدرسه جای گرفتم، در همان زمان ناگهان درد پایم اوج گرفت و بعد از آزمایش و عکسبرداری، قطعه فلز از ترکش بمب را در پایم یافتند. و عمل جراحی انجام شده و با حیرت از اینکه چطور این فلز رسوباتی بر بدن من نداشته، قضیه به شورای مشورتی دانشگاه ژاپن هم رسید و خوشبختانه دیگر دردی احساس نکردم.

بعد از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان و گذراندن کنکور، وارد یکی از معروف‌ترین دانشگاه‌های توکیو شدم. "نیلوفر" که دوره ۱۲ ساله تحصیل در ژاپن را طی ۴ سال گذرانده و بعد وارد دانشگاه شده، از سوی مقامات برجسته آموزش و پرورش به دریافت تقدیرنامه‌هایی نیز نائل آمده و تابعیت افتخاری ژاپن به وی اهدا شده و می‌رود تا دوره لیسانس و دکترای خود را طی نماید و حتی پیشنهاد شده تا

امید نشریه بی حیا، بی مسلک و بی پرستی است!

محترم خیال محمدچهلستونوال ازفلادلفیا

محترم استاد هاشمیان صاحب، مدیر مجله آئینه افغانستان

من در فاکولت ادبیات در همان سال که شمارنده امریکا بودید چندماه شاگرد شما بودم و خدا حافظي شما را با صنف اول جیم بیاد دارم که یکنفر همصنف ما شعر خدا حافظي هم برایتان نوشته و قرائت نمود. متأسفانه با اثر اکسیدانت موثر که یکپایم شکست و ششماه در خانه ماندم من از صنف سوم پیشتر نتوانستم تعقیب کنم و بعد از آن بدیختیهای بزرگ بالای وطن و مردم ما آمد و از هشت سال باینطرف آواره امریکا هستم. مجله شما را از شماره ۱۴ بعد میخوانم و از دکانهای ویرجینیا همشیره ام برایم ارسال میکند. اگرچه درین مدت دراز چندبار میخواستم چیزی بنویسم اما مصروفیت روزی پیدا کردن و نفقه فامیل بحدی زیاد است که تا حال قادر بنوشتن نشدم، از طرف دیگر مضمونهای استادان محترم ما در آئینه چاپ میشود، پوهاند صاحب نگهت استاد نگارش ما بودند، میترسم و خجالت میخورم چیزی در پهلوی نوشته های استادان خود بنویسم.

اما حالا که اینهمه خونریزی و بدیختی هاهر روز بیشتر میشود و در یکنیم سال گذشته چهار نفر از اعضای فامیل پدرم در کابل کشته شده و حالا که احساس میکنم پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه جدی شده انشاالله بزودی برای نجات وطن عزیز ما اقدام خواهد کرد بچند ملحوظ این نامه را خدمت استاد محترم تقدیم میکنم:

اول) باجه ام آقای همایون از آرنج کوننتی گفت شما در یک صحبت تلویزیون از افغانها تقاضا کردید برای خدمت و نجات وطن ثبت نام کنند. من خودم ۴۳ سال عمر دارم و پاپیم خوب شده و دوپسر دارم بسن ۲۰ ساله (محمد اعظم) و ۱۸ ساله (محمد اکرم) حتی یک دختر جوانم هم کاندید خدمت میباشند، از جمله سه نفر مرد یکنفر باید بخانه بماند دونفر دیگر حاضر هستیم خود را بجه نجات در پاکستان یا داخل افغانستان برسانیم و منتظر اعلان شما هستیم. اینرا واضحاً میگویم که من این داوطلبی را بخاطر شخص پادشاه سابق نمیکنم، من پادشاه را نمیشناسم، حتی پدرم پادشاه را ندیده و کدام قرابت نداشت، اما یقین کامل دارم یگانه شخصیکه افغانستان را نجات داده و حقوق همه مردم و حق و عدالت را قایم ساخته می تواند همین پادشاه ظاهرخان است، من در دوره ظاهرخان لیس و سه سال فاکولت را خواندم و خود را مدیون وطن و مردم خود میدانم. آرامی و دموکراسی دوره ظاهرخان نه در گذشته سابقه داشت نه در ۲۲ سال بعد از آن. این شخصیت مبارک نه پیشکش شوری را قبول کرد نه از کمونستهای افغان را و مثل کوه با عظمت در جای خود قرار داشت که خس و خاشاک او را شور داده نتوانست.

دوم) همه گفته ها و پیش بینی های شمار باره اخبار امید راست و درست بوده حالا همه مردم میفهمند که این اخبار در گرو رژیم کابل بوده برای تفرقه اندازی و تباهی افغانستان کار میکند. من قوی کوشان را میشناسم، او برای پرچم کار میکرد، چوکی و مقام داشت، او و خانواده اش دوباره با افغانستان نمیروند، لهذا تا میتوانند آب را از همینجا خت ساخته ماهی میگیرند، پدرم که سه سال قبل توسط شورای نظر در کابل کشته شد از دوستان و همکاران نزدیک مرحوم شهید حبیب نوابی بود و غلام حضرت کوشان را خوب میشناخت، من از زبان پدرم شنیدم که غلام حضرت کوشان خانه خود را با افتخار جشن تولدی تیره کی در دوره خلقی چراغان کرده بود. پدرم خودش این چراغان را دیده بود و میگفت یک زره پوش بدن دروازه کوشان ایستاده بود. محمد امین خان دوست پدرم که مقابل خانه داکتر غنی افضل سکونت داشت پدرم را برده این صحنه را نشان داده بود.

سوم) بعد از اینکه هیات دونفره ربانی از نزد افغانهای مهاجر و شریف امریکا ناکام و مایوس رفتند که رویداد ملاقات شان در کلفورنیای شمالی در شماره ۵۴ آئینه نشر شده، دفعتاً پالیسی امید در مورد پادشاه سابق فرق کرد و در چند شماره بعدی امید بطور مسلسل مکتوبها و نامه ها از طرف یکعده افغانها بطرفداری پادشاه سابق نشر شد که همه حیران شدند که نشریه امید و حمایت از زعامت پادشاه سابق؟! به بیداری میخوانند یا بخواب. من خودم هم حیران شده بودم، همان بود که شماره ۵۳ - ۵۴ مجله وزین آئینه افغانستان بعد از وقفه دوماه رسید و در دو جای این شمار (صفحات ۱۲۱ و ۱۶۳) خواندم که این نامه ها ساختگی، جعلی و دروغ است و گویا قوی جان کوشان با یک بلست قد خود میخواست پادشاه را شکار کند، ثبوت این ادعا و بگفته شما «این خامیازی» در شماره ۱۶۹ امید ظاهر شد که تقریباً تمام جریده امید زیر قلم غلام حضرت کوشان و سعید فیضی متوجه پادشاه سابق و خلاها و اشتباهات دوره سلطنت او بوده. شما کمتر ناشر، جریده و نشریه ای را دیده باشید که بعد از دوماه توصیف و تشویق مسلسل پادشاه سابق که تصور میکردند پادشاه بازی میخورد و باین صلاح غیر مستقیم تمکین میکند، چون این توقع طفلانه برآورده نشد، و در عوض سردار ولی نماینده پادشاه پاکستان رفت، همینکه پای سردار ولی پاکستان رسید و بخاطر پذیرائی گرم و بیسابقه افغانها در کراچی، اسلام آباد و پشاور از نماینده پادشاه سابق، حکومت ربانی برحکومت پاکستان احتجاج نمود؛ فی الفور تون و جهت نشرات امید هم تغییر خورد و بمقابل پادشاه سابق دشمنانه تراز سابق شد، باین

خاطر است که من مکر میکنم جریده امید و گردانندگان آن بی حیا، بی ملک و بی پرنسیپ استند. اینها بفر مردم ستمیده افغان و نجات کشور از تباہی و بدبختی دوره ملاسلاری نبوده بحیث دشمن درجه اول افغانستان در صدد تفرقه افگنی و تخریب و تولید نفاق میباشند، اینها که از رژیم ربانی پول دریافت میکنند از خدا و امکانات عظیمیکه درین کشور و هم در وطن خود شان برایشان میسر است منکر بوده تشویش دارند که هرگاه رژیم ربانی سقوط کند تنخواه ماهوار و اخبار هفته و ارشان هم سقوط میکند، لهذا عوض آنکه بخداوند متعال و قران ایمان داشته باشند به ربانی و مسعود ایمان دارند و آنها را خالق و حامی خود میدانند.

چهارم) ازینجاست که من از همه هموطنان شریف و وطنپرست خواهش میکنم برای خنثی ساختن دسیسه دشمنان افغانستان و بخاطر نجات هرچه زودتر وطن عزیز ما از جنگال قدرت طلبان، حریصان و غاصبان برای اشتراک در جبهه وسیع نجات وطن تحت قیادت باباظاهر خان خود را کاندید کنند و باین ترتیب مشت محکم و آهنینی بدندان مرتجعین و دشمنان وطن بکوبند، چنانکه مرحوم استاد پژواک گفته است:

تا جدا هستیم انگشتان افکاریم ما مشت اگر گردیم از آن دندانها خواهد شکست.

بد طینت و بدگهر

محترم محمد قاسم (بازیاب) از پینسلوانیا
گر خون بخورد سنگ سیه لعل نگیرد با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد (حافظ)

آقای غلام حضرت کوشان باز دست بقلم برده و روی سفید کاغذ را به تبارز ابتلائات بیمارگونه درونی خود بسیاهی کشیده اند. با باور راسخ بحق همه هموطنان بایراد و طرح آزادانه نظرات شان، مسلم است که امروز سخن بالای حق این و آن نه بلکه سخن بر سر حق بقاء و هستی ملتی نجیب، شجاع و سخت درددیده ورنج کشیده است! که در معرض هجوم توطئه ها و دسائس روزهای تاریکی را از سر میگذرانند.

ملتیکه امروز لاش خواران دست آموز بیگانه با هست و بودش بیازی نشسته اند و بکشتار عزیزانش و به ویرانی کشاندن قلمرو و تاراج ثروت هایش عواملی را اجیر مینمایند تا در جبهه قلم و قدم هر روزنه امیدی را برویش ببندند. باری، چنین است که آقای غلام حضرت کوشان طوریکه گفته آمد در شماره ۱۲۴ امید در جریان خوش خدمتی به آستان برهان الدین خان ربانی رئیس داره آدمکشان ستمی - جمعیتی در تائید بی قید و شرط جلسه هرات باز به حملات لجام گسیخته بدو هموطن ما آقایان واصفی و ولسمل پرداخته و با انتصاب دیدگاه ها و تفاسیر و تعابیری بر انتقادات این دو هموطن کوشیده بود تا مراتب اخلاص را در برابر آقای «بحران الدین جنگانی» بجای آورد. باین هم اکتفا نکرده یکبار دیگر از چشم سفیدی همیشگی کار گرفته باردیگر در شماره ۱۶۹ (امید) بر شخصیت خدمتگار وطن آقای عزیزالله واصفی بیلزوم و نا مردانه تاخته است.

رویدادهای ناشی از اختلافات سلیقه در مسائل ملی طبیعی تر از آنست که به آن پرداخته شود. یعنی جواب حملات آقای کوشان را بخود آقایان واصفی و ولسمل وا میگذاریم. ولی از تذکار این واقعیت نمیتوان خودداری کرد که حمله آقای کوشان بر شخصی همچو ولسمل با آن همه سابقه مبارزاتی و ملی او بسیار دور از انصاف است اگر تذکر ندهیم که همانقدریکه آقای کوشان در مسیر باد و جریان شرایط بسمت جریان منافع خود حرکت نموده است، بهمان میزان و مقدار آقای ولسمل بایستادگی اعجاب انگیز بروی اصول اعتقادی خود رنجهای برده و مصائب بیشمار را متحمل گردیده و تا سرحد مرگ به پیش رفته اند و باید آقای کوشان گفت که:

برو این دام بر مرغ دیگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

و باز مسائل مهمتر از این مشاجرات محتوای دیدگاه هائیکه جسته و گریخته از مبداء عقده ها و سودجوییها سرچشمه گرفته و آثاری بر نگارش امید نویسان مینهد. آقای کوشان جهت توجیه شورای جمعیت و ستم ملی بر لویه جرگه های عنعنوی انعقاد یافته تاخته بود تا بلکه در باب خصلت تصنعی شورای ربانی به نتیجه ای برسد که خود آنرا «مشروعیت» داده بود. بعبارت دیگر استدلال آقای کوشان چنین بود که اگر تمامی لویه جرگه های عنعنوی درست و مشروع بوده از چه روشو شورای آقای بحران الدین جنگانی درست نباشد؟ و درین اواخر که طرح صلح اعلمحضرت پادشاه سابق یکبار دیگر مورد حمایت مردم قرار گرفته از چندینست که امید نگاران تلاش میورزند بفکر مردم بشانند که اگر لویه جرگه مطروحه پادشاه سابق قابل قبول است چرا شورای حل و عقد مطروحه بحران الدین جنگانی قابل قبول نباشد؟

اگر سوال اینست باید معترف بود که سوالی چنین کودکانه را شاید در هیچ جای جز در مخیله کبابه کشان ستمی و جزم پرستان جمعیتی سراغ کرد! بابا از برای خدا، یک شخص بیرحم و قاتل مانند ربانی که در هر روز حکومتداری او صد هانفر بقتل رسیده و مردم باو «بحران الدین جنگانی» لقب داده اند و علاوتاً چتاق، حریص، دروغگو، غاصب و روسیاه نزد ملت و دنیا ثابت شده کجا و یک زعم شناخته شده، مصلح، دارای اعتبار ملی و بین المللی، خیر خواه،

عادل، مشفق و مهربان که در چهل سال سلطنت خود یک آدم را نکشته کجا؟؟؟ ازینجاست که مردم افغانستان پلان صلح و لویه جرگه مطروحه پادشاه سابق را قبول میکنند چونکه بالای او اعتماد دارند و اطمینان دارند که این شخص در پی قدرت نبوده کشور و ملت را نجات خواهد داد، اما شورای حل و عقد یا هرگونه شورای دیگر مطروحه ربانی را قبول ندارند، چونکه ثابت شده و میدانند که ربانی قدرت را برای شخص خود و در انحصار شخص خود میخواهد و بحقوق مردم و حق ملت هیچنوع اهمیتی قایل نیست. ربانی روزانه صدها نفر را قتل میکند و لشکر او بالای جان و ناموس مردم تجاوز میکند اما او میگوید این عمل اسلامی است، پول بیت المال ملت را بحسابات شخصی خود انتقال میدهد و میگوید «ذخیره اسلامی» است، حکومت خود را از چارماه به سه و نیم سال دوام داد و میگوید غصب قدرت یک کار اسلامی است، خلاصه ربانی یک اسلام نو، اسلام خوجه ثینی خودش را شریعت قرار داده لیکن مردم مومن و خداپرست افغان غیر از شریعت محمدی (صلعم) شریعت جمعیتی ربانی را قبول ندارند.

از جانب دیگر کار آئی هر لویه جرگه را میتوان از انعکاس فیصله های لویه جرگه در میان جامعه سراغ نمود. و پیش بینی این فیصله ها را از مقاصد و اهداف دایر کننده یا دایر کنندگان این لویه جرگه ها با اضافه مطالعۀ عناصر شرکت کننده و دیدگاه شان انجام داد که در هر دو مورد مسئله در مورد لویه جرگه مطروحه پادشاه سابق و شورای مطروحه جمعیت ربانی روشن است. از نظر تاریخ ملت افغان، لویه جرگه بعنوان یک مکانیزم عمودی تابع شرایط و مشخصات خاصی است در زمان آرامش که تفاوت های فکری به تناقضات و محاصرات نبانجامیده اند، لویه جرگه بعنوان سیستم نظری خواهی و رسیدن به تفاهم و تبارز تفاهم جهت مشکل خاصی مطرح گردیده و نتایج هر لویه جرگه در شرایط خاصی که توسط زعیم ملی یا حکومت قانونی دایر گردیده بحال کشور مفید و سودمند بوده است. اما در شرایط فعلی که قدرت طلبان افغانستان دزدانی هفتگانه یا نه گانه اند و بجان ملتی افتاده اند که خون و گوشت نداشته فقط پوست باقیمانده آنهم از چند جا سوراخ و متلاشی، نه شورای قلابی هرات حلال مشکلات شده نمیتوانست نه شورای دیگری که ربانی و جمعیت او میخواهد بر ملت شریف افغان تحمیل کند، بجهت ربودن ابتکار عمل سیاسی از ملت و هم جهت کسب مشروعیت برای یک گروه غاصب و قدرت طلب براساس عوام فریبی، که تلاشی از بن بست جنگی تنظیمها است و بس.

همین پدیده عدم اعتماد بالای تنظیمهای قدرت طلب و استفاده جو است که تقاضا جهت حضور نماینده یا نمایندگان ملل متحد را بمنظور تضمین اصالت لویه جرگه بمیان آورده است، زیرا توقع اینکه ملا ربانی بمیل خود در طی یک شورای خود ساخته اش قدرتی را که خود فاقد آنست، بملت تسلیم نماید... خوابست و خیال است، محال است و جنون !!!

تنظیمهای اجیر دوام و بقای خود را در نابودی ملت و ویرانی وطن از طریق تداوم قدرت و برادر کشی میبینند. ازاینرو اتحاد ملی سازنده برضد تنظیمهای اجیر و قاتلان ملت نجیب ما باطردوافشای دسایس این تنظیمها ارتباط ارگانیک دارد. و ازاینجاست که موجودیت یک شخصیت محبوب و مورد اعتماد مردم بصفت موسفید و بابای ملت که برای خود خواهان قدرت نباشد، بلکه حکومت انتقالی را طوری تنظیم کند که در مدت کوتاهی قدرت از طریق انتخابات قانونی بملت انتقال کند، ضروری و حتمی خواهد بود.

آقای غلام حضرت کوشان که خود اجیریک رژیم دزد است و از مدرک دزدیهای ربانی اجرت گرفته و صاحب یک روز نامه شده، بمصداق همان ضرب المثل معروف که هرگاه «ایز مرد شود بالای خواهر خود تجاوز میکند» در چند نوشته خودیکباره و بیجهت بقوم نجیب پشتون و فرهنگ و عنعنات پشتونها تاخت، این تاخت و تاز هارا برای ولینعمت خود بقسم خوش خدمتی محاسبه کرده است. مثلاً باری نوشته بود: «موضوعیکه متعرضین باید بدانند اینست که (برادر بزرگ) در افغانستان مرد و دفن شد، حالا همه برابر اند، یعنی فرموده باری تعالی جاری گردید که هیچکس را به هیچکس برتری نباشد الا به تقوی.» و در فاصله ششماه بعد از این شعار که قوم پشتون را مرده قلمداد و دفن نمود، شعار دیگری بکاربرد که «تاجک فوق همه! یا تخت است یا تابوت!!!». می بینید که این ملعون مفسد بقران و اسلام ایمان ندارد، زیرا اگر بفرموده قران ایمان میداشت که «هیچکس را بر هیچکس برتری نیست الا به تقوی» نباید میگفت که «تاجک فوق همه! یا تخت است یا تابوت!!» شما نوشته های کوشان، سعید فیضی، غلام غلی آئین و بیانات روان فرهادی و امثالهم را بخوانید و به نشریات تفرقه انگیز (امید) توجه کنید ازین نوع مطالب بسیار خواهید یافت. بلی، کوشان دل سیاه، این شخص مرتجع و تبعیض طلب، این ستمی پرعقده که اساس عقده های حقارت او بر اعمال نا شایسته اش در دوران صباوت و بچگی مبتنی و اظهر من الشمس بوده، یک قوم بزرگ از جمله اقوام کشور را میکشد و آنها را دفن میکند، که گویا روان نا پاک خود را متسلی بسازد که قوم پشتون تباه و نابود شده و حتی بزیار خاک مدفون گردیده صدای خود را بالا کرده نمیتواند، و باین ترتیب با بالا کردن شعار «تاجک فوق همه» بر رژیم سفاک و خونخوار ربانی تجویز میکند که بالای این قوم مرده و مدفون شده هرچه دلت میخواهد بکن !! لعنت خدا باد بر وجدان تو که خود را بدروغ مسلمان میخوانی، چونکه عمل و فکر تو مانند اعمال ولینعمت تو اسلام نیست بلکه کفر است!

اکنون هموطنان ازین مثال متوجه میشوند که هدف آرین نوع نوشتار و گفتار چیست؟! حریده ای که تباہی و نابودی یک قوم و علویت و فوقیت قوم دیگر را رسماً و علناً شعار میدهد، چیزیکه در تاریخ پنجهزار ساله افغانستان نبوده، و صحبت از جاری شدن فرمان باریتعالی در مساوات و تقوای را بارتباط دوام حکومت و رژیمیکه در آن یک مشت درد و قاتل و رهن حکومت میکند بالا کردن، در کشوریکه در هر روزش صدها انسان بیگناه نابود میگردد فقط هذیان یک ذهن مجنون و بیمار میتواند باشد و بس. تاکید و تبلیغ بالای تفاوتهای طبیعی و آرزوی مرگ دیگری را داشتن فقط کار دشمنان موجودیت افغانستان است که ربانی و تبع تابعین او در پیش گرفته اند، در حالیکه تاکید بالای وجوه مشترک و اخوت و برادری و احترام بحقوق اکثریت و اقلیت و پیوندهای استوار ابعاد ملی و اقوام تشکیل دهنده وطن و خانه مشترک مان افغانستان کار وطنخواهان اصیل است و اینرا مردم ما میدانند. یشتونها اگرچه اکثریت و برادر بزرگ بوده اند، اما حقوق اقلیت ها و برادران کوچک را محترم دانسته و رعایت کرده اند، همین کوشان که حتی مکتب را نخوانده تا درجه ریاست در افغانستان چوکی داشته و مداوم در استخدام دولت بوده است، ولی او میخواست ویر و صدراعظم شود که نشدن آن قسماً دست تقدیر است و قسماً مولود اعمال و شهرت و شخصیات خود او.

همکار دیگر امید یعنی آقای سعید فیضی را اگر کسانی درست نمیشناسد مراجعه کند بمقاله جناب داکتر صاحب بره کی در شماره ۳۹ مجله آیین افغانستان. این ستمی سابق که در دوره حفیظ الله امین از معزین دولت کومونستی و خودشی همکار و مشاور عبدالله امین و خانش سکرتر خصوصی عبدالله امین بودند، در شماره ۱۲۳ امید باری بارتباط شورای هرات که خودش «لوده توی» آن شده بود و کسانی که بشورای توران اسماعیلخان نرفتند درباره آنها چنین نوشته بود: «اقلیت کوچک و بیسواد و یاوه سرا و قران خور با ماهیت فرومایه خویش به تخریب و سبوتاژ پرداختند و ژا ژا خائیدند...» یعنی بعقیده آقای فیضی کسانی که نظر متفاوت نسبت بشورای هرات داشتند «یاوه سرا، قران خور، و فرومایه» بودند! ولی شخصیکه چند سال قبل ناموس خود را در گرو یک کمونسٹ خونخوار و فرومایه داده بود و از مزد آن موتر والگای سیاه و ماشیندار کلاشینکوف میگشتاند، و همین شخص به پیروی از پالیسی حکومت حلقی حفیظ الله امین متهم بقتل ده ها نفر پرچمی بود، از ترس پرچمها بهندوستان گریخت، امروز در مقام دفاع از رژیم ستمی و غاصب ربانی، خود را در موقف وعظ و نصیحت و رهبری مردم قرار داده است!! اینست نمونه دیگر از حرمت به آزادی بیان در حلقه گردانندگان امید. ما باصل اختلاف نظر در مسایل وطنی خود احترام داریم ولی مواضع تبعیض گرائی و زور آزمائی امید را تحمل نتوانسته در برابر آن بی تفاوت مانده نمیتوانیم.

نتیجه اینست که تمام وطندوستان واقعی که وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان را میخواهند و آنرا هسته موجودیت و بقای افغانستان میدانند باید در برابر مواضع خصمانه امید نسبت بوطن و وطنداران بیش از این خاموش و بی تفاوت باقی نمانند و سیاسی شوم این حلقه پر عقده ستمی و بدخواه افغانستان را رسوا نموده و از مواضع ملی و همزیستی مسالمت آمیز باهمی با این گروه بدخواه و ناروادار دست بکار شوند. ومن الله التوفیق.

ادامه صفحه ۷۵

احمد علی خان قوماندهان چهارم سپهک، محمد ابراهیم خان مامور حرکت انقلاب اسلامی، عبدالمنان خان سابق رئیس محفل ها و غیره می باشند که در حیات شان، از جمله اولاد، دوست محمد خان غازی و دو نفر کرمان عبدالمکریم باکر و عبدالمسیح خان احدی داماد آقای باکر که من افتخار دوستی شان را دارم در شهرها مبرک سکونت پذیر هستند، با دو عاقله ارورج پاک شهید و غازیان جنگ اول و دوم و سوم افغان و انگلیس و جنگ افغان و شوروی این نگارش را به پایان میرسانم.

۲۸-۴-۱۹۹۵ هـ مبرک

مأخذ: ۱- تراج التواریخ ۲- افغانستان در مسیر تاریخ ۳- افغانستان در پنج قرن اخیر
۴- نقل قول محترم عبدالکریم خان باکر اسپر مرحوم عبدالمجید خان حاکم و در مرحوم محمد حکیم خان ولد غازی در دست محمد خان

و ابکار شاگردان حتی بسویه های بالا در انجام دادن نقل و جعلکاری چه در وطن عزیز و چه هم درینجا کاملاً آگاهی دارم و اگر خواسته باشید به تفصیل دوسه عدد آنرا با ذکر محل و زمانش بشما بطور نمونه می فرستم و حالا نوبت من است که حدس بزنم که شما کدام پوهنتون و یا مدرسه عالی را که تعلیمات ما فوق بکلوریا داشته باشید تمام نکرده اید... و روی این ملحوظ معلومات شما از منفک شدن پیرتان یعنی گلبدین خیل ناقص و ناشی از اخلاص بپیدتان با بین ملحد و دشمن اسلام میباشد.

در اخیر با بین هموطن خویش میگویم: ۱- برای کن برای تنویر افکار مردم و وطن قلم رنجه کنی و آنچه که امروز بدرملت ما میخورد و همانا وحدت همگانی تمام اقشار ملت است جایی برای صحبت دربار ره ریش و بروت فعلاً مساعدن نیست. منم میتوانم که نظر بمعلومات و مطالعه ای که در باب فواید (بسم الله الرحمن الرحیم) در مورد نبوی و غیر آن دارم بنویسم و طبعاً اسلامی و شرعی هم خواهد بود ولی نظر بمسائل حا دیگری که امروز ما منگیریم است در جمله نخست گزینی آنرا در نمیاورم - هکذا مسائل دیگر که میتوان برای معلومات دیگر هموطن ها از کتب دینی و تاریخی اقتباس کرده و فرستاده و بیا داده باشد به شید که هیچ مسلمان مسلمان دیگر را کافر خطاب نمیکند و اگر کند خودش مقرون بکفر است و این توصیه من بشما حاجی آغا میباشد.

ما کجائیم درین بحر تفکر تو کجا!

59

محترم عبدالحمید انوری ار کاکورد

وقایع سه سال اخیر در افغانستان خواب هر افغان را از چشمان ربوده و کار دیست که تا دسته در جگر مرورفته و تا مغز استخوان اثرات خویش را بر جا میگذارد. هر قطره خونیکه از مردم مظلوم و سگناه افغانستان بر زمین میریزد، قطرات اشکی در دیار غربت در چشمان ما حلقه میزند و در حالت ناچاری آه سردی از دل پردرد بر میکشیم و بر «سیدجامه گان سیه دل» نفرین میفرستیم. اما دریغ و دردا!! هستند کسانی که این مطالب و جنایات را ناشی از شرایط جنگ دانسته و میکوشند آب تظہیر بردستان آلوده در خون رهبران «رهزنان» ریخته و بر حقایق برده کسده و آفتاب را بدو انگشت پنهان نمایند.

هر آنچه از ناروا بر مردم میرود و هر ظلم و جوریکه میکشند و هر ذلت و بی ناموسی که در حق اولاد آدم روا میدارند، می بندند، میزنند، میکشند و... خلاصه آنچه از جنایات، خیانت، جور و حفا، مکر و خدعه، نیرنگ و فریب و... که در ظرف یک دهه در کشورهای همجوار و با اصطلاح اسلامی آموخته اند، از مردم مظلوم و بی دفاع مهبی دریغ نداشته اند و اگر همه آنها بر شمریم مثنوی هفتاد من کاغذ میشود. ولی آنانی که اینهمه جنایات، بی ناموسی، کشتار و قتل عام را از مسائل روز مره دانسته و اگر دختر نو بالغی مورد تجاوز تفنگداران مجاهد ما که داد از اسلامی و اسلامیت میزند قرار گرفته و دست بخود کشی میزند و یا انسانی را مجبور میسازند که گوشت پخته شده هموع، هموطن و همدین خود را بخورد و یا زنده ها را با مرده ها و کشته های دست های نا پاک خویش یکجا می بندد و شکم می کند و یا زن و دختر و یا خواهر و مادری را در مقابل چشمان حیرت زده مردان قاتل مورد تجاوز قرار میدهند و یا میخ برفرق هموطنان شان میکوبند و... همه را یک امر قبول شده و ناشی از شرایط جنگ نداشته و در صدد مقایسه این جنایات هولناک با جنایاتی که جنایتکاران و افراد شرور و جانی و مریض در امریکا با اروپا انجام میدهند، برآمده و میکوشند بهر طریق ممکن این جنایت پیشه گان فرومایه را بی تقصیر قلمداد کرده و به هر نحوی که باشد حکومت نام نهاد کابل را پاک و منزله جلوه گر ساخته و گناه همه را یا دریای مخالفین حکومت نام نهاد ختم کرده و یا آنها ناشی از شرایط جنگ دانسته و یا یخن همسایگان را گرفته و داد و فریاد راه انداوند که ای وای پاکستان چنان کرد و ای وای ایران چنین کرد و...

ای بار خدایا!! ما چرا لحظه ای سر در گریبان خویش فرو نمیبریم و چرا جرئت اظهار حقایق را نداریم. و چرا کوشش داریم راپور های سازمان حقوق بشر را دور از حقیقت و با غلو و اغراق قلمداد کرده و از این جنایات که در تاریخ نظیر آن دیده نشده چشم پوشی نمائیم. چرا خود را یکوچه حسن چپ میزنیم و از قبول واقعیت های تلخ طفره میرویم؟ اینکه چرا سازمان حقوق بشر جنایت تیرا که در امریکا در جریان است بموسسه ملل متحد گزارش نمیدهد و چند واقعه ایرا که در افغانستان و خصوصاً کابل اتفاق افتاده با آب و تاب و دهل و سرنا بگوش جهانیان میرساند، یک مقایسه خیلی ها مسخره، مضحک و کود کانه است.

جنایت در هر نقطه دنیا موجود است ولی با یک تفاوت کلی از جنایاتی که در سرزمین امریکا واقع میشود و مجزا میگردد. آنجا جنایت و تخطی از حقوق بشر بوسیله مسووبین حکومت نام نهاد کابل یعنی با اصطلاح رئیس جمهور و متحدینش و یا صدراعظم ساخت پاکستان و هم پیمانش صورت میگیرد و اینجا بوسیله افراد شرور و آدمکش که حکومت هیچ دخلی در آن نداشته و با شدت با آن مبارزه میکند. اگر تبعه ای از این کشور ها در کشور دیگری دچار مشکل گردیده و یا با سارت تروریستان خارجی می افتد، دولت متبوع شان با شدت و قاطعیت تمام در صدد رهایی وی بر آمده و تا حد توان برای حفظ جان وی میکوشد. ولی در ملک ما زمانیکه سه، چهار مرد مسلح از اتباع افغانستان بسفارت خویش در کشور دیگری پناه میبرند، خائنین ملی آنان را در اختیار نیروهای مسلح اجنبی قرار داده و شاهد تیر باران شدن شان در هنگام خواب یا بیهوشی میشوند و در اخیر معذرت هم میخواهند و وزیر بیرق کشور مذکور رسم تعظیم بجا می آورند. پس فرق بین جنایاتی که در امریکا صورت میگیرد تا جنایات و قتل عام و بی ناموسی بیحد و مرزیکه در کشور ما بوسیله افراد با اصطلاح رئیس جمهور و یا صدراعظم نام نهاد ساخت پاکستان و متحدین شان صورت میگیرد، از زمین است تا به ثریا!!

یا خار و خس زمانه را جارویی
عزلی، بغی، قیامت، آشوبی

یا پست و بلند دهر را سر کوبی
تا چند توان وضع مکرر دیدن

یادداشت اداره: توجه خوانندگان را به آن مقاله پر طمطراق سعید فیضی منتشره جریده (امید) معطوف میسازیم که بمقابل نشر راپور موسسه عفو بین المللی که از فجایع غیر انسانی رژیم ربانی پرده براشته بود، بدفاع از اعمال ضد بشری رژیم کابل نوشته و گفته بود که از نوع جنایاتی که در راپور موسسه عفو بین المللی تذکار رفته هر روز در امریکا صدها واقعه رخ میدهد و جراید امریکا از این نوع جرایم پر است!!!

یکمده هموطنان یکساله یا بیشتر از بابت وجه اشتراک مدیون استند. لست مدیونین به هیئت تحریر تقدیم شده و در صورت صوابدید ایشان نشر خواهد شد.

یادداشت اداره: بخاطر اعتراض آقای محمد یعقوب مسعود که در این شماره نشر شده وقدمات مستند تخلص (مسعود) را مدعی میباشد، تا زمانیکه آقای قومندان احمد شاه مسعود (پنجشیری) کدام تخلص دیگر انتخاب کند، ما بمنظور تشخیص و تفکیک مجبور هستیم کلمه (پنجشیری) را بعد از تخلص (مسعود) استعمال کنیم.

در ماه می سال جاری موسسه بین المللی یونسکو که مرکز آن در پاریس است از موزیم متروپولتن نیویارک تقاضا کرده است تا سرمجسمه بونا را که موزیم مذکور از بازار آزاد خریداری نموده دوباره بدولت افغانستان مسترد نماید. تشخیص سرمجسمه بونا که از حفريات هده در افغانستان کشف شده و در موزیم هده در حومه جلال آباد محفوظ بود ابتدا توسط مرحوم دکتر شاهی بای مستمندی صورت گرفت و بعد از وفات موصوف خان مشیرمن مهربه مستمندی موضوع را بتوجه یونسکو و سایر مقامات فرهنگی رسانیده تا اینکه یونسکو با تقاضای استرداد مجسمه مذکور و طیفه بین المللی خود را با افغانستان امیدمیرود موزیم متروپولتن نیویارک باین تقاضای مشروع لبیک بگوید و مجسمه مذکور را بدولت قانونی افغانستان بپارد.

۱۸ جولای: محمود میستری بعد از ملاقات و مذاکرات با والی قدیر در جلال آباد و همچنان دیدار با نماینده دوستم برای آغاز مرحله جدید مذاکرات خود باربانی وارد کابل گردید. مردم کابل اینبار به آمدن میستری چندان اهمیت قایل نشدند و بعد از آنکه رژیم ربانی بیانیه او را در ستوکهولم بضد حکومت کابل تشخیص دادند، چانس موفقیت ماموریت صلح میستری تقلیل یافته است. میستری بعد از سه روز اقامت و مذاکرات در کابل برای ملاقات با دوستم بمزار شریف رفت و بعد از آن بدیدن طالبان بقندهار خواهد رفت. وی در صحبتی بتاريخ ۲۴ جولای گفت که دورنمای صلح در افغانستان چانس بهتر یافته است اما بهنگام این بازدید میستری جنگهای شدید در چهار جناح کشور بین رژیم ربانی و مخالفین او دوام داشت. میستری گفت پیشنهادات جدید برای صلح باخود نیاورده اما هدف اصلی او تجدید مذاکرات و تعاطی نظر با اولیای امور میباشد تا انکشافات اخیر را بسکرت جنرال راپور بدهد.

۲۰ جولای: جنگهای شدید در ناحیه سالنگ و همچنان در بادغیس بین قوای دوستم و ربانی راپور رسیده است. رژیم ربانی مدعی است که حمله دوستم را عقب رانده است اما جنگ شدید دوام داشته و هر دو طرف از طیاره و تانک کار گرفته اند.

۲۴ جولای: محمود میستری مداخلات خارجی در افغانستان را بشدت تقبیح کرد ولی اینرا هم گفت که افغانها خودشان نیز مداخلات خارجی را تشویق و تحریک نموده اند. ربانی و متحدین او پلان جدید صلح را بمیستری پیشنهاد کرده که هسته مرکزی آن قطع مداخلات خارجی به تضمین ملل متحد میباشد. در دوران اقامت میستری قوای دوستم سعی نمود افراد پراشوتی خود را بتونل سالنگ پیاده کند و طالبان نیز حمله جدید در منطقه لوگر انجام دادند و در شهر سرحدی مرغاب مربوط ولایت بادغیس نیز جنگهای شدید بین دوستم و توران اسمعیلخان دوام داشته هر دو طرف از بمبارمان هوایی کار گرفته اند. همچنان جنگهای شدید بین قوای ربانی - سیاف با جناحهای وحدت (جناح خلیلی) و دوستم جریان دارد. فتح یکا و لنگ بدست مسعود (پنجشیری) که قبلا از طرف رژیم ربانی ادعا شده بود تحقق نیافته بلکه اقوام هزاره که در کوه ها مخفی بودند لشکر مسعود (پنجشیری) را محاصره نموده تلفات سنگین وارد ساخته اند.

۲۴ جولای: کابینه ربانی تشکیل جلسه داده مساعی جدید محمود میستری و کنفرانس کشورهای اسلامی را امید بخش خوانده است. درین جلسه محمد ایوب وزیر آب و برق ربانی راپور کار خود را تقدیم و برای او هدایت داده شد تا در تمدید برق بشهر کابل سعی نماید. هکذا کابینه بدفتر صدارت هدایت داده تا بامور تجارت و اقتصادی بداخل شهر رونق بهتر بدهد.

تبصره: حکومتیکه قدرت تمدید برق بشهر و امنیت و حراست دکانها را ندارد و یگانه عاملیت آن جنگ است و چور است و تجاوز برمال و ناموس مردم است، مردم شهر از آن چه توقع داشته باشند.

۲۵ جولای: نصرالدین جمال والی ربانی در ولایا فاریاب (که اکثر قسمتهای ولایت بدست رشید دوستم است) از رادیو کابل گفت «بعقیده من جنگ یگانه راه حل پروبلم ما با رشید دوستم میباشد. اگر دوستم میخواهد زنده بماند باید بدون قید و شرط تسلیم شود.» این بیانات والی ربانی از طریق رادیو کابل مخالف با مدعیات میان تهی رژیم ربانی است که بتکرار گفته است طرفدار صلح از راه مذاکره میباشد نه از طریق جنگ.

۲۵ جولای: سخنگوی جنبش ملی اسلامی مولوی عبدالباقي ترکستانی بریوتر گفت که قوای دوستم و وحدت کنترل ولایت بامیان بشمول مرکز بامیان را بدست آورده قوای ربانی - سیاف را شکست فاحش داده اند. ترکستانی افزود که مقادیر زیاد اسلحه از قوای رژیم ربانی - سیاف تسخیر شده و حملات قوای دوستم بطرف معبر سالنگ دوام دارد.

۲۷ جولای: راپورهای چور و تجاوز برمال و جان مردم در شهر کابل اطلاع رسیده است. رژیم بر تعداد پوسته های امنیتی خود افزوده است. دکانداران نسبت عدم امنیت بحکومت احتجاج کردند. هکذا چور و لچ کردن مسافرین در

[illegible]

63 در بارهٔ تخلص « مسعود »

بعد از نشر مقالهٔ جناب سید مسعود پوهنیار در شمارهٔ ۵۳ - ۵۴ (صفحهٔ ۷۰)، سه تن از هموطنان از من تلفونی پرسیدند که چرا وجه وقت تخلص (مسعود) را به (هاشمیان) تغییر داده‌ام؟ یک نفر آنها خانمی که اسم خود را رزیده معرفی نمود، گفت « میگویند احمد شاه مسعود قومی شما است، با او دشمنی دارید و ازین خاطر در محلهٔ نان او را بد ورد میگوئید... ». تفصیل ازین قرار است :

انتخاب تخلص در افغانستان در بین عامهٔ مردم یک پدیدهٔ نو است. معمولاً شاعران، مورخین و ژورنالیست هان تخلص استعمال میکردند. در حوالی سال ۱۳۲۰ ه. ش. که فرهنگ، معارف و روزنامه خوانی بطور نسبی انکشاف کرده بود، مامورین دولت و اکثر نویسندگان و قلم بدستان با انتخاب تخلص پرداختند. برادر مرحوم من سید محمد امین که در آنوقت در وزارت خارجه معاون شعبهٔ ویژه بود تخلص (مسعود) را برای فامیل انتخاب نمود (اغلباً سنه ۱۳۲۱) که همه برادران بشمول برادر مهتر مامرحوم سید محمد انور سابق حاکم چاردهی همین تخلص را پذیرفته و استعمال کردند. یگانه استثنای والد مرحوم ما بود که تا دم مرگ تخلص سابق خود (کنّری) را حفظ و استعمال نمودند. من با همین تخلص (مسعود) ده سال ماموریت در وزارت خارجه بشمول سه سال بحیث سکرتر دوم سفارت افغانستان در لندن راسبری نمودم. در بازگشت بوطن مرحوم محمد اکبر اعتمادی که در آنوقت مدیر محلهٔ ژوندون بود از من تقاضای همکاری قلمی را نمود و بار اول مقالات و تراجم من بزییر نام (سید خلیل الله مسعود) در ژوندون چاپ شد. متعاقباً مدیر روزنامه انیس تقاضای همکاری را نمود و درانیس نیز نوشته های من با تخلص (مسعود) نشر گردید.

یکروز مدیر انیس بمن تلفونی خبر داد که تخلص (مسعود) مورد مناقشه قرار گرفته و شخص دیگری با ارائه اسناد و قدامت ادعای ملکیت آنرا دارد و اضافه کرد که ما مطابق به تعامل مطبوعات ادعا و اعتراض او را نشر میکنیم، شما یا جواب بدهید و یا یکروز با اداره بیائید تا موضوع را بحضور هردوی شما بحکمت بگذاریم، و این تابستان سال ۱۹۵۴ عیسوی بود. شخصی بنام محمد یعقوب (مسعود) که در آنوقت مدیر قلم مخصوص وزارت صحت بود ادعای قدامت تخلص (مسعود) را نموده و اسنادی در انیس ارائه و چاپ کرده بود که قدامت مستند او را در انتخاب و استعمال تخلص (مسعود) در رشته های هنر و مطبوعات نشان میداد. من با برادرانم تماس گرفتم، آنها گفتند از ده سال باینطرف با تخلص (مسعود) شهرت یافته اند و به ترک و تبدیل آن موافق نیستند، ولی بمنظور تشخیص حاضرند در پهلوی تخلص (مسعود) تخلص پدری (کنّری) را اضافه کنند، یعنی (مسعود کنّری). این تجویز قسماً قناعت آقای محمد یعقوب مسعود را فراهم ساخت، اما مشکل مرا بارتباط نشر مقالات در مطبوعات حل نداشت. بنابر آن در صدد تغییر تخلص برآمدم، در آن هنگام کتاب تاریخ آقای رشتیا (افغانستان در قرن نوزدهم) دست بدست میگشت و درین کتاب در چند جابارتباط قیام ملی در ولایت مشرقی افغانستان بمقابل لشکر متهاجم انگلیس از جد من مرحوم سید هاشم پاچای کنّری ذکر خیر شده بود، لهذا تصمیم گرفتم اسم جد غازی و مبارزم را بحیث تخلص انتخاب کنم، اما تخلص های هاشمی، هاشمزاد، هاشمزاده، هاشمزی، هاشمزوی قبلا از طرف مردم انتخاب شده بود، لهذا بر سیل عباسیان، غزنویان، طاهریان و امثالهم با ایزاد پسوند (یان) با اسم (هاشم) تخلص (هاشمیان) را انتخاب و در سال ۱۹۵۴ عیسوی رسماً در جراید اعلان کردم که با حفظ تخلص (مسعود کنّری) تخلص (هاشمیان) را استعمال خواهم کرد. برسر همین دعوی تخلص بود که بعد از آن آشنائی من با آقای محمد یعقوب مسعود بدوستی و درطول زاید از چهل سال به برادری تبدیل شده است.

این بود رویداد مربوط به تبدیل تخلص (مسعود) به هاشمیان و غرض معلومات همشیره زبیده جان خاطر نشان میسازم که با آقای قومندان احمد شاه مسعود هیچنوع رابطهٔ خونی و قومی ندارم، من عرقآز سادات کنر مربوط ولسوالی کِشت ولایت کنرواقع در مشرق افغانستان استم و اجداد من باستناد تحقیقات مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی سابقه زیست ۸۰۰ ساله درین منطقه دارند، جد امجد ما مرحوم سید علی ترمذی (معروف به پیر بابا) در بنیردفن میباشد. در حالیکه آقای احمد شاه مسعود از ولسوالی پنجشیر مربوط ولایت پروان افغانستان میباشد، و طبعاً کِشت و پنجشیر هردو دوشهر نامدار کشور افغانستان عزیزاست که یکی بر دیگری برتری و بهتری ندارد. اینکه سابقهٔ زیست اجداد آقای احمد شاه مسعود در پنجشیر یا در منطقه بقرار افواه پنجاه سال یا بیشتر را نشان میدهد و اینکه او چه وقت تخلص (مسعود) را انتخاب کرده، من پوره آگاهی ندارم. اما نامۀ جناب آقای محمد یعقوب مسعود در همین مورد با اداره رسیده که ذیلا نشر میشود. در نزد من قدامت مطبوعاتی آقای محمد یعقوب مسعود برای حفظ و مالکیت تخلص (مسعود) که در انیس سال ۱۹۵۴ چاپ شده، قابل احترام و رعایت است. با عرض احترام (دکتور سید خلیل الله هاشمیان).

یادداشت: در همین مورد قبلاً در شماره ۱۵-۱۶ ائینه افغانستان (صفحه ۱۲۸) مورخ سرطان ۱۳۷۰ (جولای ۱۹۹۱) نیز مطالبی پیرامون تخلص (مسعود) و تغییر آن به (هاشمیان) نشر شده است.

تخلص « مسعود » از آن منست !

محترم محمد یعقوب مسعود از استرالیا

دوست عزیز آقای دکتور هاشمیان مدیر مسئول مجلهٔ وزین آئینهٔ افغانستان
اولا میخواهم از وصول مجله شمارهٔ ۵۳ - ۵۴ آئینه افغانستان اطمینان داده تذکر بدهم که از دو روز باینطرف شب و روز آنرا میخوانم، استفاده میکنم و حظ میبرم. این مجله همانطوریکه حجم آن بزرگ و وزین است محتویات عالی دارد که باید بشما تبریک گفت. از خداوند متعال صحت خوب و دوام عمر برایتان میخواهم تا خدمات فرهنگی شما در عالم هجرت و آوارگی دوام کند.

در جملهٔ مطالبیکه درین شماره تا حال مطالعه کردم یکی هم قسمت زیر عنوان « عکس العمل افغانها بمقابل نمایندگان ربانی » بود. من بموضوع مناقشات سیاسی دو طرف غرض ندارم، هردو طرف وطنداران محترم ما هستند و هردو طرف بزم خود برای خیر و فلاح افغانستان مبارزه میکنند، فقط همینقدر که حکومت کابل بتواند جنگ و برادر کشی را خاتمه بدهد و یک فضای مطمئن و آزاد برای مراجعت افغانهای مهاجر مساعد شود تا همه بوطی عزیز برگردیم، همین است آرزوی ما.

از جمله دونفر نمایندگان آقای ربانی یکی هم آقای احمد ولی (مسعود) برادر آقای احمد شاه (مسعود) قومندان معروف است که فعلا شارژ دافر سفارت لندن میباشد. چونکه آدرس سفارت لندن را ندارم خواستم در خصوص استعمال تخلص (مسعود) توجه محترم قومندان احمد شاه و آقای احمد ولی و دیگر برادران شانرا توسط مجله آئینه افغانستان جلب کنم. چون خود شما آقای داکتر هاشمیان تاریخ زنده هستید که حدود چهل سال قبل فامیل محترم شما تخلص (مسعود) را انتخاب کرده بود و با اثر شکایت من بروزنامه ملی انیس ک اسناد قدامت پانزده ساله ارائه کرده بودم، شخص خودتان با انتخاب تخلص (هاشمیان) از استعمال تخلص (مسعود) صرفنظر کرده و باقی اعضای محترم فامیلتان بخاطر تشخیص هویت تخلص (مسعود کنری) را پیشنهاد نمودند که به آن موافقه صورت گرفت. بعد از آن شخص یا فامیل دیگری در افغانستان تخلص (مسعود) را انتخاب یا استعمال نکرد.

اما در سالهای جهاد نام قومندان احمد شاه درجمله مجاهدین بسیار شنیده میشد و دفعات تخلص (مسعود) نیز به آن افزوده شد، چونکه آقای قومندان احمد شاه یک شخص جوان بوده با من معرفت نداشته و ازدعوی و مناقشات ما که چهل سال پیش و قبل از تولد او صورت گرفته نیز آگاهی نداشته، فکر میکنم بطور نا آگاه تخلص (مسعود) را انتخاب کرده خواهد بود. در حالیکه این تخلص با اسم من (محمد یعقوب مسعود) سابقاً بیشتر از پنجاه سال دارد و یکتا از رهنمایان و استادان من جناب آقای محمد عثمان صدقی الحمدلله حیات و در امریکا اقامت داشته شاهد این مدعا میباشند. شاهد دیگر من دانشمند و مورخ شهر کشور جناب آقای سید قاسم رشتیا نیز الحمدلله حیات دارند. شاهد سوم من جناب آقای کشککی سابق وزیر اطلاعات و کلتور، شاهد چارم شخص خود شماستید که دعوی و مناقشۀ ما بالای تخلص (مسعود) بدوستی و برادری مبدل گردید. شاهد پنجم من جناب آقای خالد روشان سابق معین وزارت مطبوعات، شاهد ششم من جناب آقای سید شفیع راحل سابق معین مطبوعات، شاهد هفتم من جناب آقای سید فقیرعلوی سابق رئیس موسسه نشراتی اصلاح، شاهد هشتم من جناب آقای غلام حضرت کوشان، شاهد نهم من هنرمند معروف جناب آقای خیال و اگر بذكر نامها دوام بدهم شاید دو صفحه پر شود.

من در زمانیکه هنوز متعلم مکتب بودم در نمایشات صحنهٔ تمثیل تحت رهبری مرحوم استاد رشید لطیفی با استعمال تخلص (مسعود) در درامه ها شرکت میکردم، بعد از آن برهنمائی استاد مرحوم دکتور عبدالمجید خان وزیر صحنهٔ وقت بوزارت صحنه شامل ماموریت شدم و متعاقباً بحیث کفیل مدیریت قلم مخصوص با همین تخلص (مسعود) ایفای وظیفه میکردم که درین وظیفه وزرای مرحوم هریک دکتور محمد فاروق خان، دکتور عبدالظاهر خان و دکتور عبدالرحیم خان آمر و وزیر من بودند. همه داکتران وزارت صحنه مرا با تخلص (مسعود) میشناسند. بعد از یک دوره کار بحیث رئیس موسسهٔ جدید التاسیس (ابن سینا کلینیک) در وقتیکه جناب استاد محمد عثمان صدقی وزیر مطبوعات بودند بحیث مدیر عمومی قلم مخصوص وزارت مطبوعات مقرر و بعداً بحیث معاون اداری وزارت اطلاعات و کلتور تا زمان کودتای کمونستی ایفای وظیفه نموده برتبهٔ دوم تقاعد کردم. در تمام این مدت تخلص من (مسعود) بوده که همه مطبوعات چیان سابق خبر دارند.

حالا خواهش من از آقای قومندان احمد شاه خان و برادران شان اینست که باساق قدامت پنجاه سالهٔ تخلص (مسعود) که به محمد یعقوب مسعود تعلق داشته و سوابق مستند وجود دارد، از استعمال تخلص (مسعود) صرفنظر فرموده تخلص دیگر انتخاب فرمایند، چونکه مرحوم دوست محمد خان پدرشان این تخلص را نداشته و آقای قومندان احمد شاه خان بقسم شوقی وبدون اطلاع از سوابق، تخلص (مسعود) را انتخاب نموده است، که در غیر آن خدا نا خواسته اتهام

فصیح تخلص بایشان متوجه خواهد شد. و اگر اصرار میکنند که به تخلص (مسعود) شهرت یافته و آنرا تبدیل نمیتوانند، در آنصورت تقاضای من از آقای قومندان احمد شاه خان و برادران شان اینست که بمنظور تشخیص هویت در پهلوی تخلص مسعود، کلمه (پنجشیری) را اضافه کنند، یعنی (مسعود پنجشیری) تا در زمینه تشخیص هویت مغالطه و سوء تفاهم ایجاد نگردد، معهذا سابقه و حق قانونی من برای حفظ و دوام تخلص مسعود محفوظ خواهد بود. از جراید و نشرات جهادی و مهاجرت هریک مجله آئینه افغانستان، نشریه امید، نشریه کاروان، نشریه کلتور و فریاد در جرمنی، نشریه وفا در پشاور، نشریه مساوات در استرالیا، نشریه افغان ملت در پشاور، نشریه وزین مجاهدولس، دوره مهاجرت در بیرون افغانستان خواهشمندم بعد ازین هرگاه از آقای قومندان احمد شاه و برادران او با ذکر تخلص (مسعود) یاد آوری میشود، در پهلوی تخلص (مسعود) کلمه (پنجشیری) نیز اضافه گردد، یعنی (احمد شاه مسعود پنجشیری) تا هم حق حفظ تخلص رعایت شود و هم در شناخت هویت مغالطه رخ ندهد. با احترام. محمد یعقوب مسعود مهاجر در استرالیا.

پیامی از قصر سفید

محترم احمد صدیق حیات از دیتون اوها یو

THE WHITE HOUSE
WASHINGTON

January 4, 1994

Ahmad Hays
361 Wakeshine Court
Troywood, Ohio 45426

Dear Ahmad:

بیتقریب کرمس سال ۱۹۹۴ نامه ای بجلالتماب
بل کلینت رئیس جمهور امریکا فرستاده
ضمنا تقاضا کرده بودم که در راه صلح
و رفع مشکلات وطن عزیز ما افغانستان
هم از نظر حقوق بشر و نوع دوستی عطف
توجه نموده و دست ستمکاران و آدم کشان را
از گریبان کشور ما کوتاه سازند - زیرا
امروز دولت امریکا خودش ابرقظرت است و درین
جشن میلاد میلاد حضرت مسیح که خوشبختانه ما
مسلمانان با هم پیغمبران عظام ایمان و ارادت
داریم چه خوب است اگر شورای صلح بگوش
اوارگان افغان از طریق قصر سفید برسد.
اینک اصل نامه تبریکنامه کرمس را با
جوابیکه از قصر سفید واصل شده بغرض اطلاع
هموطنان محبوب خود به آئینه افغانستان
فرستادم تا بدانند که حب وطن در رگ و روح ما
ریشه دوانیده و الی ما شاء الله دوام خواهد
داشت. با عرض حرمت.

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود - سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود.

Thank you for writing to me about United States foreign policy. Now more than ever, we have an opportunity -- and a responsibility -- to remake American diplomacy and reinforce American security in a new world unburdened by superpower confrontation.

As I emphasized in my State of the Union address, the best strategy to ensure our security and build a lasting peace is to support the advance of democracy elsewhere. Our commitment to democracy and human rights not only reflects our values, heritage, and cultural ties; it is also consistent with and reinforces our national interest.

From the beginning of my Administration, the ideals of democracy, human rights, and free market reform have stood as pillars of U.S. foreign policy, and I remain committed to promoting these goals. I hope I can count on your support as I seek to preserve the security of our nation while helping other countries to enjoy the freedoms we hold dear.

Sincerely,

Bill Clinton

احمد شاه مسعود انا تورک افغانستان

محترم سردار محمدانور خان سابق جنرال اردوی افغان

خواهران و برادران محترم و هموطنان: نظریه خویش را راجع بقهرمان جهاد احمدشاه مسعود بعرض میرسانم. احمد شاه مسعود اگر دره پنجشیر را مردانه و از در مقابل سوپر پاور روس بدفعات مدافعه نمیکرد، روس انرا اشغال مینمود و عسکر روس از درک اکمالات مطمئن میبود و بطاخر جمعی با اشغال تمام افغانستان می پرداخت. نظر بمقاومت مردم و مطمئن نبودن از خط اکمالات عقبی مجبور گردید قوای خود را از افغان ستان خارج کند. الحمدلله در بین هموطنان ما اشخاص فهمیده بسیار اند، خصوصا صاحب منصبان عسکری می دانند خط اکمالات عقبی چه اهمیت دارد. یک اردوئیکه از طرف خط اکمالات عقبی خود مطمئن نباشد هیچ نوع اقدامات مثبت کرده نمیتواند، چون محاصره و تباهی خود را حتمی میداند خصوصا در مملکت سلحشور و جنگجوی مانند افغانستان. بناء عسکر روس مجبور به برآمدن از افغانستان گردید.

چون شهادت و مردانگی احمد شاه مسعود چندین بار عسکر متجاوز روس را مجبور به عقب نشینی سادحت و پرستیش قوای روس را بر زمین زد و شهادت تمام مردم افغانستان را بدینیا نشان داد می بایست که او را قهرمان جهاد افغانستان بدانیم. چنانچه هشتاد سال عسکر یونان مملکت ترکیه را اشغال نمود اما مصطفی کمال در یک گوشه اردوئیکه تشکیل داده و اردوی متجاوز یونان را از ترکیه بیرون راند مگر اردوی یونان یک اردوی ضعیف نسبت به اردوی ترک بود. اما شهادت و مقاومت احمد شاه مسعود در مقابل تجاوز سوپر پاور روس قابل تعجب و حیرت آور است.

این یک نظر شخصی بنده بحیث یک فرد افغان است که بهترین راه برای قایم ساختن صلح و آرامش در

افغانستان و از بین بردن جنگهای داخلی حضور اعلحضرت همایونی فداکاری و قهرمانی احمد شاه مسعود را قدر دانی فرموده بکافه ملت افغانستان تفهیم فرمایند تا او را بطور دایم بصفت یک قهرمان بدانند.

تبصره: طوریکه در بالا عرض کردم تکراراً بعرض میرسانم که این یک نظریه شخصی بنده است مگر آرزو دارم همه هموطنان راجع بان تعمق فرمایند. همه میدانیم که در وضعیت فعلی در داخل افغانستان در هر ده هزار نفر افغان یک نفر باسواد موجود نیست و در چنین یک مملکت فعلا حکومت جمهوری عملی شده نمی تواند و بهترین شکل آن حکومت شاهی است مشروط بر اینکه بفامیلی تکیه نکرده اشخاص فهمیده و باتجربه از هر قوم را دور خود برای اداره مملکت جمع آوری نمایند.

چون اعلحضرت محمد ظاهر شاه نزد عامه مردم افغانستان محبوبیت دارند امید است که فریب مردمان صاحب غرض را نخورده برای نجات افغانستان خود پیشقدم شده و بحیث پادشاه افغانستان با همکاری تمام مردم افغانستان اقدامات را که لازم میدانند عملی فرمایند.

از هموطنان عزیز خواهش دارم که چون از عمر بنده ۹۴ سال سیری گردیده و ممکن است این نظریه بنده مولودان یک مریضی سالخورده گی باشد از اینرو تمنا دارم بر من خورده گیری نفرمایند. با احترام جنرال متقاعد محمد انور از اپرواین کلفورنیا

دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی شخص صادق و

وطنپرست بود

محترم علی محمد صالح جگن توپچی از مونشن جرمنی

شماره ۵۲ مجله شما که فوق العاده دلچسپ و خواندنی است بدستم رسید و باتائید از نوشته برادر دگر من اسدالله خان ناصری که تحت عنوان انعکاسات نوشته اند منم بنوبه خود میخواهم راجع بتحریری جنرال صاحب متقاعد که من تا حال متن تحریری انرا نخوانده ام اما از نوشته های آقای ناصری و همشیره فخریه الفی تا یک اندازه فهمیدم که شاید جنرال مذکور در همه شخصیت دگر جنرال مرحوم محمد عیسی خان نورستانی چیزی نوشته باشند. من که در سال ۱۳۴۹ برتبه لمری برید من در اردوی شاهی خدمت میکردم و هران سال بحیث ضابط امر دگر جنرال صاحب مرحوم در پکتیا ایفای وظیفه مینمودم راجع بشخصیت و وطن دوستی و مسلمانی و دیانت پاک و شاه دوستی و وپاکنفسی دگر جنرال صاحب مرحوم هر قدر بنویسم کم است و متأسفانه که من قدرت نویسندگی را ندارم و گرنه قصه هائی از وطنپرستی و مردمداری و دیانت پاک جنرال صاحب مرحوم دارم که دفتر ها پر خواهد شد.

بارتباط مقاله جنرال صاحب متقاعد باید بنویسم که دگر جنرال صاحب مرحوم در کودتای داود خان کدام سهم نداشته و اگر سهم میداشت بگفته برادر من اسدالله ناصری در ان زمان بحیث وزیر دفاع و پاکدام مقام بلند دولتی مقرر میشد حالانکه در ماه سنبله ۱۳۵۲ با شمول بسیار جنرالهای دیگر که بشجاعت و وطنپرستی و لیاقت ممتاز بودند به تقاعد سوق شدند و با اصطلاح میدان به صاحب منصبان تقاعدی و تکیه داران بیکفایت و سگ بازان مهیا گردید. یک قصه چشمدید خود را بارتباط موضوع دوستی داود خان با دگر جنرال حاجی محمد عیسی خان نورستانی مینویسم امید که نشر گردد. قصه ازین قرار است: هر زمان که دگر جنرال صاحب مرحوم از پکتیا بکابل تشریف میبرد در همان مرحله اول بدین ملاقات داود خان بخانه او میرفت که من شاهد حال هستم و بعد از ملاقات داود خان بحضور اعلحضرت و صدراعظم و وزیر دفاع و غیره مقادامت میرفتند. در یکی از از روزها دگر جنرال مرحوم بدین سردار عبدالولیخان قوماندان قوای مرکز رفتند که فضل خدا تا حال هم حیات دارند و شاید موضوع را بیاد داشته باشند. بعد از ملاقات انها در مقر قوماندانی تبه تاج بیگ دگر جنرال صاحب مرحوم با سردار ولیخان یکجا از زینه پائینی میشدند و من در عقب انها بودم که دفعتا دگر جنرال صاحب قدری اوقاتش تلخ شده و در نیمه زینه ایستاده شد بسر دار ولی خطاب کرد و گفت که من میفهمم که مخبرین شما اطلاع میدهند که من بخانه سردار داود خان رفت و آمد دارم و بحضور اعلحضرت هم شخص خودم گفته ام که من بشخصیت سردار محمد داود خان احترام دارم و همین دگر جنرالی

را من بامضاء و پیشنهاد او که در آن زمان صدراعظم و وزیر دفاع بود نصیب شلم و من پاس آنرا همیشه دانسته و میدانم و وظیفه وجدانی خود میدانم که بدین ملاقات آنها بروم و اینکه یک کشیدگی و کدورت بین شما ها واقع شده است انهم موضوع فامیلی خود شما میباشد. تا موقعی که من زنده هستم پاس خوبیهای شما خاندان را دارم و من هم خرم دوباره بحضور اعلیحضرت موضوع را بعرض میرسانم. ازین تذکر فهمیده شد که سردار عبدالولی راجع بملاقات داود خان و دگر جنرال صاحب مرحوم یادآوری کرده بوده است.

خاطره دوم ازینقرار است که چشم دیدخون میباشد: بعد از پیروزی کودتای سردار محمد داود خان در همان روز اول کودتا در حصه دهمزنگ کابل تماما جنرالان و مامورین عالیرتبه ملکی که ذریعه موثرهای خویش بجانب شهر کابل روان بودند توسط کودتاچیان از موثر پیاده شده و بداخل باغ وحش تحت مراقبت قرار گرفتند و موثرهایشانرا جهت مقاصد خویش قرار دادند که بهمه مردم معلوم است که همان کودتاچیان اکثرا از جمله اعضای حزب بدنام خلق و پرچم بوده که تا امروز تحت نام همان حزب بدنام در خدمت رهبران جهادی خصوصا جمعیت اسلامی قرار داشته یا در اروپا و امریکا فعالیت زهرالود و منفی خویش را پیش میبرند که همه ما و شما با اشخاص مذکور شناخت و معرفت داریم که سبب تماما بدبختیها و ویرانیهای وطن ما همین گروه بد نام خلق و پرچم و وطن فروش و تاریخ زده میباشد.

بعد از گذشت چند روز از کودتا دگر جنرال صاحب مرحوم حاجی محمد عیسی خان نورستانی را ذریعه موثر شخصی بملاقات و تبریک رئیس جمهور در مقر وزارت دفاع بردم و ملاقات شان در حدود نیم ساعت طول کشیده در وقت مراجعت از وزارت دفاع تا منزل مرحومی واقع دارالامان جنرال مرحوم گریه و اشکهای خود را پاک میکرد و هیچ حرف نمیزد. بمجردیکه بمنزل شان رسیدیم دوستان و فامیلی شان که از جمله محترم نیک محمد خان پکتیانی مدیر قبایل را باخاطر دارم که منتظر برگشت دگر جنرال صاحب بودند و قتیکه دگر جنرال را بیدار پریشان دیدند پرسیدند که چه واقعه رخ داده است؟ مرحومی در جواب گفت که افغانستان تباها شده بعد ازین سردارها، جنرالها، وزیران، خان، بیگ و سرمایه دار و حتی اشخاص چیز فهم همه در خطر استند. پکتیانی دلیل را پرسید و موصوف بگفتار خود ادامه داده گفت که من به بسیار شوق و علاقه بملاقات سردار صاحب رفتم مگر بدبختانه در اطاق کان آن در وزارت دفاع بجز از چند نفر مشاور روسی دیگر هیچکس وجود نداشت و مشاورین روسی نامبره را رهنمائی و هدایت میدادند. ازینجا بدبختی ما مردم شروع شد. شاید بعضی از جنرالان آنوقت هنوز هم حیات داشته و از موضوع باخبر باشند و مخصوصا خواهش ما از جنرال صاحب محمد اسمعیل خان که در زمان شاهی و جمهوری داود خان بحیث رئیس ضبط احوالات اجرای وظیفه مینمودند و همچنان وزیر صاحب دفاع سابق که قرار شنیدگی در امریکا استند باید که مهر سکوت را شکستند راجع بوقایع چشم دید خویش بدون کدام ترس و بیم چیزی بنویسند که همه ما و شما از جریانات آنوقت باخبر شویم. انسان باید تنها و تنها ترس از خداوند (ج) داشته باشد. زیرا بدون اجل مرگ ناممکن است و اجل بدست خدا است نه بدست کسان.

نمیدانم که جنرال صاحب متقاعد که راجع به دگر جنرال صاحب محمد عیسی خان دروغ و جفنگ نوشته از انتهای جبین و بزدلی کار گرفته که نام و نشان خود را مخفی داشته و اگر برآستی بگفته خویش ایستادگی دارد باید نام و نشان خود را واضح سازد که ما هم بتوانیم بشخصیت آن قناعت حاصل کنیم و امکان دارد که خودش کدام سابقه خیانت و رشوتخوری داشته و بر طر فاشه باشد که از نام و نشان خویش عار و ننگ داشته و نظر به کدام عقده شخصی که دارد بالای اشخاص نیکدام و وطن پرست مانند دگر جنرال صاحب حاجی محمد عیسی خان نورستانی که یک قوماندان متین و استاد بسیاری از صاحب منصبان اردو بوده تهمت کرده در حالیکه خدمات نورستانی صاحب در تاریخ اردوی افغانستان ثبت است که بوطن پرستی و شجاعت و لیاقت و شاه دوستی و مردم داری و مسلمانی شهرت نیک داشته یک وقت نماز خود را هم قضا نکرده است و مخصوصا که از طرف حزب کمونسٹ و اشخاص ملحد کمونسٹ و وطن فروش بشهادت رسیده و دشمن سر سخت آنها بود. روح شان شان بااد.

من خرم نورستانی نیستم و اکثر صاحب منصبان اردو مرا میشناسند اما من ضابط امر دگر جنرال صاحب نورستانی بودم که صفات خوب و خراب او را باید محض لاله بگویم. با احترام علی محمد صالح جگن توپچی

نامه مشاهیر نورستان از اسلام آباد

جناب محترم سید ذلیل الله هاشمیان مدیر مسئول مجله ائینه افغانستان احترامات ما را بپذیرید. شك نیست مجله ائینه افغانستان انعکاس دهنده افکار و نظریات قلم بدستان و گزارشگران بوده مضامین قابل وصفی در آن بدست نشر رسیده است. زحماتیرا که شما در زمینه نشر و اشاعه ضرورت های مبرم مردم بلادیده و تباها شده افغانستان بعهده گرفته اید نه تنها قابل قدر است بلکه بوجود شما و مانند شما افتخار مینمائیم. موفق و پیروز باشید.

در یکی از شماره های مجله وزین ائینه افغانستان زیر عنوان «نظر یک جنرال متقاعد» تلویحا در مورد اشتراک مرحوم شهید دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی در کودتای محمد داود خان مطالبی به نشر سپرده شده است. جنرال بی نام و نشان خواهش نموده که از ذکر نام اصلی او خودداری شود. او بعضی مطالبی را که به شاعر آن مرحومی برخورده و یکنوع اهانتی به آن شهید راه آزادی عقیده و ایمان وارد شده است اشاره نموده است.

ما شمه جواپگونه تحت جملات ملایم و انسانی بشکل بسیار عادلانه نوشتیم. خواهش همه ما از جناب محترم شما اینست که بدون کم و کاست آنها به نشر بیاورید تا سوء تعبیریکه در مورد شخصیت آن شهید راه ایمان شده است رفع گردد. مایقین داریم که دگر جنرال محمد عیسی خان شهید نه تنها شخصیت مربوط بخاندان خود بوده بلکه او بیک قوم و ملیت تعلق دارد. افتخاراتش بهمه افراد مربوط ملیت نورستانی و حتی بمردم کشور عزیزمان افغانستان تعلق میگیرد. ما از جناب محترم خواهش میکنیم که:

(۱) افشای نام آن جنرال متقاعد را که بدانیم واقعا او صاحب نظر است و آنقدر بزرگوار شخصیتی است که صلاحیت قضاوت در مورد همچو اشخاص را داشته و هیچ خلایق در زندگی شخصی خود نداشته است.

جواب اداره

اپ ميکنيم . با احترام
دكتور سيد خليل الدين رحمان

100

محمد بن عبد الله

من صغیر لکھا

صیر

نام شیر خصلت شیر کارد ارد

شیران و شیرجهان شیر آسمانها
شیر عطارده شیر زهره شیر مریخ
شیر نبتون شیر ماهتاب و شیر
آفتاب است.

اما در هر صورت شیر يك حيوان
است و خصلت حيوان جنگ و حمله و
دریغ و پاره کردن شکمهای انسان
و حیوان است. از بس که افغان اکادمی
و خصوصا آقای راشد از صفات شیر
گری احمد شاه مسعود توصیف می
کنند این شخص واقعا خود را شیر
دانسته بقتل و خونریزی های مزید
در وطن ویران ما پرداخته است.

حالا من از آقای راشد میخواهم عوض
تبلیغ شیرگری و حیوان صفتی قهرمان
خود يك جدی صفت انسان گری او را
پیش گیرند یعنی بگویند احمدشاه
مسعود شیر و حیوان نی بلکه انسان
است. بگویند احمد شاه مسعود
دست از قتل عام و کشتار میکشد
انگشتان خود را از ماشه ماشیندار
پس میکند ماشیندار را بار و به
ملت تسلیم کرده خودش از کوه ها
پایان شده در بین اجتماع و در بین
انسانها زندگی خواهد کرد و از
قتل و در یغ دست خواهد کشید !!!

آقای راشده که در هر مجلس دهن از صفت
ودلاوری و جنگجویی احمدشاه مسعود
میزند شاید داستانهای اساطیری
یونان را با خاطر داشته باشد که يك
پهلوان را مردم یونان پلنگ می
خواندند بالاخره او خصلت پلنگ را
پیدا کرد و کار او کشتن انسان حتی
همسایه هایش شد تا که او را
مجبور شدند از بسی ببرند. حالا
آقای راشد هم از بس صفت های شیر
را کرده حالا شاید برای شان مشکل
باشد که حیوان را دوباره انسان
بسانند و اگر بقسم دیگر زورشان
نمیرسد آقای راشد که تعویض
میدهند امید است کدام تعویض
برای احمدشاه مسعود روان کنند تا
از شکل حیوانیت بشکل انسانیت
تغیر قیافه بدهد. انوقت ما خواهیم
گفت احمدشاه مسعود انسان است
اما انسان شیر صفت. ولی حالا که
بقرار گرفته آقای راشد شیر است اما
شیر حیوان صفت و درنده خاکیه شود
بیشتر بکدام طرف سوق مینماید ؟
انسان میشود یا حیوان باقی می
ماند. با احترام عبدالصمد

پس از سفر جنرال عبدالولی به سرحد افغانستان در جریان دیدار
ناامیدی دیده شد. این ناامیدی از نویشته های چند تن نویسنده گان
دایمی این جریده بشماره ۴۰۰، درین نویشته انتقادهای کلیشه شده و بی
برد و ده شاه بود و خصلت برابر داشت وقتی بیک کارما را به حضور پادشاه
می رفت دست نشان رامی بوسید و می گفت: محلالت همین است!
الکون این نویسنده گان همان های می باشد که در مواجهه دست می
بوسیدند و در خفا هر چه خواستند گفتند خلاصه نویشته های امید
ازین قرار است. ۱- پاکستان به خانواده نشاهی فرصت می دهد تا دوباره
در افغانستان به قدرت برسد و این به خیر کشور نیست (دوره های
بعدی و همین حالا که افغانها چهار قسمت است به خیر کشور می باشد؟)
۲- بهترین افراد ربانی و مسعود دروغ گویان دوران می باشند که دروغ
گوئی ثبت اسناد بین المللی است. ۳- دروغ گویان دوران در افشار،
چند اوال، کارته سده و جمال مینه چه کردند؟ اصلا نزد این نویسنده گان
مطرح نیست چون موضوع ناموس است و اینان از آن چیزی نمی دانند.
۴- گلبدین راکت زده است این مسلم اما بمبارد لوگر، میدان شهر، کارته نو
چهار آسیاب، کمری، بگرامی، بشیوه کی، چهلستون، دارالامان هیچ گپ نیست.
می گویند از کابل دفاع شد یعنی ویران شد مردم مش کشته شدند
گریختند در بدر شدند این ها معانی جدید دفاع می باشد این وزیر
دفاع را بسایر ممالک دعوت کنند که از شهرهای شان دفاع کند (۱)
مدافعین خود نشان در مغاره های کوه پنهان شوند و زنده جان در
شهر نمانند. { انجم فیروز کوه }

شیر همه کوه ها

محترم عبدالصمد از ویرجینیا

دو سال پیش يك مقاله مرانشر نمودید که در آن به نقل از نشریات
افغانها در پاکستان اروپا و امریکا من احمد شاه مسعود را
موش کابل و شیر بمبیرک و غیره یاد کرده بوم. بکته داد افغان
های طرفدار احمدشاه مسعود خصوصا افغانهای (افغان اکادمی)
بشمول آقای راشد گله ها سردانند و از عفت کلام سخن گفتند در
حالی که القابیکه مردم بیک شخص میدهد به عفت کلام هیچ ارتباط
ندارد. بهر حال حالا در موضوع تجدید نظر کرده مینویسم که آقای
احمد شاه مسعود نه تنها شیر پنجشیر است بلکه شیر جبل السراج،
شیر خاواک، شیر سالنگ، شیر خیرخانه، شیر آسه مائی، شیر هندوکش،
شیر کوه بابا، شیر کوه سفید، شیر شین دند، شیر فیل کوه، شیر پامیر،
شیر همدانیه، شیر قراقرم، شیر تاجکستان، شیر افشار، شیر کوه سنگی،
شیر بامیان، شیر دارالامان و حتی شیر کوه های راکی است بلکه شیر

امتداد شاهراه بین کابل و جلال آباد اطلاع رسیده است. بتاريخ ۱۴ جولای یک جنریتر از دفتر ملل متحد سرفت شد. در یک منطقه مزدحم جلال آباد تلاش برای خنثی ساختن یک راکت که قبلا اصابت کرده و نیمه بزمین رفته بود ناکام شده، در اثر انفلاق راکت مذکور دو نفر مقتول و هشت نفر زخمی شدند.

۲۷ جولای : سخنگوی وزارت خارجه پاکستان گفت سردار آصف علی در اوایل آگست از کابل دیدن خواهد کرد تا در رفع سوء تفاهمی بکوشد که در اثر دعوت جنرال عبدالولی بین رژیم ربانی و اسلام آباد پدید آمده است. جنرال عبدالولی در مدت اقامت خود در پاکستان و مذاکرات با افغانها مفکوره دایر شدن لویه جرگه را مطرح ساخته تا سرنوشت سیاسی کشور را تعیین نمایند. وزیر خارجه پاکستان در نظر دارد با دوستم، طالبان و والی قدير هم دیدن کند و برای آشتی ملی بین گروه های درگیر سعی بلیغ نماید. وی هکذا موضوع انعقاد یک کنفرانس وزرای مخابرات کشور های پاکستان، ازبکستان، ترکمنستان و افغانستان در اسلام آباد را مطرح خواهد ساخت تا پیرامون تاسیس شبکه راه ها و ریلوی مذاکراتی انجام دهند که در صورت تحقق یافتن آن تجارت و مناسبات اقتصادی بین کشور های منطقه تزیید خواهد یافت.

۲۸ جولای ۹۵: انجمن افغانهای مقیم فرانکفورت در قطعنامه دوصفحه ای که توسط ۳۱ نفر از افغانهای فرانکفورت امضاء شده پس از تحلیل و اظهار نظر روی حالات کنونی افغانستان در فقره سوم قطعنامه از طرح صلح اعلحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان حمایت نموده نوشته اند که :
" مونږ دا علحضرت محمد ظاهر شاه د افغانستان پخوانی پاچا د طرحو په بابت څه یو پاتجربه سیاست پوه د ملی زعامت په مقام کې ازمایښت شوی شخصیت، د ملی وحدت دپاره ښکاره ژوندی خبره، د خپلو خلکو د اکثریت په خواله تاښید او روښانه درېږن سره ولاړ یاستو... "

اول آگست : آقای فخری رئیس استخراج نفت رژیم کابل در مصاحبه ای از ادیبو کابل گفت که دولت ایران حاضر شده در زمینه های استخراج نفت، صدور گاز ایران با افغانستان و حمل و نقل مواد سوخت بشمول پترول و بنزین طیاره بار رژیم کابل همکاری نماید و او گفت پیشنهادات ایران بیک هیئت صلاحیتدار ربانی که اخیرا از تهران بازدید مینمود داده شده است. وی افزود قرار است یک هیئت با صلاحیت دیگر بزودی برای امضای قرار دادهای صدور گاز ایرانی با افغانستان و سرمایه گذاری مشترک ایران و افغانستان بمنظور استخراج نفت در افغانستان به تهران برود. او گفت ایران وعده فروش تبیل طیاره را بر رژیم کابل داده است.

تبصره : افغانستان الحمدلله در صفحات شمال ذخایر وسیع گاز دارد که راکد و نافروش مانده عوض آنکه از ایران طماع گاز خریداری شود باید گاز صفحات شمال به هرات و کابل تمدید و مورد استفاده قرار گیرد. هکذا انعقاد قرارداد استخراج نفت با ایران یک حرکت عجولانه و خلاف مصلحت ملی بوده رژیم ربانی که تنها بالای شهر کابل مسلط است صلاحیت انعقاد چنین قرارداد را ندارد. اینکه دولت ایران بر رژیم کابل تبیل طیاره میدهد هدف آن تشدید جنگها و برادر کشی بین افغانها است.

۳ آگست : معین وزارت خارجه ربانی عبدالرحیم غفور زی یک شب پیش از رسیدن وزیر خارجه پاکستان بکابل، حکومت پاکستان را متهم بمداخله در امور افغانستان و سازش با دشمنان رژیم ربانی نموده بالای سیاست پاکستان شدید انتقاد نمود. غفور زی گفت امید است در اثر این بازدید مناسبات دو کشور سرازو ارزیابی گردد. وی علاوه کرد که پاکستان باید از مساعی و پلان صلح ملل متحد حمایت کند نه اینکه از خود برای افغانستان یک پلان صلح بسازد. رادیو وتلویزیون رژیم ربانی نیز با لحن شدید مداخلات پاکستان را تنقیح نموده دعوت جنرال عبدالولی و وقع گذاشتن به پلان صلح پادشاه سابق را یک عمل دشمنانه بمقابل رژیم ربانی خواندند.

۷ آگست : یک طیاره روسی حامل اسلحه خفیه و ثقیله که از فضای قندهار بطرف کابل روان بود توسط طیارات جنگی میگ - ۲۱ طالبان بمیدان قندهار فرود آورده شد. این طیاره از نوع ایلوشن - ۷۶ بوده هفت نفر عمله دارد که همه روسی میباشند. ژورنالیستهای پاکستان که بمعیت وزیر خارجه پاکستان از قندهار دیدن میکنند با عمله روسی طیاره صحبت کرده پیلوت طیاره نام خود را ویلادمیر معرفي داشته بخبرنگاران گفته است که طیاره از جمهوریت تاتارستان کرایه شده و موظف بود اسلحه محموله را بکابل برساند. شاغلی محمد عباس شاروال قندهار بخبرنگاران گفت : « دستگیری این طیاره ثبوت این ادعای ماست که روسیه و هندوستان حتی ایران در امور داخلی افغانستان مداخله نموده و از طریق امتداد نظامی و اسلحه رژیم ربانی را تقویه میکنند. » . مامور وزارت دفاع ربانی گفت معلوم نیست این طیاره را کی کرایه گرفته و بکی تعلق دارد. او گفت ما طیاره هایرا برای حمل یونیفورم و مواد لوژستیکي کرایه کرده ایم نه برای حمل اسلحه. وزیر خارجه پاکستان نیز از طیاره روسی و محمولات آن در میدان قندهار دیدن نموده است.

۷ آگست : متخصصین ملل متحد برای دریافت و خنثی ساختن ماینها گفتند هنوز هم حدود ده میلیون ماین در افغانستان بشمول مراکز شهری و مسکونی مدفون است و برقرار احصائیه ملل متحد بطور حد وسطی در هر ساعت یک نفر افغان در اثر انفجار ماین کشته یا مجروح میگردد. در ماه می سال جاری حدود ۳۵۰۰ نفر تنها در نواحی شهر کابل قربانی ماین شده بودند. قانونی وزیر دفاع کابل اعتراف کرد که رژیم ربانی نیز از مخفی ساختن ماین در مواضع

Kabul Celebrates

تنها کابلیان میداننده در کارته سخی و دامنه
علی آباد کدام افغانها زندگی میکردند و در
روز نوروز و در مراسم برافراشتن جنده
سخی جان کدام گروه مردم سهم مذهبی و برارنده
داشتند ؟

لشکر سفاک و خون آشام ربانی - مسعود بعد
از انجام وحشی ترین عملیات نظامی در منطقه
شعبه نشین کوته سنگی - جمال مینه و دشت
ارجی و غیره روزمیله نوروزو رابطور نمایشی
و با اعزام صدها نفر لشکر پان شورای نظار
بمنطقه میله طوری برگزار ساختند تاندیای
خارج را از سیاهی لشکر خود اغفال کنند.

اما افغانها بایک نگاه دقیق درین عکس
متوجه میشوند که فیصد یک نفر از برادران
هزاره درین مراسم جنده برافراشتن ربانی
مسعود اشتراک نکرده بلکه آنرا تحریم
نموده بودند.

حتی درین عکس که برای تبلیغات از طرف رژیم
ربانی - مسعود بخارج ارسال و درواشنگتن
پوست نشر گردیده شما مردم کابل بیا کدام
موسفید بیا سرفید را تشخیص دانه نمیتوانید
هزاره که هیچ نیست - پکولداران راکه می
دانید پیروان قومندان مسعود استند.

این عمل با مادیات کمیست به تفادوت دار
که در هر خا اعضای سازمانهای حزبی را اعزام
میکردند؟ اینست فلسفه (تاجک فوق همه)
برادران عزیزی که بایگان بستن شعار
(تاجک فوق همه) طبع و خصلت فاشیستی پیدا
کرده اند و کسانی که مجبور نیستند و میتوانند
خود را ازین ورطه برون بکشند برایشان میگوئیم
متوجه شوند که بدست غیر بر مادیازی میشود
و برای رفع این حالت از ارائه خود کار بگردند.
بیایید تا مثل گذشته هاباهم باشیم. ما
میگوئیم میله سخی بدون برادران هزاره مزه
ندارد چنانکه اتق ملی بدون برادران پشتون
خود نمیکند. اما قومندان مسعود ۲۰۰ نفر خود
را برای اتق ملی با گذاشتن موهای دراز
تربیه کرده است. شاید در آینده تکیه خانه
های کابل را نیز لشکر شورای نظار دایر کنند.

ارسالی محترم خیرخواه از ویرجینیا

بی بی سی صبح دهم می از جریان معارف در کابل
راپوری تهیه کرده بود و گفت ۶۶ شاگردان کم

مکاتب ویران و مسائل درسی نابود استادان انگشت شمار ۶۶ بی بی سی از قول یک استاد سابق پوهنتون گفت :
۶۶ پوهاند رحیم الهام میگوید جنگجویان هنگام حمله بر یکدیگر باید از تاسیسات عامه دور بروند ۶۶
پوهاند رحیم الهام فکر میکند این غازیان قرن ۱۹ اند که انگلیسها را دوبار در جنگ اول و دوم ۱۸۴۲ و ۱۸۷۹ در
بیرون شهر مورد حمله قرار دادند و سبب انهم مصیبت نگه داشتن شهریان کابل بود. اینرا میگویند ذهنیت
کهنه ذهنیت نو اینطور نیست در ذهنیت نو مردم ملکی مانند خشت و سنگ بحساب میروند و حکومت های موقتی
مردم شهر را اسیر گرفته اصلاً بالای اسارت مردم بیچاره و ناتوان ادعای استقرار حکومت را میکنند.

در ذهنیت نو دروغ عین شرافت و نوکری خارج عین عبادت است. در مجله اخبار (US NEWS) شخصی را
نشان میدهد در گوشه مسجد تفنگ خود را گذاشته مشغول ادای نماز است درین روزگار در ذهنیت این نماز گذار
ذهنیت سابق غذا با انگلیس یا جهاد با روس نیست که کشتن هر دو ملحد متجاوز را مجاز شمارد. این نماز گذار
چند مسلمان را قبل از نماز کشته و چندانای دیگر را بعد از نماز خواهد کشت. جمعیت اسلامی با و چنین تلقین کرده.
افغانستان به چهار توت تقسیم شده است : توت مسعود ربانی نام دولت را بخود گرفته است ولی توت
دویم توت طالبان و توت شورای ننگرهار هر یک بطور مستقل قراردادهای با خارج دارند که در عمل چهار
دولت باشد. توت پنجم هم اسماعیلخان است که نیم آن بکابل و نیم دیگر بخارج تعلق دارد.



ASSOCIATED PRESS

Afghans celebrating the Islamic lunar New Year scramble their way to the top of a flagpole in Kabul, which has seen three years of factional fighting.

ریانی نقاب مسعود است یعنی مسعود ریانی را نقاب ساخته . در تلاش است روزی نقاب را دور کند. هر شانیه عمرایی دوفریخون صدها نفر هموطن معاوضه میشود. از نگاه طالبان جمعیت غاصب است و از نگاه جمعیت طالبان هیچکاه استند؛ شورای ننگرهار ناظر و جنبش شمال نافر. جنگ در غرب کشور و اطراف کابل و در سالنگ دوام دارد؛ یا علی مدد . ختم

نگاهی بر "سوغات کابل"

محترم حمیدانوری از کانکور

زمانیکه محترم داکتر صاحب سیدمخدوم رهین از سفر طولانی پنجاهه خود به کابل که بمصرف حکومت کابل صورت گرفته بود و نتیجه ای از آن بدست نیامد برگشتند؛ تحت عنوان (سوغات کابل) گزارشات چشم دید خودشانرا از سفر متذکر بصورت مسلسل در نشریه (امید) بنشر رسانیدند که مدت طولانی را در بر گرفته و یکی دوهفته قبل بالاخره به پایان رسیده. ببینیم که آقای رهین از سفر طولانی و بی نتیجه خویش برای هم میهمان مهاجر و دوران وطن و بارمغان آوردند؛ منتظر چه بودیم و چه بما ارمغان آورده شد و چه خواندیم دیلا مختصر مرور میکنیم؛

بامطالع عنوان درشت (سوغات کابل) ما منتظر بودیم که از وضع امنیتی، صحت اقتصادی و خلاصه وضع زندگی مردم کابل در شرایط فعلی و اینکه جنگ چندساله تنظیمی و بلاهائی بر مردم پیداف کابل وارد آورده چیزهائی بشنویم و از زبان و قلم یک هموطن قلم بدست خود بشنویم که آیا راپورهای ژوئالستان خارجی که پیهم میگویند و میخوانیم که در کابل آب اشامیدنی نیست، نان خشک نیست، دوا و شفاخانه نیست، تاکجا حقیقت دارد. ولی با تاسف دیدیم که آقای دکتور رهین ما را با طیاره اریانا بمصوب وطن برده و تقریباً چهار مقاله اول شان در باره صحبت های بین طیاره بود - تصویر مناظر مقبولى بود که از طیاره دیده بودند و تصورات خود شان و چند نفر از دوستان شان بود که در طیاره و در آسمان افغانستان خطور کرده بود اما از زمین و مردم افغانستان و خصمرا از مردم بدبخت و مظلوم کابل پیاچیزی نبود پیاچه را که خود داکتر صاحب رهین لازم دانسته و بخورده ما داده است خواندیم.

بخش دوم راپورتاژ داکتر صاحب رهین که در ظرف چند ماه در شماره های مسلسل (امید) چاپ شد عنوانی داشت بنام ۶۶ قصه چند و غم تازه چند بارمغان آوردم ۶۶ که توقع میرفت ما را ببرد بکابل در بین مردم ستمدیده کابل و بما از قصه و غم های آنها حکایت کند. ولی با تاسف فراوان خواندیم که آقای رهین از مهمانیها و پارتیهها و دیدار با روشنفکران و از انگور و انار و خربوزه و نان خشک مزه دار کابل که هیچکدام اینها برای عامه مردم میسر نیست؛ اما البته برای مهمان عالیقدر حکومت کابل هرچیز وافر میسر بود؛ برایما صحبت کردند و بعد از پیداوار وطن به تفصیل صحبت میکنند و سپس اشتهه اشتهه و بسبب خویش تاریخچه کابل و تاریخچه خاندانهای کابل (بشمول خاندان خودشانرا) تفصیل داده بعد میروند به سوب هنر و ادبیات و سازمانهای جدید اجتماعی (که بزعم ایشان سازمانهای اخوان گزیده و سامنهاده رژیم فعلی اند ولی اکثر این سازمانها در دوره نجیب الله تاسیس شده بودند) از قبیل (موسسه عالی نسوان) (اتحادیه اسلامی ژوئالستان) (اتحادیه اسلامی نویسندگان) (اتحادیه اسلامی جوانان) (اتحادیه اسلامی زنان) (بنیاد اسلامی فرهنگ افغانستان) (کانون امام غزالی) و نه های موسسه بنام اسلامی دیگر؛ و بعداً می پردازند بمعرفی نشراتی که در کابل وجود دارد و از طرف حکومت کابل تحمل میشود مانند (هفته نامه کابل) و در اخیر هم بمعرفی شعری جوان ونیمه شاعران و نمونه اشعار شان پرداخته و از شاعران مرتجع و خود فروخته و کمونست چون (قهار عاصی) لطیف پدرام و امثال شان نام برده در وصف آنها و اشعار و تصورات شان داد سخن سر داده و صفحاتی را سیاه کرده اند.

داکتر صاحب در راپورتاژ مفصل شان که یک کتاب ضخیم خواهد شد نگفتند که درختان اسلامی کابل در چه حال بودند و چند درخت مانده است - نگفتند که سرک های اسلامی کابل در چه شرایط قرار داشتند؛ نگفتند که بازارهای اسلامی کابل چه شدند و همین حالا از آنچه باقیمانده هفته چندبار از دست لشکر اسلامی کابل چور و غارت میشوند - نگفتند که بانکوت اسلامی رژیم کابل چطور و توسط کیها و برای چه مقاصد مصرف میگردد - نگفتند که آب نل اسلامی کابل چه شد و برق اسلامی کابل چرا جریان ندارد و بالاخره نگفتند که مردم شهر کابل از اسلام مقدس و این حکومت اسلامی چه برداشتی داشتند؟

از جناب محترم داکتر صاحب رهین پرسیده میشود که این شاعران جوان و باصلاح شما ۶۶ پیش کسوت ۶۶ قبل از هجوم تفنگداران تنظیمی به کارهائی مشغول بودند و اب و نمک چه کسی را میخورند. آیا داکتر صاحب رهین که خود استاد فاکولت ادبیات بودند آقای واصف باختری را بحیث یک کمونست و پرچمی دواشته نمی شناختند و آیا واصف باختری و ناظمی هر دو از اولین استادان ادبیات نبودند که در دولت کمونستی بچوکی های بلند در راس امور نشراتی دولت کمونستی قرار گرفتند؟ (برای ثبوت این مدعا من از تمام استادان ادبیات پوهنتون کابل شهادت محض الله میخواهم). جناب داکتر صاحب رهین از کمونستها و پرچمیهای اسلامی که بارژیم کابل همکار استند هیچ صحبت نکرده اند و نگفته اند که در زمان تسلط کمونستها اینها با سپاه اشغالگر روس چه همکاریها کردند و چقدر اشعار ناب و مقالات بلند بالا برای لینن و کمونزم نوشتند و ریزه خوار دسترخوان کیان بودند؟ آیا این شاعران اکثر در بغل نجیب و هم مسلکان کمونست او نه غنوه بودند و آیا اینها اعضای اتحادیه های کمونستی ژوئالستان و نویسندگان و شاعران و فرهنگیان نبودند؟

تعجب دارم. ببیناست که جناب استاد رهین از موسسه عالی نسوان و (سازمان اسلامی زنان) صحبت میکنند در حالیکه رژیم ریانی زن افغان را از تمام حقوق شان محروم ساخت - نه تنها این؛ بلکه زن افغان را از شخصیت و مقام انسانیت محروم ساخت؛ زن افغان را از تعلیم و تربیه محروم ساخت؛ از رفاه بی بازار محروم ساخت؛ از کسب معاش محروم ساخت و به لشکر و قوماندانهای خود صلاحیت داد هر نفر هر قدر زن که خواسته باشد

بزرگ تنگ از خانه ها و شوهرهایشان بگیرند. چرا استاد رهین بخانه چند قوماندان شورای نظار سر
نزدند و ندیدند که چند نفر زن دارد و چند تای آن زنان نکاحی مردان افغان است که بدون رضا و رغبت
زنها و بزرگ تنگ تصاحب شده اند؟؟؟ چرا استاد رهین رئیس جمهور سفارش نکرد که بمنظور الغای
بردگی زن رهایی زنهای اسیر را فرمان بدهد. چرا استاد رهین از حکومت اسلامی خود و از رئیس جمهور اسلامی
خود تقاضا نکرد بین حقوق مدنی و حق رای و حق انتخاب قایل شود؟ داکتر صاحب رهین بفرمایند چند
مقاله یا کنفرانس در کابل برخلاف برهه گی زن نشر یا دایر ساختند؟ از سئله مقالات داکتر صاحب رهین
معلوم میشود که وسایل عیش و استراحت شان کاملاً در کابل آماده بوده از امتیازات رژیم اسلامی بارتباط
برهه گی زن استفاده کرده اند... با اینحال شما از موجودیت موسسه نسوان که بیچاره زنهای نادار و نا
توان برای تولید در آنجا استخدام میشوند و از (اتحادیه اسلامی زنان) به تفصیل صحبت کرده اید، مثل
اینکه زنهای افغان سابق بلامتشبه کافر بوده اند که حالا اتحادیه اسلامی آنها را سران و مسلمان میسازد؟
اقای داکتر صاحب حکومت دلخواه شما در کابل کدام قسمت اسلام را بالای زن تطبیق کرده است؟ آیا غیر از
تصاحب و برهه گی زن و غیر از تطبیق شهوت بالای زن آنهم بزرگ تنگ کدام حقوقی دیگری از انسان بودن
زن در کابل بنظر میخورد؟

اقای استاد رهین این شاعران ۶۶ تحصیل کرده و جوان ۶۶ که شما بمعرفی آنها پرداخته اید آیا اکثر اینها
در زمانیکه افغانستان عزیز در زیر چکمه های اشغالگران روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان خورد و خمیر
میشد و هر روز صدها هموطن ما بوسیله غارتگران روسی قتل عام میشد و بیاد زندهانی مرکز و ولایات به بد
ترین شکنجه های جسمی و روحی محکوم بوده و بمرگ تدریجی جان میسر کردند در آنوقت با اسودگی و شوق و ذوق
مشغول سرون شعر بنویسند و یکی بعد دیگر مجموعه اشعار خود را به نشر نرسانیدند؟ و آیا اینها بسان خلقی
ها و پرچمیها و بیاداران روسی شان نرقصیدند و... و اکنون که شاعران کمونست اشعار اسلامی میگویند شما
در معرفی کلام و آثار شان داستانها برای ما بارمغان آوردید!!! اقای استاد رهین اینکه بقرار گرفته
شما در کابل سازمانها و لاتحادیه ها وجود دارد و جوانان تحصیل کرده و شاعران ۶۶ پیش کسوت ۶۶ اعضای
این اتحادیه ها و سازمانها میباشد چه میشود که شما نامی از نه ها سازمان استخباراتی و جاسوسی هم
میگرفتید که در ویدیو کاست نمایشی جشن رژیم کابل هویت آنها را سخنگوی رادیوی کابل معرفی میکرد.
انقدر سازمانهای پولیسی و جاسوسی و استخباراتی و خاد و... که در جتنی سیوری اقای ربانی دیده شد در
دوره کمونستی نبود و حتی در تاریخ افغانستان نبوده است. برای حکومت اسلامی نام نهاد شما افتخار
نی بلکه خجالت است که سازمانهای کمونستی دوره نجیب را با ایزاد کلمه اسلامی دوباره احیا و فعال
ساخته است. اینها هنوز هم در خط روس کار میکنند و گردانندگان آنها همان اشخاص مرتجع و خود فروخته اند
که در خدمت ربانی و جمعیت قرار گرفته و بگفته اقای روان فرهادی فعلاً ۶۶ ریشهای مبارک گذاشته و مسلمانان
خوبی شده باشند ۶۶ و همینها اند که اکنون اشعار اسلامی میسر آیند و در مدح فلاق قومندان و بهمان جنرال
صفحات را سیاه میسازند.

اقای استاد رهین شما که در ایران داکتری گرفته اید و نوشتن فارسی را خوب بلد استید از شما توقع میرفت
بحیث یک استاد و یک داکتر راپور تاژی از کابل ویران و مردم ستمدیده آن بیاورید که با حیثیت کلمه
استاد و سویه داکتر موافق باشد - اما راپور شما مانند راپور یک خبرنگار کم سواد که بیرون و چوکی و
متاع دنیا تطمیع شده باشد شهادت زیاد داشت تا براپور یک دانشمند و خدا کند همه دانشمندان همینطور
از آب بیرون نیایند.

از اینها که بگذریم در ختم راپور تاژ کابل خود اقای دکتور رهین طی تازه ترین نوشته شان از شاه
سابق افغانستان محترم محمد ظاهر خواسته اند که با حکومت غیر قانونی و غاصب ربانی همکاری نموده و
با اصطلاح بحکومت ربانی در کابل بیعت نمایند. از داکتر صاحب رهین چنین توقعی بر نه نمیشد ولی با آنهم
نظر شان نزد خودشان و حلقه جمعیت محترم است. نشریه امید با تلاش فراوان میکوشد یکعهه افرادی را از
گوشه و کنار پیدا نموده به تأیید صلی عام اقای رهین تفهیم نماید که نظر شان عام پسند است. البته
نشریه امید و گردانندگان آن احیران حکومت ربانی بوده و اقای رهین نیز طی یک سفر چند ماهه بوسیله
جمعیت ربانی خریداری شده و بونفع حکومت ربانی مشغول تبلیغات میباشد ولی تعداد محدودی افراد که
بسان امید میرقصند ناخوداگاه در خدمت ربانی و باندش قرار گرفته و (امید) بالای آنها تجارت میکند اما در
نهایت اینها بازنده خواهند بود و گمان نمیکنم نظر داکتر صاحب رهین چندان خریداری پیدا کند زیرا
حکومت ربانی ظرف سه و نیم سال گذشته فقط از قرارگاه ها و سنگرهای خود و از ارگ کابل دفاع نموده همه
میدانند که این دفاع به هیچوجه دفاع از خاک و ناموس وطن و دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغان
ستان حتی دفاع از کابل و شهریان کابل نبوده بلکه اصرار ربانی جهت حفظ و نگهداشت ارگ کابل سبب
قتل صدها هزار شهریان کابل اعم از زن و طفل و موسید گردیده اند و ویرانی شهر را موجب شده هزاران
نفر قربانی این قدرت طلبی شخصی گردیده، حیثیت و ناموس هزاران نفر ریخته و بر باد رفته و از شهریان کابل
بحیث اسیران بشری برای حفظ ارگ استفاده نامشروع صورت میگردد. از آثار فرهنگی نشانی مانده نه از کتاب
و موزیم و ارشیف ملی حتی مساجد و صدها جلد قرآن پاک حریق گردیده است.

فاجعه افشار و فاجعه دشت برچی و کارته سه از کارنامه های ضد بشری دولت ربانی است که تاریخ بشریت
بر آن قضاوت خواهد کرد و هزاران هزار رسوائی و اعمال ضد بشری دیگر که نوشته انداکتابی را ضرورت دارد
ولی شما در این حال خواستار همکاری از شاه سابق با چنین رژیم جنایتکار استید. یکبار سر در گریبان
خود کنید و بعد از آن قضاوت بفرمائید.

لعن ارباب قلم بر انکس کو با قلم بهر نفع خویش از بیدادگر تمجید داشت

با احترام - عبدالحمید انوری از کانکورده.

درباره "چند تذکر" استاد آئین 73

محترم سیدعلی شاه سرخودی ازبافالو

شاخت من از جناب استاد آئین درفاکولته تعلیم و تربیه شروع شد که رئیس بودند اگرچه من ازصف سو پیشتر رفته نتوانستم اما درانوقت ازجناب استاد تصویر دیگری داشتم. بعدازان استادوزیرشنندومن در یک تجارتخانه ترجمانی میکردم. بعدازان استاد آئین بکدام ولایت مقررشدند و سالها ازایشان خبر نداشتم تا اینکه درسال اخیر جمهورییت داوودخان من دوبار با پیران رفته تجارت میکردم. یکبار یکمقدار کالا، سامان و ادویه جات توسط موتر آوردم و درگمرگ اسلام قلعه پامن سختگیری کردند همان بود که بهرات آمده نزد مستوفیت رفته مستوفی گفت کار گمرکات هوایی صاحب تعلق دارد بمقام ولایت عریضه دادم نوشته کردم که سابق محصل فاکولته تعلیم و تربیه بوم مرابدفترکارخود خواسته مشکلات را پسران کردند و بمقام مورقلم مخصوص خود امر فرمودند بگمرک تلفونی بگویند که مطابق درخواست تاجر مال اورا سربسته به کابل ارسال کنند که درگمرک کابل محصول شود. همانطور شد و مالهای من بطرف کابل رفت من یک هفته درهرات بوم که کودر ۵۰ مردم شهر فکر میکردند که والی صاحب کدام اقدام خواهد کرد اما شنیده شد که والی صاحب تسلیم شده توسعه طیاره بکابل رفته است. من دوهفته دیگر بهرات ماندم و بعدازان بکابل آمدم کالای من صحیح و سالم رسیده بود و دروقت حکومت کمونستی ازگمرک کابل محصول کردم. لهذا ازین مهربانی و کمک جناب استاد صاحب همیشه ممنون خواهم بود.

بعد از دوسه سال دوره کمونستی مجبور بفرار وطن شده چند سال درپشاور بوم. درانوقت یک مقاله ازطرف استاد صاحب آئین نشر شده که پیشنهاد کرده بودند سرک تورخم کابل و پوهنتون ننگرهار بنام ضیاء الحق نام گذاری شود. اخبارهای پشاور درانباره چندمقاله چاپ کردند و غوغای زیاد برخاست من که بنیت من ضیاء الحق را میدیدم این پیشنهاد ازطرف یک شخص دانشمند برایم عجیب بود اما در همانوقت اوازه افتاد که استاد آئین در اولین حکومت عبوری وزیر خواهد شد چونکه ازطرف حکومت پاکستان برای اشتراک در اجتماع را اولی بندی دعوت هم شده بودند. یکسال بعد ازان من بامریکا رسیدم و در چند سال گذشته مقاله های جناب استاد آئین را میخوانم. حدود چار یا پنج سال پیش استاد به نیویارک آمده بودند چونکه یکی از اقارب نزدیک (شاید اولاد و فرزند) شان در نیویارک بود من کوشش کردم استاد را از نزدیک ببینم اما موفق نشدم ولی از یکی از دوستان خود که استاد را دیده و با او صحبت کرده بود شنیدم که میگفت استاد صاحب به تکلیف شدید در دپا مبتلا بوده وضع صحی شان خوب نیست. او میگفت در صحبت روی مسائل سیاسی نظریاتیکه استاد درباره مشکل کشورمان بیان میدارد نورمال بنظر نمیرسد و علاوه میکرند که چون استاد مریض و علیل استند طرز استدلال و تسلط فکری شان نورمال بنظر نمیرسد.

این گفتار همیشه بخاطر من بود. باز شنیدم استاد رئیس کدام حزب مقرر شده اند بنام (جرگه) والیته ز مقالات شانرا در (امید) با عکس العملهای که از طرف هموطنان داده شده وهم در مجله آئینه افغانستان خوانده ام. در وقت حکومت عبوری مجددی صاحب استاد بطرفداری ایشان بسیار مقالات نوشتند اما بعدا مجددی را انتقاد و طرد کردند و برای استاد ربانی صاحب بسیار هفت کردند. وقتی که در اوائل سال جاری از هیئت مشورتی محمود میستیری بامریکا برگشته و شعار امید (تاجک فوق همه) را با شعار دیگری که بقول آئینه افغانستان بهدایت حکومت ربانی صاحب آورده و پخش کردند که "پا تخت است یا تابوت" همان گفتار سابق دوستم بیادم آمد که چون صحبت استاد محترم خوب نبوده و از درک تکلیف پا بسیار زجر میکشند این مریضی حتما بالای افکار و تصورات شان تاثیر انداخته چیزهایی نوشته و نشر میکنند که آدم از خواندن آن شاخ میکشد. بالاخره ثبوت این مطلب بقلم شخص استاد نشر شد در شماره ۱۷۱ (امید) که خوب واقعیت را از زبان بقراط تمثیل فرموده اند.

بقرط که پدر طب علمی شاخته شده اولین توصیه اش به اطباء اینست: "به بیمار ضری نرسانید" وقتی این مقوله و مثالهای دیگری از "شادی و ماهی و راه خیر دوزخ" در نوشته استاد را خواندم ملفت شدم که در شماره ۳۴ آئینه افغانستان یک مقاله بقلم محترم تاج محمد ورنک در باره کارروائیهای دوره ولایت بدخشان جناب استاد آئین چاپ شده، آقای ورنک شاید خبر نداشته باشند که جناب استاد آئین درین اواخر مریض بوده یک شخص علیل و مریض را نباید جور میدادند - یعنی "به بیمار ضرر نرسانید" که سفارش بقراط است باید رعایت میشد. و این مقاله استاد آئین تحت عنوان "چند تذکر" حتما جواب همان نوشته جناب تاج محمد ورنک صاحب میباشد. و باز هم ارزومیکم که چون جناب استاد آئین مریض و بیمار استند امید است این بگو مگو دیگر دوام نکند.

نکته جالب دیگر درین مقاله جناب استاد آئین همانا توصیفی است که اینبار از محمود میستیری کرده اند در حالیکه چند ماه پیش در مقاله منتشره شماره ۱۹۲ (امید) پیشنهاد کرده بودند که محمود میستیری شخص بیکیفایت بوده باید برطرف شود و بعوض او شخص دیگری گماشته شود. حالا میگویند "مسئولیت آقای میستیری نهایت پیچیده و مرکب است و سهم ملل متحد در مساعی معطوف باعانه صلح در افغانستان بغایت مهم. پشتکار، حس عالی خدمت و دلسوزی نماینده خاص ملل متحد با افغانستان تاکنون اورا توفیق داده که این مسئولیت خطیر را با تمام موانع و خطرهای مرافقه آن ادامه دهد. ۴۰۰۰۰ گویا تغییر نظر استاد محترم درباره محمود میستیری که نه هفته قبل شخص بیکیفایت و قابل برطرفی خوانده شده بود و حالا شخص "دلسوز و دارای حس عالی خدمت" معرفی شده، یکنوع بیموازنگی فکری را نشان میدهد. با احترام.

۱ در سه صفحه ۴۷

میکشیدیم، کلمه دانشگاه را بعوض پوهنتون، خراسان را عوض افغانستان پیشنهاد میکردیم، نه اینکه امروز فارغ از همه ماجرا ها و جهت شهرت طلبی کاذب به نشر و اشاعه یک سلسله اراجیف بپردازیم و وحدت ملی را خدشه دار سازیم و اقوام افغانستان را توهین و تحقیر نمائیم. با عرض حرمت. کابل ۲۹ جنوری ۱۹۹۵.

محترم سیدنعیم عبیدی از کا لگری

بعد از آنکه شاه شجاع بنام پادشاه به تخت سلطنت افغانستان نصب شد و ایردولت محمد خان فرار از برادر
ترجیح و راهی بخارا گردید، چون مردم آهسته آهسته در عمل مشاهده کردند که پادشاه راجز نامی نیست و
در حقیقت کل اختیار امور انگلیس ها اند، از آنجا یک ملت غیر افغان جمیع وجه غلامی و حکمرانی یکجا نگان را -
پذیرا نپذیرفتند، شیر مردان مبارز حتی آنانی که در اول شاه شجاع سدوزی را در ارتش اصلی سلطنت میداشتند
و به صلح ایردولت محمد خان محمد زلی موافقه داشتند دولت به قیام سر تا سر می زدند. دین جا از مبارزات -
و مجاهدات ۳ نفر برادران غازی و قهرمان هریک محمد شاه خان، دولت محمد خان و خدا بخش خان غلمانی -
با کربلای مسکونین قریه اریل و بدیع آباد افغان یاد آوری می شود. - آن سه نفر برادران علاوه از آنکه با غلمانی ها
کوچه گشتان و لغمان و دیگر ساعات شمالی و شرقی ارتباط داشته و آنها را در مجاهدات شان همراهی و یاری
می کردند، محمد شاه خان مستقیماً به حریت قوم خویش را نیز بدوش داشت، این ها در اوج قیام عمومی دارند
کابل شدند تا با دیگر مبارزین اشتراک مساعی نمایند.

بعد از عرض ارا دت بشما و جویای
احوال سلامتی شان خواهشمندم
تا مکتوب جوابیه مرا بجا پ
رسانیده ممنونم از زید...
در ذیل بجواب مکتوب آقای نور
محمد کندهاری که با نهایت قسوت
و کینه نظری و خلاف اسلوب اسلامی
و تعقل مرا تکفیر کرده اند میپردازم.
آقای حاجی محمد نور کندهاری که
گفتار خویش را با قال الله و
قال الرسول آغاز کرده اند با
خشم عصبی با لای من حکم کفر را
نموده و گفتار خویش که خودش
را خوش میاید خود را بجا مع حق
بجانب در آورده بدون تعمق و
کاملات تنگ نظران و کینه توزان
تیرهای زهر آلود و کفر آمیز را بمن
حواله کرده اند. ایشان مرا خلاف
سنت محمد مطهرم حضرت اشرف اشعیا
(صلعم) دانسته و کلمه (سید) را
که میراث اسلاف نجیب و با ایمانم
میباشد با تمسخر و استهزا پیش
روند. خطاب کرده اند.

۱) جای تاسف است که هموطن نا
گاه و کم دانش ما تا حال از لحاظ
گرامردی "پیشوند" را نفهمیده
و انرا با بی تفاوتی و عجلان
با کلمه "سید" معادل دانسته
است. برای معلومات این هموطن
ما مینویسم. پیشوند یک کلماتی
اطلاقی میشود که در شروع اسم و یا
مفتی آمده و خصوصیت آن اسم و یا
صفت را طوری دیگرگون مینماید
مثلاً (نا را الفنون) بمعنی محل
فن ها و کسب ها - کلمه (نار)
قبل از فنون بقسم پیشوند آمده
و یا (تردستی) بمعنی مهارت
و لیاقت که کلمه (تر) پیشوند
است و امثالهم....

نا گفته نمائید که این بی ادبی
و گستاخی جورانه هموطن ما
آقای نور کندهاری فورمول
عمومی شان است زیرا که تمام
کسانیکه اسم شان با لقب
(سید) آغاز می یابد.

۲) آقای کندهاری با پنداشت
خودشان اینطور وانمود میسازند
که من خلاف ریش گذاشتن که سنت
حضرت پیغمبر اسلام (صلعم) می
باشد هستم که این توجیه ناقص
و غلط محض و ساخت خودشان بوده
ایشان مکتوب اولیه مرا درست
نخوانده اند و یا درست نفهمیده
اند چه من در آن مکتوب خویش
نوشته بودم که ریش گذاشتن
سنت بوده و هیچکس مخالف آن
نیست. ولی درد من ناشی از

« در آن ایام شدت و غلبه مبارزین افغان در شهر کابل چنان بوده که در یکروز هفتصد نفر عساکر انگلیسی را از دم
تبع کشیدند » از این که بعد از موافقت وزیر محمد اکبر خان و سر در سلطان احمد خان به کابل که از زندان بخارا -
آزاد شده بودند دو نفر از مبارزین نامدار میر مسجدی خان به انتر زهر و عبداللہ خان ایچکری بزرگ طبعی وفات
کردند، در دولت محمد شاه خان و برادرانش به کابل آن خلا را پر ساخته، روحیه مجاهدین را تقویت بخشیده و
باعث خورگسندی وزیر محمد اکبر خان و سر در سلطان احمد خان شد، با عداوت بیهم مجاهدین و تنگ شدن عرصه
بالای مکانات سفیر نمایندۀ خاص انگلیس، دی که بار بار با افغانها داخل مذاکره شده بود ولی آن مذاکرات
ما حاصلی نداشت باز هم حاضر نگذاشته گردید و بروز ۲۲ دسامبر ۱۸۴۱ ع در سمت جنوب قلعۀ محمد خان
و در حوالی آن آزاد دژ رفته بود در آن از جانب افغانها وزیر محمد اکبر خان، سر در سلطان احمد خان، محمد شاه خان
دولت محمد خان، خدا بخش خان، غلام محی الدین و نائب مومن خان - و از طرف انگلیس ها مکانات، ترلور،
لانس و مکنزی اشتراک در زید بودند، بعد از احوال پرسی به ترتیبی وزیر محمد اکبر خان، سر در سلطان احمد
و محمد شاه خان با مکانات، ترلور و مکنزی بروی پتو به زمین نشستند و دیگران بالای سر آنها ایستاده بودند
خروج نمودند و وزیر محمد اکبر خان تحطی و نقض اقوال انگلیسها را مستنداً بر رخ شان کشید و مکالماتی
که بین طرفین رد و بدل شد منجر به مناجزه لغوی گردید، دین وقت محمد شاه خان از تدبیر کار گرفته وزیر محمد اکبر خان
را مخاطب قرار داده و گفت وقت می گذرد... با وجودیکه در اول قرار بر آن بود تا آن چند نفر انگلیس را
به گروگان بگیرند اما به اثر مقاومت مکانات و همراهانش کار به منازعه تن به تن کشید، وزیر محمد اکبر خان،
سر در سلطان احمد خان، محمد شاه خان، دولت محمد خان و غلام محی الدین خان با مکانات، لانس، ترلور و مکنزی بمقابل
پرداختند که در آن گیر و دار مکانات و ترلور به قتل رسیدند و دیگران اسیر گردیدند، با کشته شدن مکانات و فرات بگیر
بعدی مبارزین راه حق تفصیل فریادش درج اوراق تاریخ میباشد، آخر الامر انگلیس ها متوجه نا کامی و شکست قطعی خود -
گردیده و حاضر به خروج از افغانستان شدند، مراقبت و نظارت خروج عساکر انگلیسی تا دره خیبر، بره انداختن
جنگ های گوریل و شب خون های افغانی، حرارت اسرا محمد و تحت رهبری وزیر محمد اکبر خان، محمد شاه خان و
سر در سلطان احمد خان صورت پذیرفت، حفده و نیم هزاره عساکر انگلیسی که از کابل بلوت جلال آباد عقب نشینی میکردند

در طول راه بالاتر حملات اقوام مختلف خاصاً غلمانی ها، تغفات سنگین و چشم گیر را تحمل شدند و علاوه بر آنکه گاه گاه اسباب و آلات جنگی شان به غنیمت گرفته شد صورت کینه زنی نام در کربل بر آمدن که آنهم سبب زخم در بدن داشت زنده تا جلال آباد رسید، علاوه بر آنکه از انگلیسی متهم جلال آباد که با قتل انگیزی خلافت محمد خورشید نمی خورستند از ولایت مشرقی خارج شوند در آنجا هم متهم تغفات سنگین جانی و مالی شدند، با آنهم افغان های باغیرت و مجاهدین واقعی آن زمان با زنان و اطفال و حتی با غیر نظامی های دشمن رویه از خود گذری و جراتمندان داشتند چنانچه یک دخترک خود را با ل انگلیسی صبیبه اندر کس که در جنگ جلد کابل بعد از فرار پدر و مادرش در میدان مانده بود وی را مبارزین غلمانی به شکل دلسوزانه در کابل به خانه نواب محمد زمان خان که بصورت همه ناخفته بناگزینان دشمن در آواره بود تسلیم کردند تا اینکه چندین ماه بعد به پدر و مادرش محبت و حکومت اعاده شد، مگر آن شخص محمد شاه خان ۴۴ نفر گروگانان و اسرای انگلیسی اعظم از زن، مرد و اطفال را تا چهار ماه در قلعه بدیع آباد به خویش جاداره داشتند اما اعانه و حفاظت نمود، وقتی که محمد خورشید بنام مکرگر از جلال آباد بوی نگاشت که اگر اسرا را رها کند دو صد هزار روپیه برایش تقدیم خواهد شد، محمد شاه خان بخوابش نوشت که خیانت نه در دین من و نه در دین شما رواست لاجن مجاهد و واقعی در بدل پول مرتکب خیانت نمی نمیشود، با اشاعه که بعضی آهه به طور اختصار در هر محنت میتوان گفت که محمد شاه خان، دوست محمد خان و خدا بخش خان غلمانی با مکرخیل از شروع تا ختم جنگ اول افغان و انگلیس ردل عمده، کلیدی و سبب بزرگ و افتخار آمیز تاریخی داشتند، آری انگلیس ها شکست خوردند و متارکه صورت گرفت و امیر دوست محمد صحن برای بار دوم پادشاه افغانستان شدند، و قتی که امیر دوست محمد خان در سال ۱۸۴۳ ع به تخت سلطنت تکیه زد تا جرات و جرات جفا دی را که انگلیس ها برای سرعوبک شان جائزه تعیین کرده بود یکی بعد دیگری از بین برد و یا سرکوب کرد، لیکن آن شخص که با سازش های علنی و غیر علنی امیر دوست محمد خان با انگلیس ها ایستادگی کرد محمد شاه خان غلمانی بود که انگیزه ها و او را دشمن بزرگ خطاب می کردند وی بصورت جدی و عملی یا فشاری میکرد تا هر چه زودتر به استرداد ولایات از دست رفته افغانستان اقدامات شود، از باب مثال می گفت تا چه وقت اقتدار در تصرف انگلیس ها باشد، از آنجا که امیر دوست محمد خان جرئت شکستن تعهدات عیان و دهن خود را با انگلیس ها داشت و محمد شاه خان که بنوعی خود را حلقه غلامی بیگانگان را بگوش داشته باشد، از اظهارات عید شعی اش منی برای سکه امیر دوست محمد خان طرفدار انگلیس است و یافت پادشاهی افغانستان را ندارد - امیر دوست محمد خان را در او همه برداشت و از ترس اینکه محمد شاه خان از طرفداری مطلق قوم خویش برخوردار است و در آینده یک قیام جدی و عملی را بر ضد او انگلیس ها جبری نه ناید بالای آن غازی نامدار است که گشتی کرد و هم قلعه بدیع آبادش را منهدم ساخت تا آنکه محمد شاه خان و برادرش دوست محمد خان با آل و عیال خویش به - فراچنان «جبال دشت نارس بین لغمان و نندستان» پناهنده شدند و اولاده و دودمان باقی ماند محمد شاه خان دوست محمد خان و خدا بخش خان مجوس ویا در سبک شیدی، چار سود چار آسیاب و خورد کابل جاگزین و - نظر بلند گردیدند و بالاخره در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان شهید مورد عفو قرار گرفتند، و پسران و نواسه های آن سبب نظر غازیان محبت حکام و مامورین دولت عزت قرار حاصل نمودند، الحمد لله باز ماندگان و مغلوبین محمد شاه خان دوست محمد خان و خدا بخش خان غلمانی با مکرخیل بالغ به پیغمده لغز می نمودند اکثریت ایشان مانند پدران نامدار خویش در جهاد بر حق مردم افغانستان با مقابل شوروی بطور مستقیم و غیر مستقیم خدمات قابل قدری را به انجام رسانیدند و افتخاراتی را حاصل کردند که عبارت از حاجی محمد نسیم با مکرخیل مشا در تنظیم حرکت انقلاب اسلامی، محمد اسمعیل میرقی رئیس در الانشا و حرکت انقلاب اسلامی، حاجی عبدالغیاث خان و دل آغا با مکرخیل فرماندهانان جهادی لغمان،

آن سرکرده های احزاب موجود است که با گذاشتن ریش انبوه و دستار و عمامه می خواهند مردم حالی سازند که فقط اینها هستند که سنت پیغمبر را درک و تعقیب میکنند ولی اگر هر نوع عمل ضد اسلامی، ضد بشری، ضد افغانی و ضد انسانی را با قبیح ترین شکلش انجام دهند آنهم نعوذ بالله بعقیده آنها سنت پیغمبر میباشد - استغفرالله استغفرالله - از همینجا است که فریاد زنهاد و استخوان بر میا بدکه آ یا این ریشداران مسلمان هستند؟ اینها شیکه در خانه خدا (ج) در حضور فرشتگان آسمان و روح پاک اولیاء در صفات قرآن پاک امضا بمصاحف و همکاری نمودند و چون برگشتند همه را پا یمال نمودند بلکه خلاف آن عمل نمودند و شما قای کندها ری مرید و سرسپرده - همچو دلکان بیدین هستی و خورا حای و مسلمان و کندها ری هم خطاب میکنند (ا عوذ بالله من شرور انفسنا) پناه می برم بخداوند (ج) از شر نفس اماره خویش - (۳) اتهام سفیهانه آقای نور کندها ری بمناسبت بزعم خود شان من بالای صبیبه شان تعرض قلمی نموده ام مضحك و فاقد مفهوم است که خواننده را مجبور میسازد بچرندیات این هموطن کم دانش و متعصب ما تا سف کندی و بیشتر دلالت بکج بخشی و خورا بجهت دیگر لول دان دن می کند تا بیک بحث منطقی یا بیان مطلب و اعمال و کردار افغانها در دوره کونستها و حکومت خلقی تره کی امین و سیرک و نجیب بهمه معلوم است شهر کابل و دستگاه حکومت و کمانی که با حکومت خلقی همکارین نزدیک داشتند و در دفتر یک شخص قاتل و آدمکش از قبیل داود تهرن کار میکردند بهمه معلوم و آشکار است، آ یا چهره و هویت یکسانی که هر روز در وزارت داخله در دفتر داود تهرن کار میکردند زنظر مردم پنهان مانده میتوانند؟ من کدام معرفت مستقیم با نزدیک با صبیبه شما نداشته ام اما زبان و توجیهات مردم را هم من مانع شده نمیتوانم - (۴) بلی آقای کندها ری بنده پنج سال را در پوهنتون کابل خلاف تصور باطل شما و مدت ۲ سال را هم در کانا در پوهنتون درس خوانده ام و از مسائل امتحانات

د افغان د آزادۍ بابادم: میرویس نیکه نامه سرکشاده

بعنوان

داکتر محمد یوسف

د اکتر رحمت ربی زیرک یار لیکنه 76

محترم انجنیر فضل احمد افغان

میرویس نیکه ته غږ کړې احمد شاه بابا خبر کړې
هدف وکله له تنظیم دی اجنایو ته کله یزې
پردو په تحریکونو یې وطن ټول کنه وکله کړې
هو ته که میرویس خانه یو ټول یار ورسېږه

بیا فارسي کرکین کړې په خاورو دغو کړې ده
کتنه د افغان ماته غږ وکړې نن شېاده
زکر د اجنایو نور رهبري یې په ریاده
نن بیا کرکینان مړه کړه چی همدې سزاده (۱)

(قسمت دوم)
طرق عملی نمودن تش بېس فوری و
دا پیمې: برای رسیدن به آرزوی آتش
بېس فوری ودا پیمې در مرحله اولی
حصول قناعت همه احزاب
(د اکتر عبدالاحد یاد کړې)

د دیدخل افغانی با همیتدا شتن
پک رهبری و ستر تیزی و ا حد
بمنظور حفظ حاکمیت ارضی و
ملی کشور عزیز ما افغانستا
میبا شد در صورتیکه بعضی از
تنظیمها و احزاب بودند ملی
موافق نباشند در آن صورت
پیشنهاد ذیل تقدیم میشود:
پک) در مجلس دومی وحدت و
همبستگی همگی نیروهای ملی
را تحت یک چتر واحد (اتحاد
افغان) ویا (وحدت ملی) به
خاطر نجات وطن اعلان و با صدور
قطعنامه جدی از سازمان ملل
متدنتقا با بعمل آید که با لای
طرقهای متخاصم فشار وارد
نماید تا به آتش بسا غاز و
مذاکرات مالدقات و صمیمانه
با نمایندگان سازمانها و
گروپهای ملی تحت سرپرستی
ملل متحد برای قطع خونریزی
و ایجاد صلح و تاسیس یکدولت
ملی موافقت نماید. در
غیران بند (ه) ماده الف
از طرف ملل متحد عملی شود.
فراهم نمودن شرایط لویه

جرگه. چون هدف اصلی دایر
شدن لویه جرگه عنعنوی گذشتن
احترام بحقوق فردی و اجتماعی
ملت نجیب افغان و انتقال
قدرت رهبری ملی بخاطر صلح
و ایجاد یکدولت ملی میبا شد
فلهذا برای موفقیت باین
اهداف عالی از طرق ذیل
میتوانیم برسیم:

(۱) انتخاب یک رهبر ملی از
طریق رای گیری آزادا دسترسری
در داخل و خارج از کشور.
(۲) انتخاب شورای عالی موقت
از طریق رای گیری آزادا دسترسری
در داخل و خارج از کشور.
(۳) انتخاب اعضای لویه جرگه
بمنظور انتخاب رهبر ملی ویا
شورای عالی موقت از طریق
رای گیری آزادا دسترسری در
داخل و خارج از کشور.
طریق عملی و تطبیقی رسیدن
بیک از طرق فوق چنین خواهد

میرویس نیکه او احمد شاه بابا وې د ټول افغان ناز و لې دي؟
لر او بر افغانستان کې د دغو دواړو ستر و ملي شخصیتونو درناوی کېږي.
مخکې له دې چې دوی واکمنان شي خپل ولس ورته دو اکمنانو په سترگې
کتل او وروسته له دې چې واکمنان شول ولس ته دومره نږدې وو
چې د واکمنانو په خبرې نه بلکې د «نیکه» او «بابا» په لقبونو یې
و نازول. میرویس نیکه او احمد شاه بابا د خپل هغوب په نغري لوی شوي
وو، د خپل ولس پېژندکوي یې لرله، په خپل ولس ولاړ وو، او د خپل ولس
په ملاتړ غښتلي وو. میرویس نیکه او احمد شاه بابا خاورین انسانان
وو، د خاورینو انسانانو سره یوځای کړیدل، د ولس غوښتنې یې دولس
په ژبې اورېدې، او د ولس په ژبې یې د ولس کړاوونو ته ځواب وایه. دواړه
غڼه جرگه ماران وو او د پلازغولي (دربار) په کړاندو (مراسیمو) کې د خپل
ولس غڅه نه وو پردي شوي، بلکې جرگې او مرکې وې چې د دواړو پلازغولي یې د
ولس سره کوښښ کړي وو. میرویس نیکه او احمد شاه بابا په اتلسمې میلادي پېړۍ کې
په افغانستان کې د یوه داسې خپلواک او ملي دولت سروال شول چې د خپل
ولس په ارادې غښتلی و، په اسلامي بنسټونو ولاړ و، د افغان ولس
هویت یې ټینګاوه، او په دې ډول په کې د ټول افغانستان ملي اسلامي کتنې
خوندې شوې وې. د دغه ستر ملي اسلامي خدمت له امله، میرویس
نیکه او احمد شاه بابا د خپل ولس په زړه کې تلپاتې ملي افغاني مقامونه
وکشول او د ټول افغانستان په ښې او بدې کې یې د ټول افغان
د نیکه او بابا په حیث درناوی حتی شو. میرویس نیکه هغه درې څوې پلا
په څوب کې ووژله چې د لویږیز، ختیز او شمال لوري یې د افغانستان په ملي حیثیت
شخوند واهه.

د نیکه کیدنې سیاسي او ټولنیز چا پېریال

د کاونټاپو د ښمنانو د دسیسې، وړانکارو او یرغلونو په نتيجه کې اټکل
د دوه سوه کلونو د پاره په افغانستان کې ملي دولت، اداري مرکزیت، او
سیاسي یووالی شنه شوي وو. خو سره له دې هم د افغان ملت اراده او
کلتور ژوندي وو اوله دې امله د ملی پاڅون ډیوې ځای په ځای رڼا
کېدې اوله یوه لاس څخه به بل لاس ته سپارل کیدلې.

(۱) داد ښاغلی د اکتر عبدالاحد بارکزي د هغه وینېوونکي شعر یوه
بوڅه ده چې په افغان ملت (جنوري ۱۹۹۵م) کې خپور شوی دی.

د شپاړسمې ميلادي پېړۍ له پيل څخه د اتلسمې ميلادي پېړۍ د پيل پورې افغانستان په شمال کې د ازبکي اسلامي، په ختيز کې د مغلي اسلامي، او په لويديز کې د صفوي اسلامي دولتونو په منځ کې ښکېل شوی و او د افغانانو اغيزمنه ملي واکمني له منځه تللې وه. په ټول هيواد کې ملي دولت او ادارې مرکزيت شپړ شوي وو او په ځای يې د ازبکي شيبانيانو^(۱)، مغلي بابريانو^(۲)، او صفوي فارسيانو^(۳) واکمني چلېدله. د هيواد پوهان او اداره چيان د خپل ژوند د تامين دپاره د هند د مغلانو، د فارس د صفويانو او د ازبکي شيبانيانو په تېرناست وو، خو په زړونو کې يې د ملي افغاني واکمنۍ هيلې کلک ځای نيولي و او په خپل هيواد کې يې د ملي پاڅون چغې ته دوه سترگې څلور کړې وې. دغه کرغېړنه وضعه د افغانانو له پاڅون څخه ډک کلتور نه شوه زغلي او هغه و چې ملي پاڅون پيل شو: په ختيز افغانستان کې د روښانيانو ټولنيز ځواک او وسله وال پاڅون چې روښان پير^(۴) يې موسس و، او ورپسې د خوشال خټک (خوشال بابا) او دهغه د اولادې شيبانۍ او وسله وال پاڅون په هيواد کې د ستر ملي هدف (ملي خپلواکي او اداري مرکزيت) په لوري هغه اغيزمنې سرنښندنې دي چې په جنوب لويديز افغانستان کې يې د خپلواکۍ ملي تجربه پخه کړه او د ملي خپلواکۍ دمبا- رزې بله ډيوه يې د ميرويسۍ نيکه لاس ته ورسوله.

ميرويسۍ نيکه د ښالم خان زوی، د کرم خان لمسی، او د اسماعيل خان کړوسنی دی. اسماعيل خان ډير پېښته وړاندې په ملکيار، بيا په هوتک او ورپسې په غرزي (غرزی) ورگډې بڼې بڼاغلې حاجي امان الله هوتک په خپل چاپ شوی کتاب کې ليکي: «غرزي چې اصلاً د غور د غرچ د سيمې اوسيدونکی دی، خو بيا له هغه ځايه رالېږدېدلي دي يوه موده د کسې په غره کې ميشته شوي دي.»^(۵) د وگړو گډښت له کبله غرزي له کسې غره څخه د اوسني زابل، پکتيا، پکتیکا، غزني، کابل،

(۱) محمد خان شيباني چې د چنگيز د ځوی له اولادې څخه و په ۱۵۰۰ ميلادي کې يې د ازبکانو په زور په ماورالنهر کې پاچاهي جوړه کړه، په ۱۵۰۶ کې يې بلخ او يوکال وروسته يې اندخوی ونيول. شيباني دولت سل (۱۰۰) کاله دوام وکړ. (۲) محمد بابر د تيمور شاه کړوسنی و او په ۱۵۲۵ ميلادي کې يې په هند کې مغلي بابري دولت جوړ کړ.

(۳) اسماعيل صفوي په فارس (اوسني ايران) کې صفوي دولت په ۱۵۰۲ ميلادي کې جوړ کړ چې اټکل دوه نيم سوه کاله وپا پيده.

(۴) روښان پير په ۱۵۷۹ ميلادي کې د کابل د والي محسن خان له خوا د شينو اړوپه جنگ کې وژل شو او مړی يې پېښور ته ښ دې په اشغرونو ځای کې خاورو ته وسپارل شو. د روښانيانو په پاڅون کې ايريدو، وزيرو، مومندو، يوسفزو، شينو اړو، غوريا خيلو، اورکزو، ترکانو، خټکو، او د لوگر د څرخ پښتنو فعاله برخه لرله. د روښانيانو ځواک په داخل کې په مساواتو را څرخيده او په خارج کې د مغلي استعمار سره لاس پېرکړوان و.

(۵) د خپلواکۍ لمر څرک، دهوتکو د افغاني دولت عروج او نزول (۱۱۱۹-۱۱۵۱ هـ ق)،

د چاپ کال ۱۹۱۹ ميلادي (۷-۶ مخونه).

بودکه اولو قواي صلح افغاني متذکره مانه (الف) تحت سر پرستی قواي مددود امنيت ملل متحد تشکیل وبا مرکزيت آن درشهرکابل ومراکز انعام فرعی آن درولایات وناحیه های انتخاباتی برای انجام وظایف ذیل موظف گردند:

پک (ک) خلع سلاح طبق بهد (م-ع) مانه (الف).

(دو) مراقبت از جریان انتخابات وشمار آراء واطلاع آن بمراکز ولایات مربوطه از انجا بمراکز کابل.

(سه) همکاری لازمه بامهاجرین بازگشته بوطن.

(چار) همکاری بامحکومت انتقالی درامور حفظ امنيت الی ایجاد اردوی ملی.

(پنج) همکاری درتربیه املاکی هرمنطقه برای جمع اوری ماین ها توسط خوداهالی منطقه.

بعدا زتشکیل قواي صلح وتشبيت ناحیه های انتخاباتی، مبارزات آزاد انتخاباتی برای یکی از طرق سه گانه فوق آغاز وبه ترتیب ذیل انتخابات صورت خواهدگرفت.

اول) انتخاب پک رهبر ملی:

دراینصورت پک پک نماینده از تنظیمها احزاب وسازمانهای سیاسی واجتماعی درداخل و خارج ازکشوربشمول بیکتعداد از کاندیدهای مستقل ازشخصیتها ی ملی که مجموع تعدادشان از () نفر بیشترنبا شد در انتخابات سرتا سری کاندید و بعد ازرا یگیری هریک ازشخصی که بیشترین رای را حاصل کرد بحیث رهبر ملی شناخته خواهد شد.

دوم) انتخاب شورای عالی موقت دراینصورت پک پک نماینده از تنظیمها احزاب سازمانهای سیاسی واجتماعی درداخل و خارج ازکشوربشمول بیکتعداد کاندیدهای مستقل ازشخصیتها ی ملی که مجموع تعدادشان از () نفر بیشترنبا شد برای انتخابات سرتا سری کاندید بعد ازرا یگیری هریک از شخصیکه زیادهترین رای را حاصل کرده باشد بحیث رئیس شورای عالی موقت و دومی به حیث معاون و دیگران بحیث اعضای شورا یعالی موقت انتخاب وبصورت دسته جمعی درمساثل تصمیم خواهندگرفت.

سوم) انتخابات لویه جرگه :

ننگرهار، کونړ، اوکنډهار سیمو ته ولېږدېدل. د هوتک بابا یو

شعر ښی چې نو موږ یې به د چنگیز خان د زامنو هم پېرې (هم عصر) وي:

په سره غزېل راته نن اوږدې وکړ یو جوړ راته پیغور دی
په کلی گور باندې مغل راغی هم په غزنی هم په کابل راغی

نازوانا د سلطان ملخي توخي لور او د ميرويس نيكه مور وه. سلطان ملخي توخي

د غرزو يو اکمن و چې مغلي پاچا اورنگ زيب (۱۶۵۶-۱۷۰۶ م) او ايراني صفويانو

د جلدك او غزني به منځ كې دهغه خپلواكي منلي وه. نازوانا عالمه، شاعره،

او ميلمه پالونكي پښتنه وه (۱). د ميرويس نيكه پلار د قام مشر او يو بډاي

سوداگرو. د تجارت بهيرونه به يې د ډهلي او اصفهان پورې تړل را تلل. مير

ويس نيكه ته د خپل پلار له مرگ څخه وروسته دواړه مسئوليتونه

ورپه غاړه شول: ميرويس نيكه چې د بنام خان او نازوانا مشر زوى و

هم د قام مشر شو او هم به يې د اصفهان او ډهلي پورې سوداگرۍ كوله.

د ميرويس نيكه د زېږېدنې په شپې (۱۶۷۳ م) نازوانا خوب

وليد. په خوب كې ورته بيت نيكه (لسمه ميلادى پېړۍ) سپارښتنه وكړه

چې ميرويس نيكه ښه وروزي ځكه كله چې هغه لوى شي نو بستر كارونه

به پاى ته ورسوي. نازوانا به وخت په وخت ميرويس نيكه ته د بيت نيكه

سپارښتنه وراوروله او دخپل زوى په فكر كې به يې كېښوله چې دهنگ

څښتن عبادت او د ولس خدمت به كوي او لوى كارونه به سرته رسوي.

ميرويس نيكه د بيت نيكه او دخپلې مور سپارښتنې په خپل زړه كې خوندي

كړې وې. هغه د خپل تجارت په اوږدوكې په ډهلي او اصفهان كې د اعتباري

او اغېزمنو اشخاصو سره وپېژندل، د مغلي او صفوي دولتونو د كارمندانو

په خوى بوې پوه شو، او د افغان ملت كړنې ته په خپلو سترگو

وليدله.

ميرويس نيكه د جعفر خان بسدوزى لور چې خانزادې نومېده

واده كړه. دغې خپلوى د غلجكو (غرزو، غرڅو) او بسدوزو په منځ كې

اړيكې ټينگ كړل او د ميرويس نيكه مېت يې په دواړو غټو قامونو كې

لايستى قوې كړ. ميرويس نيكه د نرمې طبعې، دروندخوى، اونيلو اخلاقو

خاوند و. هغه په سخاوت، عدالت او ولسي راشي درشې كې هم غټ

نوم ويستلى و. د ملي خپلواكۍ لورو هيلو د ميرويس نيكه په زړه كې كلكۍ

نيولې و. هغه د غټې حوصلې خاوند و، معقول (تحليلي) فكري كاوه،

اوروانه او خړه ژبه يې لرله. د دغو ټولو تجربو او كفايتونو په برکت

ميرويس نيكه د ملي مشرتابه په لوري درانه كمامونه اخستل. (لورنيا)

(۱) سلطان ملخي توخي د نازوانا روزنې ته ډېره پاملرنه كړې وه.

هغې د وخت د سپين ډيرو علماو څخه ليك، لوست او مروجه علوم زده كړي و.

سحرکه وه د نرگس لېمه لاندې څاڅلې څاڅلې يې لسترگو څښيده

ماويل څه دي ښكلې گلۍ وې ژاړې ده ويل ژوند يې دې لوه خوله خنديد (نازوانا)

دراين صورت هريك از تنظيمها

احزاب سازمانهای سیاسی و

اجتماعی و شخصیتهای ملی مستقل

يك يك نماينده خود را در ناحیه

های انتخابی کانديد و بعد

از رایگیری هريك از نماينده

كه زيا دترين راى را در ناحیه

مربوطه حاصل نمايد بحيث

نماينده منطقه خود در لويه

جرگه اشتراك و سپس همه اعضاء

لويه جرگه بصورت مشترك در

انتخاب يك رهبرى ملي ويا شوراي

عالى موقت با سانس را يگيرى

آزادوسرى اقدام خواهند كرد.

نا گفته نماينده تمام جريان

انتخابات تحت نظارت مستقيم

نمايندگان نما زمان ملل متحد

وقواى صلح افغانى بصورت آزاد

و مستقيم بتاريخ معين و مدت

معين صورت گرفته بعد از ختم

انتخابات رهبرى ملي ويا شوراي

عالى موقت بحيث يگان مرجع

عالى تصميم گيرنده در ارتباط

تماس با نماينده ملل متحد

توظيف كميسيون تدوين قانون

اساسى متشكل از قوماندانان

ورزيه و با ملاحيت افغانى و

تعيين يك شخصيت مطلق بيطرف

با سابق نيكو در مسائل ملي

وبين المللى كه از تجارب

كافى برخوردار باشد بحيث

صدرا عظمى براى تشكيل يك كميسيون

دوره انتقالى با فهم اينكه

معيار و محك مقرريهاى جديد

درجه تحصيل و سابق نيكو و

تجربه باشد نه وابستگى هاى

حزبى و ارتباطات شخصى: تا

وظايف ذيل را انجام نمايد:

(۱) ترتيب پلان قصيرا لمدت و

طويل المدت براى احياى مجدد

و اعمار زيربنائى اقتصادى فغانستان

و با سازمان جلب كمك هاى تخنيكى

ومالى دول و سازمانهاى مختلف

امدادى.

(۲) همكارى لازم با كميسيون

تدوين قانون اساسى

(۳) همكارى با قواى صلح افغانى

و تشكيل اردوى ملي

(۴) تنظيم و ترتيب سيستم ادارى

پايشده شده كشور

(۵) انجام وظايف كه از طرف

مقام رهبرى ملي برايش

نامه ميشود.

(۶) اتخاذ ترتيبات لازم. براى

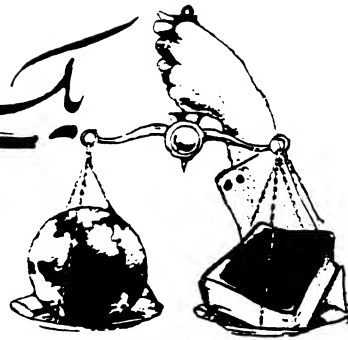
ناير شدن لويه جرگه بمنظور تصويب

قانون اساسى جديد.

(۷) اتخاذ ترتيبات لازم براى انتخاب

بات پارلمانى و انتقال قدرت بدولت ملي.

یک دنیا در ترزو



• استشاره

خواننده عزیز !

رسال قبل از هر روز ، مصلحت بود مجموعه بی از کفاهی و دستور و اتحاد را بنام « یک دنیا در ترزو » روی آئینه بریزیم تا از یکسو زمین بی باث برای سرگرمی و نقش تبسیمی بر لبها و از سوی دیگر ، وسیله گردد برای ترسیم اوضاع دردناک میهن در ذهن فرزندان آواره کشور ، به زبان و اصطلاحی سلیقه خودشان ... دلی اوضاع ناب یک کشور تدبیرا به فاجعه بی بدل گردید و ناگزیر بر دنیای ترزو اثر نگذرد ، تدبیرا از بخش نکات خنده آور کاسته ، به مبارزات قلمی علیه عناصری پرداختند که آنجا جوی خون روان کردند و اینجا زنده تر از آتش فرزندان حمایت کردند (دیکته) بلکه باصفای قلمی ، آن فاجعه را دامن زدند و با گزینش شیوه های سلیقه در طلب حقوق مردم در سپهری عادلانه بسر نوشت کشورشان ، نمودند (دنبانده بنور) ... عهد و پیمان بنده در آغاز صفحہ نخست این سلسله آن بود که تهیه میوه گلچین در کف ترزو تا « طاغور » نشده است ، ادامه خواهد یافت .

با آنکه متبصم (با نظر داشت اوضاع سیاسی کشور و مطالبه روحیه امروز جابلان با شروع کارشان) در مبارزه پیرز شدیم ، دلی مطمئن نیستم که این سلسله (به علت کمبود بخش سرگرمی) روی دلها نریخته باشد .

غرض از این یادداشت آنست که استشاره کنیم : آیا « یک دنیا در ترزو » به همین روال ادامه یابد ؟ یا محتوایش تغییر کند ؟ و یا کلی قطع گردد ؟

« دستدار همه »

• تعصب قومی را کی دامن میزنند ؟

آنچه که مانند بنده ، مضمون دلچسپ استاد آیین را در شماره ۱۷۱ امید تحت عنوان « چند تذکره ... » خوانده ، از هر جهت لایق آن (خاصه نکوش تعصب قومی) مستفید شده اند ، نکته ذیل را در مضمون شان کنایه بی به محله آئینه میدهند ، « در این نوشته ها نماینده و آئینه واقعه های افغانستان نیستند و اگر آئینه باشند ، آئینه مرض ، غرض و حزم خود آن نویسنده گان دلی بنده که در حسن قصود استاد تردید ندارد ، تصور میکند که شاید این در توضیح واقعه یا تعصبات منسل معروف « در ترزو میگویم ، دیوار تو بشنود » و

شیوه زهد به زندان چهره شیم که نیست
نرخ یک جبره می ، سبوح صد دانه ما
« جامی »

در نظر بگیرد که کمال جبار تحریر است ؛ اشاره استاد در بخورد یقینا جنبه عمومی داشته ، شاید هم بیشتر ستود ، جبریده امید باشد ، زیرا من در محله آئینه ، به تناسب و امید « که نقل نشد شان - از سر ، چلوف - بر پایه های ضد و ضد ملی استوار است ، تبعیض قومی را کمتر دیده ام .

دانا بان دخی آزاد بخواند فکر میشود فاعله و بضاعه علمی « هستند دکنیک جز محبت مادر وطن به هیچ فضیله نمی اندیشند و از هر محلاتی و بعضا تنها یک زنده شوکت و شان و نخوت دیا اعتبار و حیثیت گردیده ، سعادت یکچیز زن « در ترزو داغ جامه را بار می آورد ، خود را عاری میداند در کرده اند که متاخران دو ، رتن از مؤسسه جبریده امید (حرف منطوق حمایت از رژیم فاسد کابل) جبریده هفتگی امید را - بر خلاف ضابطه های ژورنالیزم - کتابچه « سوخته » تاریخ دوره شاهی ساخته ، قصه شوق خود را با متن یکنویخت و سناریوی متنوع ، در درامه چل ساله آن نظام می گنجاند هر کسی قصه شوقش به زمانی گوید

چونکو سنگرم ، اصل فایه یکبیت

در ذهنیت عامه ، تکرار جهان نایشانم (توسط چند خادم) که ما همه نقش فعل و تعصبات یکان و مشترک داشته ایم و چهل لول یکیده از « ساجدان » در بار سابق که حالا در جمع « عابدان » ربانی مسود پیوسته اند عمده تر و بزرگتر از سایرین بوده است ... جز تفرقه فکری چه مفهوم تواند داشت به وضع می بینیم که ایمان ، در چنین اوضاع سفاکانه بهر طریقی در خون میتپد ، رز جلیل خون ، در هر ماهی چاربار ماهی میگردد ! در چنین حال آیا براءت جبریده بی که تعصبات میکند و محکومیت مجدی که با ایشو آزارتربید چنانچه ، در حدالتهاد سیاست منصفانه است ؟

بناب ، بنده اثر مقام معنوی استاد آیین را که همیشه منصف بوده اند بالاتر از آن میدانم که تصور شود حکم و قصود استاد یکجانبه خواهد بود !

علاقه مندان یقینا مضمون آقای محمد بشیر رفیق را (در همین شماره ۱۷۱) خوانده اند که گویا پادشاه سابق روزی از روزها به دی گفته است : « برو در استاد شو ! » و در آن مضمون نیز از تکرار مکررات ، جز همین جمله عقیده برای محمد بشیر رفیق ، رمز تازه « ناگشوف سلطنت ، وجود ندارد . علت آنکه

نظامی استفاده کرده ولی در مواضع مسکونی استفاده نمیکند در حالیکه بگفته او مخالفین رژیم نیز در مواضع نظامی و مسکونی از ماین استفاده میکنند. این اولین بار است که وزیر دفاع رژیم ربانی از استفاده ماین برای کشتار رقیان خود اعتراف میکند. موسسه ماین پاکتی ملل متحد از همه جناحهای در گیر در جنگ تقاضا کرد تا ماینهای خود را تخریب نموده از استفاده ماین در جنگ با رقیان جلوگیری نمایند.

۸ آگست: جنگهای شدید بیو ربانی ط دوستم در دره سوف ولایت سمنگان اطلاع رسیده است. سخنگوی وزارت جنگ ربانی گفت قوای ماین یک نقطه حیاتی مواصلاتی بین دره سوف و یگاولنگ را تسخیر کرده اند. از هفت هفته باینطرف وزارت جنگ ربانی در نظر دارد شهر یگاولنگ را از قوای دوستم - وحدت تسخیر نماید زیرا با گرفتن این شهر خطوط مواصلاتی دوستم با قوای او که در سالنگ افتاده قطع خواهد شد. اما راپور های واصله میرساند که مساعی وزارت جنگ ربانی برای اشغال یگاولنگ ناکام شده با دادن تلفات سنگین عقب نشینی کرده اند. هکذا دوستم و متحدین او نتوانسته اند به تونل سالنگ نفوذ کنند.

۷ آگست: وزیر خارجه ربانی آقای لغرائی در پایان بازدید وزیر خارجه پاکستان از کابل ب خبرنگاران گفت در باره بهبود مناسبات کابل و اسلام آباد خوشبین میباشد. وزیر خارجه پاکستان با ملا ربانی و احمد شاه مسعود (پنجشیری) دیدار و ملاقات بعمل آورد. لغرائی گفت پاکستان موافقه نموده تا یک کمیسیون بسوی وزارت برای حل اختلافات کابل و اسلام آباد تعیین گردد.

۸ آگست: شخصی بنام سرجی خود را مامور کمپنی بارکشی طیاره روسی معرفی و گفته است که طیاره ایلوشن روسی در امارات عربی راجستر بوده اسناد قانونی بارکشی اسلحه را دارد و توقیف این طیاره در قندهار را یک عمل تروریستی و قطاع الطریق خوانده است. مامور مذکور گفت معاون شرکت مذکور روانه کابل شده تا از آنجا بقندهار برود و طیاره و عمله آنرا آزاد بسازد. از جمله هفت نفر عمله روسی طیاره، یکنفر آن دفعتا از تکلیف قلبی شکایت نموده، ولی طالبان رهائی او را بشرط تمویض یک گروگان روسی متعهد شده اند. نماینده صلیب احمر بین المللی از مریض روسی دیدن نموده است. طالبان گفته اند که تسهیلات طبیی بعمله طیاره ارائه شده، در صورتیکه دولت روسیه آنرا مکفی نمیداند میتواند یک هیئت طبیی خود را برای معالجه نفر مذکور بقندهار اعزام بدارد. طالبان اعلان کرده اند که عمله طیاره مذکور طور علنی محاکمه خواهند شد.

تبصره: بعد از آنکه رژیم کابل ملتفت گردید که موضوع دریافت اسلحه از روسیه را انکار نمیتواند، حکومتهای روسیه و ربانی بسفیران خود در نیویارک هدایت دادند تا در تماس و مذاکره شده یک موقف مشترک وضع و اختیار نمایند. متعاقبا از ماسکو و کابل در عین روز یک صدا بالا شد که طیاره با اسناد قانونی برای حکومت کابل اسلحه میبرد و توقیف آن یک عمل قطاع الطریق میباشد. حالا ملت شریف افغان خود قضاوت کند که در مدت سه سال گذشته از سنگ و چوب این صدا برآمده که قومندان احمد شاه مسعود (پنجشیری) با کمونستها و روسها مقاولات مخفی داشته ولی پیروان احمد شاه مسعود (پنجشیری) و رژیم کابل آنرا رد نموده بی اساس میخواندند تا اینکه دزد با پشتاره گیر آمد و حالا هرچه بگویند چون ثبوت غیر قابل انکار بدست آمده فایده ندارد.

۹ آگست: وزیر خارجه پاکستان در مراجعت با سلام آباد گفت که در قندهار عمله طیاره روسی را در میدان قندهار دیده « در وضع بسیار خراب قرار دارند». او گفت « آنها در میدان قندهار زیر آفتاب سوزان نشسته و شاید شبها هم بزیر بال طیاره بخوابند». رئیس یک هیئت روسی که برای مذاکره و آزاد ساختن عمله طیاره بکابل آمده، طالبان را « تروریست های بین المللی» خواند و گفت « ما طالبان را مسئول امنیت عمله طیاره میدانیم که در قندهار گروگان گرفته شده اند. طالبان گفتند که توسط جت میگ - ۱۹ دو طیاره روسی را مجبور بفرود آمدن ساختند، یکی آن که کالای تجارتی غیر نظامی داشت رها گردید و دیگری که اسلحه داشت توقیف شد. سرجی دنیسینکو گفت وضع عمله بوخامت انجامیده زیرا یکنفر انجنیر طیاره به تکلیف قلبی دچار شده است.

تبصره: معمولا اشخاص دارای تکلیف قلبی را بحیث عمله طیاره استخدام نمیکند. اقدام و موفقیت طالبان در فرود آوردن و توقیف این طیاره روسی که برای کشتار فرزندان افغان بحکومت جنایتکار ربانی اسلحه میبرد، از طرف اکثریت مردم افغانستان با تقدیر و شادباش استقبال گردیده است. طالبان باید عمله طیاره را طور علنی بحیث شریک جرم در جنایت و آدم کشی محاکمه نموده مطابق بشریعت غرای محمدی (صلعم) برایشان جزا بدهد. اما در صورتیکه دولت روسیه و عمله طیاره رسما از ملت افغان معذرت بخواهند در انصورت جزای عمله طیاره باید تخفیف داده شود. طیاره روسی که در جنایت سهیم است باید جریمه بزرگ حدود پنجاه میلیون دالر بپردازد.

۹ آگست: وزارت خارجه روسیه گفت در صدد است هرچه در قدرت دارد برای رهائی طیاره روسی و عمله آن از قندهار انجام بدهد. سخنگوی وزارت خارجه گفت طالبان با توقیف این طیاره بعمل تروریستی متشبث شده اند. او گفت از حکومت کابل تقاضا شده برای رهائی طیاره و عمله آن با اقدامات فوری متوسل شود و علاوه نمود که دولت روسیه

ذکر کلمه قیاس یا انتخاب و بدون ذکر منبع و تأخذ یا اثر به اصل -
تعریف یا حذف و تعدیل ، به صفت یک مضمون تازه و مکمل مستقل ،
انتشار داده است !



بسیار تعداد مضمونیکه از اصل مضمون حذف شده است :

- ۱- ستون اول ، بعد از پاراگراف سوم (در سطر)
 - ۲- بعد از پاراگراف ششم (در سطر)
 - ۳- در وسط پاراگراف نهم (پنج سطر)
 - ۴- ستون دوم ، در وسط
 - پاراگراف اول (در سطر) ۵- در ختم پاراگراف اول (نصف سطر) ۶-
 - در ختم پاراگراف دوم (بیت و پنج سطر) ۷- در اخیر مضمون (چهارده سطر)
- در جمع جملات حذف شده ، کلمات ذیل هم چشم بخورد :

» « پادشاه که از کارهای

داود دل پر خون داشت ، او را از وظیفه صدارت برکنار و به

جای او دکتر محمد یوسف را بحیث صدراعظم تعیین نمود « «

» « پادشاه کمیشنهاد

های داود را رد کرده بود ، امر کرد تا قانون اساسی جدیدی تدوین
کرد و در آن حقوق مردم تعیین شود . دکتر یوسف برای این کار
عهده را بر او ' ظف ساخت که در آن چندین مسافر فرانسوی و موسی شفیق
نیز شامل بودند . قانون اساسی جدید به استثنای فصل امتیازات
شاه واقعا یک قانون دیموکراتیک بود . پادشاه امر کرده بود ماده بی
در قانون اساسی اضافه شود که اعضای فامیل شاهی از حق صدارت
محروم گردد « «

استاد محرم با هممنوا خواهد شد که بگونه جعلیها (اگر هم آنرا
جس نباشد ، جز تعصب فرقه ای ندانیم) بدون تردید تعصب قومی را در من
سبزد و اکثریت هموطنان را تحریک به مقابل میکند ... البته تکذبات
که ظاهرا بگونه « نادره سبیا » از دل ناشر میگذرد ، دلی شایسته
عواقب تاریک فردا را آنرا امروز پیشینی میکند ، بدون شرح میگوید :

فردا که به نادرشید در نگر

بس دست تخریب که به دندان بری

• سرایندگان تروریست ؟

نوشته است : « موردنی (مشره شماره ۱۲۵ امید) دوجه شرک با یک
جکسن - بل کفنتن و « مانا - بی نظربوتو » را بر شمرده ، با تأسف
خلای « کراسی » در وطن ، نظام بدلی را بنام « موزیکراسی » پیشنهاد
کرده است که اگر ش همین (خدا خواهد !) ترکیبی از همبران چند طلب
با اندک چشم بینا و گوش شنوا و منهای کرسی پرستی میبود ، بطور ختم
آنرا سرخا کار نهیب خست ...

متخصص سیاست ربانی میسود نتوانسته اند برای آن مضمون ، مطابق -
الکشافات تازه میهن ، رمز بی بزند ، اینست که : متن کامل
آن مضمون ، بهشتال قبل ، به مناسبت دیگری نوشته شده بود و حاجان
غرض و مرض و محرر فقط سعی کرده اند ، با حذف بیش از نصف آن مضمون
« مناسبت اصلی » را محو کنند تا به مناسبت و مناقشت فعلی کشور و قریب
دانسته شود ! (سبحان الله !)

لطفاً به دیالوکی درین زمینه توجه کنید :

- هلو ، منزل آقای بشیر رفیق است ؟

- بلی ، بفرمایید ، من پسران هستم .

- سلام آقا ، میخواهم با جناب بشیر رفیق حاج صحبت کنم .

- ببخشید ، بدرم نمیتواند حرف بزند .

- من اطلاع داشتم که متأسفانه فلج شده اند ..

- نه خیر ، تکلیف فلج شان بعد از معالجات ، تا حد زیاد بهبود یافته

ولی از دو نیم سال باین طرف به بیماری الزایمر (Alzheimer)

مصاب شده ، نمیتواند حرف بزند و نه کسی را میشناسند .

- ضمن احوال پرسی میخواستم درباره مضمون شان که مربوط به

سال قبل است ، صحبت کنم ، زیرا بنظر من نشر مجدد این مضمون که

در سببی علیه آرزو و تلاش و نخواه که نیست که ظاهر بابا را سبب

اثر صالح و آرایش و اعاده دیموکراسی میدانند ...

- ولی ما درباره او بطور فکری نمیکنیم .

- خوب ، حالا فرصت آن نیست که درین مورد بهم صحبت کرده

به نتیجه برسیم ، ولی جریده امید بگونه بخود اجازه طبع مضمون نشر شده

بهشت سال قبل پدرت آنرا (با حذف بخش عمده آن) داده است ؟

- ما برایشان اجازه داده ایم ! (۱)

خواننده رفیق به قصد رفیق توجه فرمودند که نوشته شان نه تنها حاصل -

تفاوتهای فعلی بصورت نمی باشد ، بلکه ششها هم ، من حیث نویسنده و

مالک قانونی آن اثر ، اجازه نشر یا حذف و تعدیل و نسخ اصد آنرا

به جریده امید نداده است .

مضمون « محرر ظاهر و کودتای داد » اثر آقای رفیق در مارچ سال ۱۹۸۴

در ۴ صفحه نشری نی نامه (از صفحه ۴۰ الی ۴۱) به مناسبت « دام شغال کشور »

نوسط روسیه شوروی منتشر شده بود که جریده امید آنرا بطور غیر مجاز (بدون

(۱) - کت این فکره در دست دلفونی حاضر است و اینهم خبر تلوزیون شان ،

که احساسات دیگران را جریحه دار می سازند ... (بنام) مرانا و مابلکل
حیات هزاران انسان مسلمان را برباد داده ، این ترس در راهی
سوق میدهند تا از دین و اخلاق و معنویت فاصله گیرند .
اگر خواننده عزیز (همین حالا) حس میکند که چیزی در حال
سوق است ، یقین کند که آن دودست بر فاسد زرد دل
سوزنده است ... (چون ساختمان وجودش همین زرد دیگران -
متفاوت است ، جایگزین برخی ، ارزشنیدن یا دیدن عجایب
شاخ می کشند ، او می سوزد !)

نخست معلوم شد که خود آن دهن (پهرنند) با خواننده ها
رقصیدنها از دین و اخلاق و معنویت می برانند یا صرف مسلمانان
را از آن بیرون میکند ؟ بعد ، این نکته پرتشده ماند که اگر
احساسات یک مسلمان ارزشنیدن یا دیدن چیزی جریحه دار شود
معلوم است که آن چیز بد و فحش آور است ، پس یقیناً از
آن دوری میجوید و سعی میکند خود را از جرح و تدرار کناره کند ...
آیا با وصف این ندیدنها و نشیندها دکناره جوی ، هیکه مابلکل
در کدام محله رقصید و مرانا در محلی سرود ، مسلمانان (نادیده و
ونا شنیده) از دین و اخلاق خارج میشوند یا شرط اینست که
آنها بپشت و بشنوند ؟ اگر این شرط حتی است (و باید هم
حتی باشد ، زیرا در جهان کفار فحشایی وجود دارد که اگر هر یک آن
مسلمانان چشم و گوش بسته و پاک مومن را از دین و اخلاق و معنویت
بکشند ، در جهان یک مسلمان هم باقی نمی ماند !) یقین ، مسلمانان
آن محله را به شوق می بینند و به آن آواز به دل و جان گوش میدهند
که در محضرت چنین رقصها و آواز ، احساسات را جریحه دار نمیزد

نمیدانم این افراط گرایان متعصب چرا همیشه منکر عظمت روح
و قوت اراده مسلمانان هستند و همه را به حدی ضعیف النفس و
(بلاتشبیه) سست عنفرو می پندارند که گویا دوتن از خوانندگان رفا
می توانند دین و دنیای شان را به یک کرشمه برباد دهند ؟
ما که ساز و آواز و سماع و ناغذای روح می پنداریم هفتش
اینست که به بزرگی روح یک مسلمان معتقدیم ، روحیکه پاک
منزه از آلودگیهاست و مایل به خدا و معنویت ... روحیکه با آواز
طاف و تلاوت قرآن به وسیله قاری خوش آواز به وجد می آید ،
می تواند کیفیت و جذبه ساز و کسوفی هم به همان آید . در کیمیای -

استاد معرودنی در نوع حکومت (دولت کراسی و تنو کراسی) را به یک جود
معرفی کرده است که ارزش یک کتاب را دارد ، اینکه : [درین دولوع حکومت
آنچه برای حکومت کننده ، کوچکترین ارزشی ندارد ، « مردم » است ...]
و بنده افسه میکند که طراحان سیاست کابل ، نه تنها به مردم و وطن ، بلکه
حتی بنحودشان ، به عقاید و ایمان و قسمها و عهد و پیمان شان ، ارزشی قابل زیسته
از سوزیک که مستحقات شان را cross میکنند ، هیچ حرفی نباید زد ،
خاصه همراه با cracy که جزو خبر این ترکیب ، دیموکراسی را بپاشان میدا
صرف سخنم بنویسم که اشاره استاد معرودنی به مابلکل مکن و مرانا
بنده را بباد یک خبر عجیب و باور نکردنی بگفت ، خبریکه در بنده ما فردری اسال
از اسلام آباد خانه خراب بخش گردید .

بنیاد گرایان افراطی پاکستان که با تعصب بیجا و شدت عمل ، بیخ و بنیاد
اسلام را در شعور کنگه هنوز این دین کامل و مقدس را به تمام معنی نشانه
سنت میسازند ، دل حکومت مرکزی هم از دست شان داغ داغ است ،
انفن کوشش ساز و آواز ، اعلام نموده که مابلکل مکن و مرانا ، هر دو -
تروریست هستند !

مرده کوچکی از تهرادران مذهبی پاکستان به سرکردگی نعمت الرحمن ، فتوا داده
که مابلکل مکن و مرانا در حقیقت (torch bearers) یعنی مشعلداران کلتور
جامعه امریکا هستند که این سنت را باطل و مسدود (!) میسازند .
نعمت الرحمن که رهبری یک شعبه از حزب کوچک قشری
ضد امریکایی را به عهده دارد ، اظهار عقیده مینماید : تنها کسانی که
صرف بمب میگذرانند ، تروریست نیستند ، بلکه کسانی هم هستند

حکومت بازی !



- بیا که حکومت بازی کنیم ، رئیس جمهور بشیم ، تو وزیر جرب ... در فحشای خوده وزیر و
میبزم ، تو ز خوده ... اگر اهل کنیم ، حکومت ماره خراب میکنن ...

سعادت که شاید رز استغفار قشربان در مانده باشد، بخوانیم:

«سمع آواز خوش و موزون، گوهر آدمی را بجنباند و دروی چیزی پدید آورد، بی آنکه آدمی را از آن اختیاری باشد... و هر کرا دوستی خدای تعالی بر دل غالب باشد، سماع ویرا مهم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر کرا در دل دوستی باطل بود، سماع زهر قاتل وی بود و بر وی حرام بود... حکم سماع از دل باید گرفت - که سماع هیچ چیز در دل نیارد که نباشد، بل آنرا که در دل باشد بجنباند... هر کرا در دل چیزست که آن در شرع محبوبست و قوت آن مطلوبست، چون سماع آنرا زیادت کند، ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است که در شریعت مذموم است، ویرا سماع عقاب بود و هر کرا دل از هر دو خالی است، لیکن بر سبیل بازی شود و بحکم طبع بدان لذت یابد، سماع ویرا مباح است.

حضرت بی بی عایشه روایت میکند که: دو کنیزک من دف میزدند و سرود میگفتند، رسول - علیه السلام - در خانه آمد و بخت و روی از دیگر جانب کرد، حضرت ابو بکر صدیق درآمد و ایشان را زجر کرد و گفت: خانه رسول و مزمار شیطان؟ پیغمبر فرمود: یا ابابکر دست بدار که روز عید است.»

اگر جناب نعمت افغان واقفاً به این عقیده باشند که ضرب زدن به جهات دیگران «ترور» است، آیا توبه کرده اند که فتنی خودشان عواطف ملینها را پاک نهاد و موزیک پسند را جریحه دار کرده است؟

البته هم نیست که مدانا و مایکل جکسن تروریست نیستند ولی اگر رهبران اسلامی در بازیهای سیاسی شان، مقام صوفی و نیروی تسلط نفوس مسلمانان را پشت جبهه شکسته و انجمنها، کفار باین صرافت مباحثه که وقتی دوتن رز سرانندگان نمیتوانند حیات هزاران مسلمان را برباد داده، ایشان را رز دین و معنویت دور سازند، فقط چند جوره رز رقاصه های رادی صحنه کافیت که ملینها را مسلمان است عقیده را اغوا کنند!

هنوز زخم زبان ملایان بی دانش تحت الحایه صوفی ربانی (سخت مدارس پاکستان) که به نامی رز عقاید افراطی صوفی صاحب (اشغالگر کابل) «سکول» دختران قحان را «فاحشه خانه» نامیدند - التیام نیافته بود که شنیدیم رز کارخانه افراطیون سیاستمدار، منطق نوی بدون شده است، مبنی بر اینکه: تروریستان را نباید تروریست خواند!... این «شعار» را که با رنگ منطق و طرز تفکر مزدوران آلوده شده، روی همه اهرام و ضوابط شرعی و اخلاقی چلیپا

می کشد، نخست به رسیدن نظایر پروگرامهای صبحگاهی ابراهیمان شنیدیم که نقل قولی از یکی از رهبران افراطی ایران بود و بعد عین آنرا در جریده امید خواندم که توسط جناب کبیر سراج (رز سران) خبری بنی الهی (ترجمه شده بود، بدین معنی: تروریستانی که برای حصول حق تلف شده قومی و نژادی، مجادل میکنند، نباید «تروریست» خواند!

ساحت دست باز و آزادی عملی که این فتنی به هر - جنایتکاران عصر سیدیه، بی نهایت است، مثلاً: هیچ دردی را نباید محکوم کرد، زیرا دی برای حصول غذا و لباس توش دارد! متجاوزان را نباید به جرم «تجاوز» جزا داد، زیرا ایشان جهت رضای شهوات سرکوب شده خویش به جان دنا موس مردم تجاوز میکنند و به همین ترتیب، همه رهزنان و قاتلان و قتلبدان... برای رهزنی و آراکشی و تقلب، دلایل و مجبوریهایی دارند و نباید به القاب آن افعال، یاد و محکوم گردند!

آیا به این سیاست بازی ملایان که حتی به افراطی بودن نظا هر سکت توبه کرده اند؟: جناب آقای رشتیانی، بحسب یک مسلمان افراطی پیردخا امام (!) رز حکومت غیر اسلامی آلمان تشکر مینماید که به یک بانوی مسلمان ایرانی بنام «مریم جوی» دینا داده است! و آقای ربانی به دستور تنظیم، مبنی حکومت اسلامی پاکستان احتجاج کرده است که چرا به یک افغان (بنام مجزال عبدالولی) دینا داده است؟! سوال بنده متوجه حضرتیست که «دینا» دین و سیاست ملاطوفت عین داندیش نامی دارند، آیا چنین سیاستی که رز ساخت و بافتنهای - بنیادگرایان افراطی در هر قرن بیست است، میتواند «دین» یا یکی از اجزای اصلی یا فرعی دین باشد؟ سوال دیگری ندارم!

• قیوم و قادر ...

دست عزیز را که هم «امین» است و هم «رحیم» بعد از سال در یک محفل عروسی دیدم که دیده ام روشن شد. وی در خلال فتنه های محزن انگیز، کجایت کرد که دوباره با دو دست جانی را می شناسد است بناهای «قیوم و قادر» که شناخت و تمیز هر دو چهره برایش شکل بود و بسیاری از آشنایان هم که اسم «قیوم قادر» را توأم شنیده بودند

تصور میکرد اندک هر دو اسم مربوط به یک شخص است. دوستم چنین ادعا کرد:

« شبی که همه در یک عروسی بهمان بودیم، یکی از دوستان گفت: سالهاست که من اینها را میدیدم، والله که میشناختم که کدام همبوم است و کدام قادر! » سپس، با افتخار از جیب درک و شناخت خویش قیوم و قادر را از دور با اشاره انگشت نشان داد، افزود: « بالاخره امشب فهمیدم که آن یکی قادر است و آنرا قیوم ... »

آقای رحیم با خنده نگیانی ادامه داد:

« و اما دوست دراک من باز هم اشتباه کرده بود: آنرا که قادر میگفت قیوم بود و آنرا که قادر ...! » بشوخی لغتم: آیا مطمئن که خودت اشتباه نکرده‌ای؟ البته شخصیت‌های معروفی بوده اند و هستند که در اثر جبرار و طبیعت مشترک یا هنر مشترک و دوام سیاست مشترک و با همی، ناهای شان توأم گردیده، تفکیک آن هم بعد از تکرار در مرور زمان، مشکل شده است. طوری که و لکشی کانت پیاری لال « که قریب است جیث اسم واحدی شناخته شود! اسم دوتن از سوزیک دایرگزان کشور هند است و بسیاری از علاقه‌مندان کمبیدی هم نمیتوانند اسمای « لورل ناردی » یا « البوت کاسنیلو » را که جوهره‌های مشهور و خیلی موفق امریکایی بوده اند، از هم تمیز کنند. دوتن از تجار معروف وطن ما، جابان عبدالعلی و عبدالطاهر تا آخر به نام مشترک « ملی و ظاهر » روی زبانها بودند که فکر میشد هر دو یک اسم ترکیبی است و اگر به ناهای آشنایی داشتند، فهم آن مشکل بود که کدام اسم مربوط به کدام شخص است این ریفرنس بنده را بباد « ربانی - مسعود » دو شخصیت علمی و جنگی

مجلس دزرا بنیادگرایان در شرق



- برادر!، سالها شجاعت دشمنین که چرا دزیر نمیشیم ... عالی بسیم که بپسندید! هر بایک صدا: باشین که گلهای غرب بر سر، همراه پرسنل فتی!!

اندخت که شاید این دو اسمای نامگون و دوکارتر مسعود، از وی از دور! اسم واحدی را در ذهن مردم (با صفحات تاریخ) ثبت نمایند و حتی ترس از آن است که این توانمیت و تاثیرات تواتر تعین و اعمال و افکار است: سبب گردد که هر دو، با صوفی در صوفی شوند و یا جنگی در جنگی ... با آنکه هر دو استعداد فضا به درد زعامت کشور بخوراند، اگر این دو نام، مسلسل روی زبانها بنفذه و طمها تکرار شود، روزگاری خواهد رسید که مردم با دافو - نگاران و با مؤلفان مشکوک گردند که کدام یک معصوم و کدام مقصر است و یا کدام اثر جزو شهکارهای صوفی ربانی است و کدام یک کار از آقای مسعود ... به گونگی که فعلا تمیز آثار « کیمیا جی آندجی » براری خراب شکل شده است! من وقتی آقایان ربانی - مسعود را در دو کفه ترازوی خیال گذاشتم، با دو تضاد فکر و سلیقه و عمل، هر دو هموزن بودند: این یکی در جنگ کجما بود اما تصرفش دزین، و آنرا در تصوف ناتوان، دلی جانش قوی بود ... چون بطریقه، تصوف با سیاست جور نمی آید و جنگ هم راه مل مسغولی برای صلح و آرایش نبوده است، و از طرفی می بینیم که « امیدیا » با وصف بارخان جیدن در هر دو طبق، با اشاره چشم دارد و غالبا با « طباطبائی » (Telepathie) - من القا میکنم که میل به مسعود دارند، بنابراین با یکحالم حسن نیت به آقای مسعود پیشنهاد مینمایم:

- بیا برادر، از خبر جاب ربانی بگذر ... نخست به ملت دبرانی وطن و در بدری مردم، از ملت التجای عنوکن و بعد به علاءه عزرا ما آهسته نقل و قال مسلمانان را که گویا بخاطر دفاع از مقام ریاست جمهوری (برای ربانی) بوده است، بجشاید! سپس به خرام خواست و اراده اکثریت ملت به منظور رفع تشنجات و جلوگیری از بر بادیهایی بیشتر، دست نایندۀ ظاهر و با را که محبوب اکثریت است، با روحیه همکاری (به تائیدی از یک فنان - شجاع و وطن دوست و طبیعت خواه) صمیمانه لغت را ... اگر نتواند آن مطلوب نبود و در وطن مشترک و شما (پاک زونی) صلح و آرایش برقرار نشد و خودت (به صفت یک فرمانده علمی نظامی) دیکوراسی را به فوریت لمس کنی! ش همین به چارناب سلامت ...! بگذار صوفی ربانی در رشته خودش، مسعود خدمتی به فرزندان مایوس این خاک گردد ... اگر چنین فکر پیشنهاد را (لافا در دل ستایش کنی) من همین حالا دست را صمیمانه میفردم!

• کوتاه و جالب،

از همه جا و همه چیز ...

در صفحه بعد ←

- در حبت و جوی زن ایده آل !

جوزف مولان ، مردی ۷۷ ساله ، باشنده « بالتیمور » پنجاه سال تمام بازن دلخواه خود Getty ، زندگی خوش و آرامی داشت . سه سال قبل ، از تقاضا زن با وفایش در اثر بیماری سرطان فوت کرد و پسر مرد را تنها گذاشت .

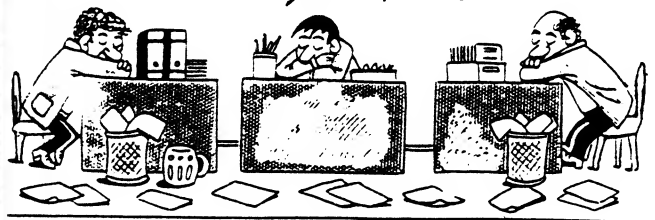
لذت زندگی آرام با گشتی ، آن مرد به تعداد هفت سال با شوق - همسر دیگر انداخت تا خاطرات گذشته را تجدید نماید . بناؤ اوی لودا بزرگی که بعد آنرا نزدیک منزل نصب کرد ، چنین اعلان نمود : « در حبت و جوی همسر هفتم . موافقت خود را با یک قطعه عکس به جوزف مولان بفرستید . » این اعلان ساده ، علاوه بر نثر ، در صفحه اول روزنامه « بالتیمور - سن » به سرعت به یک شهرت بین المللی تبدیل میشود و در یک مدت کوتاه ، بیش از دوهصد تقاضا ، از حد اقل یکصد و چهل ، به آدرس مولان میرسد . اما ...

جوزف مولان بعد از طافات خصومی با تودیک زن علاقه مند که هر گشته یک نگاه محبت آمیز دی بودند ، به این نتیجه میرسد که : نگاه زن دلخواهش ، همان همسر موافایش بوده است که هرگز بر نخواهد گشت !

- خود را به خدا بسپارید !

همیشه معتقد بوده ایم که اگر خود را و اولاد و اموال خود را به خدا بسپاریم ، خداوند از بیعت حفظش میکند . این عقیده را عیسویان هم دانه کافران به کرامات الهی که ایشان آنرا معجزات (miracles) مینامند اعتقاد کامل دارند ، چنانکه یکتن از نویسندگان بنام Dan Wakefield باشنده سانفرانسسکو ، اخیراً مجموعه ای از تجارب ، مطالعات و مصاحبات خود را در باره اینک کرامات خداوند حق است ، در یک جلد منتشر ساخته و عنوان کرده : « خدای بزرگ با اظهار معجزات خویش ، دقا فوقاً -

مامورین آرام و مسعود صوفی ربانی !



- اخبار رسیده از وطن حاکیست که همه جا آرام و کمال مملی مگزار شده ... مامورین حکومت شب و روز مصروف خدمت هستند ، تا کارهای بسیار تکمیل نمایند !

وجود خود را به بندگان ثابت بسازد ! « . وی معتقد است که کرامات خداوند همیشه بوده است ، ولی در خود فردی که آن تصویر کرده اند که کس نیست ! سیکالوژی خواهم توانست ، ظهور اینگونه « معجزات » را توجیه کند ! نویسنده کتاب ، در سراسر امر ایکیا با دهها تن کافر و مسلمان مصاحبه کرده ، باین نتیجه رسیده است : بیمارانی که کرامات خدا بی خبر هستند ، زود مایوس شده ، به امراض تسلیم میشوند ، در حالیکه با خبر خود را با هم وجود به خدا سپرده ، معجزه آسا شفا یافته اند .

یک زن ثنث سال ، باشنده والت کریک (بنام فران کلی) در مصاحبه اش از تجارب خود بحث کرده ، با طبعان الهی را میدارد که دی هرگاه خوش و مشکانش را به خداوند سپرد ، به سهولت به کرامات خدا نایل شده است . یکی از تجربه های وی ، دهم و خیلی شدید از سفت با طیاره بود که سبها زندگی اش را تلخ رخت بود . بالاخره یکروز همینکه خود را با تمام وجود در دست خدا تسلیم کرد ، ترس یکلی از بین رفته بود .

آدمهایی که کرامات خدا سخت معتقد اند ، گاهی کمی و بخود ، بظن - می آیند - در بنور ، یکتن از شخصیتها روحانی (باشنده انباک) الهی را میدارد که : بلی ، ایشان باید از خود و خواسته ها و پوهای نفسی بیرون شوند ، تا قدر الهی را درک و لمس نمایند .

امانی ناصر ، یک مسلمان چل سال (باشنده والویل) ، بعد از شرح تجرب خویش ، میگوید : « ... عبادت بنظم روزانه ، این را به خداوند درگاه او نزد بکر میبزد و یقین دارم که زندگی بدون نماز ، بی نهایت تهی و بی مفهوم است -
- کرده فروشی !

در اوایل ماه جولای ، خبری از دحلی جدید پخش شد که عده ای را از خنده گرفته در دست : پولیس قسمت جنوب شهر بنگلور ، چانقر ازادگان مرطوف شفاخان را ستم رخت که مردم بیچاره و فقیر را فریب میدهند تا - حاضر به فروش گرده های خود شوند .

درین سلسله ، (به پس خبریکه در روزنامه بنگلور نشت رشت) درین دیگر هم ستم گردیدند که گرده های مردم را در اروپا ، مشرق میانه و جنوب شرق آسیا به تقاضیان گرده ، به فروش میرسانند .

پولیس شهر بنگلور ، در آغاز پسال شبکه دزدان مواد طبی را کشف نمود که گرده های مردم هند را برای فروش انتقال میدادند ...

با دداشت ترجم : احتیاج که همیشه مادر ایجاد است (زنها درهند ، بلکه در همه نقاط جهان) اگر با قلب همراه باشد ، باید در صدد چاره آن شد ، و در

مکن است که ز تنها گردد ، بکشدش دیگر و چند تا قریضه دهنی « تنو » مردم به فروش رود !
- محصل عریان !

یک زن محصل ۳۵ ساله شهر Liberty نیویارک بنام Eva-Noel Bevilacqua ، وقتی دیپلوم معادل مدرسه عالی خود را طی مراسم توزیع شهادتنامه ، حاصل میکرد ، دفعه در مقابل چشمان جرتزده حاضران مجلس لباس کشل مخصوص چنین مراسم را رزتن برآورد و با بدن عریان پشت میکرد رفت تا شوهر خود را تحت عنوان « Love is a Challenge » و برابر محصلان و استادان قرائت نماید . وی به جز یک بوت چرمی که پا داشت ، از سر تا زیر زانو ، برهنه بود !

روسی مکتب ، در طول سده قدیمی که دی شوهر خود را خواند ، مدخلی نکردند . مدیر بورده تحصیلات منطقه « سولویان » که در مراسم حاضر بود ، گفت : « شایسته منظره دلچسپی بوده است ، و قشنگ تعداد کثیری از محصلان و مسئولان این ، حالت بهت زده ما را در برابر یک زن عریان میدیدند ... »
 تعداد زیادی از تماشاگران خارج صحنه ، نمیتوانستند پایین تر از شانه برهنه محصل را به علت مانع (میز خطابه) ببینند . وقتی شوهر با پایا رسید ایوا-نوبل لباس خود را پوشید و در جوش صحنه دگف زندهای ممتد حاضران با قدهای سنگین رفت و در جایش نشست .
 یکتن از زمینگان به گزارشگر گفت : « فکر میکنم این کاریبی - جرات سخاوت ، اما بطور من یک عمل نامناسب نبود . او میخواست شوهرش سوله حجابات بیشتری باشد ! »

با آنکه مکن است محصلی پرده را به جرم ارتکاب یک عمل بشهرم آورد ، تحت تعقیب قانونی قرار دهند ، ولی تا هنوز شکایتی برای علیه وی تریب نیافت است
- پرس دیانا :

حادثه ای سلفی برای پرس دیانا پیش آمد که آن حادثه کوچک این زن زیبا ، معروف و سرشناس را به توقف یک زن بی پول منجر ، قرار داد : « دیانا در یکی از مغازه های لندن ، در دست لباس مردانه (دریشی) را انتخاب کرد و کارت خود را به فروشنده داد ... ولی فروشنده آزمایستد کرد و عذر خواست که این مغازه فقط پول نقد میگیرد ! »
 پرس اندکی رنگ باخت . مایوس و متحیر انطرف و آنطرف میدید تا اگر کسی به دادش برسد ... بالاخره آهسته گفت : « نمیدانم چه کنم ! »
 و خدا رحم کرد . در آن لحظه ، یکی از آشنایان نزدیک شد و گفت : پیش را

• ملتی که قیام کرده است !

اگر تفاوت فکر و نظر سلیقه مردم در جهان سترقی امروز ، بطور عظمی ، پچاه باشد ، با تاسف باید اعتراف کرد که این اختلاف نظر در جامعه خود را بی مبالغه به ۹۹ درصد میرسد .

اگر کسی در محفل ، در مسجدی ، در مجلسی به گفت و گو و نظر یا تصمیم گیری به فصولی هموطنان ارجح مندا گوش فراداد ، تفاوت عقیده و منطق و سلیقه را در آن واحد ادراک نماید و با تعجب می بیند که همه اختلافات در اخیر محفل به همان قوت اول باقیست ! یعنی خاصیت اما افقها حکم میکند که با وصف تبادل نظر و با وجود ارزیابیهای (بعضی) عالمانه و منطقی و توضیح و تکیه حسن و قبح موضوعات مورد مناقشه ، باز هم در ختم مجلس (حداقل) به اندازه یک موز از نظر و موقف خود نگذریم !
 طرفا عقیده دارند که هیچ فغان کمتر از یک « من » نیست و - خوب است که چنین است ... اگر بنظر نبود ، رنگ تفاوت موجود بین فغان (مثلاً) امریکایی میسرید و یکی از شخصیات بارز فغانی خود را از دست میدادیم و در آنصورت در افغان بودن ما شک در تردید بوجود می آمد -

فرار بسورس نوشت ...



ملتی که قیام کرده ، از همه پهلوی با شیران مقاومت « میزار است . میرو به استقبال فغان

عرض حال من طالب ، جالب نبود هیچ ، در قالب فکر دکتر حاجن نیز جور نیامد تا آنکه خود دیدند و شنیدند : ملتیکه واقفا قیام کرده است با چه حاسات پاک ، مقدم نمانیده ظاهر بابا را گرامی دانست و دست و پا گل فرس را هوش کرد !

عجب اینست که برادر دانشمند ما (در لحاظ و عرض حال) ظاهر بابا تهدید مینماید که اگر به داد ملت برسی و با نیروی تدبیر گلوی شانرا از پنجه چند قوم پرست متعصب رها کنی ، وحدت ملی برهم نمیرود و تمامیت ارضی بر باد میرود و این ملت بر باد مرخص ... (مرادشان از « بر باد ملت » بر باد ی پروسهای جابلانده همان چند تنی است که عرض کردم !)

۴ - صد در صد صدق مینماید مقولہ « داهمه خلاق است » در نوشته جناب سید محمود آغا که تصور کرده است نمانیده ظاهر بابا « به مدد بنگالگان ، مخالفان حکومت را یکجا خنثی ، در برابر حکومت بیج میکند » ! داهمه ای که چنین تصور و توهم را خلق کرده است ، ناشی از انگاس گرانشت خواهد بود بسوی ظاهر بابا که نه تنها پشت بنگاز پرستار ، دغلی را سیر زانند ، بل طاری در صفحات جریده امید مینویسم - حامیان امیدوارانرا نیز در خط و امضا ساختہ است ، در نه سفر یک سفر از طریق کشوری که هزاران هموطنش هنوز آنجا هستند ، با طرف روشن « وصل کردن » و حبس و جوی راه وصل مسعد ، در حد ذات خود باید خوشحال گشته باشد ، نه در دیگر ! چنانکه سفر نماندگان ربانی - مسعود به امریکا (با عین خصوصیت که امریکا قبلاً به صوفی ربانی ویزه درود نداده است) اضطراب انگیز نبود . در حقیقت چیزیکه مزه و دهن شاغلان کابل و حامیان شانرا خراب نمود ، تحسین فکری باید باشد که نفس سفر با مزه خیر الذکر نموده بود ، تحسینی که با وصل وصل گشته سفر نمانده ظاهر بابا مخالفت داشت و در واقع ، همان خسته و تلخ ، نطفه اصلی و ماهیت ازیم ربانی مسعود را تشکیل داده است یعنی : عدم اعتنا به تنهای مردم با ناچیز انگاشتن نیروی چهار ملت !

تجربه جناب دکتر رحیم قابل تأیید است که اگر رجال ضعیف النفس فغانی تحت تأثیر رساننداران کهنه کار پاکستانی بروند ، بقضای ایشانرا علیه نخب افغان که مشکل از اقوام و قبایل مختلف است ، تحریک مینماید ، « تنظیمها » میزنند و این تنظیمها را با استفاده از حسن جابلویی و ضعف نفس آمرای شان ، بجان هم می اندازند ، چنانکه (آقای دکتر نجریه دلا) انداختند و کشور ما را به پرنگاه تباهی کشانیدند ! اما آقای دکتر میداند ، مردیکه در طول چهل سال « حامی وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور بود ، بیشتر از نژاد ملون

از تعدادها کمتر تا روشن سازم که اگر زلفا از آسمان سبکباز و من از لباسم ، با من به تعبد یک نیکو به دانش فکری نظر هر میکنند ، ناشی « سر بر بلوان » راه میروم و دیگران در حال زرع دان در کشتزار صلیحی استند ، قاربان عزیز قهر نشوند ، زیرا هدف این گفتن و رفتن با ، زورگویی و لباسمان کشی نیست ، بلکه برخورد منطقی در طرز تفکر متغایر از « آن » متفاوت العقیده (دکتر و دغال) است که نتیجش با حفظ خاصیت افغانی ، چیزی نخواهد بود جز مسجور مکرکی که تحمیل آن شاید از دست تماشگر منصف و دارای عقل چل و زیر ، پوره باشد :

۱ - برادر عزیز ، جناب دکتر رحیم « قیام ملت خویش » را نمیتواند « از بیج دین نگار » کند ... ولی همیشه ملکن از آوارگان همان ملت از راه دور (با دست خالی ، بنام عبدلولی) برای سبگیری در قیام ملی و به آرزوی ایجاد نظم و وحدت در آن قیام ، میرسد ، لرزه بر پیکر ملتیکه قیام کرده است (!) می افتد و دستگاه حاکم را از بیج دین نگان سیدید ! بنده با گزارش عرض میکند ، ملتی که قیام کرده است از تب تبای فردی از اتباع آن ملت نمیرسد ، جز آنکه مانند برخی از دکتوران از جنده فکر شود ، ملت عبارت است از : ربانی ، مسعود ، دو ، سه نفر از بنگالگان امید و جمعیت و چند تا تفنگدار آرماتور !

۲ - با آنکه نمیدانم فقط « ملت » علیه کی قیام کرده است ، میپرسم که در صورت چرا جنبش شمال و قیام وحدت و حرکت طالبان را که جزء همان ملت هستند و بنده هیچیک از این جنبشها را به شمول معاونت ربانی مسعود افغانی و اسلامی و لسانی نمیدانم ، جز به « قیام ملت » نمی شمارند ؟؟

۳ - بار بار تکرار کردم که ظاهر بابا خودش را به مقام جمهوریت کانیز نگذاشته بل ملت مظلوم افغان که علیه بنگالگان ملحد قیام کرد ولی به وسیله برادران منافق سکوب شده میبرد ، تنهای برگشت ظاهر بابا را دارد ... این



رهگذر - ملا صاحب چه میکنی ؟
ملا نصرالدین - من شاخ خود را جدا میکنم ،
دیگاره دل شان !

مرکز و مهبط تمام خوبیها قرار گرفت ذات برتر پیغمبر خدا «ج» که فضیلت بوجودش میبald و علم بمقام برتر و شامخ معرفت علیای او افتخار میکند و آدمیت سراج احترام را بحضور اشرف او که حامی انسانیت، حافظ و یانی کرامت انسانی است خم نموده میگردد، السلام ای نیر تا بنده هفت آسمان.

السلام ای روشنی بخش قلوب انسن و جان . ستم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم

نعتیه
بناسبت ماه میلاد حضرت مولی اکرم صلوات
علیه وسلم

بیایا کز رخ زیبای تو	عالمی گشته و شیدای تو
حسبی در حسرت دیدار تو	ماه فلک تاز به تمنای تو
شمس و قمر طالبان کوی تو	سیم در فشانده است در پای تو
طلعت زیبای تو اندر جهان	کس ندیده مثل تو هستی تو
حسنی عالم شدی و کاینات	خلق شده از بهر خوش سیمای تو
خلعت لولاک زین شد تو	فخر آدم نسبت دالای تو
از وجودت مسند فقر مخمور	حسن الاسما بود همای تو
نام محبود ترا هم پس و جان	ورد ز بانست به تولای تو
منصب شاهی تراست بر انبیا	عاشق ردیت بود مولای تو
ذات شریف ترا ای نور حق	حق ستوده وصف دلاری تو
وصف تو در تحسیر نغمه دلی	عوض کند مدح محسای تو
مدح ترا از سر خلاص و صدق	ما کجا و وصف صفای تو

انور مکیں بوسه خاک پات

صدقه شود آن قد و بالای تو

محمد انور « انور »
خورش ششم ربیع الاول هر روز و
چهار صد و شانزده مجری تحریر

اقتان به نیت پاک شاخ معرفت هستند، هرگز چون دیگران، آرد
دست جنبی نخواهد شد.

۵ - دکتر عزیز به پیر با تدبیر که سخن از « روشنفکری » گفته بود
اشاره به پیشنهاد نمیداد که اگر راه دانش بهتری دارد، بیاورد تا بدان گردیم.
نهایتاً مرد مدبر و مجرب چون ایشان راه دانش معتدلتری را پیشنهاد
کردند که هیچ آنرا به مرض استفاده عاملین از بیم گرم کرده راه کامل، قرار دهد
ولی روشنفکران که خواسته اند « سرسریه » راه بردند « نگاه راه مل را بین
تاریک ذهن نشان داده اند که اگر منظور نهند - بدون تقاضای صد -
به اختیار جناب دکتر همین میگذاریم، اینکه: به صوفی ربانی مشوره چند

که سفر نمانده شاه و آغاز مرحله دوم فائده های نمانده علی بن محمد را فایز
گرفته، با استفاده از این فرصت طلایی، به نام نیک استفاده بهرند تا
برای ملتیک علیه تجاوز، دیکتاتوری و اتحاد قیام کرده بودند، مجال تشکیل
یک دولت متین اسلامی و انتخاب زعمیم عادل که در دولت را جاس کند
داده شود، همین!

والسلام، ۸ آگست

شاهین

ادامه صفحه ۹۱

و بایا توسط تاثیرات محیط بصورت یکشاهکار هنری و بایک
طرح اساس زندگانی محمود و بایک تابلوی نقاشی و بیا اختراع
میکانیکی درمی آید. البته افکار و عقاید زاده همین تخیل
است. عالیترین تجلیات مغز انسان نتیجه همین قوه تصور
و تخیل است! ما میدانیم که قوه تخیل با قوه روحانی نزدیکی
و ارتباط کامل دارد و چنانچه روح سرور پرست قوه تخیل
نیز جاودانیست بشر آنروز دریافت که وسایل موجوده آنوقت
از استقرار صلح و آرامش در کائنات عاجز است
چار و ناچار متوجه بطرف عالم بالا شدند تا دریچه رحمت
از انظار بروی بشر که مدبر کائنات و خلیفه خالق کائنات
است گشوده شده و بوی طرف عالم خیال در فضای معنوی نموده
منتظر رسیدن فرشته نجات بودند تا از عفواریت جهانی
نجات یابند همان بود که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که بهار
انسانیت آغاز در جمیع اول کائنات شروع می شود فرستاده
توانای خداوند جل شانهم قدم در دنیا نهاد تکان در کائنات
محسوس گردیده هر طرف که انسان از قوه تخیل و ملکه
روحی کار می گرفت میدانست که اقبال و سعادت آغاز یافت
اوپان که تحریف شده بود منسوخیت آن ابلاغ گردید. کنگره
قصود کسرای بهم خورد و آتش کده فارسی خاموش شد
و ناقوس صلیب از صدادار افتاد ظلم و استبداد را نسیم
جانبخش عدالت پرچید: بلی: دین تو از مطلع انوار غیب
شست زمزات جهان زنگ عیب. برای اینکه ثبوت این امر
بعالم واضحا معلوم گردد سرزمین جزیره العرب که فاقد تمام
خوبیها بود

تبعیض گرای ناخلف، دشمن قوم و فرهنگ پشتون یعنی غلام حضرت کوشان در مقاله ای که در امید نشر شده بود بالای فرهنگ، اقوام و شخصیت های پشتون نامردانه تاخته و تهمت های ناروا بر سرپینها نموده، پروا، آقاي داکتر کابلي عامه ای در رد آن تهمت ها بمدیر مسئول امید ارسال داشته بود که نشر نشد، وانگهی از آیینة افغانستان نشر آنرا تقاضا کردند که قسمت اول آن در شماره ۵۳ - ۵۴ نشر گردیده و متبای آنرا درین شماره میخوانید.

جناب غلام حضرت کوشان توضیحات بدهند :

اساطیر شان قانع کننده نیست

محترم داکتر کابلي ار نیوبارک

اگر احمد شاه بابا باني وموسس افغانستان معاصر وموسس امپراطوري دراني وسلالة آن باعث افتخار ومباهات ماست، در پهلوی آن نحوه کار شاه شجاع دراني باعث سرافکندگی قوم دراني بوده است. بهمین منوال در سلالة محمدراني امیردوست محمد درچهارم نو میر ۱۸۴۰ در پروان غازیان را که در حال پیروزی بودند گذاشت، وارد دروارة بالاحصار گردیده و قتیکه مکناتن باگارد محافظ خود از هواخوری برگشته که نزدیک عمارت خود بود که سلطان محمد نامرامیر دوست محمد از عقب به پیش خود را کشید و مکناتن گفت که امیر دوست محمد خان رسیده، خبر باندازه غیر مترقبه بود که مکناتن در تعجب افتاد گفت که با لشکر؟ سلطان محمد خان گفت سی. در همین وقت امیر دوست محمد رسید و مکناتن وی را دید هر دو از اسب ها فرود آمدند و دست دادند، هر دو داخل عمارت شدند، عمارتیکه خود امیر دوست محمد آباد کرده بود. امیر دوست محمد پیش از شروع مذاکره شمشیر خود را دو دسته از کمر کشید و مکناتن دودسته تسلیم کرد، بهمان نحوه حیرال الفتنین با دو اسیر بزرگ انگلیس سردار محمد اکبر پسر امیر دوست محمد تسلیم شد: همانطوریکه پدرش بمکناتن تسلیم گردید، الفتنین به پسرش تسلیم شد.

طوریکه امیر دوست محمد نامه وشناسی خودش را (عینک و قطی نصور) بنام سردار محمد اکبر خان فرستاد، چنانچه چاقو وعینک را سردار افضل خان در پروان ارسال کرد و در جنگ پروان در حین مغلوبیت قشون انگلیس عمل خایانه را انجام داد (۲۶ می ۱۸۷۹) و در آن مقطع زمان سردار محمد اکبر خان در حضور سلطان محمد خان مکناتن را با گلوله تفنگچه خود بقتل رساند و همان تفنگچه را امروز حواریون ملا رباني در پاریس فروختند! ببینید که پدر دو دسته شمشیرش را بمکناتن داد وپسرش بدار پدر خود را با گلوله از پا در آورد! امیر شیر علیخان با انگلیسها نساخت و باتکای روسها سوی شمال رفت تا بمرد، اما پسر وی امیر محمد یعقوب در ۲۶ می ۱۸۷۹ معاهده ننگین گندمگ را امضاء کرد و باز همان ولینعمت وی انگلیس در اول دسمبر ۱۸۷۹ امیر محمد یعقوب را محبوسا به هندوستان بردند و در آنجا حیره خوار بود تا بمرد. اگر امیر عبدالرحمن معاهده منحوس دیورند را در ۱۸۹۳ امضاء کرد باز نواسه وی شاه امان الله زنجیر اسارت انگلیس را برید و مردانه وارد مسجد عیدگاه شمشیر را از نیام کشیده واستقلال افغانستان را اعلام کرد! آیا شرط انصاف خواهد بود که سلالة محمد زائي یا دراني را محکوم نمائیم ویا هجو نمائیم؟ نی. (۱)

اگر تره کي پشتون وطنفروش بود و معاهده ۵ دسامبر ۱۹۷۸ را باروسها امضاء کرد، بیرک کارمل وطنفروش تاجک بروز ۲۷ دسمبر ۱۹۷۸ بالای تانک های روس با هشتاد هزار عساکر سرخ داخل کشور شد، وطرا بروسها داد! اگر حفیظ الله امین میگفت که دوست روس دوست ماست، دشمن روس دشمن ماست، همان دوست سرش را زیربالش کرد! بهمان نحو کشمند هزاره حلقه غلامی روس را در گردن انداخت، حتی با روس ها خویشی کرد و حالا بانگلیس پناهبرده و وشناخوانی میکند و در زمان صدارت خود قوای دوست میگفت و دهندش تا پشت سرش میرفت! نجیب گاو تا حائیکه توانست در لحاف روسها پیچید واورابراریکه قدرت تکیه دادند و بالاخره در میدان مبارزه او را تنها گذاشتند و حالا در آخور ملل نشخوار میکند! الان ببینید که ملاهای سفاک واین امیران نوکر ورهبران تنظیمها وقوماندانهای

شان از هر قوم وقبيله، از هر نژاد، اقلیت و اکثریت هستند، اما همه اینها چه پشتون، چه تاجک، چه شیعه، چه سنی، چه حضرت، چه پیر، چه وهابی، چه اخوانی همه حیره خوار، نوکر، وطنفروش وقاتل بیش نیستند! وهریک ازینها صکه قوم ارتباط دارند که ماهرگز مناصب آنها قوم را بداشتن چنین فرزندان ناخلف، نا سبای، نامرد وقاتل محکوم کنم! اگر یکی ان در آبخور پاکستان میچرد، دیگری توبره ایران را برخ کشیده واز آن میخورد، اعاشه وایات می شود واسلحه

بقیة ۹۰ (۱) یادداشت اداره: درمورد رویدادهای تاریخی بارتباط وقایع دوره سلطنت امیر دوست محمد خان و بعد از آن معلوماتیرا که آقای داکتر کابلي ارائه داشته اند، باید ماخذ آنرا تذکر میدادند. در همین پارگراف بالا واقعه تسلیم امیر دوست محمد خان بمکناتن و امضای معاهده گندمگ هر دو را (۲۶ می ۱۸۷۹) گزارش داده اند که اشتباه است زیرا فرار امیر از نزد مجاهدین و تسلیمی اوبمکناتن در چهارم نوامبر ۱۸۴۰ صورت گرفته و این رویداد در صفحه ۵۴۲ تاریخ غبار بطور مفصل درج است که آقای داکتر کابلي آنرا کنده کنده نقل قول نموده است. اما انعقاد معاهده گندمگ در ۲۶ می ۱۸۷۹ درست است، لہذا خوانندگان این مجله در قبول رویداد های تاریخی بدون ذکر ماخذ باید محتاط باشند.

مولود مبارک سرور کاینات (صلعم)

بر آن نازم که هستم امت تو محرم محمد عمر صدیقی گهه گارم ولسکن حوس نصیم

ولادت محمد (صلعم) پسر عبدالله بزرگترین موهبت الهیست برسدگان اوتعالی و حضرت خداوند رحم و مهربان بر بندگانش منت میگذارد که از جنس خودشان کسی را برگزید که آنان را ساهراه جمعیت و رستگاری رهبری کند. این مولود مسعود در صبحگاه روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول سال ۵۷۰ میلادی دیده در جهان گسود و مل از ولادت این ذات بزرگوار پدر شان فوت شد، چندان دیری نگذشت که بی بی آمنه، اس زن پاک طیب که افتخار پرورس بزرگترین شخصیت جهان را داشت نیز از جهان گذشت. بعد از وفات مادر، آنحضرت با حد خود عدالمطلب محروم از نوازش پدر و مادر زندگی میکرد. درین فرصت که مبارک هشتساله بود عدالمطلب بر از جهان رفت و بعد از در گذشت یگانه مربی خویش بنا بر خواهش ابو طالب کاکای خود بحیات دوره طمولیت ادامه میداد. اس طفل یتیم هرفرد بزرگ شده میرفت بهمان پیمانه در اسرار کاینات عرق اندیشه و تفرک مسد و جهان از دیدگاه او عبر از جهان دیگران بود. قبل ازینکه بر رهبری خلق خدا برگزیده شود، روزها و ماه هادر غار حرا و بلندبهای چشم گس آن دور از غوغای مردم بسر میرد و در عالم اندیشه های نورانی فرو میرفت. در آئرمات جهان در عالم ظلم و بیدالتی مسوحت، ستم و ستمگری دامنگیر اکثریت محروم بود. محمد (صلعم) درین گونه افکارورانی و اندیشه های ناساک معروق بود، بگذشته های تاتر انگیز خود، سملت سیه رور عرب و ناصواع اسفناک کسور های همسایه و بعالم بشریت که در غرقاب بدبختی و بی سر و سامانی دست و پامیزد فکر میکرد و می اندیشد که سر انجام اینهمه اسابهای محروم بکحا خواهد کشید، چه کسی باید بفریاد این راه گم کرده گان برسد و آنها را ازین گرداب بدبختی نجات بدهد.

در هفدهم ماه مبارک رمضان که عمر مبارک بچهل سالگی رسیده بود در حالیکه بعبادت و پیرستش خداوند بزرگ در غار حرامشغول و مفروق بود، حضرت جبرئیل مژده رسالت را بان محبوب حق رسانید. حضرت محمد (صلعم) اکنون از سرحد یک انسان عادی گذشته و با یک لحظه قبل هزاران میل فاصله پیدا کرده است. یک لحظه پیش او نمیدانست تکلیف انسان پریشان و سرگردان چیست ولی ایک آن ذات گرانی میداند تنها انسان غمخواری که باید این راه دشوار را بپیماید و بتمام این بدبختیها و بی عدالتی ها خاتمه دهد اوست و بی.

آنحضرت اکنون با نیروی پرتوان و اراده خلل ناپذیر آماده اجرای اوامر پروردگارش باشد، حالا او پیغمبر خدا و هادی مخلوق اوتعالی است، بنابراین سرور راسنان با عشق و علاقه سرشار شروع بدعوت مردم بیکتا پرستی نمود و هر روز بر تعداد مسلمانان افزوده میشد. این دعوت علمی بر سران قریش و مشرکین سخت تمام میشد و از پیشرفت اسلام آنها را بیم گرفت که خطر بزرگی متوجه دین، قدرت و نفوذ شان شده است، بنابراین ملحدین فیصله کردند تادر پی آزار مسلمانان بر آیند و آنها را از پیشبرد دین مبین اسلام بهر رنگ و نیرنگی که باشد جلوگیری کنند. سالهای توان فرسائیکه آنحضرت و یاران جان نثار شان گذشتانند ناگواریها و سختیها را بهمراه داشت، بهر اندازه که مشرکین بر آزار مسلمانان می افزودند بهمان اندازه آنحضرت و صحابه گرام با صبر و شکیبائی مقاومت فرموده تبلیغات راه حق و یکتا پرستی را ادامه میدادند تا اینکه آهسته آهسته جامعه نوین اسلامی استحکام مییافت و نظام پرتوان و نیرومندی روبه پختگی و قوام گذاشته بود. بغرض پیشبرد این هدف عالی و بشار ساز، آنحضرت بجهاد در راه حق شروع کردند و در چندین غزوه موفقیت های بزرگی نصیب مسلمانان میشد تا اینکه بانک زمانی ندای حق از سرحدات عرب گذشته بعضی امپراطوریهای عظیم را دربر گرفت و جوقه جوقه مردم عرب و عجم بدین اسلام مشرف میشدند.

ای بسا سلطان جباری که تاجش را ز سر

بدون شک اینهمه پیشرفت سریع اسلام زاده راست رفتار یها و راست کرداریها و تامین عدالت اجتماعی آن ذات بزرگوار و پیروان طریق حق بود. اگر بدقت نگریسته شود بیشتر دوره حیات با برکات آن سرور راسنان خارق عادات و معجزه بود. اعجازی ازین بیشتر چه باشد که شبان بچه بی پدر و مادری توانست جهان پهناور را که در آزمون در جهلوتاریکی غوطه و ربود و شرک بتپرستی و دیگر عرف و عادات خرافاتی انسان بیخدا بود بیک جهان منور و تابناک در سایه یکتا پرستی منقلب سازد.

در واقع دین اسلام، این آئین یکتا پرستی و معرفت در جهان نیروی تازه بخشید و مانند یک ستاره درخشانی در آسمان شرق و غرب درخشیدن گرفت و سبب پخش و نشر علم و دانش در جهان پیغمبر بزرگ اسلام گردید چنانچه دشمنان دانای اسلام هم نتوانستند این حقیقت را نادیده بگیرند. برای اثبات این مدعا اینک نظریات چند دانشمند غربی و اسلام شناس معروف در باره پیغمبر اسلام محمد (صلعم) را ذیلا گزارش میدهم :

باتنظیمهای مختلف در زمینه درنماس شده است. طالبان گفتند در بین طیاره سه میلیون و چهار صد عدد کارطوس کلاشینکوف و دو صندوق مرمیهای ضد طیاره موجود است. یک وزیر کابینه ربانی گفته است که حکومت ربانی اسلحه را بطور قانونی خریداری و طیاره را هم بطور قانونی کرایه نموده کدام عمل غیر قانونی درین معامله متصور نبوده است.

۹ آگست: دیروز بتعداد ۲۷ راکت بالای شهر کابل پرتاب گردید که ۱۱ نفر رامقتول و ۳۱ نفر رازخمی ساخته، تلفات و خسارات ازینهم بیشتر تخمین شده است. این اولین حمله راکتی بالای کابل در ظرف پنجمه است. در حال حاضر دوجناح دوستم و طالبان در حومه کابل با رژیم ربانی داخل جنگ میباشند ولی درست معلوم نشده این راکتها از کدام طرف پرتاب شده است. معهذا سخنگوی وزارت جنگ ربانی گفت این راکتها را طالبان درده میلی غرب شهر کابل پنهان ساخته از آنجا فیر کرده اند. اکثر راکتها در منطقه کارته سه اصابت کرده، در اثر اصابت سه راکت در یک موضع یک خانه و هشت نفر از سرنشینان آن تلف شده اند. وزارت جنگ ربانی از چند ماه باینطرف مدعی است که دشمنان خود را از ساحه پرتاب راکت بالای کابل بیرون رانده اند ولی این حمله راکتی وباین شدت آنهم از ده میلی شهر کابل ادعای تضمین امنیت شهر و تسلط رژیم را بر شهر کابل بمسخره کشیده است.

بازدید نماینده پادشاه سابق از پاکستان

ساغلی جنرال عبدالولی داماد و پسر عم پادشاه سابق بتاریخ ۱۹ جون ۱۹۹۵ بدعوت حکومت پاکستان وارد آنکشور گردیده از طرف دولت پاکستان طور رسمی بگرمی استقبال و پذیرائی شد. آقای غلام غوث وزیر رییس دفتر اعلیحضرت در روم نیز بمعیت وی بود. از شروع جهاد ملت افغان تا ماه جون (۱۹۷۹-۱۹۹۵) حکومتهای پاکستان موجودیت و رول پادشاه سابق در حل قضیه افغانستان راپیوسته نادیده گرفته پادشاه و اعضای خانواده او اجازه مسافرت بپاکستان را نمیدادند، حتی در دوره حکمرانی ضیاء الحق دفتر نمایندگی پادشاه در پشاور رابستند. ولی پادشاه باتدبیر سهم رول سیاسی دولت پاکستان در قضیه افغانستان رامهم تلقی نموده پیوسته بپاکستان سفارش مینمود تا به پیروی از روحیه اخوت اسلامی، حسن همجواری و علایق و عنعنات مشترک بین دو ملت برادر در حل قضیه افغانستان مساعدت نماید. حدود ۱۶ سال رادربرگرفت تا دولت پاکستان بزعامت میرمن بینظیر بوتو در واری لجاجتها وقدرت طلبی تنظیمها باین صرافت رسید که روسای تنظیمها در برابر مردم ومنافع افغانستان احساس مسئولیت نداشته اشخاص متعهد وقابل اعتماد نیستند و در اثر فجایع اخلاقی و بشری تنظیمها محبوبیت پادشاه در بین اکثریت قاطع مردم افغانستان بطور بیسابقه تزئید یافته، تقاضای مردم برای تجدید زعامت و مساعی او برای ختم جنگ وبرادر کشی روزافزون میباشد. ازینجاست که دولت فعلی پاکستان با استشعار از نظر اکثریت مردم افغانستان برپالیسی نادرست سابق خود تجدیدنظر نموده بار اول نماینده پادشاه سابق را برای دیدار از حلقه های افغانهای مهاجر ومذاکرات با اولیای پاکستان برای جستجوی یک راه حل معقول و مسالمت آمیز بپاکستان دعوت نمود. این تغییر پالیسی پاکستان را باید نتیجه مساعی مدبرانه پادشاه سابق و موفقیت سیاسی بزرگ برای او دانست.

از همان روز اول ورود، استقبال دولت پاکستان وحلقه های مهاجرین افغان از نماینده پادشاه بسیار گرم وصمیمانه بود و جنرال عبدالولی در ظرف پنجاه روز اقامت خود در پاکستان بشایستگی توام باموفقیت توانست پلان صلح پادشاه سابق را ذهن نشین دولت پاکستان، حلقه های بین المللی و گروه های وسیع ومختلف مردم افغانستان سازد. از انعکاس دیدارها و گفتارهای جنرال عبدالولی در مطبوعات پاکستان ونشرات حلقه های افغانی در دفتر آئینه افغانستان ده دوسیه محتوی صدها جریده و کتنگ جمع شده که اقتباس وانعکاس همه آنها مستلزم یک رساله مستقل است و ما بحکم ضرورت روزنامه نگاری شمه مطالب مهم آنها ذیلا گزارش میدهم:

در اسلام آباد جنرال عبدالولی با فاروق لغاری رئیس جمهور، بینظیر بوتو و صدامعظم، سردار آصف احمد علی وزیر خارجه و اراکین دولت ومأمورین عالیرتبه وزارت خارجه پاکستان ملاقات و پیرامون پلان صلح پادشاه سابق و اعاده صلح وختم جنگ در افغانستان مذاکره و تعاطی نظر نمود. هزارها نفر افغان در میدان هوایی اسلام آباد برافراشتن بیرق سه رنگ ملی افغانستان وشعار های زنده باد ظاهر شاه بابای ملت از نماینده شاه استقبال نموده منبیا هزاران افغان بشمول نمایندگان زنان مبارز افغان از هیئت پادشاه در محل اقامت شان دیدن نمودند.

جنرال عبدالولی همچنان بدرخواست سفرای مقیم در اسلام آباد با سفرای کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان، کانادا، جاپان، روسیه، عربستان سعودی، مصر، ترکیه، چین، اندونیزیا، مالیزیا، امارات عرب، نماینده کنفرانس کشور های اسلامی ویکمده سفرای ممالک افریقائی و امریکای لاتین در محل اقامت خود ملاقات و تعاطی نظر نموده با اثر خواش و دعوت سفیر امریکا شام چهارم جولای در مراسم تجلیل روز آزادی امریکا بمنزل سفیر امریکا اشتراک نمود.

برنارد شاو نویسنده و شاعر معروف انگلیس می‌نویسد: «من متعجبم اگر مردی مانند پیغمبر اسلام فراموشی مطلق جهان عصر جدید را احراز کند طوری در حل مسائل و مشکلات جهان نومی خواهد یافت که صلح و سعادت را که بشر بشدت احتیاج دارد برای او تأمین خواهد کرد.»

پروفسور ویلیام مورخ آمریکائی می‌گوید: «اگر بشران اثر این مرد بزرگ در مردم تسخیم نماند بگویم که حصر محمد از بزرگترین بزرگان تاریخ انسان است و در روزگار ما نیروی مهمی است که بزرگ بیعت جهان نمود دارد.»

ویلیام مویر دانشمند انگلیسی می‌نویسد: «در تاریخ جهان مصلحتی مانند پیغمبر اسلام وجود ندارد که در طرف مدد کوتاهی دلها را بیدار و اخلاق عمومی را به هدایت نموده و برای فصلت را اسوار کرده باشد.»

کارل مارکس رهبر سوسیالیست های جهان می‌نویسد: «محمد مردی بود که خطاها و لغزشهای مسیحیان و یهودیان پی برد و آنها را بحامهٔ سرب نهاد. وی از میان مردم یک سربش بارادۀ آهس برخواست و آنان را به یگانه پرستی دعوت کرد و در دلهای شان حاودانی روح و روان را بکاست، باسراس او را به بها در رده مردان بزرگ و برجستهٔ تاریخ شمرد بلکه سراوار است که به باسری او اعتراف کنم و از دل و جان بگویم که او باسیر خدا بوده است.» (از کتاب محمد عند علماء عرب).

پس جای مباحثات و مسرت است که ما امت جهان پیغمبری هستیم که خداوند (ج) و ملک بر وی درود می‌گوید و دسم نیز بزرگواری و شخصیت او را می‌ستاید و بر رسالتش اعتراف میکند و حصر حق (ج) می‌فرماید «سما ای مسلمانان راستین نیکوترین امت هستید که برای اصلاح بشر را گنجینه شده اند با مردم راه نیکوکاری و اداریت و ازبندکاری بازدارید.» و حضرت محمد (صلعم) در هنگام فتح مکه معظمه خطاب به مسلمانان فرمود: «خداوند (ج) از شما بحوب تا هلی و افتخار به پدران را برداشته است، همه مردم از آدم و آدم از خاک است، برابر و مساوی هستید و تحقیق که گرامی ترین شما نزد پروردگار پرهیزگارترین شما است.» دین اسلام در واقع رابطه در بین مسلمانان بوجود آورده است که بالاتر از نژاد، زبان و رنگ است و همهٔ امتباران بها و مسرور است و مسلمانان راهمه برادر یکدیگر میدانند.

بادرک این حقایق اکنون امت آنحضرت باید بداند که هدف از تحلیل این روز خجسته تنها این نیست تا درود بر روان پاک آن سرور کاینات بفرستیم بلکه لازم است تا خود راه تعلیمات حاودانی اسلام آشنا ساخته و بررسی برزوایای مختلف زنده گنی پیغمبر اسلام بنمائیم تا براساس آن در زندگی خود دگرگونی بوجود بیاوریم و حیات خود را مطابق بان عیار سازیم تا باشد که در پرتو آن ناسامانیها و جهل و تاریکی بسیاری که اطراف اکثر ما را دربر گرفته است برداریم و از بین ببریم و یقین است که راه نجات ما از این ناسامانیها پیروی از ارشادات گهربار آن محبوب حق است و بی شک و تردید نیست هر قدر که از فرمایشات آن ذات خجسته صفات دور و منحرف می‌شویم بهمان پیمان در ظلمت و تاریکی فرو می‌رویم. خداوند (ج) توفیق رافیق ما ساز تاراه راست و صفای مصطفی را در پیش گیریم تا رستگاری دنیوی و اخروی مصیب ما گردد.

محال است سدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

در خاتمه دعایکم خداوند (ج) برکت روح پرفتوی حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد (صلعم) صلح و سلم و سعادت را نصیب ملت رنج دیده و ستم کشیدهٔ افغانستان فرماید که همه از دل و جان مومن مسلمان هستند. آمین یا رب العالمین.

11/ صفر 1398

می‌گیرد! ما ملیتاً بیک عزیزا نسبت به عملکردهای یک... بنام دوستم توهین و محکوم نمی‌کنیم. همه اقوام کشور مردمک چشم ما اند! همه افغان و عضو یک جسم هستیم. اگر حفیظ الله امین خلعتی کمونست خروت بود، گلبدین راکتیران پشتون قاتل صدها انسان بیگناه و مظلوم هم خروت است، هم مسلمان هم اخوانی و ادعا کنندهٔ اسلام سچه و در کابل جوی خونرا جاری ساخت! و ملت را قصابی کرد! و مسعود جان و ربانی هردو تاجک استند که درین دو سال چقدر کشتند و شهر زیبای کابل را به تل خاک برابر کردند. امیر المومنین هرات را بجایش بگذارید، ماهمه مردم دری زبان را بخاطر اعمال مسعود و ربانی نکوهش نمی‌کنیم، با همین طرز بخاطر عبدالعلی مراری و کشتند، یکی نوکر زر خرید آخوندهای ایران، دیگری چوچۀ روس، ملیت عزیز و نامور هزاره راهرگز بباد استهزا و توهین قرار نمیدهیم و توهین نمی‌کنیم و نباید از سب یک خزنده (شیش) یک پوستین را آتش بزنیم و قومیرا تحقیر نمائیم. ما همه حضرات را بخاطر اعمال شوم و پلید صفت الله مجددي بباد ناسزا نمی‌گیریم! من بکمال احترام بکوشان صاحب بعرض میرسانم که من هرگز خواستار آن نیستم که با شما طرف واقع شوم و جنگ زرگری را با امید و شما آغاز کنم و با این اصل مستشعرم که مقاله را نشر نخواهید کرد اما بصفت یک افغان و ملیگرا نکات چند را که نزد ارادت مند تان مغشوش کننده و لاینحل و سوال برانگیز محسوب می‌گردید و با شان یک افغان مانند شما وفق نمی‌کرد نوشتم، البته بادر نظر داشت عفت قلم در مورد تان و احترام بریش سفید تان!

جناب شما از لابلای مقالات و نوشته های تان چنین استنباط و نتیجه گیری می‌گردد که پاهایتانرا بر علیه پشتونها و زبان پشتو لچ کرده اید و آستین را بر زده اید و بنحوی از انحابا کنایه ها و طنز ها به پشتونها، بمفاخر افغانها میتازید، مانند دانشگاهیان که از بردن نام با طنطنه پوهنتون، پوهنچی، شونچی، روغتون یم میکنند. در عوض کلمهٔ مطلق

مکتب مهجور غزنوی از سرور اک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
اشرف الانبیاء والمرسلین وعلی اله الطیبین
واصحابه الطهرین

ای ذات اقدس و برتر از همه کاینات. ای مفخر
موجودات، ای نبی رحمت. ای صاحب خلق عظیم. ای معلم
آدمیت، ما که همه از خاک تا افلاک دریندهوا و هوس اسیرم
یارای آن کجاست تا به نعت حضرت لب کشانیم و یاد
از دیستان معرفت تو که تمام کدر های علمی را محیط است و
بر همه معارف آفاق و انفس سلطه رهنمائی را دارد، بتوانیم
به منطق سلیم حرف از آن بمیان آریم، بلی: در پیش تو ای
طیب عالم، هاؤن کوهسیت پور مریم. کیان معرفت علیای تو
بر عالم ملک ملکوت بر کیفیات جبروت و ساحه نا سوت چنان
راهای شناخت و دانش را باز نموده که هر وجدان سالم و دل
روشن و ضمیر با عشق و درد، و روح پاک و مغز رسیده و عقل
کامل بر آن دوحه ادب و علم که مینگرد و درک کیفیات
آنرا مینماید سر تسلیم و احترام را فرود آورده بزبان حال و قال
ترنم نموده درودنثار بارگاهت مینماید:

الحمد لله رب العالمین، علم الیقین، اللّٰهم ای
آنکه هستی رحمتی، رحمتی، للعلمین. آرزو های عالم بالا را که
سالیان دراز و قرنهای متمادی برای اثبات دنیای بشریت
رانوید آدمیت ببخشید و از بهار علم و اخلاق، کره، خاکی
راحیات نیکو عطا نموده، بگوش و هوش جن و انس ابلاغ
فرمودی، و هستی بشر را از مقام قصوی فضیلت صبغ مقدس
از اخلاق عنایت نمودی و تاج کرامت که از بدو فطرت برایش
تخصیص داده شده بود دست حق پرست بر تارکش گذاشت
جبین ارادت بر درگاهت بصف مومن نهاده بذات اقدس
تو مومن، بهدیه گران بهای کیان دین برترت میگوئیم:-
للسلام ای گوهر یکتای دریای وجود اللّٰهم ای مقصد پیدایش
هر هست و بود. عالم کائنات با همه خوبیهای که قدرت
در آن نهاده بود و تمام سرمایه هائیکه در مراحل پیشرفت های
حیات بشر را سکون خاطر می بخشید. هر آن و هر دقیقه
و هر ساعت حضرت انسان را خبر میداد که تمام آسودگی های
جسمی و همه لذات روحی بابرتریهای اقتصادی و آنچه درید
ست آوردن مودیکه سبب اعتلای زندگی مادی و معنوی
میکرد، کیفیت هیولائی ظلمانی بخود گرفته بصورت یک
عفریت که سراز چاه عمیق جهل برو عطا نموده باشد، بر تمام
خوبیهای کائنات چنان گاز مسموم آورده و بظهور آورده
و بر آبله های بمقابل نسل انسان قایم نموده و قوای انسانی
را مبدل بشل و فلج گردانیده، صوت ناگوار و گوش خراش
تشنجی و شوکی را در عالم تکوین تولید نموده که کائنات
حیه را از حیات مدنی در هر آن از لذات حیات دور داشته و به
تیره گی های ظلمات عدم رهسپار گردانیده بود، توده بشر که
رهنمای تکوین است در هر گوشه و کنار عالم به زندگانی مضموم و
شرم آور دچار بودند و روی بطرف حصارهای آمان آدمیت آورده،
درب قلعه های متین را که برای حفظ کائنات از حدوث
انقلابات تخریبی به نظرمی آمد میگوشتند و ندامت میکردند:
الآمان الآمان - الآمان.

بشرف فکر میکرد که جای آسودگی ما منزل آسایش ما و محل
زیست باهمی را از استاد انیکه از مکتب دین الهی الهام
گرفته اند بدست آوریم. آیا از حاکم ها نیکه دعوی مردمیت
را میکنند و کتاب آسمانی تورات را بدست دارند جستجو کنیم
و یا از اسقف که در مکتب دومین دین آسمانی شمع هدایت را
از غره کلیسا بدر آورده اند و دعوی رهنمائی را میکنند
پیروی کنیم یا از نعره که از حنجره فیلسوفها بلند شده
و از طریق استدلال که بگوش جهانیان میرسد امداد خواهیم
و یا از اکادمی فلاطونی های شرقی که طرز العمل حیات را
از کانون منطق بوجود آورده علاج بخوایم و اگر بتوانیم چنگ
بدامن قور زده از طبل که کسری و قیسر مینوازد و در عالم
خیال و او هام مردم راندا میدهد که امن عمومی را بوجود می
آوریم. راه فلاح را از آن طریق معلوم نمائیم. بشر آن زمان با فکر
عمیق بوجودان خود فرو رفته صحیفه ممکنات را از پیام
هائیکه بایشان رسیده و از آثار یک ازین دستگاههای رهنمای
وامنی بظهور آورده بودند مطالعه نمودند دیدند که دستهای
ملوث و افکار مستبدانه ما، و غرایز سیئه مله دانه و خواہشات
متکبران و ذاتیکه بر دستگاههای تربیوی و معنوی سلطه قائم
کرده بودند بچنان تحریفات دست زده بودند که هیچ یک
دانا و وزیر نمیتوانست برتریهای اخلاقی را از پستی های
مرموز ناگواریکه از افکار باطله در ادیان سماوی بصورت
تحریف داخل نموده بودند فرقی نمایند، چون نظر را بطرف
استدلال گوی سر میدادند میدیدند یک میدان مجادله را در دماغ
انسان بنانهاده و سائل علمی در یک فضای پر آشوب شک
و تردید قرار گرفته هیچ یک استقرار بر پایه های علمی
بوجود نیاورده تابش را قناعت دهد. مستدل لاحق، مستدل
سابق را تکذیب نموده قضایای موجه آنرا تحت تنقیدات
فکریه و نظریه قرار داده بضد تیوری آن دلیل قایم نموده اند.
بسبب تصادم های فکری در حیات اقتصادی و علمی،
سیاسی، و اجتماعی، و مسلکی گردیده بشر را در مضیق
شک و تردید شکنجه نموده، دانه مجادله و مناظره را در بین
توده ها پاشیده اند، اگر بشران روز میخواست خود را در زیر
قصور کسرا و قیصر رسانده از آتش جهل و بربریت برای خود
پناگاهی سراغ نمایند میدیدند نمرکه از آن قصور و مراکز که بنام
عدالت و حفظ حقوق بشر نامیده شده هیچ یک آثار بنظر نیامده
بجز نام و مردم فریبی چیز دیگری دیده نمیشود از آن مراکز جهان
بانی جز صدای مخوف استبداد و ظلم و خونریزی و تفوق نوعی
و برتریهای مالی و نژادی دیگر آوازی بسمع بشر راه گم کرده
نمیرسید. تا سبب سکون روح و وجدان او گردد. انسانها فکر
میکردند بکدام وسیله تشبث نمایند تا از انجفات را دریابند ناچار
از دنیای علم خارج شده قوه تخیل را بکار انداختند،
بلی: قوه تخیل یکی از مواهیب عالییه قدرت میباشد که
بانسان عطا شده، با این قوه انسان میخواهد بهر کجا میل کند
برود بطور مثال خطیب میتواند مستمعین خود را در عالم
تخیل با خود همراه ببرد بعوالم نامحدود افلاک و ایمان شمس
و اقصای شمار آسمانی و حتی صدای عبور عناصر
علوی و تابش نور و حرارت را بمرکز زمین پمانشان بدهد، همین
قوه تخیل است که سرمنشأ بسیاری از خوشیها و مسرت
است: بلی: گاهی یک تخیل عمیق بپراثر تربیت تجربه
بقیه در صفحه 87

م-نسیم (اسیر) ۹۳/۸/۲۲

به عجز سر نكزارم، مگر بیای محمد
بکس نظر نگشایم مگر لقای محمد
به حرف تر نکتم لب مگر دعای محمد
دگر غزل نسرایم مگر ثنای محمد
به مقتدای دگر سر فرو کنیم چه حاجت
که کرده ایم ز جان و دل اقتدای محمد
در آسمان جلالش چو بره، زار و ضعیفم
کجارسم من عاجز بخاک پای محمد
فتاده تشنه لب و بیکسم به وادی هجران
خدا نصیب کند سایه، ردای محمد
رسد بمنزل مقصود کاروان امیدم
دلیل قافله باشد اگر درای محمد
بکف متاع دگر نیستم، جزینکه بگویم
تنم نثار محمد، سرم فدای محمد
من حزین چه کنم ارزوی دولت و دلش
که هست صد چومنی واله و گدای محمد
شدست مشعله دار فلک ستاره و پروین
گرفته ز ره مفت، نور از لقای محمد
مریض افت عصیان، شفا پذیر نباشد
بجز دواي محمد، بجز شفای محمد
"اسیر" طایر طبعم زبون نام هوس نیست
چومی پرد بشب و روز در هوای محمد

(۲)

م-نسیم (اسیر) ۹۴/۸/۲۰

ما را چو زره از خاک، بردار یا محمد
در پنجه، غم و رنج، مسپار یا محمد
تو هم طبیب جانی، هم حاکم روانی
افتاده ام براهت، بیمار یا محمد
بیرون زهر حسایی، روشن چو افتابی
من زره سان ندارم، مقدار یا محمد
ما گرچه بی نشانیم، از جمع دوستانیم
یاران بی نشان را، مگذار یا محمد
با منکران چه گوئیم، (اسرار عشق و مستی)
هر یخبر چه داند، اسرار یا محمد
در اُفت زمانه تنها فتادگانیم
این فتنه از سر راه، بردار یا محمد
ما خیل خفتگان را، در خواب رفتگان را
میکن ز خواب غفلت، بیدار یا محمد
با واجب الوجودی، پیش از همه تو بودی
این گفتگو ندارد، انکار یا محمد

خواهد (اسیر) نالان از فیض بارگاهت
دیدار یا محمد (بیدار یا محمد)!

دانم چو قریبیر بزرگم به نزدتان
دایم بنام او به درت التجا کنم
دانم که آگهی تو و پیرم ز حال من
شرم کشد که نزد شما من دعا کنم
عمریکه رفت جمله بعصیان و درگاه
گو روی آن که نزد شما التجا کنم
دور شباب رفت و بمن روی قیرماند
پشتم خمیده بین بکدام درپناه کنم
نام و نشان وهستی و بونم ربوده اند
از دست ظالمان بدرت شکوه ها کنم

هر یکی در کام ستم ریخته
جمله به انواع غم آمیخته
حیف که جمعیت بی شرم و عار
بساخت وطن را به بلای قمار
پیرو لیسین و کریملیی شدند
دین بجهان باخته بیدینی شدند
توسنی بیداد ستم ساختند
قتلگه از خاک و ص ساختند
فخر بشر از توج پنهان کنم
حال دل خویش چه کتمان کنم
از توج پنهان که درایی کنج غم
کرده کمی شیکز درد و الم
از توج مخفی که در اقلیم تن
ریشه دواندست گیاه محن
ریشه چو با درد و غم اندوده شد
با نم اندوه گر آلوده شد
دود بر ارد ز نهاد بسن
صاحب تن گرچه بود تهمتی
تاب چنی رنج فراوان کجاست
حوطه دوری یاران کجاست
تا چه زمان دور ز خاک وطن
تا بکجا خلوتم از انجمن
حال که آغشتست بخون خاک ما
خطه آراسته پاک ما
حال که آواره و مضطر شدیم
ساکن محدوده دیگر شدیم
عرض بدر وازه احمد بریم
مشکل خود سوی محمد (م) بریم
روی بدرگاه تو آورده ایم
چشم بخاک قدمت سوده ایم
عشق ترا جمله بدل بسته ایم
در طلب عشق تو پیوسته ایم
تا نظر لطف بما افگنی
دیده بدال ضعدا افگنی مضم.

محترم لطف الرحمن عثمانی از پشاور

التجا، صبحدم

هر صبحدم که سجده بنام خدا کنم
بعداً درود حضرت محمد (ص) بجا کنم
یا احمد و یا اسد یا بدرگاه لایزال
شکرانه اش بشان محمد ادا کنم
در صبحدم تلاوت قرآن چه لذت است
فیض بروج والد خود چون دعا کنم
در کار دین بسلسله باید که خونمود
تن را بچهار یار کباری فدا کنم
هر مشکلی که میرسم در شبانه روز
بهر نجات خود به توکل پناه کنم
دیر پست عشق حضرت غوثم بجان شده
دستم بدامن شهء مشکل کشا کنم
فرزند خاندان علی (رض) پیرم بود
در دم بنام حضرت پیرم (رح) دوا کنم
دانی که پیرم بکرامات کردگار (ج)
خود میرسد بدامن گرمی ندا کنم
دانی که سوخت جان غلامش به عشق او
بختم بود که کلب درش را رضاء کنم
هر صبحدم تا به شبان روز را تمام
بعد از خدا و نعت نبی (ص) این دعا کنم
یکبار اگر رسم بسرکوی پیر خود
جان دگر بنده که در آنجا ندا کنم

خواست قلم تا سخنی سر کند
مطلع گفتار به شکر کند
زندگی خویشتن از سر گرفت
مطلب بکر و سخن تر گرفت
مدح رسول مدنی ساز کرد
در صفت حضرتش آغاز کرد
راه نمون قلم مهر او
خوبی حسن چمن از چهر او
هوش دلم در مفتش باخته
بسر و بگریزه ترش یافته
شاه رسل سرور عالیجناب
ای رخ زیبای تو چون آفتاب
از تو به گیتی است صفا و سرور
چشم بد از روی نکوی تودور
نیست نکوتر ز تو بین بشر
معجزه بکر تو شق القمر
هست مقام تو به کیوان بلند
کاخ هما پایه تو ارجمند
ای مدنی فخر جهان عرب
ایکه توئی نور درخشان شب
خس کمالیکه ز اعجاز تو
یافت بسیط دو جهان رنگ و بو
گر تو نبودی بشریت چه بود
هست ز یمن تو جهان وجود
دینی ز تو مفهوم کفایت گرفت
معنی ایمان به نهایت گرفت
معجزه نور تو حسن جهان
منزل رخس تو دل آسمان
مادح خلق تو بکیوان ملک
در شب معراج باوج فلک
عشق تو سرمایه دنیای ما
عشق تو جام می و صبهای ما
عشق تو شافع شوم روز حشر
در دل و جان یافته مهر تو نشر
عشق تو سوزنده و سازنده شد
در طلب عشق تو دل زنده شد
عشق تو سرچشمه آمال ما
عشق تو سیاره اقبال ما
عشق تو شمع شب تنهای ما
عشق تو الهام خوشی های ما
آنکه به آئینه روی تو دید
در دلش از عشق تو نور آفرید
نی قصو همانی که وجود منی
شروت بیحد و حدود منی
نی تو همانی که جهان منی
جان جهانی و از آن منی
مقصد علیای سعادت ز تست
عزت و آرامی و راحت ز تست
ای هدف ملت اسلام تو
مطلع ایمان و سر انجام تو
گوشه چشمی بمن ارزان نمای
چاره این جمع پریشان نمای
چیت که چون طالع خود بد شدیم
از در لطف تو مگر رد شدیم؟
خون دل از اشک بدامن همه
مضطر و سرگشته پریشان همه
ملت ما توده افسرده دل
گیر شده پای مرادش به گل

خود فسرده جولان چه دهد سراغ عرفان
بد رَد مگر گریبان ز جنون ناریایی
سر ریشه ام ندانم به کجا قرار گیرم
ته خاک هم نیا سود گل باغ خود نمایی
بیدل

لُقمه بزرگ و جاغر کوچک

مدتی پیش استاد گرافته جاشیان شگوفه بار
سروده خام بار سعید رحمان را برای من فرستاده و آن
من خواسته بودم که پیرامون آن ابراز نظر نمایم. وظیفه
و شواری بود و من می خواستم قبل از اینکه شانه زیر این
بار گران دهم با استاد بزرگوار جناب غوریانی صاحب مشوره و آن
ایشان استمداد خایم. استاد غوریانی به من نوشتند که شخصاً
کتاب را بخوانده اند اما شماره ۱۴۷ امید و مقاله سوزن و
جوالدور جناب داود موسی را که ظاهراً در دفاع از خانم
بار نوشته شده به من فرستادند و این مقاله خود طویست
که آدم نمی تواند شانه بالایی از د و آن را نادیده انگارد.
(۱) همانطور که قبلاً چندین بار نگاشته ام چون با جناب داود
موسی معرفت روی روی ندارم و اگر سراسر راه یکدیگر بیاییم
یکدیگر را نمی شناسیم؛ اما ایشان مدتی با من مکاتبه داشته اند

و پیرامون یک رشته مایل با من بحث نموده اند.

من از نامه های شان و از نگارش های شان در باره
معراج نزد خود بدین نتیجه رسیده بودم که ایشان با مطالعه
اندک وارد مباحثی می شوند که در حوزه صلاحیت ایشان نیست
و از طریق تعمیم های ناقص احکام کلی صادر می فرمایند و خود را
در درجی می اندازند و این بدبختانه با کمال ناباوری می بینم
که در مقاله (سوزن و جوالدور) جناب موسی به و ن کوچکترین
اطلاع از شیوه های معمول نقد ادبی از صلاحیت خود بسیار
بالتر سخن گفته اند.

هنگامی که نویسنده ای قلم بر می دارد و در باره
یک موضوع می نویسد خواننده انتظار دارد که نویسنده در مورد

دوستانی در شهر

همین که دوشستم از شهر برگردم
جمعی رسیده بودند. جمعی را که در صف
جمعی را که بیست و پنج جمعی را که بیست و پنج
مجلس خودشان با هشتاد و پنج
آن روز سبز چند ماه در غنوده
از گوشه کناره در حیطه آسوده
بزرگ میزد تا با سبز از لایر آبر گردان
کل بود و بیست و پنج بود. بیست و پنج
همین که دوشستم بودم، تنها شسته بودم
در این نامیت از بیست و پنج
خود ز خیر آنان شد و بیست و پنج
خود در گریه ام، جام شتاب آورد
نوشتم و نوشتم و نوشتم و نوشتم
از دست آن محضر هر شام و سحر سوزم
شبه دهم و نیمه ۱۹۹۹ ع. کورانی عینی

گدا هفت

گرمی بازار دیر و زم گزشت
خند بایستی دور شب تاب
جشن پیروزی و نوروز هم گذشت
رقص دشادی های هر روزم گذشت

آنچه مطرح می‌ناید باید به قدر کافی مطالعه کرده باشد و با صلاحیت سخن بگوید ولی وقتی مشاهده می‌ناید که نویسنده با مبادی مطلقاً ابتدایی یا بهتر است بگویم با الفبای موضوع مطروحه خود آشنا نیست یک باره زنبور خشم سراپای وجود آدم را می‌گزد و آدم می‌خواهد همانند معلم خشکین بر سر نویسنده فریاد بزند و بگوید: «برادر جان خودت که نشان را در یک هوچه دوی درو یاد نگرفته‌ای چرا می‌خواهی خود را در بحر محیط غرق کنی»

من برای اینکه به خواننده محترم خود نشان بدهم که جناب موسی با چه کیه تی وارد این بازار گردیده اند پیش از آنکه نظر خود را درباره دیگر مطالب مطروحه نشان بگویم توجهی خواننده را به یک قسمت ظاهراً بی اهمیت نوشته شان جلب می‌نمایم که نشان می‌دهد معلومات جناب موسی در مورد عرفان اسلامی در سطح معلومات همان دهقان بی‌سوادی مانده است که از ملای محله خود شراباً طهوراً یعنی شراب پاک را به شکل شراب انظهور شنیده و هوکنز در صد تحقیق بر نیامده است که شراب انظهور یعنی چی و چه کسی در کدام

سند مکتوب شرابی را که در شعر شاعران عارف آمده (انظهور) خوانده است؟ جناب محترم موسی، کسی که به ساحت عرفان زبان گستاخی دراز می‌کند باید این قدر بداند که اولاً هیچ محقق در هیچ سندی نگفته است که به طور مثال شراب در شعر حافظ، مولانا، بیدل و دیگران شراب به اصطلاح انظهور است و ثانیاً شراب در زبان عربی نوشیدنی به طور مطلق است و در قرآن کریم از می یعنی آن نوشیدنی نشه آور به لفظ دهم یاد شده است نه شراب. قرآن کریم در بشت از شراباً طهوراً یعنی نوشیدنی پاک یاد می‌کند و عامه مودم شراباً طهوراً به صورت شراب انظهور شنیده اند و این که برخی ها بشت را به صورت میخانه ای مجسم می‌کنند و می‌پندارند بشت یعنی آنجا که آدم روز صد خم می‌نوشد و روز صد مرتبه با حور و غلمان می‌آمیزد مانند رؤیای مرد قماربازی است که بگوید: «در بشت جز فلاش هیچ کاری دیگر وجود ندارد» بیدل در واقع همین تصور را به

باد استنزا می‌گیرد که می‌گوید:

قلندانه حدیثیست ز اهدا معذور
تو غره ای به بشتی که جای ریدن نیست

ابر تاریک جیل خورشید شده

سیل بارش های آن روز هم گذشت
شام غم، غم بر سر غم آفرید

یلوان با قیامت چون خواب و خیال
ناله ها و آه بر سوز هم گذشت

نقد حاصل کن که امروز هم گذشت
فردا ز غمی بهشت ۳ جولای ۱۹۹۵

شعر

کسی گفت: گرم شتری بسازی
یکی شتری ز شور و شوق سرشار

چنان شتری که شوراند جهان را
که من معزاد موسیقی بخوانم

بگفتم شتر اگر از دل نخیزد
سرودن شور عشقی کی توانم

نه عاشق بودم و نه عاشق بهستم
من از طفل شدم در کار و زحمت

جهان را جنگ دوم بود جاری
پدر را دست یاری دادنی سخت

گهی راحت بیدم گاه قضاوت
از آن پس کله آون دگر شدم

کنون بهیرم پیسری زانو خسته
به کنج خانه افتادم من از کار

عمر ۳۰ جون ۱۹۹۵
محمد لورنس عینی

بلطف خاص جناب مارالوازی
دران جوش و خروش عشق بسیار

به قصیدان کشیدید جوان را
که دوت راز خلق اله بر ارم

چسبید بر دل و آسم بریزد
که رمز عاشقی را من ندانم

ز بوی ناله اغیار میستم
ز خوابان ریخ یادیم نه رحمت

که آنم طفل بودم طفل کاری
شدم نان آور دکاری از الوقت

گهی زشتی چشیدم گاه حلاوت
که آن دوران کار آخر بر شدم

در عشق و محبت جگر بسته
تو ما را زین سبب سزد و زنی دار

خواننده محترم از همین مثال بی اهمیت این نتیجه را می تواند بگیرد که جناب داود موسی درباره موضوعی به بحث پرداخته است که به اصطلاح الفش را از تیاق بازی شناس

و اما کاش تنها همین بود! جناب موسی از مبادی نقد ادبی نیز چیزی نمی داند و تصور می کند شاعر هر چیزی را که می گوید ضرورتاً انجام داده است حال آنکه در بسیار حالات شاعر عملی را که در اجتماع معمول است به خویش نسبت می دهد و بر آن انگشت می گذارد. جناب موسی قرآن کریم را از یاد می برد که در باره شاعران می گوید: (و یقولون ما لا یفعلون) یعنی می گویند چیزی را که نمی کنند. زندگی مانند آب پویان است و منطق زندگی نیز باید به همین گونه پویان باشد. آنکه در بررسی شعر منطق پویان زندگی را از یاد ببرد و با منطق متجر و صخره مانند به سوان شعر برود نه از شعر چیزی درک می کند و نه از شاعر.

سیر تفکر انسان و از جمله شاعر نیز تابع همین پویندگی و سیالیت زندگی است. انسان از کودکی به سوی جوانی، از جوانی به سوی پختگی و از پختگی به سوی پیری و فرسودگی می رود و تفکر نیز در است همین سیر را دنبال می نماید. نظرات متضاد در کلام عین شخص در واقع بازتاب کننده حالات متضاد خود زندگی است؛ بنابراین یک بیت، یک شعر یا دو شعر را معیار شناخت شاعر و شخصیت او قرار دادن اشتباه محض است و تنها کسی این اشتباه را می کند که به فرمان تفنن در بوستان ادبیات گاه گاهی سوزده باشد مثلاً جناب موسی برای شناختن خوشحال خان خٔک تنها سه بیت از دیوان او برمیگزیند و از آن به این نتیجه نادرستی می رسد که:

« قسمت عمده موضوع شعر را در فارسی مثل زبان های عربی، ترکی، پشتو، اردو و غیره سکس و شهوت تشکیل می دهد. در پشت هم که کاری جز سکس و شهوت نیست پس نتیجه این که دنیا و عقبای آدمی هر دو در خدمت اسافل اعضا و هدف آفرینش انسان هم همین است!

خوشحال خان خٔک یا هر شاعر دیگر بکوشه نتواند که به معراج عرفان و عشق به مبدا، آفرینش یا حقیقت زندگی برسند. قرآن کریم هنگامی که می گوید: خداوند (انسان را از لصلال و سنون رگی سیاه و گندیده) ساخت و از روح خود در او دمید منظورش این نیست که خداوند گلی سیاه و گندیده را برداشت، از آن بُتی ساخت و در آن بُت از روح خود دمید زیرا که عمل خداوند

شاغلی محمندنسیم اسپر که از شعرای خوش قریحه افغان و در عین حال از همکاران مجله آئینه افغانستان و از دوستان صمیمی این جانب می باشند طی نامه منظوم خود تحت عنوان (حیات در امریکا) پارچه شعری بمن از آلمان ارسال کرده اند که اینک اصل شعر و جواب آنرا بغرض نشر بم آئینه باصفای دوستان میفرستم. با احترام احمد صدیق حیات

ای بدرد آغشته چون من دور از ماضی از دیار (بیدل) رفتی با امریکاشدی سبزه گان هند را که با نمک دل میبرند خورده ای نان و نمک اما چه بی پرواشدی می کشد آب و نمک آنجا که میخواهد خدای ای خدایت حافظ از ما دورتر حالا شدی از کجا بودی (کجافرتی) کجا کارت کشیدی کشمکش بسیار شد آنجا شدی اینجا شدی می شنیدم نفس سرکش را در گردی مزار می شنیدم تارک دنیا و مافیها شدی می شنیدم دل نظرگاه حقیقت کره ای می شنیدم همدم جان محرم دلها شدی می شنیدم صوفی بس صافدل چون مولوی شاه در مز حقیقت عاشق مولا شیدای کنده از دنیا دل وهستی بفکر آخرت اینجا شد؟ گویا بفکر جیفه نباشدی؟ ساغر وحدت بکف بودی قرین اولیا آمدی اینجا حریف ساغر و مینا شدی شرق را با شرقیان آخر به پشت پازدی خوب شد در غرب اکنون هم قطار ماضی چشم دل در جستجوی صحبت دیرینه بود گرچه ناپیدا نبودی خوب شد پیدا شدی من ز حرف پیافتم به بسیار گپها پیافتم کس چه میداند که بی زن بکوه و تنه اشدی ملک را ملایه آتش میکشد دیدی حیات دشمن الحاد بودی منکر ملا شدی از محبت باتو میگوید ز شهر پی (اسیر) شهر دلی بی حیا شد تا توان آنجا شدی (۱) پیافتم اشاره به پارچه شعر بیست که از شما در آئینه افغانستان نشر شده تحت عنوان (فروغ جاودان).

جواب حیا به اسیر باوفا

ای اسیر باوفا! تا دور از ما و اشد (شایق) (بیتاب) و (بیدل) (بسمل) دلها شد هر کجا گراب و دانه میبکزد ما و اشد من بحکم آسمانی دور از ما و اشد از وطن دوری نمودم ظاهراً اما بیدل روز و شب در عشق مبین شاعر و گوید اشد زخمه های عشق هر دم می سرایم در غمش همچو (سر آهنگ) و (قاسم) عاشق معنی شدم شهرت (قاسم) ز فیض حضرت بیدل بود کوه موسیقی شدم بابا و هم در اشد از دیار (بیدل) چشمم اگر بپرون شده لیک در معنی بروج پاک او شید اشد روح من از مرقش فیض و کرامت پیافتم جای دارد این زمان گرم محرم دلها شد من کجا و آستان بی نشان مولوی عمرها شد عاشق افکار آن زیباشدم

به حساب (کن فیکون - شو پس می شود) انجام می یابد. خداوند (ع)
خود می گوید: (و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون - و این
مثال ها را برای مردم می زنیم که تفکر (فکر فیلسوفانه) می کنند. آیه

صلصال و منون نیز به همین دو جنبگی انسان اشاره دارد یعنی
میتواند در شهوت چنان غرق شود که به اسفل السافلین برود
و یا با استفاده از نیروی عروج خویش از فرشتگان برتر بگذرد
شیخ محمود شبستری (رح) می گوید:

تو بودی عکس معبود ملایک از آن گشتی تو موجود ملایک
بود از هویتی پیش تو جانی وز و در بسته با تو ریمانی
از آن گشتی امرت را مفر که جان هر یکی در دست مفر
تو مغز عالمی زان درمیانی بدان خود را که تو جان جهانی

انسان هنگامی که جوان است دل در عشوق مجازی می بندد
و به اصطلاح از کمال جمال معشوقان دنیایی چشم خود را سیراب
می کند ولی هنگامی که به پیری رسید در هدف آفرینش خود دقت
و تفکر می کند و خوشتن را از چنگال دیو نفس رهایی می دهد و به
نیروی ایمان بر آن دیو فرمان می راند.

خوشحال خان خٔنک نیز همین سیر روحی را سپری کرده است

ولی جناب داود موسی از شعر خوشحال خان خٔنک همان چیز را بر می دارد
که خودش کار دارد چنانکه عین همین کار را در مورد پیر خوابا تیان
بلخ و قونیه یعنی حضرت مولانا جلال الدین بلخی (رح) نیز می کند.
خوشحال خان خٔنک در جوانی مانند هر خان پشتون
مغروس، عیاش و اهل شکار و اسب سواری است که بی پروا
از تالیلات جنسی خود سخن می گوید ولی هنگامی که زندانی می شود و
اعمال و فرزندان او را تنها می گذارند در خلوت شب های زندان
از خجالت گناه های که در جوانی کرده است رنج می برد و بارها
توبه می کند و بارها توبه می شکند که این همه در اشعار او

متجلی است. او خود می گوید:

نه خوابا تیان نه قمار باز نه زنا کاریم نه قاضی مفتی چه بی نظر
او در باره توبه و توبه شکنی خود نیز می گوید:

چه عالم می اروی عشق له کاره زه اقرار ورته به خوله انکاره
مگر زه فسق و مجور ره پیدا یم چه بیا بیایی ما تو م که تو بی سل

حتی در شعری که جناب موسی نیز نقل می کند خوشحال خان
خٔنک از گذشته خود ابراز شامت و پشیمانی می کند ولی ایشان
ما قبل و ما بعد شعرا که از مطلب اصلی سخن می گویند رها

مشتوی اش میزنند آتش بدلهای یک قلم
سوختم پروانه آسا شمع آن والا شدم
من حریف ساغر و میدانباشم ای (اسیر) !
نشسته در سر منی بساغر از می مولا شدم
در دل من آرزوی پیوند و دالری بود
من نه قاچاق میبرم نه عاشق دنیا شدم
در نگاه ما ندارد ارزشی این گنج زر
با دل و پیران خود گنجینه معنی شدم
من نه شرقی من نه غربی نه شمال و نه جنوب
هر کجا بیاراست او را خدام و مولا شدم
همچو (بیدل) میزنم دنیای دون را پشت پا
زان سبب از مظلومان (بیدل) دانا شدم
ذاکروب آستان اهل دل گردیده ام
یعنی از دل تارک دنیا و مافیها شدم
من با آمریکا رسیدم تا سیاحتها کنم
نه بمثل اهل دنیا درغم (مینا) شدم
همسرم در خاک دهلی شد قریب اولیاء
خود بسوی دخترانم عازم و پویا شدم
که چو فرهاد کام من شیرین شود از شه عشق
که چو مجنون در هوای دین (لیلا) شدم (۱)
که چو یوسف با (زلیخا) هموائی میکنم (۲)
که چو و امق ساکن گلخانه (عذرا) شدم (۳)
دختر دیگر (حمیرا) ساکن سدنی بود (۴)
چار پیری را من پدر گشتم پری آسا شدم
سبزگان هند را مانند (صائب) دیده ام
همنوی مریم و فوزیه و رویا شدم (۵)
من بفکر زن نباشم چون سنم هفتاد شد
عشق پیری چون بجنبد زان سبب رسوا شدم
در دیار بوم با پری پرویان ندیدم
سبزگان را دیدم و سبز و چمن آرا شدم
با تو بوم با تو باشم با تو در هر جا قریب
این نه پنداری که من دور از بورت تنها شدم
تا بود (بیدل) نباشد شهر دهلی بی حیا
در طلسم حیرت او بسته و یکجا شدم (۶)

(۱) نام دختر بزرگم لیلا خانم داکتر بشرمل
(۲) نام دخترم دیگرم زلیخا که در کاتانادا است
(۳) نام دختر سوم من عذراست مقیم ویرجینیا
(۴) دختر چارم حمیرا ساکن سدنی استرالیا
(۵) دختران موصوفه مرا پدر خوانده همیشه
از دال و احوال من خبر گیری داشتند
و هنوز در جهنم دهلی پسر میبرند.
(۶) طلسم حیرت نام یکی از اشار بسیار
معروف و قیمته دار حضرت بیدل است.

اخلاص عمل

از ذوق نفیس و طبع سلیم مرحوم مغفور
محمد عبد الحمید معروف به (قندی اغا)
متخلص به (اسیر) که از مریدان حضرت بیدل
و از علاقمندان شعر و ادب بودند. مخمس
بریک غزل مقبول حضرت بیدل:

الا ای عارف رومی که با شبلخ ما وایت
چرا نبود درون سینه صاحب کن جایت
ز طوف دل شنیدم دوش آواز قدمه ایت
بیا ای جام و مینای طرب نقش کف پایت
خرام موج می مخمور طرز آمدن پایت

براه شوق جولانت گهی خاک و گهی آسم
باین صورت محبت میکند تلقین آداب

کرده اند و آنچه را که منظور خوشحال خان نبوده است نتیجه گرفته اند
او می گوید:

نزه د غ... د لاسه جاو ته فریاد کړم
مونځ خا له لاسه وځي چه ک... یاد...
په درست کال په مخ ناوولی ک... ته بیروت وم
په حیرت شم چه په یاد هغه فساد کړم
چه ملا به بانگ نماز وې ما به ک... غو
د روژې په پښه ثواب به یې نابینا کړم
نه په حیض نه په نفاس له ما څوک خلاص وو
خه د غ... ناسازی چارې په فریاد کړم
که څوک شته چه یې د زړه په غوږ و واوري
مخړې مذاق مې نه دي دا ارشاد کړم

ولی دهنگام پیری خوشحال خان عیاش وار د سر منزل عرفان
می شود و می گوید:

نزه خود زری په هریوه مذهب کی
ستا زده دا چلونه، چه نکلونه رنگارنگ کړې
یا:
په هرڅه کې نزاره دهغه مخ کړم
چه له دیرې پیدایي نه ناپدید شو

یا:
هر تشنه چه د وحدت په سیند سیراب شه
نور چه جهان وده و ته سراب شه

یا:
د بخلو د جمال په نزاره کې مې خدای بیا موند
لږ نه دي له مجازه، حقیقت ته رسیدلي

یا:
مخ دهغو تور شه چه مې مینې نفساني دي
یوه مینه باقی ده نورې کل مینې فاني دي

جناب داود موسی که در شعر معنای استعاری شراب را قبول ندارد
و آن را تنها به معنای وضعی آن ارجاع می فرماید این شعرها که
خوشحال خان را چگونه توجیه می کند:

په معنی کی هم شراب یم هم ساقی یم
طالبان د میو شته چه یې مدهوش کړم
د زاهد په صومعه کی مې زړه تنگ شو
له دې پسه به خدمت دمی فروش کړم
این از خوشحال خان خټک.

بی اصول معیارهای ادب اجتماعی نیز از یک عمو تا عمو دیگر
فرق می کند. بدبختانه در روزگار سلاطین عباسی، سامانی

غزوی و دیگران کثرت غلامان ترکی در دربارها رسم نامیون
امرو بانی را در میان مسلمانان رواج داد و این لکه قرونهای

قدیم گشته دارم که خواهد گشت محرابم
تهی از سجنه شوقت سرموشی نمی یابم
سراپا در جیبی می غلطم از یاد سوپاپیت

میرید طغه درس تو طبع بی خلل دارد
دلی فارغ ز سودای شک و بحث و جدل دارد
صفا کیشان درگاه تو اخلاص عمل دارد
هواخواه تو اکسیر سعادت در بعل دارد
نفس بونم سحر گل کریم از فیم دعا هایت

فروغ نور حق در عالم باطل نمی گنجد
خروش موج طوفان خیز در ساحل نمی گنجد
شعاع شمع عرفان تو در محفل نمی گنجد
جهان پر گردد از آئینه تا خالی شود جاییت

توئی کز کار ما بی دستگاران عقده بگشائی
سزد گمگردد راهان را طریق راست بنمائئی
ز ما مشکل بود هر چند اینچا عرض پیدائی
پر آسمان است اگر توفیق بخشد نور بینائی
تماشای بهشت از گوشه چشم تمنایت

صفای حسن گلای چمن شد محور تنظیف
جهان گردید صید مشنوی از نظم تالیف
ز ما هر چند ناید راست شاهان عرض تشریف
نفس در سینه نگهت آشیان خلد توصیف
نگه در دیده شبنم پرور باغ تمنایت

بیادات گرچه دل عمریست درس الفت آموزد
گدایان درت ای خواجه شمع عشق افروزد
ز غیرت کی توان چشمی بروی دیگران دوزد
نظیر اندیشی وهم بداغ غیر می سوزد
دلی آئینه سازم کز تو ریزد رنگا همتایت

حصول معرفت دشوار و نقد ماست حیرانی
چنان آید ز خیل ناکمان تشریف عریانی
چو توفیقی نصیب بیدلان گردد بیه آسانی
توان در موج ساغر غوطه زرد از نقش پیشانی
بمستی گردد و فرمان نگاه نشو پیمایت

بهر کس میرسد ای عارف فیاض امدادت
جهان سیراب گردید از سحاب لطف و ارشادت
(اسیر) مهر (بیدل) رامبر ای شمس از بیادت
مروت صرف ای جادات کرم فیض خدا دادت
ادب تعمیر بنیادت حیا آشار سیمایت

شیاطین انسی

ای بسا ابلیس اتم روکه هست
پس بهر دستی نباید داد دست

مخمسی بر غزل شیخ فخرالدین عراقی

از طبع محترم عزیز احمد نسوری از ویرجینیا

دوش ناگه فکر پغمانم گرفت
یاد گلها بوی ریحانم گرفت
سوز فرقت در دل و جانم گرفت
باز هجر یار دامانم گرفت
باز دست غم گریبانم گرفت

قرون از جبین فرهنگ و ادبیات ما پاک نخواهد شد. شاید
بهترین شعردین مورد از عثمان مختاری غزنوی باشد. خلاصه
قصه اش این که امروز بسرا و که هندو بوده است مختاری
را در خواب می یابد و اشتهایش تحریک می شود و او را مفعول عمل
خود می سازد. او خود می گوید: (شاید منظورش صرفاً کوفه باشد)

روزگاری خوشتر و وصلش میرم
خوش هوای چار فطش میرم
فکر آزادی ز نطش میرم
جنگ در دامان وصلش میرم
هجرتش اندر تاخت دامانم گرفت

ابتلایم در فراقش راست شد
غم جوکوهی بی کم و بی کاست شد
از تو یارب رفع غم درخواست شد
جان زین از غم بیرون خواست شد
مخت آمد دامن جانم گرفت

این دل مایه دایم خونچکان
یکدمی فارغ نبوده در زمان
لحظه راحت نبوده در مکان
در جهان یکدم نبودم شادمان
زانزمان کاندوه جانانم گرفت

خلقی در قلب هزاران گوله زد
پرچمی از نای مسکو توله زد
راه بیداصل چو بید موله زد
آتش سودا شادگاه شعله زد
در دل غمگین حیرانم گرفت

گلبدین سیاف و ربانی کنون
دوستم مسعود و حضرت بدشگون
کرده هر یک ظلمهای بس فزون
زین فجایع قلب ما گردید خون
امن و راحت از دل و جانم گرفت

گرچه خلق و پرچمی رفته ز در
باز آمد از دریا بد گهر
سیرک و جنرال و اعوانش نگر
راکب اند مرکوب آندان بیخبر
باز شیطان شهر خوبانم گرفت

کفر نعمت بوله خدا مال من
مال تو ای هموطن یا مال من
زین بلا افتاد در آمال من
تا چه بد کردم ؟ که بد شد حال من
هر چه کردم عاقبت آنم گرفت

مخمس دیگری بر غزل عراقی
از هویراحمدنوری از ویرجینیا

رنج عشاق

رنج عشاق در چه آئینست
غره حسن را چه تمکینست
انتظارم ز رحمت آئینست
شادکن جان من که غمگینست
رحم کن بر دلم که مسکینست

زلف کافر نماش را گفتم
من به تعریف تو دری سفتم
تا ترا دیدم ام به غم جفتم
روز اول که دیدمش گفتم
آنکه روزم سیاه کند آئینست

چومن بخفتم. برخواست او، به عزم قصاص
خیار بر در تعیین من نهاد و فشار
چو نیم شب شد، بیدار گشتم و دیدم
غلام را، به در دبه، بر فاده خیار
خروش کردم و گفتم به هوش که بی بی نیست
منم، مکن که مرا خسته کردی و افکار
از آن درشتی من، سخت خشمش آمد و گفت
بمرده بودی، کت در سپوختم صد بار؟
چه شاز خایم و چندین چرا دراز کشم
تبی کنم دل و کوته کنم، بدین گفتار
غلامی که به چندین هزار حیل و فن
ازو مخنثگی ساختم خیف و نزار
ز زیر ابر یکی خواجه گای بیرون جست
چنانکه: « فاعتبروا منه، یا اولی الابصار »
آری اگر این لکه های چرکین در شعر و ادب دری نی بود شعر و ادب
هیچ عیبی نداشت و اگر جناب موسی منع همین لکه های چرکین
را مگر شعر فارسی می داند کاش این شعرها مدت قبل می مردند
و ادبیات ما را این چنین آلوده دامن نمی کردند.

اما استفاده از کلماتی که جناب موسی آن را باین آمدن
نورم اجتماعی می داند در روزگار گذشته مانند امروز قبیح و
متعجب نبود و کلمات بیهوده ای از ذکر آلات جنسی و حالات و نظایف
آن نثر است. آری این کلمات در گذشته به دو دلیل حذر

رکاکت نداشت
الف) حالت جدیت و سربلندی را از حلقه های دروغ
می برد و زمینه نوعی شوخی و تفریح را فراهم می نمود و چون
ماشین چاپ نبود که این آثار را به دست اشخاص نامحرم بیندازد
بنابراین بکاربرد آن در همان حلقه های مریدان محصور می ماند
و در ذهن نشین ساکنان بهائیل عرفانی نیز لک می کرد.

ب) زنان آن قدر اهل سواد و نگارش نبودند تا حضور آنان
بر این لطیفه گویی های مردانه مهار بزنند. امروز است که این

من غم مهر را چه چاره کنم
زین گریبان خویش چاره کنم
حل این عقده برستاره کنم
روی بنمای تا نظاره کنم
کارزوی من از جهان اینست

کاش با گوشت و نگه کرمی
برمن سوخته ز لطف همی
وارهانی دل حزین ز غمی
دل بیچاره را بوصل نمی
شادمان کن که بی تو غمگینست

کرد سودا به عشق و بنامم
سر به صحرای نمود فردام
گرچه در محضرتو گفتم
که گهی یاد کن به دشنام
سخن تلخ از تو شیرینست

رج تو دینم و ندانستم
که به رنج فراق یابستم
وز تو پادشاه عتاب شایستم
دل بتو دادم و ندانستم
که ترا کسر و ناز چندینست

یکزمان خشم جان و گه یاری
دوستی را عجب سزاواری
جان من میکشی و میداری
پنوازی و پس پیا زاری
آخر ای دوست این چه آیینست

افتابی و ذره سازی کن
خنجر انداز و مهربازی کن
با دل ما نه ترک تازی کن
کینه بگذار و دلنوازی کن
که (عراقی) نه در خور کینست
ویرجینیا - جولای ۱۹۹۵

رازق فانی

صرف

همه جا دکان رنگست همه رنگ میفروشد
دل من به شیشه سوزد همه سنگ میفروشد
به کرشمه بی نگاهش دل ساده لوح ما را
چه به ناز می رباید چه قشنگ میفروشد
شرری بگیر و آتش به جهان بزن تو ای آه
ز شراره بی که هر شب دل تنگ میفروشد
به دکان بخت مردم کی نشسته است یار با
گل خنده می ستاند غم جنگ میفروشد
دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی
که غزال چوچه اش را به پلنگ میفروشد
مدتیست کس ندیده گهری به قلزم ما
که صدف هراچه دارد به نهنگ میفروشد
ز تنور طبع (فانی) تو مجو سرود آرا م
مطلب گل از دکانی که تفنگ میفروشد

کتابها به پیمانه وسیع نشر و توزیع می شود و تعمیم سواد
استهجان و قباحات این کلمات را بیشتر ساخته است ولی
استدلال جناب موسی درین مورد اصولاً استدلال نیست
زیرا براین بنا استوار است که هرچه آنان کرده اند ما هم
می کنیم و من در این جادو و موضوع را مطرح می کنم بخت این که
اگر ما به هر صورت باین تقلید بکنیم چرا از محاسن و خوبی های
آنان تقلید نمی کنیم که به معایب شان می چسبیم و دوم این که
استفاده از این کلمات در شعر برای آنان همین حکم را داشت
که چند نفر مورد در یکی مجلس خصوصی بنشینند و شوخی ها و صحبت های
مردانه کنند ولی پیمانه پخش آثار در عصر ما وسیع تر گردیده
و بالنتیجه معیارهای ادب اجتماعی فرق کرده است

۴) جناب داود موسی می گویند: «حتی من که به هد زبانی شریقی
دارم هم جرأت تکرار عین الفاظ مولینا را درین نوشته ننموده ام
مهمتر هم این که با وجود صحت کلمات کتاب مثنوی مولوی به نام
«قرآن در زبان پهلوی» سه مرتبه دارد (العیاذ بالله) هیچ کسی
درین چند قرن اعتراضی برین تسمیه ننموده. بطور می توان
متن قرآن پاک را با چنین کلمات نسبت داد؟ پاسخ بسیار
بیست است؛ مردم از اعتراض می ترسند و خود را به این
قناعت داده اند که مراد مولوی از بکار بردن کلمات صلا
اثر آن یک درس عمیق اخلاقی و فلسفی بوده و معنای ظاهری
را نباید در نظر گرفت.»

و من به همین دلیل است که می گویم جناب موسی

لقمه را از دهان جاغر خویش خیلی بزرگتر برداشته اند
تا آنجا که من میدانم شش شرح مثنوی به درستی دو به
ترکی، دو به عربی و یکی هم به انگلیسی وجود دارد و این شرح ها را
دانشمندانی همانند حاج ملاهادی سبزواری و استاد فقید
ربنولد نیکلسن نوشته اند و از همین تبار دانشمندی چون
استاد بدیع الزمان فروزانفر بیست و چهار سال عمر گرانهای
خود را وقف شرح تنها دفتر اول مثنوی نموده است و اینک
جناب داود موسی می یزدارد که آن بزرگان این حکایت مثنوی
را بخوانده بودند و یا خوانده بودند و جرأت اعتراض نداشتند
و ازین میان تنها مرد میدان جناب داود موسی است که
مولانا را آن طور که هست نه آن سان که دیگران پنداشته اند
به ما معرفی می نمایند.

نمایندگان اقوام شینوار، مهمند و باجور بادسته های مختلف باسلام آباد آمده باسلامینده پادشاه دیدن کردند و متعهد شدند که در راه اعاده حیثیت از دست رفته افغانستان قیام و همکاری خواهند کرد. هکذا اهالی شریف هرات، غور، بادغیس و فاریاب باسلام آباد آمده از جنرال عبدالولی خواهش کردند به پشاور و کویت مسافرت نموده باصدها هزار افغان منتظر دیدار و ملاقات نماید

بتاریخ ۶ جولای طیاره حامل هیئت پادشاه سابق بمیدان پشاور مواصلت ورزیده از طرف زاید ازده هزار افغان باشور و هلهله و آتن های ملی و برافراشتن بیرق سه رنگ ملی استقبال گردید. باین مناسبت در امتداد راه بیس میدان و شهر پشاور هزاران نفر بادهل و آتن و شعارهای زنده باد باای ملت از هیئت استقبال نموده در گوشه های مختلف شهر پشاور و حواشی سرحد شمالغرب جرگه ها و مراسم خوشی برپا شده بود. هیئت پادشاه با گوربر صوبه سرحد و رجال ملی و قومی و اراکین صوبه سرحد و همچنان حلقه های مختلف روشنفکران و نویسندگان افغان و ده ها هزار افغان مهاجر در کمپها دیدار و ملاقات نموده روی پلان صلح پادشاه و استقرار صلح و امنیت در کشور تعاطی نظر نمودند. متعاقبا سفير امريکا و

وزیر خارجه پاکستان باردوم برای دیدن و مذاکره با نماینده پادشاه به پشاور آمدند. هیئت پادشاه در مدت اقامت در پشاور با جرگه های قومی اقوام سرحد که بمحل اقامت او آمده بودند دیدن نموده ارحمایت و پشتیبانی آنها از پلان صلح پادشاه سابق تشکر نمود. جناب آفتاب احمد شریا و صدراعظم صوبه سرحد که چندبار باجنرال عبدالولی دیده بود در صحبتی در پوهنتون پشاور بتاریخ ۲۲ جولای گفت او باسلامینده پادشاه متعهد شده است که در راه حل قضیه افغانستان همکاری خواهد کرد (روزنامه دان مورخ ۲۲ جولای ۱۹۵۰). شاعلی عبدالطیف افریدی رئیس حزب (پشتونخوا قومی پارتی) بعد از دیدار باجنرال عبدالولی حمایت کامل و همکاری خود را برای استقرار صلح در افغانستان وعده داد (فرانتیر پست مورخ ۱۱ جولای).

هیئت پادشاه سابق بتاریخ ۱۸ جولای باثر تقاضای افغانهای مقیم آن منطقه بشهر کویت وارد و در میدان هوایی کویت نسبت کوچک بودن میدان فقط در حدود یکهزار نفر از سران و موسپیدان اقوام مختلف اجازه دخول داده شده بود، استقبال گردید. مادر بیرون میدان و در طول هشت کیلومترتا محل اقامت هیئت جمعیت های بزرگ افغان که خبرنگاران خارجی تعداد آنها زاید از پنجاه هزار نفر خبردادند باشعف و آتن های ملی و شعارهای زنده باد افغانستان، زنده باد ظاهر شاه و با پاشیدن صدها دسته گل بموتر حامل مهمانان استقبال گردید

بیش از سه هزار نفر سران قبایل مربوط اچکزی، کاکر، الکوزی، پوپلزی و بارکزی از هیئت پادشاه بتاریخ ۱۹ جولای دیدن کرده حمایت خود را از پلان صلح شاه ابراز و آمادگی خود را برای خدمت برای نجات کشور اظهار کردند. هکذا بتاریخ ۲۰ جولای سران اقوام هزاره مقیم کویته بنمایندگی از اقوام جاغوری، بهسود، مالستان و بامیان بالنوبه از هیئت اعلحضرت دیدن کرده حمایت کامل شانرا از پلان صلح پادشاه سابق اعلام نمودند. بتاریخ ۲۱ جولای گروه های مسلحین و جوانان افغان، هیئت زنان و بیش از پنجاه هزار قبایل مختلف اقوام الکوزی، بارکزی، بطرزی، اچکزی، کاکر و کورترین و اقوام هزاره در حالیکه شعارهای زنده باد اعلحضرت داده میشد از هیئت پادشاه دیدن نموده حمایت کامل شانرا از پلان و مساعی صلحجویانه پادشاه سابق اعلام کردند.

بتاریخ ۲۲ جولای هیئت پادشاه از شهر پشین دیدن نموده در طول راه ده ها هزار نفر باشادمانی و سرور و شعار های « ژوندی دی وی د ملت بابا» با هیئت ملاقات نموده در شهر پشین جرگه بزرگ اقوام مختلف دایر گردیده بود و سران اقوام مختلف جوقه جوقه بدیدن هیئت پادشاه شتافتند و حمایت کامل خود را ابراز نمودند.

بتاریخ ۲۳ جولای نمایندگان اقوام هزاره از هیئت اعلحضرت دیدن نموده حمایت اقوام هزاره را از پلان صلح پادشاه که آنها ضامن صلح، امنیت و عدالت خواندند ابراز نمودند. همچنان در روزهای ۲۳ و ۲۴ جولای ده ها هزار نفر از اقوام مختلف مسکون در مناطق هرات، غور، بادغیس، فاریاب، قندز، تخار و قسمتهای مرکزی افغانستان از هیئت شاه دیدن نموده تقاضا کردند تا شخص اعلحضرت هرچه زودتر عازم وطن گردیده به تطبیق پلان صلح خود آغاز نمایند.

بهنگام بازگشت هیئت پادشاه به اسلام آباد بتاریخ ۲۸ جولای سفرای کشورهای اروپایی و شرق میانه با هیئت ملاقات و روی پلان صلح پادشاه سابق تعاطی نظر نمودند. بهمین روز حدود سه هزار نفر از اقوام ازبک، ترکمن، نورستانی، هزاره و تاجک بشمول روشنفکران، تحصیل یافتگان، مامورین و نظامیان سابق افغانستان از هیئت پادشاه دیدن و حمایت خود را از مساعی اعلحضرت ابراز داشتند. بتاریخ ۲۹ جولای عده از علمای دینی مربوط ولایات شمال کشور با یکعده از سران و بزرگان قومی و همچنان سران قبایل سرحد با مشران قومی از هیئت شاه دیده نموده حمایت و همکاری شان را با پلان صلح پادشاه ابراز نمودند. بتاریخ اول آگست صاحب منصبان وعده ای از منورین افغانستان با هیئت پادشاه روی اوضاع فعلی تعاطی نظر و برای ایفای خدمت اظهار آمادگی نمودند. بتاریخ ۲ آگست معلمین مکاتب و استادان پوهنتونهای افغانستان با هیئت دیدن نموده حمایت و آمادگی شانرا برای ایفای خدمت اظهار کردند.

بتاریخ ۷ آگست هیئت زنان افغان و همچنان استادان، معلمین، دکتوران، اهل مطبوعات و مامورین سابق افغانستان شامل ۳۴۰ نماینده از تمام افغانستان و مهاجرین از هیئت دیدن نموده حمایت شانرا از طرح شاه ابراز داشتند. درین

اینگانستان

AFGHAN MIRROR

خبرخوانان به آوارگان پاکستان ملحق کنید

افغانستان زخمی منتظر داروی

عاجل و شفا بخش ظاهر بابا

میباشد!

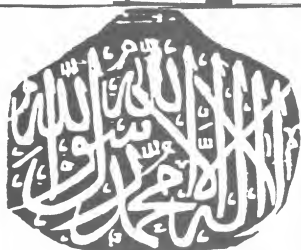


مؤطد و هسان
در اعانه به آوارگان ملحق شوید!

لطفاً با دداشت اداره " پیرامون اشتراك و دیونات " را در صفحه درون پستی عقبی مجله مطالعه و همکاری بفرمائید.

ADDRESS: AFGHAN MIRROR
P.O.BOX 408
MONTCLAIR, CA 91763- U.S.A
PHONES: (909) 625-9217 OFFICE
(909) 626 -8314 HOME
FAX : (909) 625 - 9217

هست مستقر تان اسلام و غیره



آئینه افغانستان

ماستانه نقل غیر مزی فی دسلاهی
مبور آینه تهاستان یک نشر غیر متناهی است
اعانه دس مدتها با کمال تهاستان پذیرفته شود

نورس و ناشر
دکتور سید محمد نبی هاشمیان

دجه اشتراک

درا روپا آریا	فیعا د	درا مریکا
۱۰۰ دالر	سالانه	۴۸ دالر
۵۰ دالر	شما ه	۲۴ دالر

قیمت یک شماره ۴ دالر درا مریکا
ADDRESS: AFGHAN MIRROR
P.O.BOX 408
MONTCLAIR, CA 91763- U.S.A.
PHONES: (909) 625-9217 OFFICE
(909) 626-8314 HOME
FAX: (909) 625-9217

مقالات وارده باید بریت کمال نبیند را و نا بجه

ست را یک نشر شود منفرد نشود

مقالات منتشره از نظریات داور و
هیئت تحریر نمایندگی نمیکند

عنوان تاریخ تسلیمی بطیبه
۱۷ اگست ۱۹۹۵ صفحه

بخش نجات و آزادی قهرمانان

نمبرت صفحه ۱ را ببینید ۳ - ۴۷

بخش سبایل ازات الاقمانی

نمبرت صفحه ۱ را ببینید ۴۸ - ۸۸

بخش زبان ادبیات

نمبرت صفحه ۱ را ببینید ۸۹ - ۱۲۲

توضیح موقف ما

آقایان برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود (پنجشیری) هموطن و برادر مامیباشند. مخالفت ما با آنها وجه قومی یا شخصی نداشته بلکه روی اصول و پرنسیپ، ماباهر رژیمیکه بزور تفنگ بطور غاصبانه و غیر قانونی اصرار بر حکروائی نماید، مخالفت خواهیم کرد، چه پشتون باشد، چه تاجک یا هزاره و ازبک. ما تمام اقوام و هر فرد افغان حق کاندید شدن و کاندید کردن برای احراز عامت کشور را قایل استیم و به اراده اکثریت ملت شریف افغان که از طریق رایگیری مستقیم یا تمثیلی ابراز شود کاملاً تسلیم بوده حرمت میگذاریم. انتقاد و مخالفت ما با رژیم فعلی کابل که بعضاً به تبلیح نیز انجامیده است، همانا روش دیکتاتور است که اراده خود را بر وسیله برجه بر مردم اسیر کابل تحمیل کرده و در مناسبات خارجی منافع علیای مردم و کشور افغانستان را بخاطر دوام تسلط زودگذر خود دستخوش حرص و آرزیکانگان ساخته است. همان ساعتی که این رژیم ازین سیاست غیر افغانی و نایمومن نادم شده و در صف ملت قرار بگیرد، مخالفت های سیاسی از بین رفته و دست اخوت بطرف شان دراز خواهد شد. و من الله التوفیق.

نمبر جدید تلفون وفاکس ما را یادداشت کنید:
(۹۲۱۷ - ۶۲۵ (۹۰۹)